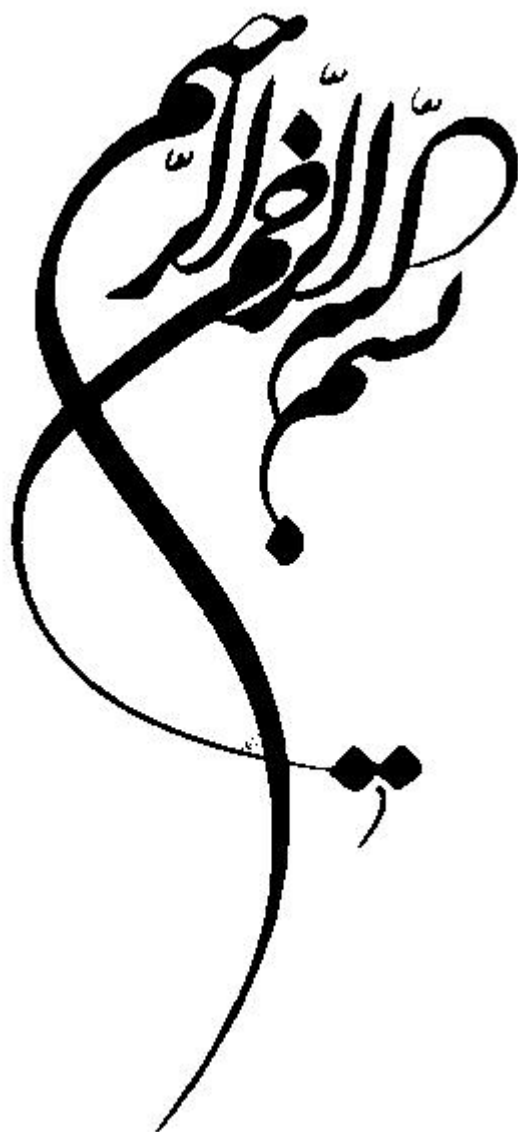




ایمان و آثار آن

ایمان و آثار آن، ص: 1

نشانه‌های دینداران واقعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

پیش از ورود به کلاس تربیتی امام علیعلیه السلام لازم است به شایستگی علمی این مری بشریت اشاره کنیم. البته، بیان این شایستگی علمی یا باید از زبان وجودی برتر از او باشد یا به زبان خودش. او در معرفی بخشی از توان علمی‌اش به ابن عباس که از شاگردان برجسته او به شمار می‌رود «1»، می‌گوید:

پسر عباس! اگر برای تشکیل کلاس شرح و تفسیر قرآن، افراد زود فهمی را بیام، و من سور حمد را که تنها هفت آیه بیش‌تر ندارد، برای موضوع تدریس انتخاب کنم، و این افراد از شروع این کلاس تا پایانش، هم مطالبی را که من می‌گویم، بنویسند، وزن این یادداشت‌ها چنان سنگین می‌شد که با آن می‌توانستم هفتاد شتر قوی را گرانبار کنم. «2»

این تعریفی که علی از خود می‌کند، نشان می‌دهد که این مغز متفکر به طور مستقیم از چشمه بی‌نهایت ربانی فیض می‌گرفت تا آن را به من و شما برساند و درخت وجودمان را در این عالم، پر محصول کند. برای همین به حقیقت باید گفت: دل بریدن از علی علیه السلام، یعنی خشکاندن درخت وجود از آبنوش تمام معانی عالی.

این مری بزرگ، در کلاس تربیتی که برای امام حسن علیه السلام تشکیل داده بود، یازده نشان دینداران را تبیین کرده «3» که ما اگر دینداری خود را با این نشانه‌ها

(1) بی‌نوشت 1. عبد الله بن عباس بن عبد المطلب الهاشمی: و هو الذی دعا له النبی صلی الله علیه و آله بقوله: «اللهم

عَلَّمَهُ التَّوِيلَ وَ فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ». و هو أَوَّلُ مَنْ أَمْلَى تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ، وَ كَانَ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَوَاصِ تَلَامِيذِهِ، وَ كَانَ يَعْرِفُ بِتَرْجَمَانِ الْقُرْآنِ. فهرس التراث، ج 1، ص 99

(2) 2. ينابيع الموده، ج 1، ص 205. اصل روایت را ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 322 از قوت القلوب چنین نقل کرده: قال علی علیه السلام: لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحه الکتاب.

(3) 3. کلینی، کافی، ج 2، ص 239. متن کامل حدیث چنین است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وَفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ صَلَهِ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّةَ الْمُرَاقَبَةِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قِلَّةَ الْمُؤَاتَاةِ لِلنِّسَاءِ وَ بَذْلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَةَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ ...

ایمان و آثار آن، ص: 2

بسنجیم و آنها را در خود ببینیم، به دستاوردی خواهیم رسید که حضرت در پایان بیان این نشانه‌ها، به چنین دیندارانی بشارت آن را داده است، و اگر چنین نباشد و ما بنیم برخی از این نشانه‌ها در وجود ما نیست، به همان نسبت هم در دینداری ما کمبود وجود دارد و ما از این نظر در زندگی دچار بی‌نظمی هستیم و در برنامه حیاتی مان گرفتاریم.

برای همین این کلاس، بهترین کلاس تربیتی برای ما است و محلی می‌باشد برای درمان کردن دردهایی که به خاطر کمبود برنامه‌های الهی در ما وجود دارد. بعد از شنیدن گفته‌های چنین انسانی و با چنان مغز مستقیم و با چنان زبانی که توضیح خواسته‌های خداست، ما خواهیم توانست به درمان خود بپردازیم.

نشانه‌های دینداران

«إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا»: هر گاه خواستید وابستگان به خدا، انبیا، ائمه و وابستگان به دین، اهل سعادت و سلامت را بشناسید، باید این نشانه‌های یازدهگانه را در آنها مشاهده کنید. وجود این نشانه‌ها در آنان، نشان می‌دهد که ریشه وجود آنها در سرزمین نبوت و مکتب الهی زنده است، و آنها برای به ثمر رساندن انسانیت خود، مشغول به فعالیت هستند. چنین کسانی را با این نشانه‌ها بشناسید:

نشان اول: راستی در سخن

نشانه اول آنها، «صِدْقُ الْحَدِيثِ» است؛ آنها زبانی راستگو دارند؛ زبانی دارند که با دروغ، که در اسلام خیانت و جنایت است، ارتباطی ندارد. دروغگو یعنی آدم ضعیف النفس، ترسو، وجود بی شخصیت، و کسی که پیوند خود را از اصلتش بریده است. در رأس راستگویان عالم، پیغمبران خدا هستند. قرآن مجید می‌فرماید: در بازار قیامت، برنامه‌ای که منفعتی سرشار را نصیب زنده‌شدگان می‌کند، راستی است: هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ «1»؛ یعنی آنها در تمام برنامه‌ها راستگو هستند. انسان‌های راستگویی که به زن، فرزند و به اجتماع راست می‌گویند و در تمام شؤون حیات، افرادی مورد اطمینان هستند.

(1) 4. مائده: 119

ایمان و آثار آن، ص: 3

آنان از نظر زبان، افراد راستگوی دارای صداقت و زبان مستقیم هستند. این نشانه اول، دینداران است. «1»

نشان دوم: ادای امانت

دومین نشانه‌ای که در دینداران دیده می‌شود، «أَدَاءُ الْأَمَانَةِ» است؛ محال است که آنها به امانت خیانت کنند؛ آنها افرادی هستند که تمام وجودشان را امانت خدا می‌دانند و نسبت به چشم، گوش، دست، پا، شهوت و شکم خود خاین نیستند: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. «2»

خدا می‌گوید: من امانت قانونی و شرعی خود را بر هم عالم عرضه کردم و تنها قوه پذیرش انسان امانت من را پذیرفت، و این چنین شد که انسان خود را امانت‌دار خدا می‌داند و دینداران این ویژگی انسان بودن خود را نشان می‌دهند. آنان نسبت به امانت خلق هم انسان‌هایی مستقیم هستند و اگر میلیون‌ها و میلیارد‌ها تومان پول نزد آنان امانت گذاشته شود، این وابستگان به خدا، بین آن پول‌های آن چنانی و پرکاهی فرقی نمی‌گذارند، یعنی خود را نسبت به چنین مالی هیچ‌کاره می‌دانند؛ معنایی ندارد که اصلاً به فکرشان خطور کند نسبت به این پول دست‌درازی کنند.

روایتی را ابوذر نقل کرده که عثمان بن عفان، خلیفه سوم اهل تسنن، هم در نقل این روایت با او شریک بوده و آن را تأیید نموده است:

شبی يك درهم به عنوان صدقه پیش پیغمبر امانت بود، رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم از ترس این که مبادا بمیرد و ورثه‌اش آن را از اموال مورثی به حساب آورند، شب را در حزن و وحشت به سر برد تا این که صبح فردایش آن يك درهم را صدقه داد و آرام گرفت و خیال خود را راحت کرد. این رفتار حضرت، گویای حساسیت دین نسبت به امانت است.

«3»

(1) 5. دربار صدق الحديث در کافی، ج 2، ص 104 چنین آمده:

- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ

- لَا تَعْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا هَجَعَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ

اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ.

- مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَّى عَمَلُهُ

(2) 6. احزاب: 72.

(3) 7. تبریزی انصاری، اللمعه البيضاء، ص 807. متن کامل روایت چنین است:

ویروده ما روی عن أبي ذر انه قال لعثمان: لم لا تقسم هذه المائه ألف درهم وحبتها عن الفقراء؟ فقال: انتظر حتى يلحق بها مثلها فافرقها، فبكي أبوذر و قال: هل تذكر أن النبي صلى الله عليه و آله دخل ليلا في داره و هو في غايه الحزن و الوحشه، و رأيناها الليلة الآتية في غايه السرور و حسن الحاله، فسألناه عن السبب و العله، فقال: كان البارحه في داري درهم صدقه، و خفت أن أموت فيدخلها الورثه في جملة أموالی، و اليوم تصدقت به و حصلت لي الطمأنينه.

ایمان و آثار آن، ص: 4

زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: اگر خنجری که سر پدرم را در کربلا جدا کرد، در مملکت قیمت پیدا کند و عتیقه شود و قیمت آن هم خیلی بالا رود، و شمر آن را نزد من به امانت بگذارد، والله روز خواستن آن امانت، آن را سالم به او پس می‌دهم. «1» این منش، مکتب دین است، هر چند امروز در جهان خیلی‌ها دارند به امانت خیانت می‌کنند، و

بالاخره تمدن فعلی بشر با چنین منش‌های غلطی سقوط می‌کند و الان هم دارد سقوط می‌نماید، ولی شما با پیروی از مکتب، سعی کنید چنین نباشید؛ چون اگر فریب این زندگی بی‌قانون و بی‌قاعده را بخورید و بگویید جهان، جهانی نیست که به امانت خیانت نکند، پس ما هم چنین کنیم، و اگر بخواهید از این رهنمودهای اسلام دست بردارید، ضرر برای خود شما هست.

نشان سوم: وفای به عهد

نشان سوم دینداران: «وَفَاءٌ بِالْعَهْدِ» می‌باشد. وابستگان به مکتب الهی، وقتی به کسی وعده می‌دهند، وعده و امضای خود را محترم می‌دانند. در میان روایاتی که در باب وفای به عهد رسیده «2»، یکی از آن‌ها خیلی

(1) 8. وسائل الشیعه، ج 19، ص 75، حدیث 12. وَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِشِيعَتِهِ: عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ائْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّيْتُهُ إِلَيْهِ، وَ فِي الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ، قَالَ: أَدُّوا الْفَرِيضَةَ وَ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكُمْ وَ لَوْ إِلَى قَتْلِهِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ.

(2) 9. در موضوع لزوم وفای به وعده، علاوه بر روایتی که در متن آمده، روایات دیگری هم نقل شده است:

الف - عن هشام بن سالم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عده المؤمن أخاه نذر لا كفاره له، فمن أخلف فبخلف الله بدأ و لمفته تعرض و ذلك قوله: «يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». کافی ج 2، ص 363.

ب - مَا بَاتَ لِرَجُلٍ عِنْدِي مُوعِدٌ قَطُّ، فَبَاتَ يَتَمَلَّمُ عَلَى فِرَاشِهِ لِيُعْدُو بِالظُّفْرِ بِحَاجَتِهِ، أَشَدَّ مِنْ تَمَلُّمِي عَلَى فِرَاشِي حِرْصًا عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ مِنْ دَيْنِ عِدَّتِهِ وَ خَوْفًا مِنْ عَائِقٍ يُوجِبُ الْخُلْفَ؛ فَإِنَّ خُلْفَ الْوَعْدِ لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْكَرَامِ. غرر الحكم و درر الكلم، ص. 120.

ج - عَنْ زَيْدِ الصَّائِغِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِنْ حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِنْ ائْتَمَنَ خَانَ مَا مَنَزَلَتْهُ؟ قَالَ: هِيَ أَذْنُ الْمَنَازِلِ مِنَ الْكُفْرِ وَ لَيْسَ بِكَافِرٍ.

کافی، ج 2، ص 290.

ایمان و آثار آن، ص: 5

مهم است. در این روایت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ»¹: هر مسلمانی که خدا را می‌شناسد، و به روز قیامت ایمان دارد، اگر وعده‌ای می‌دهد، باید به وعده خود عمل کند. از آن جا که شرط اجرای قانون، داشتن ضمانت اجرا است، در این روایت حضرت به ضمانت اجرا اهمیت داده و از همان نخست می‌گوید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ یعنی اگر کسی به وعده عمل نکند، ایمان به خدا و روز جزا ندارد. وقتی که او به وعده خود عمل نکرد، معلوم می‌شود که وعده‌اش ضامن اجرا نداشته است. البته، نباید تلاش کنیم قوانین دینی را با زور و ترس عملی کنیم و برای این کار به ضمانت بیرونی متوسل شویم؛ بلکه باید قانون خدا ضامن اجرای درونی داشته باشد. وگرنه برای اجرای قانون خدا نسبت به کسی که به خدا و روز قیامت ایمان نداشته باشد، تنها وجود ترس و زور کافی نیست و با به کارگیری چنین ابزارهایی او قوانین دینی را اجرا نخواهد کرد؛ چون برایش دیگر حلال و حرام مهم نیست. واقعاً در این جا باید تمام گنهکاران تشخیص بدهند که چقدر از خدا دور هستند؛ کسانی که می‌دانند چه چیز حرام است و در همان حال دارند مرتکب آن حرام و گناه می‌شوند؛ می‌دانند چه چیزی واجب است، اما به آن عمل نمی‌کنند؛ یعنی قانون خدا نسبت به آنان ضامن اجرا ندارد؛ چون ایمان ندارند؛ مسلمان هستند، ولی تنها مسلمان اسمی‌اند. آن‌ها هر چند تا لحظه مردن، چنین مسلمانی هستند، ولی برای این که بدانید که بعد از آن، وضعیت آنان چگونه می‌شود، باید به قرآن مراجعه کنید تا ببینید وضعیت آن‌ها چگونه می‌شود.

نشان چهارم: صل رحم

نشانه چهارم دینداران، «صِلَةَ الْأَرْحَامِ» است. وابستگان به ما، پوشیده، سیر، سیراب، پولدار و خانه‌دار نیستند، در حالی که قوم، خویش و رَحِم متدین آن‌ها بی‌پول و بی‌خانه باشند؛ بی‌آب و بی‌برق باشند؛ بی‌لباس باشند. در اسلام رؤیت ارحام نداریم و به جای آن، صله ارحام داریم. لغت صله، از اتصال است؛ یعنی قوم و خویش فقیر خود را، از پدر و مادر تا آخرین فرد قوم و خویشان، چه سبی

ایمان و آثار آن، ص: 6

باشند و چه نسبی‌ای که با شما ارتباط دارند، به خود نزدیک کنید. «1»

نشان پنجم: ترحم بر ضعیفان

نشانه چهارم، «رَحْمَةُ الضُّعَفَاءِ» می‌باشد. دل وابستگان ما هیچ‌گاه نمی‌توانند ضعیفی را ببینند و بعد با بی‌تعهدی و بی‌مسئولیتی، از او عبور کنند؛ بلکه وابستگان ما، چنان دل‌هایی دارند که وقتی که ضعیفی را می‌بینند، دل‌هایشان آن‌ها را متوقف می‌کند تا شکستگی آن ضعیف جبران و ترمیم گردد و بعد بتوانند از او رد بشوند؛ «2» چون هنوز رحیم بودنشان به عنوان شعاع رحمت الهی، در آن‌ها زنده است. «3»

نشان ششم: کم کردن معاشرت با زنان

نشانه ششم دینداران، «قِلَّةُ الْمُؤَاتَاةِ لِلنِّسَاءِ» «4» می‌باشد. ارتباط وابستگان ما به جنس زن کم است. «5» این که بعضی

(1) 11. در بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 71 در موضوع صله الرحم روایاتی ذکر شده که منتخبی از آن‌ها این جا ذکر می‌شود:

الف - کتاب زهد حسین بن سعید: بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ حَنَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَهْلٍ عَنْ رَوَاتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ، وَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ وَ مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ

ب - عیون أخبار الرضا علیه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ ضَمِنَ لِي وَاحِدَةً، ضَمِنْتُ لَهُ أَرْبَعَةً؛ يَصِلُ رَحْمَةً، فَيُحِبُّهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَ يُوسِّعُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، وَ يَزِيدُ فِي عُمرِهِ، وَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَهُ.

ج - علل الشرائع فِي خُطْبِهِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا: فَرَضَ اللَّهُ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَاةً لِلْعَدَدِ.

د - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَوْ بِسَلَامٍ.

(2) 12. منتخبی از روایاتی که در کتاب غررالحکم، ص 450، الفصل الثانی عشر فی الترحم، آمده است:

رحمه الضعفاء تستنزل الرحمه؛ عجت لمن یرجو رحمه من فوقه کیف لا یرحم من دونه.

(3) 13. اشاره به قسمتی از آیه بیست و نهم سوره فتح: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.»

(4) 14. چنان که گذشت در نقل کافی به جای عبارت: «المؤاتاه»، «المراقبه» هم گفته شده است. در مجمع البحرین، ج 1، ص 18، آورده: المؤاتاه: حسن المطاوعه و الموافقه، و أصله الحمزه و خفف و کثر حتی صار یقال بالواو الخالصه، و منه الحديث: خیر النساء المؤاتیه لزوجها.

(5) 15. از آن جا که «قله مؤاتاه للنساء»، در مذمت فرمانبرداری از زنان است، منتخبی از روایات کتاب کافی، ج 5، ص 516 باب فی ترک طاعتیہن را این جا نقل می کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: طَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ، وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ النِّسَاءَ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ: اَعْصُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَنَّكُم بِالْمُنْكَرِ وَ تَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِنَّ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَدَرٍ.

ایمان و آثار آن، ص: 7

خیال کنند، اسلام در این مسأله، شخصیت زن را به حساب نیاورده است، اشتباه می باشد. در این مسأله، اسلام برای حفظ شخصیت زن است که دستور می دهد، ارتباط با نامحرمان و کسانی که زن وابستگی رحمی با آنها ندارد، باید قطع شود تا این همه فرار دختران و زنان از خانه ها پیش نیاید، و تا این همه زن و دختر، به عشق يك بی غیرت خود را نکشند، و تا این همه مرد هم خود را برای زن فنا نکنند، و تا این همه بستر زنا بچن نشود. اسلام برای حفظ شخصیت زن می گوید، معاشرت خود را حتی با زنان دیگر بر اساس حدود خدا قرار بدهید.

نشان هفتم: اهتمام به امور مسلمین

نشانه هفتم دینداران، «بَذْلُ الْمَعْرُوفِ» «1» است. دیندار از هر کار خوبی که از دستش برای مردم بر می آید، روگردانی ندارد. چنین فردی اگر نصف شب در زمستان در کنار شرفاژش در خواب ناز باشد، و فردا صبح همسایه‌اش به او بگوید، شب گذشته ماشینت را لازم داشتم، چون همسرم در ماه نهم حاملگی بود و داشت می‌مرد، و من خجالت کشیدم بیایم و درب خانه‌شما را بزنم. اشک او در می‌آید و به همسایه‌اش می‌گوید: اگر تو انسان بودی، برای رحم کردن به يك انسان دیگر، حتماً باید مرا از خواب بیدار می‌کردی، و الان تو بد کرده‌ای؛ چون این کاری بود که از دست من بر می‌آمد و من می‌توانستم ماشینم را در اختیارت بگذارم، چرا این کار را نکردی؟ این فرد ناراحت می‌شود؛ چون کاری از دستش بر می‌آمده و به او مراجعه نشده است. بر عکس آن، کسی چنان با همسایه‌اش برخورد بدی کرده که اگر او کاری با این شخص دارد و می‌خواهد زنگ منزل او را بزند، اول پشت دیوار می‌ایستد و یازده بار سوره توحید می‌خواند و دو بار هم آیه الکرسی و چهار بار هم «وَأَنْ يَكَاذُ»، و بعد هم در نزده، پشیمان می‌شود و از آن جا می‌رود. چرا، چون آن قدر این همسایه انسان بی‌اصل، متکبر، مغرور، پست، علیل و سربالا جواب بده‌ای است که اگر

(1) 16. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 66، ص 365:

و بذل المعروف أى الخير و هو الإحسان بالفضل من المال إلى الغير و الظاهر أن المراد هنا المال و إن كان المعروف بحسب اللغة أعم.

ایمان و آثار آن، ص: 8

کاری هم از دستش بر می‌آید، نمی‌شود با او رو به رو شد و درخواستی را با او مطرح کرد.

نشان هشتم: اخلاق نیکو

نشانه هشتم دینداران، «حُسْنُ الْخُلُقِ» می‌باشد. آنان در تمام برنامه‌های مثبت انسانی وارد می‌شوند و و هیچ وقت برنامه‌های مثبت اخلاقی خود را رها نمی‌کنند و در آن‌ها ثبات دارند. به نظر می‌آید، حسن خلق مربوط به هم جهات مثبت هست؛ یعنی آنان متواضع، خاشع، باکرم، باشرف، باغیرت، باوجدان، باصالت، باحمیت و بردبار و صابر هستند.

«1»

نشان نهم: گذشت و جوانمردی

نشانه نهم دینداران، «سَعَةُ الْخُلُقِ» است. «2» «سعه الخلق»؛ یعنی رفتار آنها با مردم طوری است که اگر مردم در حقشان اشتباه و بدی کنند، نسبت به آنها بدی نمی کنند و وسعت خلق دارند؛ چنان که نسبت به رفتارهای منفی ای که از طرف دیگران برای آنها پیش می آید، وجودی درمانگر دارند؛ یعنی علاوه بر این که بدی را با بدی پاسخ نمی دهند، تلاش می کنند با رفتاری که انجام می دهند، شخصیت چنین فردی را متحول سازند. مثلاً وقتی کسی از آنها درخواست قرض می کند که قبلاً درخواست قرض آنان را رد کرده، این عمل او را فراموش نموده و اکنون درصدد مقابله با آن نیستند و جواب بدی را با خوبی می دهند و به او قرض می دهند، با این که می دانند آن شخص يك مرتبه آنان را رد کرده است.

«3»

(1) 17. گزیده ای از آنچه دیلمی در إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 132-133، الباب الثاني و الأربعون فی حسن الخلق و ثوابه آورده:

قال الله تعالى لنبیه: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» مادحا له بذلك و كفى بذلك مدحا له و قيل: سبب نزول هذه الآية، أنه قد كان صَلَّى الله عليه و آله و سلم قد لبس بردا نجرانيا ذا حاشية قوية، فبينما هو يمشي، إذ جذبه أعرابي من خلفه، فجرت في عنقه، فقال له: أعطني عطائي يا محمد! فالتفت إليه مبتسما و أمر له ببعطائه، فنزل قوله تعالى: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، فمدحه الله بهذه مدحه لم يمدح بها أحد من خلقه، وَ سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى الله عليه و آله و سلم: أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ إِيمَانًا؟ فَقَالَ أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَام: أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى الله عليه و آله و سلم: إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يُذِيبُ الْخَطِيئَةَ كَمَا تُذِيبُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ وَ إِنَّ الْخُلُقَ السَّيِّئَ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْحَمْلُ الْعَسَلَ.

(2) 18. در نقل دیگر این روایت در خصال، ج 2، ص 483، به جای «سعه الخلق»، «سعه الحلم» آمده است.

(3) 19. در موضوع سع الخلق تنها دو روایت وجود دارد: کافی، ج 8، ص 23: وَ فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ، غررالحکم، ص 255: سعه الأخلاق كيمياء الأرزاق. بنابراین احتمال داده شده، سعه الخلق همان حسن اخلاق باشد و عبارت سعه الحلم که در برخی نقل ها آمده، صحیح باشد.

نشان دهم: تبعیت از علم و دانش در زندگی

نشانه دهم دینداران، «اتَّبَاعُ الْعِلْمِ» «1» می باشد. برنامه دیگر وابستگان ما این است که هیچ وقت راه جاهلان را طی نمی کنند، و هر برنامه ای را که می خواهند اجرا کنند، اول به سراغ راه دانایی، علم و بینش می روند؛ می پرسند و یاد می گیرند و در جاده مستقیم حرکت می کنند.

نشان یازدهم: غنیمت شمردن فرصت تقرب به خدا

نشانه یازدهم دینداران، «مَا يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى» است. دینداران هر چه را که در این عالم می توانند وسیله نزدیک کردن آنها به خدا باشد، نمی گذارند که از آنها فوت شود و به دنبال آن حرکت می کنند.

بشارت به دیندارانی که چنین نشانه هایی دارند

در پایان روایت حضرت علی علیه السلام می فرماید: «طُوبَى لَهُمْ»: خوش به حال چنین دیندارانی، «و حُسْنُ مَا بٍ»: و عاقبت چنین دیندارانی چه نیکو است.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «2»: این دینداران از سوی پروردگارشان بر هدایتی قرار دارند، و رستگارند، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ. «3»: این دینداران کسانی اند که خدا هدایتشان کرده، و آنان همان خردمندانند.

نور بصرای پسر هوشیار جان پدر پند مرا گوش دار

در همه احوال خدا را شناس مرحمت از حق ز تو شکر و سپاس

صدق و سعادت ثمر دین بود هر که خوش اخلاق خوش آیین بود

دین نگذارد که خیانت کنی ترك درستی و امانت کنی

زشتی اخلاق ز بی دینی است فتن آفاق ز بی دینی است

ما اگر از دین خبری داشتیم یا که به آیین نظری داشتیم

این همه بدبخت نبودیم و زار این همه با ننگ نبودیم و عار

(1) 20. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 66، ص 365: اتباع العلم أى العمل به و قيل: أى عدم اتباع الظن.

(2) 21. لقمان: 5.

(3) 22. زمر: 18.

ایمان و آثار آن، ص: 10

توحید، را نجات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

توحید؛ یعنی بندگی. اما این که من يك عمرى بخورم و بخوابم و هر وقت هم محتاج باشم، قسم به خدا بخورم، و هر وقت هم لازم داشته باشم که غم و غصه‌ام را رد کنم، سر بلند کنم و بگویم، یا الله!، توحید نیست؛ بلکه توحید به معنای واقعی مسأله، تنها عقیده به خدا نیست. چنین عقیده‌ای را مشرکین مکه هم داشتند؛ یعنی قرآن مجید می‌گوید: ابولهب هم خدا را قبول داشت؛ ابوجهل هم خدا را قبول داشت؛ ابوسفیان هم خدا را قبول داشت؛ آنها نمی‌گفتند که این بت‌های گذاشته شده در کعبه، سازنده عالم هستند، **وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ «1»**: پیغمبر! اگر به خانه رؤسای بزرگ مکه بروی و از کسانی که این قدر با تو دشمنی می‌کنند، سؤال کنی که عالم را چه کسی درست کرده است، جواب می‌دهند، خدا. اما آنها هر کاری را که خودشان دوست داشتند، انجام می‌دادند؛ می‌گفتند: عالم خدا دارد، قمار هم می‌کردند؛ می‌گفتند: عالم خدا دارد، اما در کنار کعبه، خانه‌هایی داشتند که پرچم قرمز بر آنها برافراشته بود و در آنها زنان خود را در اختیار دیگران قرار می‌دادند؛ می‌گفتند: عالم خدا دارد، ولی بازار رباخوری در مکه، رواج‌ترین بازار رباخواری منطقه عربستان بود؛ می‌گفتند: عالم خدا دارد، ولی نماز

نمی خواندند؛ راست نمی گفتند؛ عدالت نداشتند؛ جنایت می کردند؛ یعنی توحید به معنای این که: «عالم خدا دارد»، برای آن‌ها فایده‌ای نداشت. ابوجهل هم می گفت: عالم خدا دارد؛ بلکه توحید؛ یعنی قرار دادن همه شئون تحت تدبیرالله. در این توحیدی که قرآن می گوید، همه شئون تحت تدبیر الله هست و انسان بودن خود را در چهره بندگی نشان می دهد.

(1) پی نوشت

ایمان و آثار آن، ص: 11

سرپلندی ابراهیم علیه السلام از امتحان بندگی

قامت ابراهیم علیه السلام از پیری خمیده شده بود و محاسنش هم سفید گشته بود؛ آفتاب حیاتش بر لب بام مرگ در حال غروب کردن بود که هاجر کنیز ساره را از او خرید به امید این که شاید از او دارای فرزندی شود، و این چنین شد که ابراهیم از رحم پاک هاجر دارای چراغ روشنی به نام اسماعیل شد. «1»

اسماعیل که جوانی چهارده ساله شد، ابراهیم کنار خانه کعبه، نه در حال بیداری که جبرئیل علیه السلام به او بگوید و هاتف عالم اله به گوش او ندا بدهد، نه در ملاقات با فرشته، و نه در حال بیداری و شنیدن ندای آسمان، بلکه در نیمه شب و در حال خواب، به او گفتند، فردا که آفتاب طلوع کرد، ما می خواهیم ببینیم که توی پدر با دست خود داری سر فرزندت را کنار بارگاه قدس ما می بری؛ چون ابراهیم از این راه به یقین و به حقیقت می رسید. صبح که ابراهیم علیه السلام بیدار شد، هیچ توقف و درنگی نکرد و پیرامون خوابش تأملی ننمود تا آن را با قواعد تطبیق بدهد و دریابد این خواب راست است یا دروغ، بلکه همین که بیدار شد، کنار رختخواب اسماعیل علیه السلام آمد و گفت: **يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ. «2»**: عزیز دلم! دیشب در خواب به من گفتند که سرت را از بدنت جدا کنم، رأی و نظر تو درباره این خواب من چیست؟ اسماعیل علیه السلام چهارده ساله گفت: **يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ «3»**: پدرم! آنچه را به آن مأمور شده‌ای، انجام ده، اگر خدا بخواهد، تو مرا از شکیبایان خواهی یافت. حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند چهارده ساله‌اش را به منی آورد، و برای بریدن سر اسماعیل، به حقیقت، خنجرش را کنار گلوی او گذاشت. این معنای بندگی است؛ انبیا این گونه عبد و بنده حق تعالی بودند.

(1) 1. عنكبوت: 61: اگر از آنان [که شرك می‌ورزند] بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام و مسخر کرده؟ بی‌تردید خواهند گفت: خدا. پس چگونه [از حق به باطل] منحرف می‌شوند؟

(2) 2. محدث جزایری، النور المبين في قصص الانبياء و المرسلين، ص 108.

(3) 3. صافات: 102: گفت: پسرم! همانا من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟.

4. صافات: 102: گفت: پدرم آنچه به آن مأمور شده‌ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.

ایمان و آثار آن، ص: 12

دعوت قرآن به طراحی زندگی خود به شکل زندگی انبیا

در گفت حق تعالی: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ هُمُ الْأَمْنُ «1»، سخن از عقیده است. معنای آیه چنین است: مردمی که با ما آشتی کردند و در وجود خود، ایمان به ما را با آلودگی‌ای آمیخته نکردند، ایمنی دنیا و آخرت برای آنها است. اما اگر من ابوجهلی، ابوطی، ابوسفیان، معاویه‌ای، یزیدی و قارونی، خدا را قبول داشته باشم، در وجود من، این ایمان به خدا آمیخته با انواع آلودگی‌ها خواهد بود. دلیل آن هم این است که چنین توحیدی و خدایی نمی‌تواند جلوی من را بگیرد؛ بلکه باید انسان خدایی را قبول داشته باشد که بتواند حکومت خود را در همه شؤون وجود بنده‌اش بگستراند و وجود او را به واقعیتی خالص منقلب کند تا او آدم بشود.

دعوت قرآن مجید از جامعه انسانی این است که طرح زندگی خود را به شکل زندگی انبیا قرار بدهد. قرآن به انسان‌ها می‌گوید، ببینید انبیا علیهم السلام در مقابل من چگونه مردمی بودند، شما هم آن گونه شوید. با تکیه به این دعوت قرآنی، روایتی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. قبل از نقل این روایت، نخست این دعوت قرآنی را تبیین می‌کنم. در قرآن خداوند از بنی‌آدم دعوت کرده، مانند انبیا زندگی کنند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا «2»

؛ یعنی بنی آدم! طرح زندگی خود را مانند طرح زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طراحی نمایید و به اجرا درآورید تا به من برسید و تا آخرت شما آباد شود؛ تا مانند ماهی میان دریا، غرق در عشق و محبت من شوید.

این دعوت قرآن، ما را برمی انگیزاند که زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بررسی کنیم تا بفهمیم که این آدم چه می گفت و به چه چیز دعوت می کرد و در زندگی خود چگونه عمل می کرد و چگونه توانست در این شصت و سه سال عمر کوتاه خود در این دنیا این قدر برکت به جا گذارد و برود. به راستی مگر از عمر عالم چقدر سهم پیغمبر بود؟ برای درك مسأله، بهتر است سهم عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به عمر عالم سنجیده شود. در سالنامه ای که تحقیقات علمی دانشمندان را آورده بود و به احتمال قوی، بر مبنای آخرین

(1) 5. انعام: 82: کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرك] نیامیختند، ایمنی [از عذاب] برای آنان است، و آنان راه یافتگانند.

(2) 6. احزاب: 21: یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند.

ایمان و آثار آن، ص: 13

تحقیقاتشان هم بود، دیدم که آن ها عمر کره زمین را چهار میلیارد و پانصد میلیون سال برآورد کرده اند. این تازه عمر زمین است. به طور حتم، عمر خورشید، بیش تر از زمین است و عمر کهکشان ها هم به مراتب بیش تر از آن ها است. اما درباره این که عمر عالم چقدر است، اطلاعاتی در دست نداریم؛ چون ابتدای عالم را نمی دانیم؛ برای این که نه کتاب آسمانی از آن خبر داده، و نه دامنه علم بشری می تواند به ابتدای عالم برسد، همان طور که دامن این علم نمی تواند به انتهای عالم برسد. خلاصه، از این همه وقت و عمر عالم که امتدادش برای ما غیر قابل تصوّر است، سهم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، تنها شصت و سه سال بوده است.

ما بررسی کنیم و ببینیم در این شصت و سه سال عمر، این انسان چه کرده که چهارده قرن است فریاد خدا بلند است که همه جا اسم این مرد را با من اسم ببرید. البته، این اسم بردن، نه مستحب است، نه دلبخواه، بلکه بردن این اسم با

اسم خداوند، در هر شبانه و روز، در هنگام نماز صبح، يك مرتبه، و در هنگام نمازهای ظهر، عصر مغرب و عشا، هر کدام دو مرتبه، واجب است. معنای این دستور این است که وقتی می‌خواهید یاد من را که صاحب عالم هستم، بکنید، معشوق مرا هم کنار من اسم ببرید؛ چون من شما را بدون او تکمیل نمی‌کنم. وقتی که رکعت دوم تمام می‌شود، باید بگوییم، «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً رسول الله». اسامی و القاب پیغمبر زیاد است: محمد، نبی، رسول، امی، هاشمی، مکی، مدنی، ابطحی «1»، رحمه للعالمین، بشیر، نذیر، هادی، مهدی، و شاید در حدود دویست لقب برای رهبر عالیقدر اسلام هم اکنون در مدینه، در دو طرف محراب مسجد پیغمبر، نوشته شده است، لکن از مجموع این اسامی و به ویژه آن اسامی پیغمبر که در قرآن مجید آمده، هیچ کدام در تشهد نیامده است، به جز «عبد» که به معنای این است که این آدم بنده من بود.

پس قرآن دعوت می‌کند که بنده شوید، و اگر مردم بنده شدند، دنیا و آخرتشان آباد می‌شود.

(1) 7. ترجمه المعالم الأثرية، ص 21:

ابطح: (به فتح اول و سکون باء و فتح طاء)، به معنای هر سیلگاهی است که در آن شن و سنگریزه باشد. ابطح و بطحاء، همچنین به معنای شن و سنگریزه گسترده بر روی زمین آمده است. ابطح به مکه و منا، هر دو، نسبت داده می‌شود؛ زیرا فاصله ابطح با این دو جا، یکی است و شاید به منا نزدیک‌تر باشد. در حال حاضر، ابطح جزو مکه است.

ایمان و آثار آن، ص: 14

حقیقت بندگی انسان از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت باقر علیه السلام در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که:

همانا یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: ای رسول خدا! ما بر نفاق از خودمان ترسناکیم؟ حضرت فرمود: چرا از آن می‌ترسید؟ عرض کردند: هنگامی که نزد شما هستیم و شما ما را متذکر می‌کنید و به آخرت تشویق می‌نمایید، ما از خدا می‌ترسیم و دنیا را یکسره فراموش می‌کنیم و در آن بی‌رغبت می‌شویم تا آن جا که گویا در آخرت هستیم و به چشم خود بهشت و دوزخ را می‌بینیم، و چون از خدمت شما می‌رویم و به خانه‌هایمان برمی‌گردیم و بوی

فرزندان را می‌شنویم و به زنان و خاندانمان می‌نگریم، از آن حالی که نزد شما داشتیم، دگرگون می‌شویم، طوری که گویا ما شما را ندیده و در خدمت شما نبوده‌ایم و چنین حالی را نداشته‌ایم، آیا شما از این که این تغییر حالت، نفاق در ما باشد، بر ما می‌ترسید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها فرمود: هرگز، این نفاق نیست؛ این‌ها وسوسه‌های شیطانی است که شما را به دنیا تشویق می‌کند. به خدا سوگند، اگر شما به همان حالی که خودتان را به آن توصیف کردید، می‌ماندید، و به همان شکل، خدا را بندگی می‌کردید، فرشتگان دست در دست شما می‌گذاشتند و بر روی آب راه می‌رفتید و برای رد شدن از روی رودخانه‌ها و دریاها، به پل و کشتی نیاز نداشتید و می‌توانستید با کف پایتان از آن‌ها رد شوید، در حالی که در آن‌ها فرو نمی‌روید. «1»

(1) 8. گزیده‌ای از ترجمه مصطفوی از اصول کافی، ج 4، ص 153. متن کامل این روایت در کافی، ج 2، ص 423-424 چنین آمده است:

عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنَبِرِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ. فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ، قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْكَ، أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعَنَا بِكَ، أَنَا نَأْتِيكَ فَمَا تَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرَقَّ قُلُوبُنَا وَ تَسْلُو أَنْفُسُنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهْوَنَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ ثُمَّ تَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ التَّجَارِ أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَخَافُ عَلَيْنَا النِّفَاقَ. فَقَالَ: وَ لِمَ نَخَافُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَّرْتَنَا وَ رَغَّبْتَنَا وَ جَلَّنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَأَنَّا نُعَايِرُ الْآخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَكَ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ سَمِعْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ، يَكَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَأَنَّا لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ أَ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَلَّا، إِنَّ هَذِهِ خُطُواتُ الشَّيْطَانِ فَيُرْغِبُكُمْ فِي الدُّنْيَا، وَ اللَّهُ، لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا، لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ، وَ لَوْ لَا أَنْتُمْ تُذْنِبُونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ، لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُذْنِبُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُفْتَنٌ تَوَابٌ؛ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، وَ قَالَ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ.

ایمان و آثار آن، ص: 15

در مدینه، إسحاق مؤمن، پسر امام جعفر صادق علیه السلام، نفیسه، نوه امام مجتبی علیه السلام، دختر حسن بن زید را به همسری برگزید. بعد از ازدواج، زندگی آنها را به مصر کشاند. نفیسه بانویی بزرگوار و دارای ثروتی فراوان بود و به همه مردم، جذامی‌ها، زمین‌گیرها و بیماران احسان می‌کرد. او عابد و زاهد بود. نفیسه با دستانش قبرش را کنده بود و پیوسته در آن قبر می‌رفت و نماز می‌خواند. او توانست در این قبر شش هزار بار قرآن را ختم کند. این بانو در حال احتضار هم روزه بود. از او خواستند که روزه‌اش را افطار کند. او پاسخ داد: چگونه این کار انجام دهم، در حالی که سی سال از خدای متعال می‌خواهم در حال روزه با او دیدار کنم. سپس شروع به خواندن سوره انعام کرد و همین که به آیه صد و بیست و هفتم: **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «1»** رسید، جان را به جان‌آفرین تسلیم کرد. شی که این بانو از دنیا رفت، شوهرش مصمم بود که جناز او را به مدینه ببرد تا در بقیع دفن کند. مردم مصر به محض این که از این تصمیم اسحاق آگاه شدند، دور خانه‌اش ریختند و گفتند: ما نمی‌گذاریم که شما حتی تار مویی از او را به مدینه ببری. این بدن را باید در همین جا دفن کنید؛ چون ما گرفتاری زیادی داریم و باید به خاک قبر این خانم توسل پیدا کنیم. اسحاق گفت: من باید این دختر را در کنار پدرانش دفن کنم و فردا صبح هم این جنازه را می‌برم. شی که جنازه نفیسه هنوز در اتاق بود، پسر امام صادق علیه السلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او می‌گوید با مردم مصر در نفیسه معارضه نکن؛ زیرا به برکت وجود او بر مردم مصر برکت نازل می‌شود. **«2»**

(1) 9. انعام: 127: برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است و به پاداش کارهای پسندیده‌ای که همواره انجام می‌دادند یار و سرپرست آنان است.

(2) 10. شیخ علی نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج 10، ص 120:

النفیسه الثالثة: بنت الحسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام السیده الجلیله تزوجها إسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام، و هذه توفیت بمصر سنه 208. قبرها مزار معروف باجابه الدعاء عند مزارها. عن کتاب أسعاف الراغبین نقلا من کتاب حسن المحاضره: أن السیده نفیسه بنت الحسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام لما توفیت بمصر، أراد زوجها إسحاق المؤمن ابن الإمام جعفر الصادق علیه السلام نقلها إلى المدینه و دفنها فی البقیع، فسأله أهل مصر فی ترکها عندهم للتبرک و بذلوا له مالا كثيرا، فلم یرض، فرأى النبی صلی الله علیه وآله، فقال له: یا إسحاق! لا تعارض أهل مصر فی نفیسه؛ فإن الرحمه تنزل علیهم ببرکتها. حکى أن الشیخ أبا المواهب الشاذلی رأى النبی صلی الله علیه وآله فقال: یا محمد إذا کان لك إلى الله تعالى حاجه فانذر لنفیسه الطاهره ولو بدرهم، یقضی الله تعالى حاجتك، و عن أسعاف الراغبین: أنها کانت قد حفرت قبرها بیدها و صارت تنزل فیهِ و تصلی و قرأت فیهِ سته آلاف ختمه، فماتت بمصر فی شهر رمضان سنه ثمان و مائتین. إحضرته و هی صائمه فالزموها الفطر، فقالت: واعجبا إنی منذ ثلاثین سنه أسأل الله تعالى أن ألقاه و أنا صائمه،

أفطر الآن؟ هذا لا يكون. ثم قرأت سورة الأنعام فلما وصلت إلى قوله تعالى: لهم دار السلام عند ربهم، ماتت، و بالجمله، خدمتها زينب بنت يحيى بن الحسن أربعين سنه، كما ذكرناها في رجالنا في النساء.

ایمان و آثار آن، ص: 16

کسانی که تا به حال در عمره رجبیه به مصر رفته‌اند، می‌دانند بارگاه ایشان در مصر چقدر فوق‌العاده هست. در کشور مصر و در شهر قاهره، هنوز هم اهل تسنن در مشکلات غیر قابل حل خود فقط یکبار که به این خانم مراجعه می‌کنند، مشکلشان رفع می‌شود.

تو دست‌افشانی جان را چه دانی؟ تو شور این نمکدان را چه دانی؟

تو را با اطلس و مخمل بود کار قماش گل‌عداران را چه دانی؟ «1»

صائب

این افراد بندگان خدا بودند که چنین شدند. عبد؛ یعنی کسی که به طور کامل تحت اختیار خداست و در برابر، خدا هم به طور کامل عالم را تحت اختیار آنان قرار می‌دهد. این عبد است. انسان که با بندگان خدا برخورد می‌کند، نفس، نگاه و فکر کردن آن‌ها، او را به حرکت وامی‌دارد و منقلب می‌کند، چرا؟ چون آنان به انقلاب‌دهنده عالم وابسته هستند؛ وابسته به الله هستند؛ وابسته به اسماء‌الحسنی هستند؛ موجود فی الله و بالله و الی الله و من الله هستند. خداوند متعال با تکیه بر این نوع از آیات، ما را دعوت می‌کند تا ما هم بتوانیم به درجات عالی برسیم.

ویژگی فرهنگ عالی اسلام از سایر فرهنگ‌ها

فرهنگ عالی اسلام را نمی‌توان با هیچ فرهنگی مقایسه کرد؛ چون فرهنگ اسلام فرهنگی صد در صد الهی و خدایی بوده و مقرراتی که در حریم این فرهنگ برای سعادت همه جانبه انسان ارایه شده، مطابق با مقتضیات خلقت و آفرینش انسان‌ها در همه شؤون حیاتشان هست، و این حیثیت ریشه‌دار، اصیل و طبیعی را در هیچ فرهنگی نمی‌توان دید، و در عالم هیچ فرهنگی هم توانایی و قدرت وضع چنان مقرراتی را که این فرهنگ الهی دارد، ندارد. معمار هستی و بانی جهان خلقت که انسان یکی از مخلوقات

(1) 11. دیوان صائب تبریزی، قسمتی از غزل شماره 570.

ایمان و آثار آن، ص: 17

اوست، به وسیله سفیرانش برنامه‌هایی را در زمینه زندگی او فرستاده است که آدمی با عمل کردن به آن برنامه‌ها، می‌تواند دارای دنیایی آباد و آخرتی سالم شود.

مأموریت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خداوند

در کتاب‌های مهم اسلامی نقل می‌کنند که پیامبر بزرگ اسلام در یکی از سخنرانی‌های خود در مجالس مکه، در ضمن بیاناتی چنین فرموده: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «1»: من از طرف پروردگار عالم مأموریت دارم که دو برنامه را به شما ارایه دهم. يك برنامه آن، عبارت است از آباد کردن دنیای شما. در این حیات دنیا، آدمی چیزی را احتیاج ندارد، مگر این که آیین الهی به روش رسیدن به آن از طریق سالم و صحیح دستور داده است، برنامه دوم هم عبارت از آباد کردن آخرت شما است. برای حیات بعد از حیات دنیا، آنچه انسان به آن محتاج خواهد بود، آیین الهی، راه فراهم آوردن آن را به او نشان داده است.

برای شناخت فرهنگ اسلام، بهترین راه، مراجعه کردن به صد و چهارده سوره قرآن کریم است که در درجه اول، نشان‌دهنده قواعد عالی فرهنگ الهی برای سازمان دادن زندگی بنی‌آدم است، و راه دیگر هم مراجعه کردن به محتویات افکار پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين عليهم السلام است که خوشبختانه در این چهارده قرن، دانشمندان بزرگ اسلامی، با زحمات زیادی که متحمل شده‌اند، توانسته‌اند محتویات افکار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين عليهم السلام را مکتوب کنند تا بنی‌آدم بتواند در هر زمانی از برنامه‌های تربیت‌شدگان مکتب پروردگار استفاده کند و بهره‌مند شود.

در روایتی از نبی بزرگ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، نقل شده که فرمود: در روز قیامت هفت طایفه به خاطر صحیح بودن زندگی خود در دنیا، در سایه رحمت پروردگار هستند، در روزی که سایه‌ای به جز عنایت او پیدا نمی‌شود: پیشوای عادل، جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود، کسی که با دست راست صدقه دهد و آن را از دست چپش پنهان کند، کسی که در خلوت به یاد خدا باشد و

(1) 12. متقی هندی، کنز العمال، ج 13، ص 114. متن کامل روایت:

قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: يا بني عبد المطلب! إني قد جئكم بخير الدنيا و الآخرة و قد أمرني الله أن أدعوكم إليه فأياكم يؤازرنى على هذا الامر على أن يكون أخى و وصي و خليفتي فيكم؟ قال: فأحجم القوم عنها جميعا و قلت: يا نبي الله! أكون وزيرك عليه؟ فأخذ برقبتي، ثم قال: هذا أخى و وصي و خليفتي فيكم، فاسمعوا له و أطيعوا.

ایمان و آثار آن، ص: 18

از چشمانش اشك سرازير گردد، مردی که با برادر دینی خود ملاقات کند و بگوید: من تو را به خاطر خدا دوست دارم، مردی که از مسجد بیرون رود و در نیت او این باشد که دوباره برگردد، و مردی که زن زیبایی او را به سوی خود بخواند و او بگوید: من از پروردگار جهانیان می ترسم. «1»

این افراد نمونه هایی از اهل نجاتند که توانسته اند در تجارتخانه دنیا تلاش سودآوری داشته باشند. البته، فهم این که اهل نجات چه کسانی هستند، تنها با راهنمایی پیامبران و اوصیای الهی مقدور است، کسانی که خداوند آن ها را نجات بخش بشر قرار داده است.

موقعیت جامع بشری در زمان بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

در نهج البلاغه شریف درباره موقعیت جامعه بشری در زمان بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است. «أُرْسِلُهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ.» «2»: خدای بزرگ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را روزی مبعوث به رسالت کرد که ارتباط جامعه انسانی با حریم نبوت قطع شده بود. طبق آیات قرآن مجید، جوامع انسانی زمانی که بی ارتباط با حریم نبوت زندگی کنند، از تمام منافع عالی بی بهره هستند. این جا ممکن است کسی بگوید، جوامع بریده از انبیا، از نظر اقتصادی و از نظر مادی و از نظر مسکن، پوشاک، خوراک و مایحتاج مردمی غنی و ثروتمند هستند، برای همین با مشاهده وضع این جوامع بریده از نبوت، معلوم نیست این جمله، جمله صحیحی باشد که: گروه بریده از حریم نبوت از همه منافع عالی محروم اند. برای جواب این اشکال، اگر به خود قرآن مجید مراجعه کنید، بهترین راه و نزدیک ترین راه را، ارزیابی های الهی نسبت به حیات جوامع انسانی می یابید؛ چون عالم، عادل و حکیم علی الاطلاق در طول تاریخ به ارزیابی هایی

(1) 13. خصال، ج 2، ص 343 تحت عنوان سبعة فی ظل عرش الله يوم القيامة روایتی را ذکر کرده است:

عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ، فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ، وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ، فَقَالَ إِنِّي لِأَجُوبُكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نَيْتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

(2) 14. ترجم نهج البلاغ حسین انصاریان، خطبه 88، ص 180 از خطبه‌های آن حضرت است در حال مردم پیش از بعثت و پس از آن: پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملت‌ها طولانی، ... بود

ایمان و آثار آن، ص: 19

برخاسته و در این ارزیابی‌ها، مرحله ناقص و باطلی دیده نمی‌شود. او در يك ارزیابی کلی نسبت به امت‌های پیشین که در آیات چهل و دو تا چهل و پنج سوره انعام آمده، برخورداری و تنعم چنین جوامع بریده از نبوت را فریبی الهی نسبت به آنان دانسته است که در پی خود ریشه کن شدن چنین تمدن‌هایی را به دنبال دارد:

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* «1»

البته، خداوند متعال چنین تنعم و برخورداری را در آیه نود و شش سوره اعراف به جوامع اهل ایمان و تقوا وعده داده است:

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ* «2»

تصویری قرآنی از حیات دنیوی

قرآن مجید در این تصویر خود، از حیات دنیوی می گوید: جهان؛ یعنی تجارتخانه، و انسان؛ یعنی تاجر، و مواهب عالم، از عمر گرفته تا کوچکترین شیءای که آدمی با آن ارتباط دارد، عبارت است از سرمایه. «3» جهانیان

(1) 15. سور انعام: 42- 45 معنای آیات چنین است: و بی تردید ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم، پس آنان را [هنگامی که با پیامبران به مخالفت و دشمنی برخاستند] به تمیdstی و سختی و رنج و بیماری دچار کردیم، باشد که [در پیشگاه ما] فروتنی و زاری کنند. پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، فروتنی و زاری نکردند؟ بلکه دل‌هایشان سخت شد و شیطان، اعمال ناپسندی را که همواره مرتکب می شدند، در نظرشان آراست. پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتنشان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همه نعمت‌ها را به روی آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند، مغرورانه خوشحال گشتند، به ناگاه آنان را [به عذاب] گرفتیم، پس یکباره [از نجات خود] درمانده و ناامید شدند. در نتیجه، ریشه کسانی که [به آیات ما و به مردم] ستم ورزیدند، بریده شد و همه ستایش‌ها ویژه خداست که پروردگار جهانیان است.

(2) 16. اعراف: 96. معنای آیه چنین است: و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند، [به عذابی سخت] گرفتیم.

(3) 17. قرآن کریم در آیات متعددی به تلاش انسان‌ها در دنیا، عنوان تجارت اطلاق کرده است:

- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (بقره: 16)

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (صف: 11- 12)

- إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَفَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (فاطر: 29)

در ایام حیات خود در خانه دنیا بر دو دسته هستند، یا تجاری هستند که در پایان زندگی و هنگام انتقال به عالم آخرت، در تمام برنامه‌های حیات، منفعت کسب کرده‌اند، و یا گروهی هستند که با ضرر صد در صد رو به رو شده‌اند. آن‌ها خیال می‌کردند که در راه درست دارند حرکت می‌کنند، ولی خود این گمان هم از گمراهی و جهل و نادانی‌شان بود؛ آن‌ها داشتند در همه شؤون حیات، ضرر صد در صد می‌دادند، و نمی‌فهمیدند. حالا این ضرر کردن، در لباس پوشیدن، در غذا خوردن، در خانه ساختن و در ازدواج و معاشرت آنان بود؛ یعنی آنان در همه جهات داشتند ضرر می‌کردند و مجموع عمرشان آمیخته با خسارت، بدبختی، بیچارگی و ذلت بوده است، اما خود خیال می‌کردند که آن‌ها همه عزت بودند. خدای متعال در آیات سیزده و چهارده سوره کهف درباره چنین زندگی‌ای می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٨﴾

آیات مزبور همه جهات زندگی را شامل می‌شود. این انسان‌ها خودشان خیال می‌کردند که زندگی خوب و سالمی دارند. قرآن مجید و روایات در این جا به طرز شگفت‌آوری انسان را متذکر نموده و بیدار می‌کنند که با بریده شدنش از حرم نبوت، چشم، گوش، دست، پا، شکم، فکر و اخلاق، همگی، دارای زوایای انحرافی می‌شوند و تردیدی هم در آن نیست.

روایت متفاوتی از دو انسان

در این جا من به صورت تمثیلی روایت متفاوتی از زندگی دو انسان را فقط از نظر کسب، خوردن و پوشیدن برای شما بیان می‌کنم تا شما با شنیدن آن بتوانید ضرر و منفعت را در بقیه شؤون حیات جاری کنید و محاسبه نمایید.

دو همسایه را فرض کنید که هر کدام هفت صبح سرکار می‌روند و هشت شب هم به خانه برمی‌گردند. هر دوی آن‌ها خانه ملکی، ماشین و لباس مرتب دارند. هدفشان در

(1) 18. معنای آیه چنین است: بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند.

فعالیت و کار هم این است که خوب بخورند و خوب استراحت کنند. کسب و کار آنها هم یکی است؛ یکی از آنها از خانه بیرون می‌رود و درب مغازه‌اش را باز می‌کند و از هفت صبح تا هشت شب می‌نشیند و می‌فروشد و سه هزار تومان سود می‌کند؛ او جنسی را طبق قواعد الهی حاکم بر خرید، خریده و حالا هم که می‌خواهد آن را بفروشد، باز هم آن را مطابق قواعد الهی دارد می‌فروشد؛ یعنی جنس را پاک خریده و حلال معامله کرده است و الان هم می‌خواهد آن را حلال بفروشد و غشی هم در معامله ندارد؛ این که جنس‌ها را با همدیگر مخلوط کند و به عنوان جنس صد در صد خالص بفروشد؛ جنس شهری را به جای جنس شهری دیگر به مشتری نمی‌دهد؛ جنس کهنه را نمی‌فروشد؛ عیب جنس را می‌گوید؛ برای منفعت بردن هم حقاً و عندالله رعایت انصاف می‌کند؛ او برای رعایت انصاف، نه مأمور لازم دارد، و نه جریمه و نه زندان. او احتیاج ندارد که هیچ کدام از این‌ها هم بالای سرش باشند؛ چون در حجر او همه کاره خدا هست؛ یعنی او را ناظر بر تمام برنامه‌ها می‌بیند و معامله می‌کند. شب هم که حساب می‌کند، می‌بیند سه هزار تومان به دست آورده است. اول سال هم که می‌شود، حقوق الهی را از مال خود بیرون می‌کند؛ پدر و مادرش را از ورشکستگی نجات می‌دهد؛ صدقه جاریه دارد؛ پول خود را برای خدا به کار می‌برد و هزاران منفعت هم از این پول، برای عالم دیگر دارد می‌سازد و زندگی‌اش را هم اداره می‌کند. این آدمی که صبح از خانه بیرون می‌آید و شب بر می‌گردد، رهبر عالی‌قدر اسلام، پیامبر بزرگوار، درباره هر قدمی که او در خیابان می‌گذارد و برمی‌دارد، چنین می‌فرماید: «الْكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ¹: این آدمی که رفت و تا شب هم سه هزار تومان به دست آورد و برگشت، به هر قدمی که برداشته، خدا ثواب مجاهد در راهش را در نامه عمل او ثبت کرده است؛ یعنی علاوه بر این که پولی به دست آورده، ثواب جهاد فی سبیل الله را هم برده است؛ دنیایش آباد گشته است و پشت سر این آبادی، آخرت او هم دارد قهراً آباد می‌شود.

اما همسایه‌اش هم که مانند او برای کسب و کار بیرون آمده بود، تا شب توانسته است سه هزار تومان به دست آورد، ولی نه در خرید، و نه در فروش، قواعد و احکام

(1) 19.. ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص 82 .. شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه (آل بیت)، ج 17، ص 66 در «باب وجوب الکد علی العیال من الرزق الحلال» هشت روایت نقل کرده است، از جمله:

عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الكاد على عياله كالجاهد في سبيل الله. و رواه الصدوق مرسلًا.

ایمان و آثار آن، ص: 22

الهی را رعایت نکرده است. او به هنگام خرید با هر دروغی که شده جنس را ارزان تر خریده، و هنگام فروش هم چنین کرده؛ یا جنس را به قیمت خیلی بالایی فروخته؛ یا از آن کم گذاشته؛ یا آن را با جنس نامرغوب مخلوط نموده است تا حداکثر سود را به دست آورد. بعد هم این درآمدی را که این گونه به دست آورده، با دادن قرض ربوی تلاش کرده این پولی را که به دست آورده، چندین برابر هم کند.

هر چند چنین کسی از نظر اقتصاد جهانی فرد موفق ارزیابی می شود، ولی ماکاری به دنیا و اقتصاد جهان نداریم، همان طور که اقتصاد جهان هم این سخنی را که ما می خواهیم بگوییم، زیاد قبول ندارد؛ اما این سخن ما، ارزیابی خدا در قرآن، و ارزیابی رهبر عالیقدر اسلام در فرهنگ اسلام است. خداوند متعال برای قواعد اقتصادی دنیای زمان شما به اندازه يك جو ارزش قایل نیست؛ چون همه قواعد اقتصادی جهان، ساخته استثمارگران، استعمارگران و متجاوزان است و عدل در آن دیده نمی شود، ولی در ارزیابی الهی، نه تنها چنین انسانی در این تجارت دنیوی سود نکرده است: **فَمَا رِبْحُ تِجَارَتِهِمْ** «1»، بلکه همان گونه که خدای متعال فرموده: **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** «2»، این انسان با گرفتن ربا، جنگنده با خدا و پیغمبر شده است؛ چرا که او در درآمد به قانون و فرمان خدا توجه نکرده و چهره اش در این دنیا، چهره جنگ با خدا و جنگ با پیغمبر خدا شده است. در ذیل این آیات، سنی و شیعه نقل می کنند، پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه وآله به امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: علی جان! به دست آوردن يك درهم از ربا، برابر با هفتاد مرتبه زنای با محرم در وسط خانه کعبه است. «3»

از آنچه گفته شد، می خواهیم این نتیجه را بگیریم که افراد برای به دست آوردن پول، دو دسته هستند؛ بعضی با تکیه به حریم الهی و فرهنگ خدا، پولی به دست می آورند و بعضی دیگر، با تکیه بر فرهنگ مادی، مال دنیا را به دست می آورند. در ارزیابی صاحب عالم، یکی مجاهد فی سبیل الله است و یکی دیگر، در صف مقابل با

(1) 20. بقره: 16: پس تجارتشان سود نکند

(2) 21. بقره 279: و اگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید.

(3) 22. شیخ صدوق، خصال، ج 2، ص 583. متن عربی روایت چنین است:

يَا عَلِيُّ! الرَّبَّ سَبْعُونَ جُزْءً فَأَيُّسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. يَا عَلِيُّ! دَرَهُمْ رَبًّا أَكْبَرُ مِنْ سَبْعِينَ رُبِّيَّةً
كُلُّهَا بِذَاتِ مُحَرَّمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ.

ایمان و آثار آن، ص: 23

خدا است؛ یکی دارد به حق خدمت می کند و آن دیگری دارد برای ریشه کن کردن حق فعالیت می نماید. آن وقت، با این پول نزول، لباسی که می پوشد، ضرر است؛ غذایی که می خورد، ضرر است؛ بچه ای که به وجود می آورد، ضرر است؛ دختری که شوهر می دهد، ضرر است؛ پسری که زن می دهد، ضرر است؛ مکه ای که می رود، باطل است. کار خیری که می کند، باطل است؛ کمکی که از این پول به فقرا می کند، حرام است.

آنچه گفته شد، وضعیت مال به دست آمده از طریق ربا بود. در غضب زمین مردم هم همین سخن می آید؛ در معاملات حرام هم همین سخن می آید؛ در تقلب در اجناس مردم هم همین حرف می آید؛ در زورگویی، قلدری، استبداد، تجاوز، ظلم، خیانت و پول درآوردن از این راه ها همین سخن می آید؛ در خوردن مال ضعیف همین سخن می آید؛ در خوردن مال یتیم هم همین سخن می آید؛ در تقلب، خدعه، حيله و مکر در میان مردم مسلمان و از آن طریق پول درآوردن، همین سخن می آید. پس آن ها خیال می کنند که خوش پوشیدند؛ خوش خوردند؛ خوش خوابیدند؛ خوش مسافرت کردند. همه آن ها خیال است؛ چون زیر این پرده ها، شعله های غضب خدا در دنیا و ذلت و سختی آن و عذاب آخرت نهفته است.

راه نجات انسان، الگو قرار دادن انبیا در زندگی

در قرآن مجید، منظور از حیات، مجموعه روابط انسان با آفرینش است. اگر این مجموعه روابط، مطابق با حیات انبیا خدا باشد، انسان در دنیا مورد لطف و عنایت حق است و در آخرت هم اهل نجات می شود، و اگر این مجموعه روابط، مطابق با زندگی انبیا نباشد، او دنیایی پر از اضطراب و تضاد پیدا می کند؛ چنان که اکنون پیدا کرده است، و در آخرت هم گرفتار عذاب، درد و رنج می شود، به حدی که ما فوق آن تصور نمی شود.

این که به چه علت قرآن مجید زندگی انبیا را اصیل ترین و ریشه دارترین زندگی ها می داند، قرآن کریم پاسخ آن را در آیات زیادی در يك كلمه خلاصه می کند، کلمه ای که بعد از واژ الله، قرآن مجید مقدس تر، مبارك تر، مؤثرتر و پرنسجه تر از آن

واژه از نظر مصداق خارجی و مفهوم عقلی در واژگان ندارد؛ یعنی واژه عبد، و در جایی که می‌خواهد پیغمبر اکرم برترین مخلوق خداوند متعال را در عالی‌ترین چهره معرفی کند، او را با این واژه مورد خطاب قرار می‌دهد. «1»

(1) 23. در این جا فقط به آیاتی اشاره می‌شود که خداوند عبارت «عَبْدِهِ» را درباره پیامبر خاتم صلی الله علیه و سلم به کار برده هست:

- سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسری: 1)

- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (کهف: 1)

- تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان: 1)

- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (زمر: 36)

- وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (نجم: 1-10)

- هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (حدید: 9)

ایمان و آثار آن، ص: 24

نجات انسان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی آمد، جامعه انسانی از فرهنگ الهی جدا شده بود و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اتصال انسان به فرهنگ الهی آمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نجات بشر علی چه ظلم‌ها و ستم‌هایی قیام کرد و چه ضرباتی را متحمل شد، «طُولَ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ» «1»: روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

(1) بی‌نوشت

1. ترجمه نهج‌البلاغه (انصاریان)، ص 351، خطبه 157 از خطبه‌های آن حضرت است در باره پیامبر و قرآن، و دولت بنی امیه: «أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْنَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبَرَّمِ: او را در عصری به رسالت برانگیخت که خالی از پیامبران بود، و خواب‌گران ملل عالم طولانی شده بود، و رشت محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق کنند حقایق کتب آسمانی بود، و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد. آن نور قرآن است، آن را به سخن آرید، ولی هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از آن خبر می‌دهم: آگاه باشید که دانش آنچه می‌آید، و خبر آنچه در عالم گذشت، و درمان دردهای شما، و مقررات نظم‌دهنده زندگی‌تان در این کتاب است.

ایمان و آثار آن، ص: 25

سلم وارد جامعه شد، جامعه انسانی نه تنها در عربستان، بلکه در جهان، در خواب بود. گاهی انسان بدنش خسته می‌شود و می‌خوابد، و گاهی عقل می‌خوابد، و گاهی بالاتر، جان را خواب می‌برد. روزی که روان را خواب ببرد، ظرف روان، از مجموع رذایل اخلاقی پر می‌شود. روح متکبر، مغرور، ریاکار، متظاهر، بی‌فضیلت، روح بدون غیرت، روح بدون عدالت و روح بدون شرف خواب است، این روح خواب‌همه کارها را خراب می‌کند. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» «1»، چنین روحی نمی‌فهمد و با این نفهمی خود می‌رود، مردم را گرفتار کارهایش می‌کند؛ زن و بچه را بی‌تربیت می‌کند؛ عصمت و عفت را متلاشی می‌کند؛ شرف خانوادگی را از بین می‌برد و خراب می‌کند؛ همین‌طور هم جلو می‌رود؛ چون نمی‌فهمد و خواب است. این روح، خواب هست و پرتوی بیداری ندارد. عقل هم که بخوابد، انسان مرتب در ارزیابی‌های خود خطا می‌کند؛ مثلاً يك خطای مهم عقل در زمان ما، این است که به خودش استقلال داده

است. بر این اساس، انسان‌های غربی می‌گویند با بودن عقل، ما دیگر احتیاجی به دین نداریم؛ خودمان فکر می‌کنیم و بر مبنای آن، زندگی خود را پیش می‌بریم. شما که به دین احتیاج ندارید و از عصر رنسانس «2»، از اوایل قرن هفدهم، از حریم نبوت قطع رابطه کردید و جهان را وادار کردید که با مذهب و خدا قطع رابطه کند و اکنون سیصد سال است که انسان‌های کره زمین را تشویق کردید با حریم فرهنگ الهی قطع رابطه کند، حالا ما از شما می‌پرسیم، آیا این سیصد سال فکر کردن برای پیاده کردن يك زندگی سالم کافی نیست؟ پس چرا حالا هیچ چیزی سالم نیست؟ برای این که سیصد سال است که در زمین از خدا بریدید، ولی هنوز شما دارید فکر می‌کنید که زندگی سالم چیست؟ یعنی هنوز برای شما مفهوم زندگی سالم روشن نشده است. شما که همه چیزتان خراب شده و روز به روز هم که دارد خراب‌تر می‌شود و به مشکلاتان دارد افزوده می‌گردد، پس این عقل کذابی

(1) 2. اعراف: 179.

(2) 3. عصر رنسانس عصری است که دانشمندان غربی پیرو انحرافات که داشتند، بشر را به سوی جدایی از دین و شریعت، و اعتماد به عقل ناقص خود کشاندند.

ایمان و آثار آن، ص: 26

چرا برای شما کاری نمی‌کند؟ البته، چنین عقلی نمی‌تواند کاری بکند. وقتی استقلال وجودی عقل با غرور آمیخته گردد، آن وقت، این عقل، علم را به جای دین می‌گذارد و زندگی می‌شود علم، و علم هم که پر و بال خیلی قوی‌ای ندارد که انسان را بتواند تا کرانه‌های هستی پرواز بدهد، هر چند که می‌تواند او را تنها بر روی سطح زمین حرکت دهد. روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد که جهان خواب بود، و این مرد برای بیدار کردن جهان آمد. به عقیده حضرت علی علیه السلام، جامعه بریده از نبوت خواب است، و هر کاری بکند، نتیجه‌اش تخریب است.

فتح مکه، فتح بدون خشونت

روز فتح مکه، هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام دستور داده بود که فریاد برآورد: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ» ¹، ولی وقتی پیامبر وارد مکه شد، هنوز رنگ‌های همه پریده بود، قبل از این که این ترس مردم را ناراحت کند، حضرت این آیه را بر مردم مکه خواند: لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ ²، به خدا قسم، من کاری با شما ندارم و آمدم به شما بگویم که آزادید و راحت باشید.

(1) 4. یوسف: 92.

(2) 5. شیخ محمد مهدی حائری، شجره طوبی، ج 2، ص 303. متن کامل روایت فتح مکه چنین است:

دخل النبي صلی الله علیه و آله و سلم مکه، کانت إحدى الرايات بيد سعد بن عباد و هو ينادی: اليوم يوم الملحمه اليوم تسبی الحرمه اذل الله قريشا، فسمع أبو سفيان، نادى: يا رسول الله أمرت بقتل قومك إن سعد قال كذا، و انی انشدك الله و قومك فانت ابر الناس و ارحم الناس، و اوصل الناس فوقف النبي صلی الله علیه و آله و سلم وقال: بل اليوم يوم المرحمه اعز الله قريشا، و ارسل الى سعد و عزله عن اللواء و قال لعلى عليه السلام: خذ منه الرايه و ناد فيهم، فاخذ على عليه السلام اللواء و جعل ينادی: اليوم يوم المرحمه، و نادى منادى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من دخل المسجد فهو آمن، و من دخل دار أبو سفيان فهو آمن و من القى سلاحه فهو آمن، و من اغلق عليه بابه فهو آمن، و اوصى المسلمين أن لا يقاتلوا إلا من قاتلهم، فلما دخل جاء حتى انتهى الى المسجد الحرام اخذ بعضاده الباب قرأ (لا إله إلا الله وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده) وقف أبو سفيان و معاويه و جميع قريش خائفين فقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم: يا معشر قريش ما ترون انی فاعل بكم قالوا خيرا أخ كريم وابن أخ كريم لقد قدرت، فبکی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقال: ما أقول لكم إلا ما قال أخى يوسف: (لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين) ألا لبئس جيران النبي انتم فلقد كذبتوني و طردتموني و أذيتوني و اخرجتموني ثم ما رضيتم حتى جئتموني فى بلادى تقتاتلونى، اذهبوا فانتم الطلقاء، فكأن هذه العبارة صارت علما لهؤلاء من ذلك اليوم. ويقال لابی سفيان و معاويه و غيرهم من قريش الطلقاء؛ يعنى طلقاء

ایمان و آثار آن، ص: 27

اصلاً در فرهنگ جنگ‌های جهان، کسی را با این صفات در جنگ‌های خود سراغ ندارد. ملت‌های ضعیف با کسی جنگ ندارند، ولی قلدرها مال، جان، فکر و ناموس، آن‌ها را بی‌تقصیر، به یغما می‌برند. دشمنان پیامبر، سیزده سال هر

کاری دلشان خواسته بود، انجام دادند؛ اما وقتی قدرت به دست پیغمبر رسید، او عفو کرد. پیغمبر شروع به جنگ نکرد، و همین طور تربیت شده پیغمبر هم شروع به جنگ نکرد. ملت مسلمان هم وقتی به ایران آمده بود، پیشنهاد اسلام و قرآن داد، اما ایرانی‌ها این پیشنهاد را قبول نکردند و در واقع، این خود ایرانی‌ها بودند که جنگ را آغاز کردند؛ چون معتقد بودند که می‌توانند این گرسنه‌ها را دو روزه از بین ببرند، و هر چه ملت اسلام پیغام داد که ما جنگ نداریم و تنها برای تبلیغ دین آملم، ایرانی‌ها گفتند: ما این گرسنه‌ها و پابرنه‌ها را بیرون می‌کنیم. به شما نیاوراند که مشتی پابرنه، به ایران حمله کردند و دار و ندار ما ایرانی‌ها را برداشتند و بردند. هیچ کدام از این سخنان، سخنان صحیحی نیست. اصلاً چنین سخنی فقط از روی تعصب ملی است. اصلاً اسلام چنین فرهنگی را تبلیغ نمی‌کرد. در این فرهنگ، یغماگری روا نبود؛ غارت پذیرفته نبود؛ بلکه اسلام آمد که یغماگران و غارتگرها را تربیت بکند.

ملاقات نماینده اسلام با رئیس لشکر ایران

در آن زمان، رئیس لشکر ایران، مرد عاقلی به نام رستم فرخزاد «1» بود. نماینده‌ای از مسلمان‌ها پیش رستم فرخزاد آمد و گفت: اگر شما حاضرید، یک نفر از ما

(1) 6. رُستَم فرخزاد: رستم سپهبد. رستم فرخ هرمز، پسر سپاهبد فرخ هرمز سردار معروف و مدبر و دلیر اواخرعهد ساسانی (متولد 630 - مقتول 636 م.) که مورخان ارمنی پدر و پسر را «ایشخان» (شاهزاده) یاد کرده‌اند. در زمان سلطنت آرمیدخت، پدر رستم، فرخ هرمز مدعی سلطنت شد و ملکه را به زنی خواست. چون آرمیدخت نمی‌توانست علناً مخالفت کند، در نهم وسایل قتل او را فراهم آورد. آنگاه رستم با سپاه خویش پیش راند و پایتخت را تصرف و آرمیدخت را خلع و کور کرد. در زمان یزدگرد سوم، رستم نایب السلطنه حقیقی ایران محسوب می‌گشت. وی کاملاً از خطر عظیمی که در نتیجه حمل عرب به کشور ایران روی داده بود، اطلاع داشت، پس فرماندهی کل نیروی لشکری را به عهده گرفت و در دفع دشمن جدید، کوشش دلیرانه کرد. با سپاهی بزرگ در پیرامون پایتخت حاضر شد، اما خلیفه عمر پیش‌دستی کرد. در سال 636 م. سپاه ایران در قادسیه، نزدیک حیره، با سعد بن وقاص سردار عرب رو به رو شد. جنگ سه روز طول کشید و به شکست ایرانیان خاتمه یافت. رستم که شخصاً حرکات افواج را اداره می‌کرد و درفش کاویان را در برابر خود نصب کرده بود، کشته شد. منبع: فرهنگ فارسی معین، بخش اعلام

ایمان و آثار آن، ص: 28

بیاید و به زبان خودتان هدف ما را برای شما شرح دهد، و اگر هدف ما واقعاً قابل قبول بود، شما هم آن را بپذیرید و جنگ نکنید، و اگر هم هدف ما برای شما قابل قبول نبود، با ما بجنگید. متکبران و مغروران ارتش رستم فرخزاد، اول می‌خواستند این پیشنهاد را قبول نکنند، ولی رستم گفت: آن را قبول کنید. پس به نماینده مسلمانان گفتند: عیبی ندارد، فردا نماینده‌ای از شما بیاید تا ما با او صحبت کنیم. نوشته‌اند: برای پذیرفتن نماینده مسلمانان، ایرانی‌ها خیمه‌ای زدند که تمام پرده‌هایش طلا بافت بود. آن‌ها پارچه‌های زر، گران‌ترین فرش‌ها و عالی‌ترین فرش‌ها را در آن خیمه پهن کردند و صندلی‌هایی در آن گذاشتند که میخ‌هایی که به تخته‌ها و چوب‌های عاجش زده شده بود، از طلا و نقره بود، و کسانی هم که مأمور پذیرایی بودند، لباس‌هایشان سنگین‌ترین لباس‌ها بود؛ هم‌چنین تمام ظرف‌ها در این خیمه از طلا و نقره بود. مأمورین بیرون این خیمه هم با گرزهای طلا و نقره ایستاده بودند. البته، این رسم پذیرفتن نماینده هر کشوری در ایران بود؛ همین‌طور در ایران رسم بود که هر وقت نماینده‌ای از کشوری می‌آمد، صد تا هفتاد نفر هم به دنبال آن نماینده بیایند.

در موعد معین، مأمورانی که بیرون خیمه محل گفتگوهای نمایندگان بودند، دیدند آقای متین و مؤدب به طرف خیمه می‌آید. آن مرد پیراهنی بلند از کرباس پوشیده بود و پارچه مختصری هم به عنوان آفتابگیر بر سرش گذاشته بود و خنجر را هم به کمر داشت. او که به طرف خیمه آمد، مأمورین رستم جلو او را گرفتند و پرسیدند که او کیست. آن مرد گفت: من نماینده ملت اسلام هستم. ایرانی‌ها که تا حالا چنین نماینده‌ای ندیده بودند، وقتی چشمشان به این نماینده افتاد، گفتند: آقا صبر کنید. مأموران رفتند و به رستم فرخزاد گفتند: فردی به عنوان نمایندگی آمده، ولی پیراهن تن او خیلی بی‌ارزش است و کسی هم به دنبال او نیست، آیا اجازه ورود به او بدهیم؟ رستم گفت: اجازه بدهید او به دیدار من بیاید، هرچند که کار او خلاف رسم است. مأمورین بیرون آمدند و به نماینده مسلمان‌ها گفتند: وقتی وارد خیمه شدی، جلوی رستم به خاک بیافت. نماینده مسلمانان گفت: من وقتی وارد خیمه شوم، بدون تشریفات به خیمه می‌روم و همین‌طور هم از آن بیرون می‌آیم؛ چون ما این‌گونه تعظیم در برابر انسان را حرام می‌دانیم و آن را کاری خلاف توحید، و شیطانی می‌دانیم. مأموران گفتند: پس صبر کن ما برویم تا دوباره اجازه ورود شما را بگیریم. آن‌ها پیش رستم رفتند و گفتند: آن نماینده نمی‌خواهد حتی هنگام برخورد با شما قواعد نمایندگی را رعایت کند. رستم

ایمان و آثار آن، ص: 29

گفت: چاره‌ای نیست و به او اجازه ورود بدهید. بعد آن نماینده بی آن که نگاهی به زرق و برق خیمه و زر، زیور و زینت‌آلات آن کند، وقتی که وارد خیمه شد، پرده را کنار زد و کنار رستم فرخزاد رفت. به او تعارف کردند که بر صندلی‌ای

که جای نماینده بود، بنشیند. او گفت: من آن جا نمی‌نشینم، و بعد گوشه فرشی را گرفت و بلند کرد و بر روی خاک نشست. او می‌خواست با این عملش بگوید که ملت اسلام برای پول، فرش و برای دنیا نیامده است؛ هر چه میوه به او تعارف کردند، او گفت: من نمی‌خورم؛ چون ظرف‌های شما حرام است؛ ما دستور داریم در این ظرف‌ها چیزی نخوریم. رستم فرخزاد از نماینده مسلمان‌ها پرسید: برای چه به ایران آمده‌اید؟ نماینده مسلمان‌ها که می‌خواست برای آغاز پاسخش اسم خدا را ببرد، از جایش بلند شد؛ چون این نحوه رفتار ریشه در فرهنگ الهی داشت. نماینده مسلمان‌ها بعد از یاد کردن خدا، در پاسخ به سؤال رستم گفت: «جئنا لنخرج العباد من عباده العباد الی عباده الله، و من ضیق الدنيا الی سعتها، و من جور الادیان الی عدل الاسلام و السلام علی من اتبع الهدی» «1»: ای

(1) 7. گزارش‌های دیدار رستم بن فرخزاد با نمایندگان مسلمانان در جنگ قادسیه در تاریخ الطبری، ترجم ابوالقاسم پاینده، ج 5، ص 1698-1688 آمده است که ما در این جا تنها به نقل یکی از این گزارش‌ها بسنده می‌کنیم:

زیاد گوید: صبحگاه آن شب که رستم در عتیق به سر برد با سواران خود برنشست و مسلمانان را بدید، آن گاه سوی پل رفت و جمعی را تخمین زد و آن سوی پل رو به روی آن‌ها بایستاد و کس فرستاد و پیغام داد که یکی را پیش ما فرستید که با وی سخن کنیم و با ما سخن کند، و برفت. زهره پیغام را برای سعد فرستاد و او مغیره بن شعبه را پیش زهره فرستاد که او را پیش جالنوس فرستاد و جالنوس او را پیش رستم فرستاد. ابن رفیل به نقل از پدرش گوید: وقتی رستم بر کنار عتیق فرود آمد و شب را آنجا گذرانید صبحگاهان به کنجکاوی و تخمین پرداخت و در امتداد عتیق به طرف خفان تا انتهای اردوگاه مسلمانان رفت آنگاه راه بالا گرفت تا به پل رسید و قوم را نگرست و به جایی رسید که بر آن‌ها مشرف بود و چون بر پل بایستاد کس پیش زهره فرستاد که پیامد و مقابل وی جای گرفت. رستم می‌خواست صلح کند و چیزی بدهد که باز گردند از جمله چنین می‌گفت: «شما همسایگان مایید، یک دسته از شما در قلمرو ما بودند که رعایتشان می‌کردیم و از آزار بر کنار می‌داشتیم، همه جور کمک می‌کردیم و در جمع بادیه‌نشینان حفاظتشان می‌کردیم، در مراتع ما به چرا می‌آمدند و از دیار خودمان آذوقه به آن‌ها می‌دادیم، در قلمرو خودمان از تجارت بازشان نمی‌داشتیم و کار معاش آن‌ها مرتب بود.» بدین سان به صلح اشاره می‌کرد و از رفتار پارسیان سخن داشت که صلح می‌خواست اما صریح نمی‌گفت. زهره بدو گفت: «راست می‌گویی چنین بود که گفتی، اما کار ما چون آن‌ها نیست و مقصود ما چون مقصود آن‌ها نیست، ما به طلب دنیا سوی شما نیامده‌ایم، هدف و مقصد ما آخرت است. ما چنان بودیم که گفتی و هر کس از ما پیش شما می‌آمد زیر منت شما بود و چیزهایی را که در تصرف شما بود، بلا به می‌خواست. پس از آن خدای تبارک و تعالی پیمبری سوی ما فرستاد که ما را به پروردگار خویش خواند و دعوت او را اجابت کردیم، خدای به پیمبر خویش

گفت: «من این گروه را بر کسانی که به دین من نگرانیده‌اند، تسلط می‌دهم و به وسیله اینان از آنها انتقام می‌گیرم و مادام که به دین من معترف باشند، غلبه با آنهاست که دین من حق است و هر که از آن بگردد، زبون شود، و هر که بدان چنگ زند، عزت یابد.» رستم گفت: «دین شما چیست؟» زهره گفت: «ستون آن که جز بدان پای نگیرد، این است که شهادت دهند که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاد خداست و به آنچه از پیش خدا آورده مقرر باشند.» گفت: «چه نیکوست و دیگر چیست؟» گفت: «این که بندگان را از عبادت بندگان به عبادت خدای تعالی برند.» گفت: «نیکوست، دیگر چه؟» گفت: «این که مردمان، فرزندان آدمند و حوا، برادرانند و از يك پدر و مادر» گفت: «چه نیکوست» آنگاه رستم گفت: «اگر بدین کار رضایت دهم و من و قومم دین شما را بپذیریم، چه خواهید کرد آیا باز می‌گردید؟» گفت: «بله به خدا و هرگز به دیار شما نزدیک نمی‌شویم، مگر برای تجارت یا حاجت.» گفت: «به خدا راست گفتم، اما پارسیان از هنگام شاهی اردشیر نگذاشته‌اند، کسی از مردم زبون از کار خود برون شود، و می‌گفته‌اند که اگر از کار خویش برون شوند، از حدّ خویش تجاوز کنند و با اشراف خویش دشمنی کنند.» زهره گفت: «ما از هم مردم برای مردم بهتریم و نمی‌توانیم چنان باشیم که شما می‌گویید، در باره مردم زبون، فرمان خدا را اطاعت می‌کنیم و هر که در باره ما نافرمانی خدا کند، زیانمان نرزد.» گوید: رستم برفت و مردمان پارسی را پیش خواند و با آنها سخن کرد که نپذیرفتند و گردنفرای کردند. رستم گفت: «خدایشان دور کند و در هم شکند و آن که را ترسانتر و نالان‌تر است، زبون کند» گوید: و چون رستم برفت، من پیش زهره شدم، مسلمانی من از آن جا بود و همراه وی بودم و چون جنگاوران قادیسیه سهم گرفتیم.»

ایمان و آثار آن، ص: 30

رستم! ما برای سه برنامه آمدم. برنامه اول ما این است که شما را از اسارت قلدران، زورگویان، مستبدان، متجاوزان و ظالمان نجات بدهیم، و به شما بفهمانیم که باید بنده خدا باشید، نه بنده بشر. آمدم بگویم اگر بنده هر بشری شوید، او شما را برگرد امیالش می‌چرخاند و برای آباد کردن شکم و شهوت خود نابودتان می‌کند؛ مثل این که من بروم جایی شاگرد شوم و همه عمرم را بدهم که آن آقا از خرج عمر من میلیاردر بشود، و خودش، پسرهایش و دخترهایش سالی يك ماه در اروپا بهترین لذت‌ها را ببرند. این جا هم که هستند، بهترین لذت‌ها را از بدترین گناهان ببرند، و من خرج می‌شوم تا او و خانواده‌اش به این برنامه‌ها برسد. حالا اگر این حمالی پیش يك مسلمان باشد، آدم باز خیلی درد ندارد. بیچاره مسلمان‌هایی که پیش دشمنان اسلام حمالند؛ پیش دشمنان و کفار و منافقین حمال هستند. آن‌ها دیگر چقدر ذلیل و

بیچاره‌اند. آمدیم که شما را از این بدبختی نجات بدهیم تا چرخانده امیال شکم و شهوت دیگران نباشید. آخر شما انسان هستید. برنامه دوم ما این

ایمان و آثار آن، ص: 31

است که به شما بنمایانیم که جهان خلقت، عبارت از این تیشه نجاری، گاوآهن کشاورزی، چهار دیوار تجارتخانه و چهار دیوار خانه نیست؛ بلکه جهان، جهان بزرگی است که در همه جوانب با شما رابطه دارد، و شما هم در همه جهات با جهان رابطه دارید. آمدیم به شما بگوییم غفلتی که از مجموع این روابط دارید، به ضرر شما است. می‌خواستیم شما را بیدار کنیم و شما را نسبت به مجموع روابطی که از طریق عالم طبیعت با جهان دارید، مسئول نماییم تا به آنها احترام کنید. آمدیم تا شما را با همدیگر برادر کنیم، نه با برادری پدر و مادری، بلکه با برادری اسلامی که ارزش این برادری با برادری پدر و مادری قابل مقایسه نیست؛ همان‌طور که قرآن کریم گفته است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «1»

هیچ وقت برادر ایمانی نمی‌تواند سیر باشد، وقتی که برادر مسلمانش گرسنه هست، و نمی‌تواند پوشیده باشد، وقتی آن دیگری برهنه هست. اگر تو مسلمانی و من هم مسلمانم، و ما با هم برادر هستیم، دیگر من اسرار تو را به دست دشمن نمی‌دهم؛ به برادرم خیانت نمی‌کنم؛ مال برادرم را به دشمن نمی‌دهم؛ آبروی برادرم را نمی‌برم؛ ضرر برادرم را نمی‌خواهم؛ ذلت برادرم را نمی‌خواهم. اما برادران پدر و مادری ممکن است از نظر مسلک، دو راه داشته باشند، ولی برادران قرآنی تنها يك راه دارند؛ آنان مثل علی‌علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زندگی می‌کنند «2»؛ آنان مثل سلمان و ابوذر زندگی می‌کنند. «3» کسی که مسلمان است، قرآن به او نشان برادری عنایت کرده است و او هم در هیچ برنامه‌ای ناراحتی مسلمانی را نمی‌پسندد؛ ذلت، خفت و بیچارگی او را نمی‌پسندد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: کسی که علیه مسلمان‌ها و مملکت اسلام جاسوسی کند و مردم مؤمن را به خاطر کفار ذلیل کند، روز قیامت هیچ راهی برای پذیرفتن رحمت پروردگار ندارد. «4»

8. 1) حجرات: 10: جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند.

9. 2) امالی صدوق، ص 271، مجلس 46:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَى بَيْنِي وَ بَيْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زَوْجَهُ ابْنَتِي فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ وَ أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ مُقَرَّبِي مَلَائِكَتِهِ وَ جَعَلَهُ لِي وَصِيًّا وَ خَلِيفَةً فَعَلَيْتُ مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ؛ مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِهِ.

(3) 10. کافی، ج 8، ص 163:

عَنْ صَالِحِ الْأَخْوَلِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ اشْتَرَطَ عَلَى أَبِي ذَرٍّ أَنْ لَا يَعْصِيَ سَلْمَانَ.

(4) 11. کافی، ج 2، ص 368:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَعَانَ عَلَى مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيسٌ مِنْ رَحْمَتِي.

ایمان و آثار آن، ص: 32

برنامه سوم ما این است که با دلیل و برهان به شما بگوییم، تمام فرهنگ‌ها غلط است، و فقط فرهنگ خدا صحیح می‌باشد. هر کس که شما را به خودش دعوت می‌نماید، برای شما ضرر دارد، ولی فرهنگ الهی در تمام جوانب به نفع شما کار می‌کند.

رستم فرخزاد از محلّ مذکراه بیرون آمد و به نزد سران ارتش ایران رفت و به آنان گفت: چه کنیم؟ گفتند: نظر خودت چیست؟ رستم گفت: نماینده مسلمانان سخنان متین و ریشه‌داری زد، آیا قبول کنیم؟ گفتند: مگر دیوانه‌ای؟ بعد رستم را مجبور کردند که بجنگد، و آنان جنگیدند، و در جنگ شکست خوردند. هر چند مسلمانان نمی‌خواستند بجنگند.

دو علت مهم شکست لشکر ایران

درباره علل شکست لشکر ایران می‌توان به دو علت مهم اشاره کرد:

علت اول این بود که مردم از فرهنگ غلط ساسانیان خسته شده بودند، برای همین آنان با کمال شوق اسلام را قبول کردند؛ مردم آن قدر از اوضاع زمان خود ناراحت بودند که وقتی که ملت اسلام آمد، هیچ کس دلش نمی خواست به نفع ساسانیان با آنها جنگ کند و همه دلشان می خواست برای دین خدا آغوش باز کنند.

دومین علت این بود که ساسانیان فقط دنیا را می دیدند، ولی مسلمانان می گفتند: ما چه بجنگیم و چه کشته بشویم، در هر دو صورت، پیروزیم. اگر زنده بمانیم، خدا درباره این زندگی فرموده: **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً «1»**؛ یعنی ما دارای حیات طیب هستیم، و اگر کشته شویم، باز به فرمود خداوند، احیای عند الله می باشیم: **وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ «2»**؛ یعنی اگر بمانیم، راحت هستیم، و اگر برویم، باز هم راحت هستیم. چنین ملتی شکست نمی خورد. البته، این شکست علت های دیگر هم داشت که تاریخ آنها را ذکر کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا تمام زوایای انحرافی را درست کند. آنچه مهم است این چند جمله است،

(1) 12. نخل: 97: از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم.

(2) 13. بقره: 154: و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی کنید.

ایمان و آثار آن، ص: 33

«فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ. «1» روزگار ما به سرعت دارد مصداق این سه جمله می شود؛ یعنی زوایای درستی دارد نابود می شود؛ یعنی مردم از نظر عقل و روح دارند به خواب می روند؛ یعنی مردم دارند با حریم نبوت قطع رابطه می کنند؛ همین طور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آمدن چنین وضعیتی را برای امت خویش پیش بینی کرده بود: «اخَوْفُ مَا اخَافَ عَلَىٰ أُمَّتِي زَهْرَةُ الدُّنْيَا وَكَثْرَتُهَا «2»»: ترس من از امتم این است که بعد از من گرفتار زر و زینت شوند؛ زینت و زبور دنیا آنها را گرفتارشان کند. الان می بینیم، دنیا با ما معامله ای کرده که ما در بیست و چهار

ساعت شبانه روز، لحظه ای وقت نداریم که نسبت به مرگ خود فکر کنیم. با این همه ما نباید ناامید شویم، مگر می شود خداوند متعال رحمتش را از زمین دریغ کند؟

نجات انسان ها از انحرافات توسط مصلح عالم

قرآن می فرماید: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. «3»

وقتی که جمع زمینیان گرفتار شدند، بالاخره من پروردگار پرد اسرارم را کنار می زنم، و مانند زمان انبیا، مصلح عالم، حجه بن الحسن علیه السلام را خواهم آورد و او جهان بشریت را از همه این انحرافات و بدبختی ها نجات خواهد داد. زمین متعلق به خداست، نه متعلق به متجاوزان و ستمگران. آن ها غاصب حیات، زندگی و زمان هستند؛ چون **لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ «4»** است، و عباد، عباد الله هستند، پروردگار عالم

(1) 14. ترجمه نهج البلاغه (انصاریان)، ص 351، خطبه 157 از خطبه های آن حضرت است در باره پیامبر و قرآن، و دولت بنی امیه: أَرْسَلَهُ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ التَّوْرِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ: او را در عصری به رسالت برانگیخت ... پس او با کتابی که تصدیق کند حقایق کتب آسمانی بود، و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد. آن نور قرآن است، آن را به سخن آرید، ولی هرگز سخن نمی گوید، اما من شما را از آن خبر می دهم: آگاه باشید که دانش آنچه می آید، و خبر آنچه در عالم گذشت، و درمان دردهای شما، و مقررات نظم دهند زندگی تان در این کتاب است.

(2) 15. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 1، ص 111، به نقل از نور الثقلین، ج 44، ص، حدیث 91.

إِنِّي أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، فَقِيلَ: وَ مَا بَرَكَاتُ الْأَرْضِ؟ قَالَ: زَهْرَةُ الدُّنْيَا.

(3) 16. انبیاء: 105. و همانا ما پس از تورات در زیور نوشتیم که: زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

(4) 17. لقمان: 26: آنچه در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست یقیناً خدا همان بی نیاز و ستوده است.

ایمان و آثار آن، ص: 34

نمی‌گذارد این زمین و عباد، بلعید ستمگران شوند و باز هم مثل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذخیره دارد. او می‌آید و عالم را نجات می‌دهد. این، طبیعت عالم است.

نُهضت فرهنگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با چراغ هدایت قرآن

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه صد و پنجاه و هشتم نهج البلاغه به توصیف جامعی از قرآن کریم پرداخته است: «فَجَاءَهُمْ»: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، «بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ النَّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ.» با چراغی که خدا به او عنایت کرده بود، «ذَلِكَ الْقُرْآنُ»: که آن چراغ مجموع فرهنگ حق بود که به نام قرآن نامیده شد، «فَاسْتَنْطَقُوهُ، وَ لَنْ يَنْطِقَ»: من که علی هستم، از همه شما می‌خواهم قرآن را باز کنید و بخوانید؛ آن را بفهمید و برسید. «وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ»: و لکن من شما را از (منافع) آن با خبر می‌کنم، و بعد حضرت چهار منفعت قرآن را ذکر می‌کند، «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي»: با اتصال به قرآن، شما از نظر دانش و برداشت حقایق، به ابدیت وصل می‌شوید، «وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي»: اگر به قرآن وصل شوید، می‌توانید از طریق قرآن، به مبدأ آفرینش اتصال پیدا کنید، «وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ»، می‌توانید در سایه عمل به کتاب خدا، تمام نقص‌ها، گرفتاری‌ها، ناامنی‌ها و اضطرابات را از زندگی جمع کنید، «وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»: و این بی‌نظمی، تشتت، گروه‌گروه شدن و اختلافات را به وسیله حقایق قرآن از میان خود بردارید. این چهره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب فرهنگی‌اش در سخنان علی علیه السلام می‌باشد. چنین انسانی در سایه چنین شخصیتی و چنین کتابی انسان‌های بزرگی را تربیت کرد که راستی و عدل در زندگی‌شان بود و بیدار، بینا، اهل بینش، اهل دانش، متفکر، غیور، شجاع، متعهد، مسئول و سازنده می‌زیستند؛ طوری که تمام دقایق زندگی‌شان را حساب کرده بودند و تمام آن دقایق، بر روی حساب بود. به خدا اگر حسابگری‌های دقیق برنامه‌های اسلامی را بخواهیم بررسی کنیم، درمی‌یابیم که عجب فرهنگ غنی‌ای در اختیار ما هست و معلوم نیست که چرا ما با داشتن این فرهنگ غنی، این قدر بیچاره‌ایم؟! همین‌طور که ما برای آبادی دنیا قواعد شگفتی داریم، برای آبادی آخرت هم برنامه‌های شگفتی داریم؛ این برنامه‌ها خیلی لطیف است؛ چنان‌که کوچک‌ترین انحرافی را قبول نمی‌کند و امضا هم نمی‌نماید.

اخلاص در زیارت امام رضا علیه السلام

برای درک این که برنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تربیت و سعادت انسان، تا چقدر به کوچک‌ترین انحراف هم حساس هست، خاطره‌ای را برای‌تان نقل می‌کنم.

ایمان و آثار آن، ص: 35

دوستی در تهران دارم که اطلاعاتش نسبت به زبان انگلیسی، بنا به نامه‌ای که نهری نخست‌وزیر اسبق هند برایش نوشته و من متن آن نامه را با امضای خود نهری دیدم، آدم بی‌نظیری در خاورمیانه است. او در سفری به مکه شرکت کرد. کسانی که حال او را در آن سال در مکه می‌دیدند، از حال او در مکه بسیار بهره بردند، ای کاش! جوان‌های ما با این گونه افراد که از نظر علم در دنیا کم‌نظیر هستند، ارتباط داشتند و رابط آن‌ها را با خدا تماشا می‌کردند و لذت می‌بردند، ای کاش! آن چهره‌ها را می‌دیدند. ای کاش! فرزندان ما مقالات اینشتین «1» را درباره خدا می‌خواندند. ای کاش! نظریات ادیسون «2» را درباره خدا می‌خواندند. ای کاش! فرزندان ما زندگی پاسکال فرانسوی «3» را می‌خواندند و با خدا

(1) 18. آلبرت اینشتین (به آلمانی: **Albert Einstein** مارس - آوریل: فیزیک‌دان نظری، زاده آلمان بود. او بیش‌تر به خاطر نظریه نسبیت و به ویژه برای هم‌ارزی جرم و انرژی ($E=mc^2$) شهرت دارد. علاوه بر این، او در بسط تئوری کوانتوم و مکانیک آماری سهم عمده‌ای داشت. اینشتین جایزه نوبل فیزیک را در سال برای خدماتش به فیزیک نظری و به خصوص به خاطر کشف قانون اثر فوتوالکتریک دریافت کرد. او به دلیل تأثیرات چشمگیرش، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیزیکدانانی شناخته می‌شود که به این جهان پا گذاشته‌اند. در فرهنگ عامه، نام «اینشتین» مترادف هوش زیاد و نابغه شده‌است. منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

(2) 19. توماس الوادیسون (فوریه - اکتبر) مخترع و بازرگانی آمریکایی بود. او وسایل متعددی را طراحی یا کامل کرد که مهم‌ترین و معروف‌ترین آن‌ها لامپ الکتریکی است.

ادیسون در طول حیات علمی خویش توانست امتیاز اختراع را در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان به نام خود ثبت کند که رقمی حیرت‌انگیز و باورنکردنی به نظر می‌رسد. واقعیت این است که بیش‌تر اختراعات وی، تکمیل شده کارهای دانشمندان پیشین بودند و ادیسون کارمندان و متخصصان پرشماری در کنار خود داشت که در پیشبرد تحقیقات و به سرانجام رسانیدن نوآوری‌هایش یاریش می‌کردند. دهنی ذغالی تلفن، ماشین تکثیر، میکروفن، گرامافون، دیکتافون، کینتوسکوپ (نوعی دستگاه نمایش فیلم)، دینام موتور و لاستیک مصنوعی، از جمله مواد و وسایلی هستند که به دست ادیسون و همکارانش ابداع یا اصلاح شدند. ادیسون از اولین مخترعانی بود که توانست با موفقیت بسیاری از اختراعات خود را به تولید انبوه برساند.

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

(3) 20. بلز پاسکال: ریاضیدان، فیلسوف و فیزیکدان فرانسوی 19 ژوئن 1623 در کلرمون واقع در مرکز فرانسه به دنیا آمد. پاسکال در 12 سالگی بسیاری از قضیه‌های هندسه اقلیدسی را پیش خود اثبات کرد. در 16 سالگی قضیه‌ای از هندسه تصویری را کشف کرد (قضی پاسکال)، در همان سال کتاب «مقاطع مخروطی» را نوشت. در سال 1640 نخستین ماشین حساب را ساخت. نظری احتمال را بنیان گذاشت. در سال 1659 رساله‌ای درباره محاسبات دیفرانسیلی نوشته بود. در کلیسا وقتی در 1668 به درد دندان مبتلا شد، برای نجات از درد به ریاضیات پناه برد و در 8 روز کتابی درباره انتگرال‌ها و دیگر کشف‌های خودش نوشت. او سرانجام در سال 1662 در گذشت. منبع: دانشنام رشد

ایمان و آثار آن، ص: 36

آشتی می‌کردند. ای کاش! کسانی که از راه تجدد می‌خواهند بنیان زندگی را به هم بریزند، با آدم‌های متجدد واقعی رابطه پیدا می‌کردند، نه با حیوانات جنگلی آدم‌نما. برای این دوستم نامه‌ای از لندن آمده بود و چند سؤال از او راجع به علم انفس از نظر افکار حکما و فلاسفه مشرق کرده بودند. بعد او از مجمعی در لندن با من تماس گرفت و گفت که من با شما کار دارم. بعد هم به منزل ما آمد و گفت: جمعیتی در لندن، چند هفته‌ای است که تشکیل شده و مطالعات عمیقی را هم درباره امور نفسی شروع کرده است، و هفته‌ای یکبار هم نتیجه این مطالعات خود را چاپ می‌کنند و برای من هم آن را می‌فرستند. آن‌ها درباره علم‌النفس «1» از نظر افکار شرقی‌ها از من سؤالاتی کردند و از من راهنمایی خواستند که باید چه کتاب‌هایی را بخوانند. من برای همین پیش شما آمده‌ام. من قبل از این که جوابی به او بدهم، مقداری با او صحبت کردم و دیدم اطلاعات خودش راجع به اسلام و مسایل روحی از من خیلی قوی‌تر است. بهتر دیدم که بگویم، من نمی‌دانم تا او به کسی دیگری مراجعه کند؛ چون در مقابل او، دیدم من فرد کوچکی هستم. اطلاعات اسلامی و دینی او خیلی وسیع بود. به راستی، چه چیز دیگری می‌توانستم به او بگویم؛ به آن دریای دانش چه کتابی را می‌توانستم معرفی کنم؛ خواستم به او آدرس قرآن را بدهم، دیدم او تمام آیات روحی قرآن را می‌داند؛ خواستم به او آدرس نهج‌البلاغه را بدهم، دیدم افکار علی‌علیه السلام را می‌داند؛ خواستم از میان کتاب‌هایی که نظریات حکمای مشرق زمین را دارد، آدرس کتاب اسفار ملاصدرا را بدهم. دیدم انگلستان خودش اسفار ملاصدرا «2» را به زبان انگلیسی چاپ کرده و این کتاب الان در

(1) 21. ترجمه مصباح الشریعه، ص 34: مراد از علم نفس، علم به مهلكات نفس باشد و مخصوص به حکمت عملی باشد. در فرهنگ لغت قاموس علم نفس را چنین معنا کرده: روان شناسی، معرف النفس، معرف الروح.

(2) 22. الأسفار الأربعة (الحکمه المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلیه):

لصدر الحکماء و المتألهین المولی صدر الدین محمد بن إبراهیم الشیرازی المتوفی سنه 1050 أوله (الحمد لله فاعل کل محسوس و معقول و غایه کل مطلوب و مسئول) قال فیہ إن للسلاک من العرفاء و الأولیاء أسفاراً أربعه أحدها السفر من الخلق إلى الحق و ثانیها السفر بالحق فی الحق و ثالثها السفر من الحق إلى الخلق و رابعها السفر بالخلق فی الحق، طبع بایران مکرراً. الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج 2، ص 60

ایمان و آثار آن، ص: 37

دسترس اوست. آدرس چند کتاب دیگر را به او دادم، دیدم تمام آن‌ها به انگلیسی در لندن چاپ شده است و او از نظر دسترسی به آن‌ها مشکل ندارد. بعد او گفت: من غیر از این کتاب‌ها را می‌خواهم. من بدون خجالت گفتم: نمی‌دانم. آن وقت چند مسأله نفسی برای من گفت تا من آن‌ها را از کسانی بپرسم، و من هم به یکی از علمای بسیار پاک و وارسته، دارای روح الهی و اسلامی مراجعه کردم. چند تا مشکل در این پرسش‌ها بود که حل نمی‌شد تا این که آن مرد الهی در مجلسی خصوصی، آن‌ها را برای من حل کرد. صحبتش که تمام شد، شروع کرد به گریه و در همان حال گریه گفت: من را دعا کن تا هدایت شوم. او که دید من از شنیدن این درخواستش شگفت‌زده شده‌ام، گفت: تعجب نکن؛ هفته پیش زن و بچه‌ام به من اصرار کردند که چون هوای تهران گرم است و ما هم مدتی است که از این شهر بیرون نرفته‌ایم، ما را به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام ببر. چون من به هلو علاقه داشتم، به آن‌ها گفتم: دو و سه هفته را به من مهلت بدهید تا هلوهای مشهد برسند؛ وقتی که هلوها رسیدند، ما به مشهد می‌رویم. آن‌ها هم پیشنهاد من را پذیرفتند و بعد رفتند بلیط گرفتند. نیمه شب بلند شدم و وضو گرفتم و نماز شب خواندم و با خدا راز و نیازی کردم، هنوز نیم ساعت به نماز صبح مانده بود که سر سجاده در حال سجده خوابم برد. در خواب دیدم که وارد حیاط مسجد گوهرشاد شدم و از گوشه این مسجد وارد کفش‌داری حرم شدم. آمدم که به روض شریف علی بن موسی الرضا علیه السلام بروم، دیدم دست چپم، درب بزرگی هست و کنار آن هم دربان خیلی مؤدب و نورانی ایستاده است. به او سلام کردم و گفتم: آقا! من

بسیار زیاد برای زیارت به مشهد آمده‌ام، ولی تا به حال این درب را این جا ندیده‌ام. گفت: چرا این درب همیشه همین جا بوده است؟ گفتم: مگر این جا کجاست؟ گفت: يك سالن است. گفتم: چه سالی؟ گفت: سالن مباحث علمی. گفتم: سرپرستی سالن را چه کسی برعهده دارد؟ گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام. گفتم: الان آقا کجاست؟ گفت: در سالن هست. گفتم درباره چه موضوعی صحبت می‌کنند؟ گفت: راجع به علم انفس و مسایل روحی. گفتم: من از علاقه‌مندان این علم هستم، ممکن است شما به داخل تشریف ببرید و اجازه بگیرید که من هم به داخل بیایم و به سخنان حضرت درباره این مسایل عالی گوش بدهم؟ گفت: بله. بعد به داخل سالن رفت و چند دقیقه دیگر بیرون آمد و گفت: آقا فرمودند: اول برو هلو بخور، و بعد هم پیش ما بیا.

ایمان و آثار آن، ص: 38

نتیجه‌ای که می‌خواستم از نقل این خاطره بگیرید، بیان این نکته بود که فرهنگ الهی در برنامه‌های اخروی خود هیچ زاویه انحرافی را از هیچ کس قبول نمی‌کند.

این نفس بداندیش، به فرمان شدنی نیست این کافر بدکیش، مسلمان شدنی نیست

جز خضر حقیقت که در این راه دلیل است این راه خطرناک، به پایان شدنی نیست

ایمن مشو از خاتم جم کرد در انگشت اهریمن جادو که سلیمان شدنی نیست

جز با نَفَسِ پیر حقیقت که خلیل است این آتش نمرود گلستان شدنی نیست

آبادتر از کوی تو ای دوست! ندیدم آن خانه داد است که ویران شدنی نیست

ایمان و آثار آن، ص: 39

اسلام و اصل تربیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

اسلام اصل تربيت را تحت عنوان تزكيه، پاكيژگي جان و پاكيژگي عقل نام مي برد. اسلام تربيت را اصل و علم را وسيله قرار داده است، ولي فرهنگ قرن بيستم، علم را هدف قرار داده و به تربيت انسان ها كاري ندارد. اين كه انسان چه ديني داشته باشد، در هيچ كجاي جهان مطرح نيست و تنها مدرک علمي او مطرح است؛ چنان كه اگر يك نفر به اين مدرک برسد، مي تواند ديبر بشود و پنجاه نفر را هم مي شود زير دست او گذاشت. حالا مواردی، مثل اين كه او زناكار است، و يا لواطكار، و يا قمارباز، و يا بد اخلاق، مطرح نيست، و تنها علم هدف است. اين شخص براي سير كردن شكم خود، فقط يك راه دارد، استفاده از مدرک ديبري و معلمی. با استفاده از چنين مدرکی، جهان او را قبول مي كند. البته، تازه در دنيا زمزمه تربيت معلم پيدا شده است. ولي در جهاني كه تحت قواعد رباني نيست، وقتي مي خواهند معلم تربيت كنند، عده اي در سمينارهاي جهاني مي نشينند و قواعدی از مغزشان تراوش مي كند كه معلمان بايد خود را با آن قواعد تطبيق بدهند و اين مي شود تربيت معلم. ولي در فرهنگ الهي، تربيت اصل و هدف است و علم وسيله مي باشد؛ فرهنگ الهي مي گويد: علم بدون تربيت، صاحبش دزد با نورافكن است.

نمونه ای از معلم تربيت شده در اسلام

در عيد قربان، شيخ مفيد اعلى الله مقامه الشريف «1» شانه بين شاگردهای خود تقسيم كرد، اما به دو نفر از آنها شانه نداد. كلاس كه تعطيل شد، به شيخ گفتند: چرا تبعض قايل شدی؟ گفت: چه تبعضی؟ گفتند: به آن دو محصل شانه ندادی. فرمود: مگر در صورتشان مو در آمده است؟ از اين سخن جناب مفيد معلوم می شد كه از زماني كه اين بچه ها به سر كلاس او می رفتند، او به صورت آنها اصلاً نگاه نمی كرده است، از ترس خطای چشم. همين كه

(1) پي نوشت

1. الشيخ المفيد (336- 413. ق.). أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان بن عبد السلام بن جابر بن النعمان المعروف بالشيخ المفيد. قال الطوسي: «المعروف بابن المعلم، من جملة متكلمي الإمامية، انتهت إليه رئاسة الإمامية في وقته، و كان مقدماً في العلم و صناعه الكلام، و كان فقيهاً متقدماً فيه، حسن الخاطر، دقيق الفطنة، حاضر الجواب. و له قريب من مائتي مصنف كبار و صغار، و فهرست كتبه معروف، ولد سنة 338، و توفي لليلتين خلتا من شهر رمضان سنة 413 و كان يوم وفاته يوماً لم ير أعظم منه من كثرة الناس للصلاة عليه، و كثرة البكاء من المخالف و الموافق.

فهرس التراث، ج 1، ص 469-470 با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 40

او وارد کلاس می شد، سرش پایین بود و درس را که می داد، بی درنگ می رفت. مبادا که در محصل ها فرد خوش قیافه ای باشد و چشمش خطا کند. «1»

مگر مسلمانی فقط به نماز و روزه تنها است. نماز و روزه فقط دو زاویه از زاویه های اسلام است و ابعاد دین واقعاً زیاد می باشد.

جل دریایی سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا

بالاترین توفیقی که خدا در تاریخ به بشر داده، شناخت دین است، در سالی، در یکی از مجالس مهم تهران، پنج جمله از حضرت سیدالشهداء علیه السلام عنوان بحث بود، که من کنار يك جمله از حضرت، ده شب معطل شدم و دیدم این جمله، عجب دریایی است. نزدیک شب عاشورا بود، شبی تاریک، و دشمن غرق در لذت، و یاران حضرت هم آماده برای کشته شدن. حضرت دستور داد همه یارانش به چادرش بیایند. همه آمدند. شمار آنها هفتاد و دو نفر بود که هفده و هیجده نفر از آنها بچه بودند، از بچه شش ماهه تا یازده و دوازده ساله، و بقیه هم جوان بودند و بزرگ. وقتی همه نشستند، حضرت شروع به سخن کرد: «أُنِّي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبِيِّهِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ» «2»، یاران من، پایان عمر خودم و شما را اعلام می کنم که امشب خوشحال بشوید که ما از چه جاده ای حرکت کرده ایم تا به این جا رسیده ایم. جاده اول، جاده نبوت بود. اگر ما از جاده حریم نبوت نیامده بودیم، به این جا نمی رسیدیم. جاده دوم: جاده فهم قرآن بود. ما اگر قرآن مجید را نفهمیده بودیم، امشب این جا نبودیم و در خانه هایمان سر سفره یزید بودیم؛ چون وقتی می دیدیم جان، مال، زن و بچه ما در خطر است، با کفر آشتی

(1) 2. ممکن است این داستان برداشتی باشد از داستانی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ص 1، ج 41 آورده است:

حدثني فخر بن معد العلوي الموسوي رحمه الله قال: رأى المفيد أبو عبد الله محمد بن النعمان الفقيه الإمام كأن فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت عليه وهو في مسجده بالكرك ومعها ولداها الحسن والحسين عليهما السلام صغيرتين فسلمتهما إليه وقالت له: علمهما الفقه. فانتبه متعجبا من ذلك، فلما تعالى النهار في صبيحه تلك الليلة التي رأى فيها الرؤيا، دخلت إليه المسجدة فاطمه بنت الناصر وحوها جواربها وبين يديها ابناها محمد الرضى وعلى المرتضى صغيرين، فقام إليها وسلم عليها، فقالت له: أيها الشيخ هذان ولداي قد أحضرتكما لتعلمهما الفقه، فبكى أبو عبد الله، وقص عليها المنام، وتولى تعليمهما الفقه، وأنعم الله عليهما، وفتح لهما من أبواب العلوم والفضائل ما اشتهر عنهما في آفاق الدنيا، وهو باق ما بقى الدهر.

(2) 3. شيخ مفيد، الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد، ج 2، ص 92.

ایمان و آثار آن، ص: 41

می کردیم و می نشستیم و بقیه عمر را لذت می بردیم. الان چرا این جا هستیم؟ چون ما از جاده قرآن آمدیم؛ چون قرآن با پلیدی نمی سازد. چرا این جا آمدیم؟ چون قرآن با دروغ نمی سازد. اگر در جاده قرآن نبودیم، الان ما یا در شام بودیم، یا در مدینه، یا در کوفه و همه هم در لذت بودیم. دیگر برای چه لازم بود تشنه و گرسنه این جا بیاییم تا محاصره بشویم، و جاده سوم: جاده فهم دین بود. این جمله بود که ما را ده شب معطل کرد. آن جا واقعاً ما هر بار که این جمله را تجزیه و تحلیل می کردیم، می دیدیم هر شب از دین، از اسلام و از فهم دین کم داریم. امام حسین علیه السلام فرمود: اگر ما دین را نفهمیده بودیم، امشب این جا نبودیم؛ بلکه در میان سی هزار جمعیت عمر سعد، یا در میان هفتاد هزار جمعیت عبیدالله بن زیاد بودیم. البته، در میان آنها، يك نفر دین را نفهمیده بود، حر بن یزید و بقیه دین را نفهمیده بودند، ولی نماز می خواندند و روزه می گرفتند.

مطلب مهمی را برای شما بگویم، پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم و علی علیه السلام جنگ کردند، ولی امیرمؤمنان علیه السلام سه جنگی که در زمان خودش کرد، با هفتاد جنگ زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرق داشت، علی علیه السلام معصوم است، پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در میدان جنگ با کفار رو به رو بود، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با مشرکین، با یهودی ها و با رومی های کافر رو به رو بود؛ ولی در میدان جنگ جمل، نود هزار نفری که علی علیه السلام با آنها رو به رو بود و حضرت دستور کشتنشان را هم داد، کسانی بودند که ظهر اذان می گفتند و نماز

می خواندند و قرآن هم تلاوت می کردند؛ یعنی بین جنگ علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم این فرق بود که دشمن در میدان جنگ پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم می گفت: خدا را قبول ندارم، و دشمن در میدان جنگ علی علیه السلام می گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و علیه السلام می فرمود: با این شهادت، این دشمن را بکش؛ چون آنها دین را نفهمیدند. در جنگ صفین هم علیه السلام با اهل قرآن رو به رو بود. آنها پانصد قرآن را سر نیزه کردند، و علی علیه السلام گفت: این اهل قرآن کذابی را بکشید. در جنگ نهروان هم چنین بود و علی علیه السلام با کسانی جنگید که درباره خدا خیلی داغ بودند و می گفتند: **إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ. «1»** علی علیه السلام با آنها رو به رو بود و می گفت: این اهل قرآن را بکشید. خدا نکند که ما دین را نفهمیده باشیم.

(1) 4. قسمتی از آیه شصت و هفت سوره یوسف: حکم فقط ویژه خداست.

ایمان و آثار آن، ص: 42

برنامه های پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم جهت تزکی مردم

پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد و سه برنامه را اصلاح کرد تا مردم تزکیه شدند:

برنامه اول، مسأله اندیشه مردم بود؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم راه نشان داد که مردم به چه چیزی اندیشه کنند و به چه چیزی اندیشه نکنند. این دو مسأله، از مسایل بسیار مهمی است که زیر بنای شقاوت و سعادت انسان را تشکیل می دهد؛ به آنها گفت، به چه اموری باید فکر کرد و به چه اموری باید توجه و فکر نکرد. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد مردم را از نظر اندیشه، گذشته بین، حال بین و آینده بین به بار آورد، به قدری دقیق که حساب ندارد.

برنامه دوم حضرت، اصلاح عقیده بود که مردم به چه معتقد باشند و به چه اعتقاد نداشته باشند؛ چون اعتقاد، محرک انسان است؛ انسان به دنبال چیزی که دوست داشته باشد، می رود و برای به دست آوردنش حرکت می کند، و چیزی را هم که دوست نداشته باشد و به آن معتقد نباشد، از آن جدا می شود و فرار می کند. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد و این عامل تحریک را اصلاح کرد و گفت، مردم به چه برنامه هایی عقیده پیدا کنند تا از راه عقیده، محبت پیدا نمایند و برای به دست آوردنش، آن را دنبال کنند، و به آنها گفت، به چه برنامه هایی علاقه نداشته باشند. پیامبر به امتش گفت که به چه چیز باید دل بست، و به آنها نشان داد که از چه چیزهایی هم باید دل برید. البته، وقت بریدن هم به آنان

نشان داد تا مردم تزکیه بشوند؛ تا شکم پرست نشوند؛ تا زرق و برق دنیا دلشان را منقلب نکند: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ «1»

بنده خدا! مواظب باش که پسر، دختر و زنت این کاسه پر از عقیده به خدای تو را بر ندارد سرازیر کند.

اصل تربیت در اسلام اصیل ترین هدف است و هر چه را که در این عالم حس می کنید، نسبت به اصل تربیت که از آن به تزکیه تعبیر شده، وسیله می باشد.

و چه شگفت آور که حضرت توانست انسان را در این قسمت تربیت کند. دو داستانی که می خواهم نقل کنم، از نمونه های این تلاش تربیتی پیغمبر است.

(1) 5. آل عمران: 8. [و می گویند:] پروردگارا! دل هایمان را پس از آنکه هدایتیمان فرمودی منحرف مکن، و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش زیرا تو بسیار بخشنده ای.

ایمان و آثار آن، ص: 43

تزکی نفس جوان تازه داماد

باغی در مدینه بود که به قدری درخت های خرمای این باغ را منظم کاشته بودند که این باغ، معروف به باغ نمونه شده بود. این باغ، آب زیادی هم داشت، و صاحبش هم جوان خوش قیافه ای بود که یکی و دو هفته ای می شد که عروسی کرده بود. مدینه گرم بود و او برای همین، همسرش را به باغ برده بود. او همسرش را در اتاقکی که در آن باغ ساخته بود، سکنی داد و به همسرش گفت، چند روزی مسافر هستم؛ می روم و زود بر می گردم. وقتی هم برمی گردم، دوست دارم، ناهارم حاضر باشد. جوان با آرزو و با شوق بازگشت و دوباره به زندگی تازه اش رفت؛ آخر هنوز چند وقتی از ازدواجش بیش تر نگذشته بود، و همه قوایش متمرکز در مسأله زناشویی بود. روزی که آن جوان برگشت و وارد شهر شد، دید مغازه ها تعطیل است و مدینه هم خلوت شده. او در همان حالی که بر اسبش سوار بود و از گرما خیس عرق بود، بدون این که فرصتی پیدا کرده باشد تا بتواند کمی از خستگی مسافرت را از تن بیرون کند، پیگیر مسأله خلوت بودن شهر شد و از یکی پرسید، چرا مردم کار و کسب خود را تعطیل کرده اند و چرا مدینه خلوت شده است؟ آن شخص هم گفت، مردم شهر به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم برای جنگ با رومیان به سرزمین تبوک که اکنون واقع در مرز

عربستان هست، رفته‌اند. در آن زمان، بدترین جاده هم جاده مدینه به تبوك «1» بود. جوان به جلوی باغش آمد و درب را زد. همسرش آرایش کرده، تمیز و با وضعیتی عالی آمد و درب را باز کرد. جوان در حالی که دست زنش را در دستش گرفته بود، از اسب پیاده شد. همسرش شتابان رفت و کاسه‌ای شربت خنك آورد و به او تعارف کرد. جوان نگاهی به این شربت کرد که ناگهان اندیشه و اعتقاد صحیح، قرار او را تبدیل به بی‌قراری کرد. سیل اشك از چشمانش سرازیر شد و او بی‌آن که از شربت خنك داخل کاسه چیزی نوشیده باشد، آن را به همسرش بازگرداند. گفت: خانم برو اسب من را زین کن. همسرش گفت: تو که الان آمدی، کجا می‌خواهی بروی؟ گفت، وقتی شربت خنك را به من دادی که بخورم، یاد حبیبم، پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانانی که برای حیات قرآن و قانون خدا با او در بیابان‌های سوزان و راه دشوار تبوك داشتند سخت‌ترین شرایط را تحمل می‌کردند، صبر را از من برد. من در چنین شرایطی نمی‌توانم به فکر خوشی، لذت و آسایش باشم و خودم را نسبت به همراهی با آنان

(1) 6. معجم البلدان، ج 2، ص 15 ذیل کلمه «تبوك»:

بافتح ثم الضم، و واو ساکنه، و كاف: موضع بین وادی القری و الشام.

ایمان و آثار آن، ص: 44

معذور بدارم. بعد با همسرش خداحافظی کرد و سوار اسب شد تا به سپاه اسلام ملحق شود. روایت دارد که سه شبانه روز طول کشید تا این جوان توانست مسیر بیابان تا تبوك را طی کند و به سپاه اسلام ملحق شود. زمانی که او به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم رسید، گرد و غبار و عرق بر تمام بدن و رویش نشسته بود، ولی او بی‌صبرانه در همان حال پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم را در آغوش گرفت، و در حالی که نمی‌توانست گریه شوقش را از این دیدار نگاه دارد، به حضرت گفت: آقا! من در مدینه نبودم، وقتی شما به جهاد فراخوان دادی، و اگر آن موقع در مدینه بودم، سر و جانم را فدای خاک پایت می‌کردم و لحظه‌ای برای همراه شدن با شما درنگ نمی‌نمودم. «1»

ام‌حبیبه «2»

ابوسفیان ملعون و پلید که در جنایتکاری نظیر ندارد، دختری داشت به نام ام حبیبه که همسر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بود. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که به مدینه آمد، همسرش هم که دختر ابوسفیان و خواهر معاویه بود، به مدینه آمد. ماجرای این ازدواج این بود که از طرف ابوسفیان کارهایی صورت گرفته بود که به منزله شکستن قرارداد متارکه جنگ او با پیغمبر بود. ابوسفیان برای ترساندن مردم، مرتب با رفقاییش به قبیله‌های مسلمان بیرون مدینه و مکه حمله می‌کرد، در حالی که او با پیغمبر

(1) 7. برداشتی از تفسیر القمی، ج 1، ص: 294. متن کتاب چنین است:

و تخلف عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قوم من أهل ثبات و بصائر لم يكن يلحقهم شك و لا ارتياب و لكنهم قالوا نلحق برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منهم أبو خثيمه و كان قويا و كانت له زوجتان و عريشتان فكانت زوجتاه قد رشتا عريشتيه و بردتا له الماء و هيأتا له طعاما، فأشرف على عريشته، فلما نظر إليهما قال و الله، ما هذا بإنصاف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، قد خرج في الصخ و الريح و قد حمل السلاح مجاهدا في سبيل الله و أبو خثيمه قوى قاعد في عريشته و امرأتين حسناوتين لا و الله ما هذا بإنصاف ثم أخذ ناقته فشد عليها رحله فلحق برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فنظر الناس إلى راكب على الطريق فأخبروا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كن أبا خثيمه، فأقبل و أخبر النبي بما كان منه فجراه خيرا و دعا له.

(2) 8. أم حبیبه (17 قبل البعثة - 44): رمله بنت ابی سفیان صخر بن حرب. هاجرت مع زوجها عبید الله بن جحش الاسدی، أسد خزيمه من مکه إلى أرض الحبشه، فافتتن عبید الله و تنصّر بها، و مات على النصرانيه، فلما قدمت أم حبیبه المدینه تزوّجها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و اختلف فيمن ولی عقده النكاح، فقيل: عثمان بن عفان، و قيل: خالد بن سعيد بن العاص، و قيل: بل زوّجها إياه النجاشي و هي بأرض الحبشه. توفيت أم حبیبه بالمدینه سنه أربع و أربعين، و قيل: اثنتين و أربعين. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 1، ص 88-89

ایمان و آثار آن، ص: 45

صلی الله علیه وآله و سلم چنان قراردادی داشت تا این که ابوسفیان عهدشکن و بی‌دین شبانه به قبیله بنی‌سلیم حمله کرد و مقداری از اموالشان را برد و تعدادی را هم کشت و فرار کرد. رئیس قبیله بنی‌سلیم به مدینه آمد، و از ابوسفیان شکایت کرد. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که از ماجرای حمله شبانه ابوسفیان به قبیله بنی‌سلیم آگاه شد، بر کشته‌های آنان

گریست و بعد هم فرمود: من انتقام شما را از ابوسفیان می گیرم. خبر به ابوسفیان رسید. او که می دانست دیگر نمی تواند در برابر حمله انتقامجویانه پیامبر مقاومتی کند، برای چاره جویی به مدینه رفت. در راه فکر می کرد که چه کسی را واسطه کند. او می دانست هیچ کس بهتر از علی علیه السلام نیست. برای همین وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را دید، گفت: علی جان! پدر تو با پدر من رفیق بود و من هم برای تو احترام قایل هستم. بیا واسطه ما پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم شو، و او را از این تصمیمی که درباره ما گرفته برگردان. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ما خود را به اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم ملزم می دانیم و به هر چه پیغمبر رأی بدهد، ما همه نسبت به آن متواضعیم. با أَطِيعُوا الرَّسُولَ «1» که نمی شود بالای دست پیغمبر صلی الله علیه

(1) 9. نساء: 59، و به صورت مکرر در قرآن کریم آمده است.

10. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 105-106:

قَالَ أَبَانُ وَ حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا انْتَهَى الْحَبْرُ إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَ هُوَ بِالشَّامِ بِمَا صَنَعَتْ قُرَيْشٌ بِخِزَاعَةِ أَقْبَلُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اخْضُنْ دَمَ قَوْمِكَ وَ أَجِرْ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَ زِدْنَا فِي الْمُدَّةِ قَالَ أَعْدَرْتُمْ يَا أَبِي سُفْيَانَ. قَالَ لَا قَالَ فَتَحْنُ عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ فَخَرَجَ فَلَقِيَ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَجِرْ بَيْنَ قُرَيْشٍ قَالَ وَنَحْنُ وَ أَخَذَ يُجِيرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ لَقِيَ عُمَرَ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ خَرَجَ فَدَخَلَ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ فَدَخَبَ لِيَجْلِسَ عَلَى الْفِرَاشِ فَأَهْوَتْ إِلَى الْفِرَاشِ فَطَوَّطَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّةُ أَرَغَبَهُ بِهَذَا الْفِرَاشِ عَنِّي قَالَتْ نَعَمْ هَذَا فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَ مَا كُنْتُ لِيَجْلِسَ عَلَيْهِ وَ أَنْتَ رِجْسٌ مُشْرِكٌ ثُمَّ خَرَجَ وَ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ سَيِّدِ الْعَرَبِ بُجِيرِينَ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَ تَزِيدِينَ فِي الْمُدَّةِ فَتَكُونِينَ أَكْرَمَ سَيِّدَةٍ فِي النَّاسِ قَالَتْ جَوَارِي فِي جَوَارِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَتَأْمُرِي ابْنَتِكَ أَنْ يُجِيرَا بَيْنَ النَّاسِ قَالَتْ وَ اللَّهُ مَا يَدْرِي ابْنَتِي مَا يُجِيرَانِ مِنْ قُرَيْشٍ فَخَرَجَ فَلَقِيَ عَلِيًّا فَقَالَ أَنْتَ أَمْسُ الْقَوْمِ بِي رَحْمًا وَ قَدْ اعْتَسَرْتَ عَلَى الْأُمُورِ فَاجْعَلِي لِي مِنْهَا وَجْهًا قَالَ أَنْتَ شَيْخُ قُرَيْشٍ تَقُومُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَتُجِيرُ بَيْنَ قُرَيْشٍ ثُمَّ تَقْعُدُ عَلَى رَاحِلَتِكَ وَ تَلْحَقُ بِقَوْمِكَ قَالَ وَ هَلْ تَرَى ذَلِكَ نَافِعِي قَالَ لَا أَدْرِي فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ أَجَرْتُ بَيْنَ قُرَيْشٍ ثُمَّ رَكِبَ بَعِيرَهُ وَ انْطَلَقَ فَقَدِمَ عَلَى قُرَيْشٍ فَقَالُوا مَا وَرَاءَكَ قَالَ جِئْتُ مُحَمَّدًا فَكَلَّمْتُهُ فَوَلَّى اللَّهُ مَا رَدَّ عَلَيَّ شَيْئًا ثُمَّ جِئْتُ ابْنَ أَبِي فُحَّافَةَ فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ خَيْرًا ثُمَّ جِئْتُ إِلَى ابْنِ الْخَطَّابِ فَكَانَ كَذَلِكَ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ فَلَمْ تُجِبْنِي ثُمَّ لَقِيتُ عَلِيًّا فَأَمَرَنِي أَنْ أُجِيرَ بَيْنَ النَّاسِ فَفَعَلْتُ قَالُوا هَلْ أَجَارَ ذَلِكَ مُحَمَّدٌ قَالَ لَا قَالُوا وَنَحْنُ لَعِبَ بِكَ الرَّجُلُ أَوْ أَنْتَ بُجِيرُ بَيْنَ قُرَيْشٍ.

ایمان و آثار آن، ص: 46

وآله و سلم، قانون آورد. ابوسفیان به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام، دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم، رفت و او را به جان حسن و حسین قسم داد که پیش پدرش برود و شفاعت او را کند و از حمله به مکه دست بردارد. فاطمه علیها السلام فرمود: پدرم از من و بچه‌هایم اگر برای حمله به شما کمک بخواهد، ما اولین نفراتی هستیم که به او کمک می‌کنیم. ابوسفیان پیش خود گفت: بهتر است به درب خانه خود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بروم. سپس به خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم رفت و درب را زد. دختر ابوسفیان درب را باز کرد، ولی به بابا سلام نکرد، گفت: ای ملعون! به این خانه برای چه آمدی؟ ابوسفیان جواب داد: به خانه تو نیامدم؛ این جا ملک تو نیست و این جا خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم هست، تو هر چند دختر منی، ولی مالک این جا نیستی. ام‌حبیبه گفت: اگر به خانه من می‌آمدی، من به تو راه نمی‌دادم و از آن جا بیرون می‌کردم، اما چون الان به خانه شخص کرمی آمدی، داخل بیا، هر چند که من راضی نیستم حتی تو را ببینم؛ چون این خانم خیلی پاک و تزکیه شده بود. ابوسفیان که دید دیگر نمی‌تواند شریک گناهکار پیدا کند، وارد اتاق پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم شد، دخترش دوید و آن فرشی را که در بالای اتاق پهن بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم بر آن می‌نشست، جمع کرد و گفت: تو باید بر روی خاک بنشینی و لیاقت آن را نداری که روی آن فرشی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر روی آن می‌نشیند، بنشینی. پس بر روی همین خاک بنشین تا این که پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم بیاید. او خودش می‌داند و تو. «1»

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که در اسلام، تربیت، سدی برای دفع تمام گناهان و مفاسد هست.

دلا تا به کی، از در دوست دوری گرفتار دام سرای غروری

نه بر دل تو را، از غم دوست، دردی نه بر چهره از خاک آن کوی، گردی

ز گلزار معنا، نه رنگی، نه بوی در این کهنه گنبد، نه هایی، نه هوایی

تو را خواب غفلت گرفته است در بر چه خواب گرانی است، الله اکبر

چرا این چنین عاجز و بی‌نوایی بکن جستجویی، بزن دست و پای

سؤال علاج، از طبیبان دین کن توسل به ارواح آن طبیبان کن

دو دست دعا را برآور، به زاری همی گو به صد عجز و صد خواستاری:

(1) 11. دیوان شیخ بهایی، مثنوی پنجم.

ایمان و آثار آن، ص: 47

الهی! به زهرا، الهی! به سبطین که می خواندشان، مصطفی قره العین

الهی! به سجاد، آن معدن علم الهی! به باقر، شه کشور حلم

الهی! به صادق، امام اعظم الهی! به اعزاز موسی کاظم

الهی! به شاه رضا، قائد دین به حق تقی، خسرو ملک تمکین

الهی! به نقی، شاه عسکر بدان عسکری کز مَلک داشت لشکر

الهی! به مهدی که سالار دین است شه پیشوایان اهل یقین است

که بر حال زار بهایی عاصی سر دفتر اهل جرم و معاصی

که در دام نفس و هوی اوفتاده به لهو و لعب، عمر بر باد داده

بیخشا و از چاه حرمان بر آرش به بازار محشر، مکن شرمسارش

برون آرش از خجالت رو سیاهی الهی! الهی! الهی! «1»

ایمان و آثار آن، ص: 48

مبارزه با آلودگی‌های عقل و روان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

مهم‌ترین اصلی که مکتب الهی و مقررات خداوندی در حیات بشر به آن توجه کرده، اصل تربیت و پرورش است. آیین الهی از مسأله تربیت در آیات قرآن مجید تعبیر به تزکیه می‌کند، و این مهم‌ترین تعبیری است که در مقررات خداوند نسبت به حیات بنی آدم در حریم تربیتش دیده می‌شود. اصول تربیت مکتب الهی حقیقتاً بشر را در هم شؤون تزکیه می‌کند، و در سایه این تزکیه، سلامتی همه جانبه حیات او را تأمین می‌نماید. شدت مبارزه مکتب خدا با آلودگی‌های روانی، نفسانی و عقلانی انسان، قابل مقایسه با مبارزه این مکتب با نجاسات و آلودگی‌های ظاهری او نیست. فقهای اسلامی و دانشمندان بزرگ مسلمان، به این اصل عقیده دارند و البته، عقیده آن‌ها بر ادله اسلامی تکیه دارد.

منبای مکتب الهی، تسامح در طهارت و نجاست ظاهری

این که مکتب خداوند نسبت به نجاست و طهارت ظاهری، روش تسامح در پیش گرفته است، برای این است که برای مردم مسلمان، عسر، حرج و سختی در مسیر زندگی پیش نیاید. اگر اسلام می‌خواست مردم را در زندگی ظاهر به پاکی از نجاست واقعی و به طهارت واقعی دعوت کند، برای مردم مشکلاتی سخت‌تر از مشکلات قواعد دین یهود پیش می‌آمد، ولی در مسأله طهارت و نجاست ظاهری، اسلام حکم می‌کند به این که آنچه در این عالم خلقت هست، و در ظاهر آفرینش می‌باشد، برای شما پاک است، مگر این که دلیلی مسلم، برهانی و یقینی بر نجاست آن و یا بر حرمتش بر پا شود. برای همین، آنچه انسان در ظواهر زندگی علم به نجاستش ندارد، برای او پاک است، هر چند در واقعیت نجس باشد؛ به طور مثال، ممکن است آن لباسی که من از بازار مسلمان‌ها خریده‌ام، فروشنده‌اش آن را از دیگری خریده باشد، و آن لباس در خانه او نجس بوده و او خریدار اول را از نجس بودنش آگاه نکرده باشد. دست من هم دست سوم هست و من چون آن لباس را از بازار مسلمانان خریداری کردم، طبق شرع، حکم به طهارتش نمودم. البته، در علم خدا و در

مصدق خارجی مسأله، معلوم است که آن لباس نجس است؛ چنان که من اگر نجس بودن آن را می دانستم، نمی توانستم با آن نماز بخوانم؛ من اگر می دانستم که آن دو حوله نجس است، نمی توانستم

ایمان و آثار آن، ص: 49

با آنها به طواف خانه کعبه بروم، ولی الان که من علم به نجاست آن لباس و حوله های خریده شده از بازار ندارم، آنها برای من پاک هستند و نماز خواندنم در آن لباس، و طوافم در آن حوله ها صحیح است، و پروردگار عالم نسبت به من که علم به نجاست آنها ندارم، حکمی ندارد، و حکمی هم نمی کند، و حکمی هم نیاورده. بنا بر این، در طهارت و نجاسات ظاهری، بنای مکتب الهی بر تسامح است.

تسامح در طهارت ظاهری غیر از لزوم رعایت بهداشت در زندگی

البته، رعایت بهداشت در زندگی، غیر از این مطلبی است که عرض کردم. بر مردم مسلمان، در همه جوانب حیات و زوایای زندگی، رعایت بهداشت، امری لازم است؛ یعنی اگر شما به مقررات بهداشتی اسلام مراجعه کنید، می بینید اسلام رعایت بهداشت در همه زوایای زندگی را لازم می داند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم می فرماید: مرد و زنی که شب غذا می خورند، دندان های خود را خلال کنند، و علاوه بر خلال، مسواک نمایند؛ چون انسانی که ذرات غذا در بن دندانش بماند، بوی ذرات مانده غذا در دهان، ملائکه رحمت را اذیت می کند. «1» از این بیان معلوم می شود شب که انسان می خوابد، خداوند متعال قوای نامرئی ای را بر انسان می گمارد تا او بتواند از سر شب تا صبح راحت بخوابد، و آن قوای نامرئی آدمی را از حوادث مختلف حفظ می کنند «2»، و در مسأله مسواک حضرت فرموده، اگر بر امت من مسواک دندان امر مشکلی نبود و برای آنها ایجاد سختی نمی کرد، من بر امتم مسواک کردن را واجب می کردم. «3» بهداشت دهان و دندان، لباس، بدن، مو،

(1) پی نوشت

1. أحمد بن محمد بن خالد البرقی، المحاسن، ج 2، ص 558:

عن حمزه، عن أبي الحسن عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رحم الله المتخللين. قيل: يا رسول الله! وما المتخللون؟ قال: يتخللون من الطعام؛ فانه إذا بقي في الفم، تغير فآذى الملك ريحه.

و نیز در صفح 559 آورده: عن إسحاق بن عمار، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إني لأحب للرجل إذا قام بالليل أن يستاك، وأن يشم الطيب؛ فان الملك يأتي الرجل إذا قام بالليل حتى يضع فاه على فيه، فما خرج من القرآن من شيء، دخل جوف ذلك الملك.

(2) 2. درآیه چهارم سره طارق است که: «إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»: هیچ کس نیست مگر این که بر او نگهبانی است. در تفسیر قمی، ج 2، ص 416 ذیل آیه آورده: «قال: الملائكة.»

(3) 3. کلینی، کافی، ج 3، ص 23:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَكْعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سَوَاكِ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لِأَمْرِهِمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ.

4. أحمد أمين الكاظمي (1320 - 1390):

ایمان و آثار آن، ص: 50

جنازه مرده مسلمان که سه غسل بر او واجب کرده، و حتی برنامه‌های مستحبی که در دفن اموات اسلام آمده، همراه کردن کافور با مرده مسلمان، همه و همه، علل بهداشتی دارد. اگر شما به کتب مفصل علمی که تجزیه و تحلیل این احکام را در خود دارند، مراجعه کنید، عظمت اسلام را بیش‌تر می‌یابید. ولی این مسأله را نباید با آن مسأله قبلی اشتباه کنید. رعایت بهداشت تا سر حدّ وجوب دستور دارد، و ما نزدیک به پنج هزار قانون بهداشتی داریم. در کتاب وسائل‌الشیعه، در جلد اول و دوم کتاب طهارت، نزدیک به پنج هزار قانون در مکتب الهی دارد. ما در کره زمین، حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی و تکنیکی، مانند آمریکا و شوروی اداره بهداشتی نداریم که یک دهم مقررات بهداشتی ما را داشته باشند. خلاصه این که لزوم رعایت طهارت و بهداشت امری است و تسامح در مسأله طهارت و نجاست برای آسانی زندگی امری دیگر؛ چنان‌که گفتیم، منظور ما در مسأله تسامح، فقط این است که آنچه را علم نداریم که نجس است، برای ما پاک است، هر چند در واقع نجس باشد، و به عبارت دیگر، ما به آن نجاست واقعی کاری نداریم، و تنها به دانش ظاهری خود نسبت به آن مورد کار داریم و این که نمی‌دانیم آن نجس است یا پاک.

عدم وجود تسامح در آلودگی عقلی و روانی

اما در مسأله آلودگی عقل و آلودگی روانی، مبارزه اسلام تا سر حد کمال است؛ یعنی کوچکترین مسامحه‌ای در مکتب خدا، نسبت به نجاست عقل و آلودگی روان دیده نمی‌شود. ما قانونی در آیین خدا نداریم که درباره کبر، حسد، کینه، بددلی، فکر کج و رأی غیرمستقیم، چشم‌پوشی کرده باشد. به راستی، وقتی مقررات را در این ناحیه ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم با کوچکترین آلودگی پیدا شده در عقل یا در روان انسان، او را در صف مقابل خدا قرار می‌دهد؛ یعنی می‌گوید: خدای تو، در همه شؤون وجودی کامل و مطلق است، و منظور از آفرینش انسان این است که او در حریم خاکی با مقررات الهی حرکت کند و خود را به حریم الهی برساند و این را بداند که با بودن يك آلودگی در وجود، در حرکت او به طرف حریم قدس لایزال، خلل ایجاد خواهد شد.

ایمان و آثار آن، ص: 51

استادی در بغداد به نام احمد امین «1»، شیعه دوازده امامی و دارای دو علم قدیم و جدید، علوم اسلامی و علوم جدید، کتابی دارد به نام «التکامل فی الاسلام» که کتاب بسیار خوبی است. او در عراق خیلی مورد توجه مردم مذهبی بود، مردم مذهبی فهمیده و با بینش، به ویژه جوانانی که به خاطر فریاد فطرت و ندای طبیعت خود، تشنه حقایق عالی انسانی بودند. در این کتاب کلیات مسایل عالی اسلام، از مسأله توحید تا مسأله معاد، مورد بحث قرار گرفته و به مقتضای این پنج اصل اسلامی، به مسایلی هم که مترتب بر این پنج اصل بوده، به صورت دسته و گریخته توجه شده است. ماجرای که می‌خواهم آن را نقل کنم، در باب معاد این کتاب آن را دیده‌ام.

ظهور کوچکترین آلودگی در عالم برزخ

دو پستیچی شوق زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پیدا می‌کنند، البته، در زمانی که مسافران نمی‌توانستند از مرز عراق عبور کنند و به زیارت بروند. البته، این بار، منع ورود مسافر و زائر، شبیه زمان متوکل، شدید بود؛ ولی آتش شوق این دو، تمام موانع راه زیارت حضرت اُبی‌عبدالله علیه السلام را برای آن‌ها آسان جلوه می‌داد. آن‌ها با هم قرار می‌گذارند که هر طور شده به زیارت مرقد پاک امام سوم علیه السلام مشرف شوند. آن‌ها بار و توشه سفر خود را برمی‌دارند و عازم عراق می‌شوند، ولی راه را گم می‌کنند. بعد از این آن‌ها از مرز عبور می‌کنند، چند روزی راه را طی می‌کنند، ولی نمی‌توانند به جایی برسند. پیاده‌روی در کویر، تحمل کم‌آبی و حرارت آفتاب، یکی از آن دو را خیلی رنجور و ضعیف می‌کند. وسط روز بود که آن‌ها توانستند به منزلی برسند. فرد رنجور و ضعیف حس می‌کند دارد می‌میرد، پس به رفیقش می‌گوید: ای رفیق! من دیگر نمی‌توانم به راه رفتن ادامه دهم و دارم همین جا از پا می‌افتم. پس تو بالای سرم بنشین، اگر شعاع

آفتاب کم شد و من از حالت ضعف بیرون آمدم، من خواهم توانست با تو حرکت کنم، و اگر مُردم، می‌خواهم تو مرا همین جا در گودالی بیندازی و بر رویم خاک بریزی تا جنازه‌ام

(1) من أعلام الكاظميه المشاركين في سلك التعليم المدني، المنقطعين إلى العلم و الدين، و قد جمع منهما أحسنه، و لم ينقطع عن مجالس العلماء في موطنه الكاظميه، و أثناء زيارته إلى مدينتي كربلاء و النجف، اجتمعت به و رأيت فيه علما أصيلا و فقها حكيما و ان لم يكن يتزين بزى العلماء في عصره، و قد حدثني عن أيام دراسته في إستانبول تركيا و تهاجم العلمانيين على العلماء ما جعله يتحاشى من الزى الديني، و كان مؤثلا للشباب المؤمن. من آثاره: التكامل في الإسلام. فهرس التراث، ج 2، ص 498

ایمان و آثار آن، ص: 52

گرفتار حیوانات نشود. اگر خودت زنده ماندی، بعد از برگشتن، زن و بچه من را خبر کن، و بدین صورت، یکی از آنها از دنیا می‌رود، در حالی که حتی آبی نبود که او بتواند با آن دوستش را غسل بدهد، برای همین مجبور می‌شود او را تیمم بدهد، و بعد او را کفن و دفن می‌کند، و سپس او خودش به تنهایی به راهش ادامه می‌دهد تا به يك آبادی می‌رسد. از اهالی آن آبادی، او نشانی جاده کربلا را می‌گیرد. در کربلا، او توفیق زیارت حضرت ابي‌عبدالله الحسين عليه السلام را پیدا می‌کند و بعد هم از آن جا به ایران بر می‌گردد. وقتی او به ایران می‌آید، به سراغ خانواده دوستش می‌رود و خبر وفات رفیقش را به آنها می‌دهد. يك سال هم از این واقعه می‌گذشت که شبی رفیق پستیچی‌اش را خواب می‌بیند که دارد از محلی عبور می‌کند

نظر اسلام در خواب دیدن

قبل از بیان ادا ماجرای آن دو پستیچی، برای این که خواب در آن نقش محوری دارد و بر معتبر دانستن خواب استوار است، بهتر است که نظر اسلام را درباره خواب بیان کنم. بعد ادا ماجرا بیان نمایم.

قرآن مجید خواب دیدن را رد نکرده است. طبق آیات قرآن و از نظر بیداران اسلامی، خواب بر هفت قسم تقسیم شده است. «1» کسانی که می‌خواهند درباره این هفت

(1) 5. از دارالسلام محدث نوری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خواب بر هفت قسم است: 1. خواب غفلت، 2. خواب بدبختی، 3. خواب لعنت، 4. خواب عقوبت و عذاب، 5. خواب راحت، 6. خواب رخصت، 7. خواب حسرت. منبع: پایگاه اینترنتی احادیث www.ahadith.ir

همچنین در توضیح این خواب‌ها از این کتاب چنین نقل شده است: اما خواب غفلت، خوابیدن در مجلس پند و یادآوری است. خواب بدبختی، خوابیدن در وقت نماز است. خواب لعنت، خوابیدن صبحگاه است. خواب عذاب، خوابیدن بعد از نماز فجر (صبح) است. خواب راحت (خواب قیلوله)، خوابیدن هنگام ظهر است. خواب رخصت، خوابیدن بعد از نماز عشا است. خواب حسرت، خوابیدن در شب جمعه است.

اما چنین روایتی در متون حدیثی شیعی و سنی نیامده است، ولی شیخ سلیمان جمل در صفح دوم جلد سوم کتاب "حاشی الجمل" خود که یکی از منابع فقه شافعی است، در باب اوقات الصلا آن، به نقل از حاشی کتاب "الحِصْنِ الحَصِينِ" عین همین مطلب را آورده است:

فَائِدَةٌ: النَّوْمُ عَلَى سَبْعَةِ أَقْسَامٍ نَوْمُ الْعَقْلِ وَنَوْمُ الشَّقَاوَةِ وَنَوْمُ اللَّعْنَةِ وَنَوْمُ الْعُقُوبَةِ وَنَوْمُ الرَّاحَةِ وَنَوْمُ الرَّحْمَةِ وَنَوْمُ الْحَسَرَاتِ أَمَّا نَوْمُ الْعَقْلِ فَالنَّوْمُ فِي مَجْلِسِ الذِّكْرِ وَنَوْمُ الشَّقَاوَةِ النَّوْمُ فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ وَنَوْمُ اللَّعْنَةِ النَّوْمُ فِي وَقْتِ الصُّبْحِ وَنَوْمُ الْعُقُوبَةِ النَّوْمُ بَعْدَ الْفَجْرِ وَنَوْمُ الرَّاحَةِ النَّوْمُ قَبْلَ الظُّهْرِ وَنَوْمُ الرَّحْمَةِ النَّوْمُ بَعْدَ الْعِشَاءِ وَنَوْمُ الْحَسَرَاتِ النَّوْمُ فِي لَيْلِهِ الْجُمُعَةِ.

به نظر نمی‌رسد که متن مذکور روایت باشد، بلکه شاید برداشتی از روایات نقل شده در منابع روایی اهل سنت باشد.

در متون شیعی در بار اقسام خواب در مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ترجمه آن)، ج 10، ص 229، چنین آمده است:

خواب بر چهار قسم است: یکی خوابی که از جانب خداست و تعبیر دارد. دوم، خوابی که زائیده وسوسه‌های شیطان است. سوم خوابی که بر اثر غلبه اخلاط بدن (از قبیل: خون، بلغم، صفرا و سودا) به وجود می‌آید. چهارم، خواب‌هایی که زائیده پاره‌ای از افکار است. سه قسم اخیر، از خواب‌های پریشان و قسم اول، الهام است. رؤیای پیامبر، از همین قسم و بشارتی بود که به مؤمنین درباره پیروزی داده شد ..

قسم خواب مطالعه کنند، می‌توانند دو جلد کتاب حکمت الهی عام و خاص را مطالعه نمایند. این کتاب هر چند که این هفت خواب را خیلی شرح نداده، ولی تقسیم‌بندی جالب و مطابق با حقیقتی دارد. به طور کلی، قرآن منکر خواب دیدن نیست؛ قرآن خواب دو مأمور دربار عزیز مصر را امضا کرده است؛ یکی از آن‌ها خواب دیده بود که ظرف نانی روی سرش است و کلاغ‌ها دارند آن نان را می‌برند. حضرت یوسف علیه السلام در تعبیر خواب او گفت: تو را می‌کشند. یکی از آن‌ها هم خواب دیده بود که در دربار عزیز کار می‌کند. یوسف علیه السلام در تعبیر خوابش گفت: تو تبرئه می‌شوی و آزاد می‌گرددی «1»، و همین طوری هم خواب آن‌ها به واقعیت پیوست. این دو نفر وقتی خواب دیدند، قرآن می‌گوید: خوابشان راست بود. هر چند آن‌ها آدم‌های خوبی نبودند؛ بلکه حتی می‌شود گفت، آن‌ها آدم‌های بی‌دینی بودند. البته، خود عزیز مصر که رهبر و سلطان مصر بود، در زمانی که یوسف علیه السلام در زندان بود، آدم بی‌دین، کافر و پلیدی بود. در عین حال، قرآن می‌گوید، او خواب دید و خوابش را هم امضا می‌کند. یوسف علیه السلام هم خوابش را تعبیر کرد و همانی شد که عزیز مصر، آن

(1) 6. یوسف: 36-41:

و دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ* قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ* وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ* يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ* مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ*

ایمان و آثار آن، ص: 54

کافر لامذهب، در خواب دیده بود. «1» این حداقل مسأله است که انسان‌های بد هم ممکن است خواب خوب ببینند، چه برسد به نیکان عالم. ابراهیم علیه السلام خواب دید و قرآن کریم آن را امضا می‌کند؛ رهبر عالی‌قدر اسلام صلی الله

علیه و آله و سلم خواب دید و قرآن آن را تعبیر و امضا می کند. آیه شصتم سوره اسراء: **ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا**، در مورد خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هست. صبح هنگامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد، بر روی منبر نشست و گریه کرد. از حضرت سبب گریه اش را پرسیدند، و حضرت فرمود: خواب دیدم که به مسجد آمدم و دیدم عده ای میمون و بوزینه دارند از پله های منبر بالا می روند، و من می دانم که بعد از خودم کسانی که بالای منبر می روند، آدم نیستند **«2»**، و همین طور هم شد. بعد دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا پانصد و بیست و سه سال، آنهایی که به عنوان جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفتند، در پنج قرن، همه آنها بی دین بودند؛ مثلاً بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، بر منبر حضرت، معاویه بود؛ یزید بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم قبل از وقوع این پیشامد، خوابی دید و واقعیت هم پیدا کرد. این جملات را گفتم که بدانید، کتاب خدا خواب را به طور مطلق محکوم نمی کند. یکی از پاکان عالی تهران، شبی در خواب دید که مشرف به محضر امام عصر عجل الله فی فرجه الشریف می شود و حضرت را خیلی ناراحت می بیند، و عرض می کند چه شده است؟ حضرت سه مرتبه فریاد می زند، امان

(1) 7. یوسف: 43-49:

وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَى يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ* قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ* وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهِ أَنَا أَنْبَأُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ* يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَى يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ* قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعَصِرُونَ*

(2) 8. البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 543:

العیاشی: عن حریر، عمن سمع، عن أبی جعفر علیه السلام قال: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً» لهم ليعمها فيها «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»؛ یعنی بنی امیه.

علی بن سعید، قال: كنت بمكة فقدم علينا معروف بن خربوذ، فقال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إن عليا عليه السلام قال لعمر: يا أبا حفص، ألا أخبرك بما نزل في بني أمية؟ قال: بلى. قال: فإنه نزل فيهم: «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ». فغضب عمر و قال: كذبت، بنو أمية خير منك، و أوصل للرحم.

ایمان و آثار آن، ص: 55

از دست مردم که برای من راحتی نگذاشتند. یکبار هم اشاره به تهران می‌کند و می‌گوید، امان از دست این شهر که برای من راحتی باقی نگذاشته‌اند. ممکن است چنین خواب‌هایی راست باشند و از خواب‌هایی نباشند که انسان بتواند آن را انکار کند.

ادام ماجرای آن دو پستیچی

گفتم، يك سال هم از این واقعه می‌گذشت که شبی رفیق پستیچی‌اش را خواب می‌بیند که دارد از محلی عبور می‌کند، ولی او این محل را در محله‌های دنیا ندیده است. دید او به باغی رسید که درش باز بود. از میان در به داخل باغ نگاه می‌کند، مشاهده می‌نماید که چنین باغی به این شکل را اولین بار است که به نظرش آمده و دیدن چنین منظره‌ای برایش سابقه نداشته است. بسم الله می‌گوید و وارد باغ می‌شود. می‌بیند عجب هوای مطبوعی دارد و گیاهانش هم بر خلاف گیاهان دنیا، شکل شگفت‌انگیزی دارند؛ نگاه می‌کند و می‌بیند وسط باغ ساختمانی عالی است. وارد ساختمان می‌شود و اتاق‌های متعدد ساختمان را تماشا می‌کند. به سالی می‌رسد که درش باز بود. وارد آن سالن می‌شود و می‌بیند زینت‌آلات این اتاق عجیب و شگفت است. می‌بیند کرسی وسط این اتاق، صندلی و تختی‌ای خیلی عالی هست و رفیقش هم بر روی آن نشسته است. به او سلام می‌کند و می‌پرسد این جا متعلق به چه کسی است؟ رفیقش می‌گوید: متعلق به من است. می‌پرسد از چه وقت به این جا آمدی؟ او می‌گوید: از آن ساعتی که در بیابان عراق مرا دفن کردی. می‌پرسد که این باغ را از کجا آوردی؟ جواب می‌دهد: يك نفر آمد و من را به این جا آورد و گفت: این جا هدیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام به شما است. بعد از او پرسیدم: خود آقا کجاست؟ جواب داد: جنابعالی نمی‌توانی او را ببینی. بیش‌تر از این، دیگر نتوانستم با او صحبت کنم. بیست و چهار ساعت که گذشت دیدم از بیرون سالن صدایی می‌آید. حواسم را جمع آن صدا کردم؛ دیدم عقربی بزرگ دارد مستقیم از درب سالن به سمت او می‌آید. دوستم آماد مبارزه با آن عقرب شد، ولی دید زانوهایش قوت آن را ندارد که بلند شود. او که به همه جای این ساختمان رفته بود و در همه جای باغ قدم زده بود، حالا هر جور که تلاش می‌کرد که بلند شود، دید نمی‌شود. آماده شد که با دستش با آن عقرب

مبارزه کند، دید دستش از کار افتاده است. تسلیم شد و عقرب آمد و انگشت بزرگ پای او را نیش زد و رفت. بیست و چهار ساعت دیگر که گذشت، دیدم آن عقرب دوباره به سراغ آن بیچاره آمده. من از دوستم راز آمدن آن عقرب را پرسیدم، دوستم گفت: روزی یکی از مأموران الهی را دیدم و به او گفتم، به پروردگار

ایمان و آثار آن، ص: 56

عرض کن: این باغی که به من نشان دادی برای چیست؟ و این دردی که کنارش گذاشتی برای چیست؟ اگر من آدم خوبی هستم، پس این درد یعنی چه؟ و اگر آدم بدی هستم، نشان دادن این باغ و ساختمان یعنی چه؟ چرا کار ما را يك طرفه نمی کنی؟ ما در دنیا دو دوزه بازی نکردیم؛ ما در دنیا سر سفره علی و معاویه نبودیم؛ همیشه با علی کار داشتیم؛ ما در دنیا هم با حلال و هم با حرام مربوط نبودیم؛ ما تنها به طرف حلال متمایل بودیم؛ ما دو زندگی که نداشتیم. به من گفت: آقا! عصبانی نشو و ناراحت هم نباش. این عقرب از پروردگار نیست، و به امر او هم نیست، این عقرب از خودت است، و ساخت خودت می باشد، و معقول هم نیست که ما چیزی را که از خودت هست، در این جا از تو بگیریم؛ عقرب حق طبیعی ات است، و بنای قیامت و برزخ هم بر عدل است، نه بر ظلم. به مأمور الهی گفتم: مگر من عقرب فروش بودم. من پستیچی بودم و کاری با عقرب نداشتم. پرسیدم آیا ممکن است ما عقربی را کشته باشیم که بی تقصیر و بی گناه بوده و حالا بر ما مسلط شده است؟ گفت: نه. شما يك روز بعد از ظهر به دیدن شخصی رفتی که او را می شناسی؟ گفتم: بله. گفت: یادت است که او دو بشقاب باقالی پخته را به اتاق آورد و یکی از آن ها را جلوی شما گذاشت و یکی را هم جلوی خودش؟ گفتم: بله. بعد او شروع به خوردن کرد و شما هم شروع به خوردن کردی و تشنه ات شد و صاحب خانه بلند شد و رفت که برای آب بیاورد و شما به يك چاقوی تیز و دست ساز عالی ای که کنار فرش بود، خیره شدی، و فکر کردی اگر به صاحبخانه بگویی که این چاقو را به تو بدهد، ممکن است آن را به تو ندهد، و برای همین، چاقو را برداشتی و در جیب گذاشتی. بعد هم از آن خانه بیرون رفتی و صاحبخانه هم متوجه کارت نشد. او آمد و به دنبال چاقو گشت و آن را پیدا نکرد، و هیچ وقت در ذهنش هم به تو منتقل نشد که شاید تو آن چاقو را برده باشی. همان طوری که خدا در قرآن فرموده: در قیامت تمام اعمال زنده می شوند «1»، این چاقو هم با نوك تیزی که داشت، در این جا تبدیل به این عقرب شده؛ چون این چاقو هنوز در خانواده تو است، این عقرب هم از آن تو هست، مگر آن که این چاقو از خاندانت جدا شود و پیش صاحبش برود.

در همان خواب از رفیقش پرسید: چاقو متعلق به چه کسی هست؟ و او هم در همان خواب، هم جای چاقو و هم

(1) 9. در تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ص 435، ذیل تفسیر سوره زمر، آیه 34:

«وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ» و القائلون خزنة النار: «ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ»؛ آی و باله أو نفسه بناء على تجسّم الأعمال.

ایمان و آثار آن، ص: 57

آدرس صاحب چاقو را به او داد و از خواب بیدار شد و دانست که رفیقش در آن دنیا به چنین مصیبتی گرفتار هست و باید به کمکش بشتابد. او در اولین فرصت، به در خانه دوستش رفت و همسرش را صدا کرد و گفت: فلان جای منزلتان چنین چاقویی هست. او رفت و گشت و آن چاقوی دست ساز را پیدا کرد و گفت: از کجا می دانستی که این چاقو در فلان جا هست؟ او هم گفت: آدرسش را در خواب به من داده اند. همسر دوستش گفت: برای چه آن را می خواهی؟ این چاقو متعلق به خودمان هست. گفت: من مأمورم که بیایم بگویم، آن چاقو متعلق به خودتان نیست، و برای آن دارند ریشه همسرت را در آن دنیا می کنند. بعد هم داستان را برایش تعریف کرد و او برای مدتی گریست. سپس چاقو را از او گرفت و برد به صاحبش داد و برای نجات رفیقش رضایت گرفت. مرتبه دیگر که دوستش را در خواب دید، دید او در کمال خوشی و راحتی به سر می برد و برای کاری که برای او کرده بود، از او متشکر است.

متناسب با آلودگی ها، حرکت انسان به سوی حق، متوقف می شود

اسلام می گوید: اگر بشری که برای اتصال به حریم قدس ربوبی ساخته شده، با آلودگی های باطنی و عقلی ملاقات داشته باشد، به تناسب برخورد با آلودگی ها و گناهان، چرخ حرکت او به طرف حق لنگ می شود و متوقف می گردد. هر چه فاصله ما در دنیا از خدا بیش تر بشود، این فاصله در قیامت بیش تر خواهد بود؛ هر چه در این جا توقف ما در پیاده کردن برنامه های الهی زیادتر باشد، معطلی مان در قیامت زیادتر می شود؛ مثلاً درباره مشروبات الکلی واقعاً دین غوغا کرده است. قرآن مجید مبارزه با مشروبات الکلی را در حد نهایی اش آورده است. «1»

و روایات هم می گویند: کسی که در زمینش درخت مو بکارد، برای این که انگور آن را به شراب خانه بفروشد؛ کسی که راننده اتومبیل بشود تا آن انگور را

(1) 10. آیات قرآن مجید در مبارزه با مشروبات الکلی:

1. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (بقره: 219).

2. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مائده 91-90).

ایمان و آثار آن، ص: 58

حمل کند؛ نجاری که جعبه آن را درست کند برای این که آن انگورها را در ماشین بار بکنند؛ دلالی که آن انگور را بفروشد؛ نویسنده‌ای که کارهای خرید و فروش آن را بنشیند و بنویسد؛ خریداری که انگور را می‌خرد تا به کارخانه حمل بکند که روی هم رفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نه نفر را می‌شمارد که با هم در ساختن شراب شریک می‌شوند، و همه را نفرین شد خداوند معرفی می‌کند «1»،

و در روایتی دیگری، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: معتاد به شراب، مانند پرستنده بت هست «2» و در قیامت او و دیگر بت پرست‌ها مثل: ابولهب، عموی من، یکجا هستند.

(1) 11. أمالی الصدوق، 425، المجلس السادس و الستون:

وَالْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَغَاصِرَهَا وَغَارِسَهَا وَشَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَبَائِعَهَا وَمُشْتَرِيَهَا وَآكِلَ ثَمَرِهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ

(2) 12. أمالی الصدوق، ص 666، المجلس الخامس و التسعون:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَثَنٍ وَ ثَوْرُهُ الْإِرْتِعَاشُ وَ تَهْدِيمُ مُرُوتِهِ وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفَكِ الدِّمَاءِ وَ زُكُوبِ الزَّوْءِ حَتَّى لَا يُؤْمَنَ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَ عَلَى حَرَمِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَ الْخَمْرُ لَا تَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلاً شَرّاً.

ایمان و آثار آن، ص: 59

ایمان و عدل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

از ابتدای آگاهی و بینایی انسان و تکیه کردنش بر علم، چه آن آگاهی و بینایی که از مسیر پیامبران و فرستادگان خدا به دست آورده، و چه آن آگاهی و بینایی که با کمک معلوماتش از مسیر آزمایشات و تجربیات کسب کرده، واقعیت بسیار مهمی برای او روشن شده که امروز هم با پیشرفت علوم مختلفی که هر روز می توان آن را در عالم زندگی دید، او باز بر این واقعیت دریافت شده امضای صد در صد می کند که جهان آفرینش مبتنی بر عدل است، از کوچکترین جزء غیر قابل دیدن آن تا بزرگترین شیء اش که از نظر طول، عرض و حجم با دیگر اشیا قابل مقایسه نیست، این طوری که می گویند، این شیء هم عرش است و آنچه بین عرش و کوچکترین ذره وجودی این عالم که با هیچ اسلحه چشمی قابل دیدن و مشاهده و تجزیه نیست، هست.

در این عالم، هر چیزی با وزن، عرض و حجمی معین، با سود و استفاده ای معین و در مکان و زمانی معین قرار گرفته است؛ چنان که اگر پرسیده شود، آیا اگر تکیه گاه کوچکترین جزء تا بزرگترین شیء این عالم، عدالت نبود، این نظام شگفت انگیز، خانه خلقت و جهان آفرینش می توانست برپا باشد؟ جواب این پرسش، منفی است، و اگر پرسیده شود، آیا بدون تکیه بر اصل عدالت و بر ریشه عدل، کوچکترین یا بزرگترین جزء عالم می توانست لیاقت ادامه حیات داشته باشد؟ جواب باز منفی هست. همین طور اگر پرسیده شود، آیا منهای عدالت و عدل، از کوچکترین جزء عالم تا بزرگترین جزء آن، می توانستیم توقع سودی را داشته باشیم؟ در پاسخ گفته خواهد شد، خیر، ما نمی توانستیم.

بناگذاری هستی بر پای عدل از نظر قرآن

قرآن که مبین قوانین فرهنگ خدا و آیین پروردگار عزیز عالم است، وقتی جهان را به صورت کلی و تحت عنوان خانه خلقت نظام مورد توجه قرار می‌دهد، بر پا بودن آن را مبتنی بر اصل عدل می‌داند، و همین قرآن هنگامی که اجزای منفرد عالم را تحت طرح‌بندی و بحث قرار می‌دهد،

ایمان و آثار آن، ص: 60

نظام و ادامه حیات آن را متکی بر عدل و بر هدایت می‌داند:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى * فَجَعَلَهُ نُجَاءً أَخْوَى * «1»

ابتنای عالم هستی بر عدل، اصلی کلی است که هم از طریق نبوت؛ یعنی عالی‌ترین طریقی که در خور استعداد بشر بوده است، به او نمایانده شده، و هم از طریق دانش و علم نظری که بر روی مبانی براهین و استدلالات استوار هست، برای او اثبات گردیده و هم از طریق دانش تجربی و عملی که بینایان و متفکران بنی‌آدم آن را در تجربه حسی به دست آورده‌اند.

ارتباط عدل با عالم خلقت

عدل؛ یعنی حکومت مجموعه مقرراتی که هماهنگ با وجود مخلوق و در محدوده مخلوقیت آن و در محدوده ارتباط آن به عنوان يك جزء عالم خلقت با كلّ این عالم هست؛ چنان که اگر سیطره و حکومت این مقررات از حریم خلقت شیء و شیئیتش از آن گرفته شود، آن شیء جزءای سرگردان خواهد شد و به طرف متلاشی شدن به حرکت درخواهد آمد، و اگر این حکومت از ارتباط این شیء با عالم گرفته شود، آن شیء نسبت به عالم، موجودی بیگانه می‌شود؛ یعنی نمی‌توان بر آن، نه بار مثبت و نه بار منفی را ملاحظه کرد تا بشود آن را به عنوان يك جزء مربوط به عالم آفرینش مورد بحث قرار داد. روی هم رفته، جهان؛ یعنی خانه عدل، و آفرینش؛ یعنی خانه عدالت، و اجزای خانه خلقت؛ یعنی محکومین به مقررات عدالت، و ارتباط شیء با جهان؛ یعنی سیطره مقررات قانونی بر آن شیء با ارتباطی که با جهان آفرینش دارد، و این مسأله ابتنای عالم بر عدل، نه برای اهل دین، و نه برای افراد بیرون از دین؛ نه برای انسان شرقی و نه برای انسان غربی؛ نه برای فرد وابسته به حریم ربوبیت، و نه برای فرد بریده از حریم ربوبیت، قابل انکار نیست.

از مسأله جهان و نسبتش با عدل که فارغ شدیم، سخن را متوجه بنی‌آدم می‌کنیم.

نیاز انسان به عدالت

(1) پی نوشت

1. اعلی: 1-5: نام پروردگار برتر و بلند مرتبه‌ات را [از هرچه رنگ شرك خفی و جلی دارد] منزه و پاك بدار. آن که آفرید، پس درست و نیکو گردانید. و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد، و آن که چراگاه را رویانید، و آن را خاشاکی سیاه گردانید

ایمان و آثار آن، ص: 61

انسان، یعنی موجودی بزرگ، شریف، لایق، مستعد، و بزرگوار؛ یعنی وجودی که آفرینش تمامی قدرت ابداع خود را به کار گرفت تا او به وجود آید؛ یعنی همان وجودی که همت خود را به کار گرفت تا این تمدن و زندگی را برای اداره امور حیات به وجود آورد؛ یعنی موجودی که جزءای از این پیکره بزرگ عالم خلقت هست.

تمام بینایان عالم که می‌گویند: اساس جهان بر عدل و عدالت مبتنی است، آیا می‌توانند بگویند: زندگی و نظام خلقت با این برنامه منظم در صورتی برپاست که تکیه بر عدل داشته باشد، به جز نظام حیات انسان؟ آن‌ها نمی‌توانند بگویند، از کوچک‌ترین جزء عالم تا بزرگ‌ترین شیء عالم، عدل را می‌خواهد، ولی انسان عدل را نمی‌خواهد!

تعبیر را گسترده‌تر کنیم: آن‌ها نمی‌توانند بگویند جهان هستی، حکومت مقررات عادلانه می‌خواهد، ولی انسان چنین مقرراتی را نمی‌خواهد! می‌پرسیم مگر انسان موجودی بریده از این عالم است؟ مگر انسان موجودی وابسته به اجزای این عالم نیست؟ مگر بدن انسان از زمان نطفه بودن تا هنگام مرگ، محکوم به مقررات عدل نیست؟ مگر دستگاه تنفس به اندازه عادلانه هوا نمی‌گیرد؟ مگر بدن به اندازه عادلانه نور نمی‌گیرد؟ مگر بدن به اندازه عادلانه استعدادش رشد نمی‌کند؟ مگر بدن به اندازه استعداد عدالتش گلبول قرمز و گلبول سفید نمی‌سازد؛ سلول درست نمی‌کند؛ به مبارزه با نابسامانی‌های کشور بدن و برقراری حکومت عدل در آن بر نمی‌خیزد؟ بله. تمام این واقعیات مسلم است. اگر مزاج انسان از جاده عدالت منحرف شود، صاحبش مریض می‌شود؛ اگر چشم از جاده عدالت منحرف شود، صاحبش به طرف کوری می‌رود؛ اگر گوش از جاده عدالت منحرف شود، او به طرف کوری می‌رود؛ حیات که از جاده عدالت منحرف شود، به طرف مرگ می‌رود. برای همین باید گفت، بنیان بدن هماهنگ با بنیان عالم، متکی بر عدل است.

حاکم بودن عدل بر روابط انسان‌ها

اما اگر بشر حکومت عدل را بر بدن قبول کند، در مسأله جامعه انسانی و زندگی همگانی و وابستگی انسانها به یکدیگر که از بدن مهمتر است و از نظر بینش الهی هم از جهان گستردهتر می باشد، در این جا نیز باید به طریق اولی حکومت عدل را بر روابط انسانها در جامعه قبول کند. اگر بشر در این جا عدالت را قبول نکند، جامعه به جامعه‌ای که افرادش به یکدیگر تجاوز می کنند، تبدیل می شود؛ یعنی روابط طبیعی و سالم بین افراد جامعه برقرار نخواهد بود؛ برخوردها مستقیم نخواهد بود. بنابراین، در این جا هم بشر، نیازمند به وضع مقررات

ایمان و آثار آن، ص: 62

است، و برای پیاده شدن این مقررات، حکومت لازم دارد، و برای پدید آمدن سلامت در همه شؤون زندگی اجتماعی، مقرراتی جهانی و انسانی لازم دارد تا بزرگترین منطقه شهرنشین تا دورترین نقطه دهنشینی که جزء پیکره جامعه انسانی است، بتواند از خانه خلقت عادلانه بهره‌مند شود؛ یعنی اولاً حکومت لازم دارد؛ چون بدون حکومت، قانون اجرا نمی شود، و ثانیاً قانون لازم دارد، قانونی که لایق و سازنده سلامت در همه شؤون اجتماعی باشد که بزرگترین فرد جامعه تا کوچکترین فرد آن بتواند بنا بر ملاک استعداد انسانی خود از عالم بهره‌مند شود، و ثالثاً این قانون باید جهانی باشد، و این قانون نمی تواند جهانی باشد، مگر این که سازنده و طراحش دارای دو جنبه باشد.

دو جنب لازم در طراح قانون عادلان جهانی

جنب اول طراح، این است که بینایی و بینش او به تمام جوانب حیات بشر باشد؛ یعنی او باید در محدود بشریت، نسبت به تمام جوانب روابط انسان با عالم، بینایی داشته باشد. کسی که می خواهد طرح قانون جهانی بدهد، باید بینشی مافوق جهان و مافوق انسان داشته باشد تا بتواند در هنگام طرح قانون به همه انسانها بنگرد، و همچنین بتواند روابط انسانها را با آفرینش ببیند.

جنبه دوم این طراح، آن است که شخص قانونگذار باید قانونگذاری باشد که از جمیع اغراض شخصی، شهوانی، هوایی، مادی، منطقه‌ای و طبیعی دور باشد.

به راستی، غیر از خدا چه کسی می تواند این جنبه‌ها را داشته باشد؟ اگر انسان تنها آفریده شده بود، قانونی فردی بر او حاکم می شد و او مثل گوزن در بیابان می گشت، و یا مثل خرس در جنگل، و یا مثل شتر وحشی در بیابان، اما بنی آدم مرتبط به یکدیگر آفریده شده‌اند. شما انسانید و فردی که در آمریکا زندگی می کند، انسان است؛ کسی هم که در شوروی هست، انسان است؛ فردی هم که در آفریقا هست، انسان است. شما نباید گرسنه باشید؛ چون انسان هستید؛

آفریقایی هم نباید گرسنه باشد؛ چون انسان است؛ بنگلادشی نباید گرسنه باشد؛ چون انسان است. عالم متعلق به انسان است، و انسان متعلق به عالم؛ عالم با بشر رابطه دارد و بشر هم با بشر دیگر رابطه دارد.

لزوم قانون در زندگی انسانها

اگر قانون فعلی جهان قانون جهانی بود، يك گرسنه هم پیدا نمی شد؛ چون پیدا شدن این انسان گرسنه، برای آن است که قانون ناقص است. او هم انسانی مانند ما، از

ایمان و آثار آن، ص: 63

ما، متعلق به ما و برای ما هست؛ ما هم برای اویم، و او هم برای ماست، و زمین متعلق به انسان است. انسان حکومت لازم دارد و برای سلامت قانون می خواهد، هم در روابطش با انسانهای دیگر و هم در ارتباط با شخصیت خودش، و این قانون باید جهانی باشد، قانون در صورتی می تواند جهانی باشد که قانونگذارش بینشی جهانی و انسانی داشته باشد، علاوه بر این، از همه اغراض بیرون باشد؛ برای این که اگر غرضی داشته باشد، ممکن است قانون را به نفع خودش وضع بکند؛ برای این که اگر غرض داشته باشد، ممکن است قانون را به نفع مردم خودش وضع کند و تنها در صدد این باشد که زندگی مردم خودش آباد باشد، هر چند چنین آباد شدنی منجر به بیچارگی دیگران شود. به طور مثال، چهارصد سال بود که انگلستان داشت در مجلس عوام خود قانون وضع می کرد و مردم انگلستان با این قانونگذاری کاملاً در امنیت و آسایش و راحتی بودند، ولی همین قانونگذاری موجب می شد قاره آسیا از دست انگلستان خون گریه کند. چرا؟ چون قانونگذار غرض شخصی و منطقه ای داشت و می گفت: من باید زنده بمانم و دیگری باید پایمال بشود: «الحکم لمن غلب.» تاریخ هند را مطالعه کنید تا بدانید چگونه به خاطر ظلم و ستم دویست ساله انگلستان در هندوستان، چند صد میلیون انسان هندی با داشتن کشوری با آن همه سرمایه های طبیعی، در خیابان ها گرسنه از دنیا رفتند.

انسان حکومت لازم دارد؛ قانون لازم دارد؛ به دلیل این که جهان متکی بر قانون است و انسان جزء جهان می باشد و جهان متعلق به انسان. این قانون در صورتی می تواند سلامتی ایجاد بکند و عدل را در همه شؤون بگستراند که واضع و مقنن آن، جهان بینی و انسان بینی داشته باشد، و از اغراض هم به دور باشد.

دینداران و کسانی که با حریم انبیا مربوط بودند، می گفتند: بشر قانون می خواهد. از طرفی، از زمان آدم تا الان، بی دین ها هم می گفتند، بشر قانون و حکومت می خواهد، اما چه قانونی و چه حکومتی؟ تمام محل نزاع و بحث همین جا است.

بی‌دین و بادین هر دو فریاد قانون می‌زنند، و الان می‌بینید جهان می‌گوید، قانون و مقررات، و به خداهم کاری ندارد؛ به انبیا هم کاری ندارد؛ به قرآن هم کاری ندارد؛ به دین هم کاری ندارد. قاره‌های بزرگ عالم، اصلاً قرآن را نمی‌شناسند؛ دین را نمی‌شناسند؛ خدا را نمی‌شناسند، اما مرتب می‌گویند، قانون؛ جهان می‌گوید: قانون؛ انبیا هم می‌گفتند: قانون. خدا هم می‌گوید: قانون. علی هم می‌گفت: قانون. معاویه هم می‌گفت: قانون. یزید هم می‌گفت: قانون. چرا؟ چون همه درک می‌کردند که بدون حکومت و بدون قانون بشر نمی‌تواند زندگی کند. قوانینی

ایمان و آثار آن، ص: 64

که انبیا برای زندگی دادند، چون به بینش وجود مقدس لایزال متکی بود، خارج از اغراض و هوی بود؛ زیرا خدا نمی‌تواند غرض داشته باشد؛ چنان که خدا هوی ندارد؛ خدا شهوت ندارد؛ خدا منطقه‌ای نیست؛ خدا يك ملت خاص ندارد؛ خدا برای سیر کردن دیگران لازم ندارد که دیگران را بکشد و زمین دیگران را ببلعد؛ خدا حاکم بر مقدرات عالم است، و خالی از اغراض، قوانینی جهانی دارد.

دین جهان شمول

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا «1»

؛ یعنی نه برای عربستان، بلکه برای همه.

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «2»

؛ یعنی ما تو را برای انسان و همه مردم جهان فرستادیم. مردمی که از سرچشمه مقررات الهی بهره‌مند شدند، مانند: سلمان، ابوذر، علی علیه السلام، زهرا علیها السلام و مریم علیها السلام. آن‌ها که در این راه برنده شدند، در دنیا، نه نسبت به خود آلوده تجاوز شدند، و نه به حقوق دیگران تجاوز کردند. از جمل این برندگان، علی، زهرا، و مریم علیهم السلام است. هیچ کدام از حوادث جهان، چیزی از علیعلیه السلام نگرفت، هر چند علی علیه السلام از جهان چیزها گرفت و بزرگ شد و رفت؛ چنان که زهرا و مریم علیهما السلام هم از این جهان چیزها گرفتند؛ بزرگ شدند و رفتند. کسانی که چه در دنیا از این جهان استفاده کردند، و چه الان که منتقل به آخرت شده‌اند، از آن بهره بردند و دارند بهره می‌برند.

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ «3»

؛ یعنی شهیدان هم کشته نشدند و از بین نرفتند؛ بلکه آن‌ها آزاد از دنیا رفتند و پیروز شدند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ «4»

(1) 2. فتح: 8: ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم.

(2) 3. سبأ: 28: و ما تو را برای همه مردم جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم، ولی بیش تر مردم [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند.

(3) 4. آل عمران: 169: و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

(4) 5. فصلت: 30: بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

ایمان و آثار آن، ص: 65

؛ همین طور کسانی که بر اعتقاد خودشان استقامت نمودند، آزاد از دنیا رخت سفر بربستند و پیروز شدند.

تلاش انسان ها برای ایجاد قانون

می پرسم دیگرانی که با انبیا کار نداشتند، و از زمان قایل تا به اکنون می گفتند: ما قانون لازم داریم؛ یعنی از زمان قایل که بشر از حریم نبوت جدا شد تا الان که جهان در اوایل قرن بیست و یکم هست، و هنوز هم بشر خود را از نبوت و از قوانین عدالت مند خدا جدا نگه داشته است، این بشر تا به حال چه کرده است؟ آیا او بدون قانون زندگی کرده؟ بلکه انسان ها مرتب دور هم نشستند و عقل های خودشان را روی هم گذاشتند و جمعیت ها تشکیل دادند و کنفرانس ها و سمینارها برپا نمودند و کتاب ها نوشتند. افلاطون ها «1»، سقراطها «2»، ارسطوها «3»، ارشمیدس ها «4»، دانشمندان قلم،

(1) 6. ابن ارسطون یا اریستن. از شاگردان فیثاغورس بود که با سقراط نزد او تلمذ می نمود، لیکن در زمان حیات سقراط اشتهاوری در میان علما نداشت. وی بزرگزاده و از خاندان های معروف علم یونان است و خود به تمامی فنون طبیعی آگاهی داشت. آثار گرانبهای در علوم فلسفی تصنیف نمود که در آن، بیش تر به اغلاق و رمز نویسی پرداخت. لغت نامه دهخدا نامه

(2) 7. سقراط: متولد در آتن (470 تا 468 ق. م) وی در سال (400 یا 399 ق. م) از طرف حکومت محکوم گردید و با نوشیدن شوکران مسموم شد و درگذشت. وی استاد افلاطون و موجد روش سقراطی است و برخلاف پیشینیان بشر را موضوع تدقیق و مورد توجه قرار داد. نام حکیمی است مشهور. گویند در زمان اسکندر بود. لغت نامه دهخدا به نقل از برهان

(3) 8. ارسطو: حکیم مشهور یونانی ملقب به معلم اول و پیشوای مشائین. مَولِد او شهر اسطاغاریا و پدر وی نیفوماخس طبیب فیلیس، فیلیس پدر اسکندر بود. و او از شاگردان افلاطون است. در هیکل بوئیون او به حلقه شاگردان افلاطون پیوست. لغت نامه دهخدا

(4) 9. ارشمیدس: ارشمیدس (ارخمیدس، ارشمیدوس، ارشمیدوس)، از مردم سوراگوسا از جزیره صقلیه. مولد او 287 ق. م. و وفات وی در 212 ق. م. بزرگ ترین مهندس و حکیم ریاضی قدیم. وی در جوانی برای کسب علم نزد اقلیدس به اسکندریه رفت و چون به وطن خویش بازگشت به تحقیقات و مطالعات پرداخت و اختراعات گرانبها کرد. ظاهراً کتی را که ابن الندیم برای ارشمیدس نام می برد، آن قسمت از کتاب های ارشمیدس است که به عربی نقل شده است. او راست: کتاب ارشمیدس، تربیع الدائرة، تسبیح الدائرة، رساله تکسیر الدائرة، الخطوط المتوازية، خواص المثلثات القائمة الزوايا، الدوائر المماسه، الساعات الآلات الماء التي ترمی بالبنادق، عمل الآله التي تطرح البنادق، الكرة و الاسطوانه، الماخوذات فی اصول الهندسه، المثلثات، المفروضات و الاجرام القائمة. لغت نامه دهخدا با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 66

حکمای سبعة یونان «1»، فلوطینی ها و افلاطونیان جدید «2»، دانشمندان دیگری که بعد از عیسی علیه السلام آمدند،

- (1) 10. الحكماء الإغريق السبعة هم: 1. سولون من أثينا: "لا تكثر من شيء". 2. خيلون الإسبرطي: "اعرف نفسك". 3. طاليس: "التأكد يجلب الخراب". 4. بياس من بريني: "كثره العمال تفسد العمل". 5. كليوبولوس من لندوس: "كل اعتدال محمود". 6. بيتاكوس من ميتيليني: "اعرف فرصتك". 7. برياندر من كورنث: "التفكير المسبق في كل شيء".

ترجمه بعضهم:

1. سولون (559-639) (Solon ق. م): شخص مشهور قام بسن القوانين. ويُعرف بأنه أحد الرجال السبعة الحكماء في اليونان. وُلد سولون في أثينا لعائلة نبيله.

2. خيلون الإسبرطي هو أحد الفلاسفة الإغريق من القرن السادس قبل الميلاد يعد من حكماء الإغريق السبعة حكم إسبرطه في اليونان القديم.

3. طاليس: من مليتوس 635 ق. م. - 543 ق. م. يعرف أيضا بتالس المليسي، أحد فلاسفة الإغريق قبل سقراط و واحد من حكماء الإغريق السبعة، يعتبره العديد الفيلسوف الأول في ثقافته اليونانية و أبو العلوم. عاش طاليس في مدينه مليتوس في أيونيا، بغرب تركيا. الحمار و الكلب. فلسفته: الفيلسوف الموحد. يذكر عنه من ناحيه الفلسفه الإلهيه أنه كان يقول بآله واحد، وأن هذا الإله مختلف عن الإنسان، وأن صفات الله ليست تلك الصفات التي ينسبها الشعراء إلى الآلهه، فإن هذه الصفات صفات إنسانيه خالصه. (فلسفه منطقيه)) فالله لا نواقص في ذاته حيث لم يلد ولم يولد ولا يموت ولا كالبشر يبدأ وجودهم في لحظه بل هو موجود منذ الأزل (الابداهيه).

4. بياس من بريني: فيلسوف إغريقي وأحد حكماء الإغريق السبعة، يعود لهم الفضل في سن قوانين اجتماعيه متقدمه وذلك بعد حرب أهليه خاضها الفقراء ضد طبقه الملاك، وسمى قانونهم قانون أتيكا. ويتضمن حق الملكيه الفرديه المحدوده، وحق الشعب في الإشراف على مؤسسات الدوله، وحق الجماعه في تشكيل وحده لها قوانينها الخاصه التي تحكمها وتخضع لقانون الدوله العام.

5. كليوبولوس: هو أحد الفلاسفه الإغريق من القرن السادس قبل الميلاد يعد من حكماء الإغريق السبعة حكم إسبرطه في اليونان القديم. من ويكيبيديا، الموسوعه الحره مع التلخيص.

(2) 11. نوافلاطونيان. عدهاي از حكماي حوز اسكندريه اند كه به نام افلاطونيان اخير ناميده شده اند؛، زیرا آنها از يك نظر مذهب افلاطون را تجديد کرده، و از طرف ديگر، تحقیقاتی در حکم و معارف دارند که بدیع است و می توان آنان را

مستقل شمرده و چون از افکار شرقیان نیز اقتباس بسیار کرده‌اند، بعدها همان فلسفه ایشان در افکار مردم شرق تاثیر کلی پیدا کرد. تمام فلسفه‌ای که به افلاطونیان اخیر نسبت دارد و به واقع باید آن را حکمت اشرافی و عرفان نامید، مربوط است به فلوطین که از یونانیان مصر و در اصل رومی بوده و در اسکندریه می‌زیسته است. افلاطونیان اخیر که به واقع پیروان فلوطین بوده‌اند، برخی در حکمت مقام بلند داشته‌اند (از سیر حکمت در اروپا). منبع: لغت‌نامه دهخدا

ایمان و آثار آن، ص: 67

قانون‌گذاری که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، این افراد آن قدر آمدند و خون ریختند؛ پول دادند و خانه خراب کردند؛ عمر تلف کردند و درس خواندند؛ دانشگاه درست کردند و فارغ‌التحصیل شدند؛ مرتب تجربه کردند و تجزیه و تحلیل نمودند؛ قانون دادند، و پس از اشتباه از کار درآمدنش، آن را عوض کردند، یا آن که آن قانون ضرر زد، و آن را عوض کردند. این گونه بشر به راه خود ادامه داد تا این که بالاخره بشر به انقلاب کبیر فرانسه رسید، و در زمان ما هم که کار بشر به جنگ دوم جهانی کشیده شد. بعد از آن بود که بشر به این فکر افتاد که محلی به نام سازمان ملل متحد «1» درست کند تا از هر کشوری منطقه‌ای، ملتی، گروهی، قومی و طایفه‌ای، انسان‌های بیدار، با بینش، متفکر و فارغ‌التحصیل درجه اول بیایند و در آن جا بنشینند و قانونی جهانی درست کنند.

قوانین سازمان ملل

زیر بنای حکومت از زمان قابیل تا به حال، متمرکز در چهار قانون و در حقوقی هست که مبتنی بر این چهار قانون می‌باشد؛ چون این قوانین قانونی جهانی می‌باشند و دیگر قانون ایرانی، مصری، لبنانی و سوری نیستند. بنا شد بشر بعد از آن هم دردهای بی‌درمان از زمان قابیل تا به حال، قانونی جهانی درست کند.

قانون اول: هر انسانی در این عالم وقتی که متولد می‌شود، دارای حق حیات است، و احدی حق ندارد حیات انسانی او را سلب کند؛ چنان که در جهان، اگر به انسانی حمله شد، او به خاطر حق حیات، حق دفاع دارد، و اگر در حال دفاع، دشمن را بکشد، تقصیری ندارد، و اگر در حال دفاع، کمک بخواهد، دیگران باید به او کمک

عمارت سازمان ملل در سال 1952 به اتمام رسید و اولین مجمع عمومی آن در نیویورک در سپتامبر 1952 تشکیل جلسه داد. منشور سازمان ملل متحد مرکب است از يك مقدمه، 19 فصل و 111 ماده هست که هدف آن عبارت می باشد، از حفظ صلح و امنیت بین المللی و توسعه روابط دوستانه بین کشورها و تأمین همکاری برای حلّ مسایل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بشردوستانه بین المللی و دارای مجمعی است که نمایندگان همه کشورهای عضو در آن مجمع شرکت دارند. لغت نامه معینلمع

13. حق وتو، حقّ خاصی است برای اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد که به موجب آن می توانند مانع تصویب تصمیمات آن شورا گردند. (از فرهنگ مصطلحات حقوقی).

لغت نامه دهخدا

ایمان و آثار آن، ص: 68

بدهند. حقوق زیادی از این قبیل را بر این حقّ اول مبتنی کرده است، حالا بشردر دفاع از این حقوق می تواند از رادیو، تلویزیون، روزنامه و مجله استفاده کند و گزارشش را هم به تمام عالم بفرستد.

قانون دوم: جهان انسان را به عنوان موجودی عاقل و با شعور در قوانین ملل متحد شناخته است. او به خاطر دارا بودن عقل و شعور حق دارد عاقلانه از مجموع مواهب طبیعی عالم بهره مند باشد، و احدی در عالم حق ندارد، انسانی را به عنوان موجود فاقد عقل اسیر کند.

قانون سوم: هر انسانی در انتخاب کار، کسب پیشه و فعل در همه جهان آزاد است، در صورتی که فعل او و کسب او به دیگران لطمه نزند، و هیچ بشری در کره زمین حق ندارد جلوی کسب انسانی را بگیرد. بر این حق، حقوق خیلی مفصلی را مبتنی کردند که نمی شود آنها را از هیچ انسانی گرفت.

قانون چهارم: انسان بودن مختص به انسان های آمریکا و اروپا نیست. انسانی که مورد نظر سازمان ملل است، انسانی جهانی می باشد، و این انسان تمام افراد بشر را از وضع و شریف، امیر و رعیت، بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، عالم و جاهل، شهری و روستایی، سفید و سیاه در برمی گیرد و همه آنها در مقابل قانون مساوی هستند، و احدی نباید مصونیت قانونی داشته باشد، و هر کس تخلف کرد، باید به محاکمه دادگاهی کشیده شود، حالا هر کسی می خواهد

باشد، و قانون باید بر او حاکم باشد تا عدالت اجتماعی در جهان بر پا شود. نمی‌دانیم بشر بعد از قاییل تا به حال، چند سال طول کشیده تا توانسته به این قوانین برسد، به علاوه آن چند سالی که بعد از جنگ جهانی دوم طول کشید تا توانست این قوانین را اعلام کند، ولی این چهار قانون تا به حال در هیچ کجا به طور کامل اجرا نشده است. قبل از اعلام این قوانین که بشر برای خود تعهدی برای اجرای آنها نمی‌دیده و بعد از اعلام این قوانین هم آنچه برای همگان معلوم هست، این است که هیچ کس نتوانسته این قوانین را به طور کامل و همه جانبه اجرا کند. برای عمل نشدن به هر چهار قانون مثالی می‌زنم.

انسان حق حیات دارد، حالا استثناهای آن را ببینید: الا ویتنام شمالی، ویتنام جنوبی، لائوس، کامبوج، ایرلند، و الا مسلمانان خاورمیانه، در مقابل یهودی‌ها و صهیونیست‌ها؛ انسان حق حیات دارد، اما اگر دلت خواست ویتنامی‌ها را بمباران کنی، عیب ندارد. انسان حق حیات دارد، اما اگر اسرائیل بخواهد مسلمان‌ها را آواره کند؛ بکشد؛ نابود کند؛ آتش بزند، عیب ندارد؛ اگر ایرلندی‌ها، یا کنگویی‌ها را خواستی بکشی، عیب ندارد.

ایمان و آثار آن، ص: 69

انسان حق حیات دارد، انسان یعنی چه کسی؟ یعنی ارمنی‌های آمریکا، یعنی یهودی‌های دنیا. این سرنوشت يك قانون است.

بشر در قانونی که خودش درست کرده، موجودی است عاقل و باشعور و دارای حق بینش، ولی شما می‌بینید مردمی که الان کنار شما در بنگلادش زندگی می‌کنند، هفتاد میلیون انسان مسلمان هستند که بر اثر سلطه استعمار هند و بیگانگان، نود و هفت درصدشان بی‌سواد هستند، و هفت نسل است که گوشت نخوردند؛ یعنی نمی‌دانند گوشت یعنی چه؟ چرا؟ چون جلوی عقل و بینش آنها را دشمن گرفته بود. در زمانی تابلوهایی در خیابان‌ها زده بودند که در آنها بر روی سین خانمی با پستانی بی‌شیر، بچه لاغر اندامی در حال مرگ بود و زیر آن تابلوها نوشته بود: «کمک کنید!» هم‌نوعان شما در آفریقا گرسنه‌اند. «آفریقا چندین هزار معدن دارد که اگر در دست خودشان بود، آنان ثروتمندترین ملت دنیا بودند. چرا حالا بیچاره و گرسنه‌اند؟ چون جلوی عقلشان را گرفتند و به آنها حق تعقل و تفکر و حق علم ندادند. چنین انسان‌هایی حق بیدار شدن و حق کار و کسب ندارند، و در عوض، هر چند قانون جهانی می‌گوید که انسان باید کسی بکند که به دیگران لطمه نزند، ولی آنها حالا دارند با مجوز قانونی کارخانه‌ای می‌سازند که روزی صد و پنجاه هزار شیشه عرق، دویست هزار ودکا و بیست هزار بطری شراب، درست می‌کنند تا برخی از انسان‌ها آنها را بخورند و مست شوند و سپس به زن‌ها تجاوز نمایند، ولی آنها حق چنین کسی را برای خود قایلند. در حالی که خود جهان فریاد می‌زند، هیچ انسانی حق چنین کسی را ندارد، اما گروهی دارند چنین کسی می‌کنند. به نام سینما فیلم‌هایی می‌سازند که زن و

بچه شما را کم آلوده می کنند و اخلاق، عقل، غیرت، فضیلت و شرف را از آنها می گیرند. آنها به طور قانونی چنین حقّ کسی دارند، در حالی که خود دنیا می گوید: این کارها را نکنید، بد است، و کسب های نامشروع را انجام ندهید.

اکنون همه ملل در سازمان ملل متحد می گویند: اسرائیل باید صحرای سینا را خالی کند، و فقط آمریکا می گوید، من حقّ وُثُو «1» و مصونیت دارم و می توانم جلوی این قانون را بگیرم. چین هم می گوید: من حقّ وتو دارم. تمام جهان می گویند: آری، چین به خاطر قدرتش حقّ وتو دارد. الان اگر انگلستان، فرانسه و شوروی بخواهند قانونی را عادلانه وتو کنند، می توانند. آیا با قایل شدن به چنین حقی برای این کشورها در مقابل قانون،

(1) 14. آل عمران: 151: و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است، مگر به حق مکشید.

ایمان و آثار آن، ص: 70

می شود گفت، هم کشورها در برابر قانون مساوی هستند؟! آیا با وجود چنین حقی واقعاً در جهان، فقیر و غنی در برابر قانون یکسان می باشند؟ بعد از قایل تا به حال، به غیر از انبیا علیهم السلام، همه می گفتند، ما محتاج به قانون هستیم، و این قوانین را درست کردند.

چهار قانون مهمّ حقوق بشر در اسلام

حالا نظر اسلام را درباره این چهار قانون مهمّ حقوق بشری ببینید:

حق حیات:

و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ «1»

؛ یعنی حرام است که انسانی حقّ حیات انسان دیگری را سلب کند.

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً «2»

؛ یعنی حبیب من! به انسان‌ها بگو، انسان‌های تربیت شده این گونه عمل کردند که اگر بشری خون انسان دیگری را بریزد، گناهش پیش من، مطابق ریختن خون تمام بشرهای خلق شده می‌باشد.

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ * «3»

؛ یعنی خداوند می‌گوید: در قیامت دادگاهی دارم که در آن از بچه‌های سقط شده می‌پرسم، قاتلت را معرفی کن تا از او انتقامت را بگیرم؛ چون کسی حق نداشته حق حیات را از تو سلب کند؛ این بچه سقط شده در رحم که بوده؟ او نه نان ما را می‌خورده، نه به کاسی ما کاری داشته است، و به طور کلی، اصلاً با ما رابطه‌ای نداشته است، بلکه آن بیچاره در يك دنیای دیگری بوده. در دنیای دیگر هم اسلام و آیین الهی نمی‌گذارد، انسانی انسان دیگر را را بکشد. برای همین اسلام از زمان بسته شدن نطفه، تا وقت دفن کردن میت، برای تجاوز به بدن، قانون دیه وضع کرده است. اگر جای سیلی سرخ، کبود، سیاه و پاره شود، و یا این که این سیلی نطفه، علقه و مضغه بچه‌ای بی‌روح و با روحی را از بین ببرد، هر دوی آن‌ها جرم، است.

(1) 15. مائده: 32: هر کس کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی، یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد.

(2) 16. تکویر: 9- 8: و چون از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است؟

(3) 17. اُمالی الصدوق، ص 419، المجلس الخامس و الستون:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَقَالَ: كَيْفَ عَقَلُهُ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَقَالَ: إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ.

ایمان و آثار آن، ص: 71

نکته مهم در این بین آن است که ضامن اجرای متدین به دین الهی، ایمان است، ولی نسبت به این قوانین بشری، ضامن اجرایی در جهان وجود ندارد.

چون انسان موجودی با عقل و با شعور است، در قرآن نُهصد آیه درباره عقل آمده است، و در آیه صد و پنجاه نهم آل عمران به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

در کارها با مردم مشورت کن

؛ یعنی به عقل مردم احترام کن. نزد امام صادق علیه السلام می گویند: فلانی خیلی آدم خوبی است، و نماز و روزه بسیاری انجام می دهد، و حضرت می گوید: عقلش چگونه است؟ «1»

برای این که برای شما معلوم شود، احترام به عقل در چه زمانی و تا چند اندازه در آیین اسلام مهم است، برای نمونه کافی است به ماجرای که فردوسی در شاهنامه از گذشته قبل از اسلام ایران، یکی از دو تمدن اصلی بشر در آن زمان، نقل کرده، دقت کنید:

انوشیروان در جنگ با روم، نزدیک به شکست بود که پینه دوزی به بوذرجمهر پیغام داد، من هزین تمام ارتش را می دهم تا با روم بجنگید، اما به يك شرط. به شرط این که فرزند من در مکتب درس بخواند. بوذرجمهر پیشنهاد پینه دوز و شرط او برای کمک به جنگ با روم، به شاه گفت. انوشیروان گفت: نمی شود، و فرزند پینه دور حق درس خواندن ندارد؛ چون در دولت ساسانی فقط نجبا و شرفا و افراد دولت و مغانها، حق درس خواندن داشتند، و عقل بقی مردم، به وسیله ستمگران تعطیل بود. برای همین خسرو پرویز این پول را قبول نکرد و به پینه دوز گفت: فرزندت حق ندارد درس بخواند و درس خواندن او ننگی برای ما است. آنان این چنین بودند.

حال می بینید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از همان آغاز ظهور اسلام می گوید:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.» «2»

(1) 18. دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 165. متن کامل روایت چنین است:

(2) عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَقُولُ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ وَ افْتَسِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّ تَعْلَمَهُ لِلَّهِ

حَسَنَةً وَ طَلَبُهُ عِبَادَةً، وَ الْمَذَاكِرَةُ فِيهِ تَسْبِيحٌ، وَ الْعَمَلُ بِهِ جِهَادٌ، وَ تَعَلُّمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ، وَ بَذْلُهُ لِأَهْلِيهِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ مَنَارُ سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَ الْمُؤْنِسُ فِي الْوَحْشَةِ، وَ الصَّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ وَ الْوَحْدَةِ، وَ الْمُحَدِّثُ فِي الْخُلُوءِ، وَ الدَّلِيلُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الضَّرِّاءِ، وَ السَّلَاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَ التَّزْيُّنُ عِنْدَ الْأَحْلَاءِ.

19. وسائل الشیعه، ج 27، ص 27.

ایمان و آثار آن، ص: 72

علم و دانش برای تمام انسان‌های مسلمان لازم و واجب است.

هم‌چنین آن حضرت فرموده:

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» «1»،

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ». «2»

این سخنان، خطاب به همه ملت اسلام است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از هنگام تولّد تا وقت مردن به بچه علم بیاموزید؛ چون باید عقل او رشد کند. وای بر پدر و مادری که جلوی رشد عقل بچه را بگیرند. اسلام می‌گوید: انسان موجودی عاقل است و بعد هم به عقلش احترام می‌گذارد. شما در کتاب و وسائل الشیعه، کتاب التجاره را ملاحظه کنید. در مسأله کسب و کار، اسلام می‌گوید: تجارت، کشاورزی و صنعت حلال هستند، بعد هم نمی‌گوید: منطقه خالی‌ای وجود دارد که شما در آن آزاد هستید و در آن هر جور که خواستید می‌توانید به کسب و کار بپردازید، بلکه می‌گوید:

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ «3»

یعنی تمام زمین، عالم، دریا، ماه، خورشید و ستارگان برای شما است، و کسب در جهان آزاد است، هر کجا که می‌خواهید باشید؛ البته، کسی که با مقررات عادلانه‌ای تنظیم گردد.

البته، دین غریب‌ترین چیزها در این عالم است. مردم همه چیز را گران کردند، ولی دین را برای فروش ارزان کردند؛ چون اگر دین گران بود که کسی آن را نمی‌خرید؛ دین اگر به اندازه خود خدا ارزش داشت، کسی نبود آن

(1) 20. محمد ری شهری، العلم والحکمه فی الكتاب و السنه، ص 207-206. در این کتاب تحت عنوان: «فائده» درباره مستند این روایت تحقیق نموده است:

(2) المعروف المنسوب إلى النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: "اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد". وجاء هذا المضمون في "آداب المتعلمين"، و"الوافي" بالنحو الآتي: "قيل: وقت الطلب من المهد إلى اللحد" (الوافي، ج 1، ص 126). و ورد في هامش "آداب المتعلمين" ما نصه: "و في الأثر المعروف: اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد" (آداب المتعلمين، ص 111). و في هامش "تفسير القمي" أيضا: "ومنه الحديث المعروف: اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد" (تفسير القمي، ج 2، ص 401). و نظم الشاعر الفارسی هذا الكلام شعرا، فقال: چنین گفت پیغمبر راستگو زگهواره تا گور دانش بجوی أنا لم نعثر على هذا التعبير في الجوامع الروائية، رغم الجهود المبذولة.

(3) 21. عنكبوت: 56: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! یقیناً زمین من وسیع و پهناور است پس [با انتخاب سرزمینی مناسب و شایسته که ارزش‌ها در آن حفظ شود] فقط مرا بپرستید.

ایمان و آثار آن، ص: 73

را بخرد. الان چون ما دین را ارزان کرده‌ایم، می‌توانیم آن را بفروشیم.

اطاعت کردن علی علیه السلام از قانون

در اسلام نیز همه در مقابل قانون مساوی هستند. من برای نمونه، واقعه‌ای را برای شما نقل کنم که در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام اتفاق افتاده است، تا ببینید اسلام چقدر به این موضوع اهمیت داده:

علی علیه السلام داشت از بازار عبور می‌کرد که زره خود را در دکان مردی ارمنی دید. جلو آمد و به او گفت: آقا! این زره متعلق به من است. آن مرد ارمنی گفت: علی جان! مملکت دادگاه دارد. حضرت فرمود: من حاضرم به دادگاه بیایم. ببینید چقدر این روح دارای تربیت عالی است. چرا حضرت چنین می‌گوید؛ چون در نگاه و بینش او همه انسان‌ها در برابر قانون مساوی هستند. با این که دولت دولت علی علیه السلام است، او به عنوان مدعی و مرد ارمنی به عنوان منکر در دادگاه حاضر می‌شوند.

رئیس دادگاه بر اساس ضوابط دینی می‌داند با مدعی و منکر چگونه برخورد کند؛ یا باید برای هر دو بلند شود، یا باید برای هر دو بلند نشود، و این که جواب سلام هر دو را باید یکسان بدهد. هر دو سلام کردند، و قاضی جواب سلام آن‌ها را داد. علی علیه السلام فرمود: زره من گم شده و الان من آن را در مغازه این ارمنی پیدا کرده‌ام. به او می‌گویم آن زره متعلق به من است، اما این شخص می‌گوید: متعلق به تو نیست. قاضی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: شاهد داری؟ علی علیه السلام فرمود: خیر، ندارم. قاضی گفت: قرآن می‌فرماید: شاهد بیاور. اکنون چون شما شاهد نداری، آیا حاضر هستی سوگند بخوری؟ علی علیه السلام فرمود: نه. قاضی به مرد ارمنی گفت: به حکم دین اسلام، زره متعلق به تو است. امیرمؤمنان علیه السلام به این حکم اعتراضی نکرد و از دادگاه بیرون رفت. «1»

(1) 22. ابراهیم بن محمد الثقفی، الغارات، ج 1، ص 125-124:

حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنا اسماعيل بن أبان، قال: حدثنا عمرو بن شمر، عن سالم الجعفی، عن الشعبي، قال: وجد علی علیه السلام درعا له عند نصرانی، فجاء به إلى شریح یخاصمه إلیه، فلما نظر إلیه شریح، ذهب یتنحی. فقال: مکانک، و جلس إلى جنبه، و قال: یا شریح أما لو کان خصمی مسلما ما جلست الا معه، و لكنه نصرانی و قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إذا کتتم و ایاهم فی طریق فألجؤوهم إلى مضایقه و صغروا بهم کما صغر الله بهم فی غیر أن تظلموا. ثم قال علی علیه السلام: ان هذه درعی لم أبع و لم أهب. فقال للنصرانی: ما یقول أمیرالمؤمنین؟ فقال النصرانی: ما الدرع الا درعی، و ما أمیرالمؤمنین عندی بکاذب. فالتفت شریح إلى علی علیه السلام فقال: یا أمیر المؤمنین هل من بینه؟ قال: لا، فقضى بها للنصرانی، فمشی هنیه، ثم أقبل فقال: أما أنا فأشهد أن هذه أحكام النبیین، أمیر المؤمنین یمشی بی إلى قاضیه و قاضیه یقضى علیه! أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده ورسوله، الدرع والله درعک یا أمیرالمؤمنین.

ایمان و آثار آن، ص: 74

ادعای اجرای قانون در افراد بی‌دین

آیا اکنون در جهان مردم در مقابل قانون مساوی هستند؟ من می‌گویم، چنین نیستند و می‌بینید تنها فریاد اسلام برای آن بلند است. جهان قابیلی به قوانین خود عمل نکرد. در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله، افراد کمی به قانون عمل کردند و

بقیه مردم نسبت به آن متجاوز شدند. با این همه قوانین، امروز هم کسانی هستند که می گویند دین داریم، ولی تا به حال، به دین عمل نکرده اند؛ همان طوری که خداوند گفته: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ «1»**، شکرگزاران کمند.

پیامبر صلی الله علیه وآله دید انسان های عصرش اصلاً به قانون احترام نمی گذارند، برای همین برخاست تا قوانین الهی را تبیین کند و زمینه اجرای آن را فراهم آورد؛ چون بشر حکومت و قانون جهانی می خواهد. بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را کنار زدند و نگذاشتند علی علیه السلام راه پیامبر صلی الله علیه وآله را ادامه دهد. ولی او شایسته این حکومت بود؛ چون او قانون جهانی داشت، اما رأی صحابه در کار آمد و انحراف ایجاد شد؛ اجتهاد صحابه در کار آمد و انحراف ایجاد شد؛ اجتهاد ابوهریره «2» آمد؛

(1) 23. سبأ: 13.

(2) 24. تلخیصی از آنچه در موسوعه طبقات الفقهاء، ج 1، ص 43-39 در بار حقیقت شخصیت ابوهریره چنین آمده است:

و قد أجمع رواه الحديث على أنّ أبا هريره كان أكثر الصحابه حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم على حين أنّه لم يصاحب النبي صلى الله عليه وآله و سلم إلا ثلاث سنين «1»، فقد بلغت مروياته كما في مسند بقي بن مخلد 4735 حديثاً روى البخارى منها 446. و لهذا أنكر الصحابه عليه كثره روايته. و جاء في «البدایه و النهایه» أنّ الزبير حين سمع أحاديث أبي هريره قال: صدق، كذب. و كان أبو هريره يروى عن كعب الاحبار و يثق به، و قد بثّ هذا الاخير في الدين الإسلامی الكثير من الاسرائيليات و قال إبراهيم النخعي: كان أصحابنا يدعون من حديث أبي هريره. و كان أبو هريره من عامه الصحابه في زمن النبي صلى الله عليه وآله و سلم و أبي بكر و عمر، ثمّ أخذ يظهر في زمن عثمان ثمّ ذاع صيته أكثر في زمن معاويه، و قد غمره معاويه برفده و أعطيته، و كان مروان ينييه عنه على ولاية المدینه، فلم يلبث أن تحوّل حاله من ضيق إلى سعه و من فقر إلى ثراء. جاء في «سير أعلام النبلاء»: عن ابن المسيب قال: كان أبو هريره إذا أعطاه معاويه سكت فإذا أمسك عنه تكلم. توفي أبو هريره سنة تسع و خمسين بقصره بالعقيق و حُمل إلى المدینه و دُفن بالبقيع و صلي عليه الوليد بن عتبة بن أبي سفيان، و كان يومئذ أميراً على المدینه.

مقابل با نص، اجتهاد سمره بن جندب «1» آمد؛ صد و ده مسأله اسلام را عمر منحرف کرد؛ «2» ابوبکر، خالد بن ولید را فرستاد و مالک بن نویره را کشت و شب هم با زنان قبیله همبستر شد. «3» بعدی‌ها هم این کار را کردند. حکومت به بنی‌امیه و به بنی‌عباس رسید. معاویه، یزید بن معاویه، مروان بن حکم، طلحه، زبیر، عایشه، عبدالملک

(1) 25. سمره بن جندب (یکی از منافقین اصحاب رسول خدا، صلی الله علیه و آله در دیوار مرد انصاری درخت خرمای با بار داشت و منزل و خانه انصاری پهلوی درب بستان و باغ بود، پس سمره نزد درخت خرمای خود می‌رفت و (از مرد انصاری) اذن و فرمان نمی‌گرفت، مرد انصاری با او سخن گفت به این که هر گاه (نزد درخت خرمایش) می‌آید، اذن و فرمان گیرد، سمره ابا و خودداری و سرپیچی نمود، و چون خودداری کرد، مرد انصاری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و شکایت و گله نمود و او را از آن گفتار آگاه ساخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او پیغام داد و وی را خواسته و به گفتار انصاری و آنچه شکایت و گله کرده، آگاهش ساخت و فرمود: هر گاه خواستی (به منزل انصاری) داخل شده و درآبی (از انصاری) اذن و فرمان بخواه، سمره ابا و سرپیچی نمود، پس چون خودداری کرد رسول خدا قیمت و بهای آن درخت را بیان کرد تا این که ثمن و بهای آن رسید به آنچه خدا خواسته (بیش‌ترین قیمت را بیان کرد تا سمره درخت را به انصاری بفروشد) سمره ابا و خودداری نمود از این که (درخت را) بفروشد، حضرت فرمود: (این درخت را بفروش که) برای تو در بهشت به جای درخت خود درخت خرمای با بار باشد که خوشه‌های آن بر شاخه‌های آن است (درخت خرمایی که بسیار خرما داشته) سمره خودداری کرد از این که (آن را) قبول نموده و بپذیرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرد انصاری فرمود: برو آن درخت را از جایش بکن و به سوی او انداز؛ زیرا (بر مؤمن) ضرر و زیان و ضرار و زیان رساندن نیست. منبع: بنادر البحار (ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار)، ص 341-342.

(2) 26. از جمله، در کتاب روض کافی، ترجم کمره‌ای، ج 1، ص 8، آمده است:

عمر گفت: متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء دو متعه در زمان پیغمبر حلال بودند و من آنها را حرام کرده و بر آنها کیفر می‌کنم: حج تمتع و متع زنان.

هم‌چنین در کتاب ارشاد، ترجم رسولی محلاتی، ج 1، ص 194 آمده است:

گویند زنی در شش ماهگی بچه او متولد شد او را برای اجرای حد پیش عمر آوردند وی دستور سنگسار او را صادر نمود.

(3) 27. الحر العاملی، وسائل الشیعه (آل البیت)، ج 1، ص 16:

عن ابن ابی عون و غیره إن خالد بن الولید إدعى إن مالك بن نويرة إرتد بكلام بلغه عنه، فأنكر مالك ذلك، و قال: أنا على الإسلام ما غيرت ولا بدلت، و شهد له بذلك أبوقتاده، و عبد الله بن عمر، فقدمه خالد و أمر ضرار بن الأزور الأسدي فضرب عنقه، و قبض خالد إمرأته؟ فقال لأبي بكر: إنه قد زنى فأرجمه، فقال أبو بكر: ما كنت لأرجمه؛ تأول فأخطأ، قال: فإنه قد قتل مسلما فأقتله. قال: ما كنت أقتله؛ تأول فأخطأ، قال: فأعزله، قال: ما كنت لأشيم سيفاً سله الله عليهم ابدا.

ایمان و آثار آن، ص: 76

مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، مروان حمار، منصور دوانیقی، هادی، مهدی، هارون، مأمون، متوکل، معتصم، همین طور همه آن ها می گفتند: دین داریم، ولی آن ها بی دین بودند.

امام زمان علیه السلام فریادرس انسان ها

تا به اکنون دین دارها و بی دین ها هر دو به قانون عمل نکردند و جهان را پر از ظلم نمودند، ولی خدا وعده فرموده، با این که جهان پر از ظلم می شود، من عالی ترین ذخیره انبیا و اولیا را، از پس پرده غیبت درآورده و از شرّ ستمگران نگاه می دارم، و عاقبت، به بشر خسته، ستمدیده و بیچاره ضعیف شده رحم می کنم؛ به بشری که خودش را از قانون عدالت جدا کرد، رحم می کنم: **أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. «1»** عاقبت هر چند این دو طایفه دست به دست یکدیگر دادند، و جهان را پر از ظلم و جور کردند، ولی چون خدا ظلم را نمی پسندد و جهان هم به تبع او ظلم را نمی پسندد و جهان، جهان عدل است، حکومت جهانی با قانونی جهانی، همگانی و الهی تحت سرپرستی امام عصر علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام فرزند فاطمه زهرا علیها السلام برپا می شود؛ کره زمین دارای یک حکومت می شود و قانون آن هم قانون الهی می گردد.

در توصیف امتیّت موجود در زمان امام عصر علیه السلام، حضرت باقر علیه السلام می فرماید: اگر از بغداد زیباترین زن دنیا، شتری را به طلا و نقره بار کند، و با چنین باری تك و تنها از میان بیابان های عراق تا مملکت سوریه حرکت کند و برگردد، يك چشم بد به او نگاه نمی کند و دستی هم به او دراز نمی شود. «2»

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبُهُ مِنْكَ فِيهَا؟ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا

(2) 29. برداشتی از روایتی طولانی است که البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 686-689 آن را از عبد الأعلى حلبی، و او از امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، نقل کرده است. متن آن بخشی از روایت که مورد استناد قرار گرفته چنین است: «... يقاتلون - و الله - حتى يوحد الله، و لا يشرك به شيئا، و حتى تخرج العجز الضعيفه من المشرق تريد المغرب و لا ينهها أحد، و يخرج الله من الأرض بذرهما، و ينزل من السماء قطرها، و يخرج الناس خراجهم على رقابهم إلى المهدي عليه السلام و يوسع الله على شيعتنا، و لولا ما يدركهم من السعاده لبغوا.»

ایمان و آثار آن، ص: 77

ولی الان بی دین‌ها و دینداران هر دو دارند ظلم می‌کنند و جهان را پر از ظلم می‌نمایند؛ ولی چون جهان، جهان عدل است، عدل عاقبت بر ظلم غالب می‌شود:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. «1»

زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله که لِيُظْهِرَهُ نشد، الان هم که نشده، پس تحقق این وعده در آینده خواهد بود؛ چنان که در آیه **أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «2»**، «یرث»، فعل مضارع است؛ یعنی در آینده این وراثت محقق می‌شود. خداوند در آیه بیست و یکم سوره مجادله از خود خبر می‌دهد که: **كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي «3»**: من بر خودم واجب کردم که عاقبت من و رسولانم در جهان پیروز باشیم.

(1) 30. فتح: 28: اوست که پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه ادیان پیروز گرداند و خدا شهادت را کافی است.

(2) 31. انبیاء: 105.

(3) 32. مجادله: 21.

ایمان و آثار آن، ص: 78

انتظار فرج، برترین اعمال (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

در روایات و اخباری که از خاندان عصمت و طهارت در محور شخصیت امام دوازدهم علیه السلام صادر شده و به عنوان

یکی از وظیفه‌های بسیار مهم و دقیق آمده است، و مسلماً به امر بسیار مهم و فوق العاده عملی هم ناظر است، و تنها ناظر به آرزو و محبت فرد نیست، انتظار فرج است. معصومین فرموده‌اند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ»
 «1»؛ انتظار فرج از خداوند، نیکوترین عمل‌هاست. از این جهت که آن‌ها مسأله فرج را جزء اعمال شمرده‌اند و آن را تنها جزء آرزوهای قلبی قرار نداده‌اند، انتظار فرج؛ یعنی امیدوار بودن به گشایش کار به دست وجود مقدس امام عصر علیه السلام. البته، این گشایش کار عبارت است از گرفتن نتیجه کامل در دنیای بشریت. بنابراین، در این روایت ما هیچ‌گونه آرزوی قلبی را به تنهایی مشاهده نمی‌کنیم؛ چون بر آرزو و عقیده، عمل اطلاق نمی‌گردد و به چنین چیزی «اعتقاد» می‌گویند، و به اعتقاد به شکل درآورده شده در ظرف خارج هم «عمل» می‌گویند.

مبنای زندگی موجودات

در زندگی موجودات عالم، عمل مبنای مهمی است و اصلاً در خارج جهان، هر چه که در حرکت است، از جزئیات زندگی موجودات تا کلیات زندگی، بر روی مبنای چرخ عمل قرار گرفته است، و به حرکت موجودات به سمت کمال، هم به نحو کلی در عالم عمومی و در صفحه هستی حاکم، عمل گفته می‌شود. عمل، انجام فعل است و به تعبیر امروزی، به

مصرف انرژی عمل می‌گویند، و به تعبیر فلسفه اسلامی، عمل، به فعل درآوردن قوه وجود است، این مطلب، مطلبی بدیهی است و به استدلال احتیاج ندارد. شخص تشنه و لو این که به این جمله علمی حسی: «برای سیراب کردن تشنگان، آب مهم‌ترین عامل است»، عقیده داشته باشد، در هنگام تشنه شدن، عقیده به این جمله، او را از تشنگی نجات نمی‌دهد و سیراب نمی‌سازد. این يك یافته قلبی است، اما از نظر حس بدیهی، به این مسأله چنین نگرسته می‌شود که در خطّ طبیعت، آب بهترین عامل و بالاترین وسیله برای رفع تشنگی است. پس عقید تنها به این که این عنصر مرکب سیال سرد در عالم طبیعت برای رفع تشنگی به کار می‌رود، عمل تشنگی و برداشتن آن را در وجود انجام نمی‌دهد؛ نه انسان را تشنه می‌کند، و نه

(1) پی‌نوشت

1. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 75، ص 208، باب 23 مواعظ الصادق جعفر بن محمد علیه السلام و وصایاه و حکمه:

و أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 36 بِأَلَسَانِيْدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمِّي انْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ایمان و آثار آن، ص: 79

تشنگی او را رفع می‌نماید، و فقط جمله‌ای اعتقادی است. این وجود عینی آب است که تشنه را سیراب می‌کند، و این خود عمل آشامیدن آب است که رفع تشنگی می‌کند، هر چند آن عقیده عقیده‌ای محترم و ارتباطی از قلب با حیثیت عامل خارجی است. از دست این جمله‌ای که از اعتقاد انسان به آب ساخته می‌شود، کاری بر نمی‌آید، جز این که انسان را نسبت به يك موضوع خارجی آگاه می‌کند. بعد از آگاهی به موضوع خارجی، باید این عمل در خارج تحقق پیدا کند. بدون تحقق این عمل، هر چند که انسان به عاملی در خارج عقیده داشته باشد و با خود این عامل رابطه علمی داشته باشد، این عقیده و این رابطه، کاری برای انسان انجام نمی‌دهد تا این که با عمل و مصرف انرژی برای آن در ظرف عالم

خارجی، نه در ظرف عالم ذهنی، و با نوشیدن آب، این اعتقاد رنگ واقعیت به خود بگیرد. لذا در مسأله مذهب و در مبنای اسلام، اگر شما در قرآن مجید دقت کنید، در آن آیاتی که بحث ایمان در آن به میان آمده، بعد از این که قرآن قیافه عقیده صحیح و سالم به پروردگار را بیان می کند یا طلب می کند، مطلب را به عنوان يك اصل جامع خاتمه نمی دهد، بلکه مطلب را به این که باید این عقیده، ارتباط، محبت، رابطه و تعلق قلبی بشر به ذات اقدس الهی، در خارج عالم ذهن و در خارج روح و قلب، به قیافه عمل مجسم شود، وصل می کند.

سه جنبه‌ای که باید عمل را در قبولی بدرقه کنند

وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ * «1»

این سوره به ما دارد می گوید، ایمان به خدا، به تنهایی برای سعادت انسان کافی نیست. به عمر، به زمان، به ایام بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و به عصر ظهور امام دوازدهم، قسم، تمام مرد و زن عالم، در حال ضرر کردن هستند. این خبر، از پروردگار عالم در قرآن مجید است، از خدایی عالم، عادل، حکیم، بینا و شنوا که انسان را می بیند و از درون و از برونش خبر می دهد که: **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «2»**، و **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «3»**؛ پروردگار عالم تمام امواج قلبی شما را در ذات دل شما می داند و می خواند، و بر روی این مبنا خبر می دهد که

(1) 2. سوره عصر: سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام]* [که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است* مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده‌اند.*

(2) 3. لقمان: 23: یقیناً خدا به نیتات و اسرار سینه‌ها داناست

(3) 4. بقره: 29. و او [به قوانین و محاسبات] همه چیز داناست.

ایمان و آثار آن، ص: 80

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: تمام مرد و زن عالم در حال ضرر دادن هستند. **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا**، مگر کسانی که پیوند عمیق صحیح، متین، مستقیم و ریشه‌دار با ذات اقدس احدیت دارند، ولی نه پیوند تنها، **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**؛ یعنی آن‌ها قیافه

آن اعتقاد معنوی‌ای را که در خطّ خواسته‌های آن وجودی که به او عقیده‌مندند، قرار دارد، در عالم خارج پیاده می‌کنند. دقت مسأله در این مطلب است که نمی‌گوید: «الا الذین آمنوا و عملوا»؛ چون خداوند هر عملی را هم قبول نمی‌کند؛ بلکه او آن عملی را که رنگ، نور، خلوص برای خدا و امر و نهی خدا بر سر آن سایه داشته باشد، می‌پذیرد، و عمل به طور مطلق مورد پذیرشش نخواهد بود، و لذا فقها حکم می‌کنند روزه، نماز و حج با ریا باطل است. مبانی شرعی و جوی، با ریا، خودنمایی و تظاهر در عمل سازگار نیست و عمل آلوده به آن‌ها را باطل می‌دانند؛ یعنی هر عملی هم مورد توجه نیست، بلکه عمل باید رو به روی آینه ایمان باشد؛ یعنی همان‌گونه که انسان وقتی در مقابل آینه قرار گرفت، خودش را می‌بیند و در هنگام تنهایی، غیر خود را نمی‌بیند، عمل باید در آینه ایمان انعکاس پیدا کند. اگر عمل بیگانه از ایمان باشد، در آینه ایمانی که در درون است، انعکاس پیدا نمی‌کند؛ چون نمی‌تواند ربط با خدا پیدا کند تا خداوند آن را قبول نماید. برای همین شرط عمل این است که همیشه باید سه جنبه آن را بدرقه کنند: ایمان فرد، امر الهی و خلوص عمل.

ایمان، اولین جنبه‌ای که باید عمل را در قبولی بدرقه کند

اولین جنبه‌ای که باید عمل را به سمت پروردگار عالم، بدرقه کند، ایمان خود انسان است. متصلین الهی، اعمالشان قبول می‌شود، و خدا اصلاً به اعمال غیر متصلین، کلمه صالح را وصل نمی‌کند. شما می‌گویید، خدمت به جامعه بشر. من می‌پرسم، مگر بشر در مقابل خدا چه کسی است که برای استفاد بشری دیگر از خدمت او، چنین بر سر خدا منت بگذارد، مثلاً چهار متر سیم را به یکدیگر وصل کرده، و چهار تا پیچ و مهره را به همدیگر بسته، و سی و اشتر و برنامه‌های دیگر صنعتی را با یکدیگر مرکب کرده، و این محصول برای بشر وسیله‌ای شده که او می‌تواند راه هزار متر را در يك برنامه زمانی کمتر از مرکب‌های قدیم طی کند. شما چنین کاری را خدمت به بشر می‌بینی، ما هم این نگاه را قبول می‌کنیم، ولی این عمل در منطق الهی وقتی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، خدا هم برای پذیرش آن شرایطی را عرضه کرده که اگر بشر بخواهد از زیر بار آن شرایط فرار کند، او آن عمل را

ایمان و آثار آن، ص: 81

قبول نمی‌کند؛ چون او اول اعلام کرده، و حق، همیشه اول با او است، نه با بشر که بعد بخواهد بر خدا منت بگذارد. حق همیشه با خداوند است. اصلاً اول حق، وسط حق و آخر حق، همیشه به پروردگار عالم برمی‌گردد. هر کجا که بشر بخواهد حقی را رعایت کند؛ حقّ خداوند بر همه حقوق مقدّم و پیش است، و از همه حقوق مهم‌تر می‌باشد.

قرآن مجید می‌فرماید: به پدر و مادر احسان کنید، اما نه به نحو کلی. «1»

امام صادق و امام رضا علیهما السلام می‌فرمایند: رعایت حقوق پدر و مادر مؤمن باشند یا مشرک، واجب است مگر در جایی که خدا آن را گناه شمرده است و بخواهد حق خدا پایمال شود. در آن جا پدر و مادر از ارزش پدر و مادری می‌افتند و دیگر پدر و مادر نیستند؛ آن جا میدان مبارزه دو انسان با پروردگار در خطّ زندگی بشری می‌باشد که فرزند آن‌ها است، و حقّ پروردگار عالم مقدم است؛ چون حیثیت يك زن یا حیثیت يك مرد که در منطقه مخلوقیت هستند، با ذات اقدس خالق قابل مقایسه نیست. احسان به پدر و مادر صحیح است، اما تا هنگامی که حقی از حقوق الهی پایمال نشود. «2»

جنب دومی که باید عمل را در قبولی بدرقه کند، وجود امر الهی بدان است

چنان که گفته شد، يك شرط قبولی عمل این است که جنبه ایمان در عمل باشد و آن را بدرقه کند و به عبارتی، در آن عمل باید فرد با پروردگارش رابطه داشته باشد. جنب دومی که باید عمل را در قبولی بدرقه کند، این است که این عمل باید به امر پروردگار باشد. شما اگر ده میلیون مرتبه نماز صبح را چهار رکعت بخوانید که بیش‌تر عبادت کرده باشید، به غیر از این که ده میلیون مرتبه چنین نماز صبحی را از شما قبول نمی‌کنند، قیافه بدعت را هم به شما می‌دهند که حرام و گناه کبیره است. حالا اگر شما بگویید من در پیشگاه خدا ایستاده بودم و

(1) 5. اشاره به آیه هشتم سوره عنکبوت: «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّكْرِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش کرده‌ام و اگر آن دو تلاش کنند تا چیزی را که هیچ دانشی به [خدایی و ربوبیت] آن نداری، شریک من قرار دهی، از آنان اطاعت مکن. بازگشت شما فقط به سوی من است، پس شما را به آنچه همواره انجام می‌داده‌اید، آگاه می‌کنم.

(2) 6. خصال، ج 2، ص 603 تحت عنوان خصال من شرائع الدین از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

. وَ يُرَى الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطْعَمُهُمَا وَ لَا غَيْرُهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

ایمان و آثار آن، ص: 82

خدا به من گفته بود که نمازت را دو رکعت بخوان. من این قدر عاشق خدا بودم و به او علاقه داشتم که نماز دو رکعتی را چهار رکعتی خواندم، علاوه بر این که چنین نمازی ثواب ندارد، چون این نماز قیافه بدعت می‌گیرد، این نمازگزار هم چون

این نماز را از روی اعتقاد به این که این نماز را خدا از او خواسته نمی خواند، بلکه برای این می خواند که دلش چنین نمازی را خواسته، دچار معصیت کبیره و حرام شده و به خاطر ده میلیون مرتبه نماز خواندن این طوری، باید در قیامت این نمازگزار به جهنم برود. پس شرط دوم قبولی عمل این است که باید بر انجام آن، فرمان الهی حاکم باشد. هر چه را که مولا می خواهد، بشر نباید نسبت به آن با خدا اختلاف حساب داشته باشد. اگر بشر هزار عدد خواسته مثبت و منفی دارد، پانصد خواسته مثبت و پانصد خواسته او منفی هست؛ یعنی پانصد برنامه را می خواهد به خود جلب کند و پانصد برنامه را می خواهد دفع کند، در این جا باید مطابق با انبیا و بزرگان، در مسیر الهی، پانصد خواست مثبت و منفی را با پروردگار عالم رو به رو کند. اگر در این پانصد خواسته مثبت، خدا هم با تو نسبت به آن ها عقیده واحد دارد، این عمل، عمل صالح است، وگرنه، چنین باشد که من خواسته ای را می خواهم، اما خدا آن را نمی خواهد، و یا من خواسته ای را نمی خواهم، ولی خدا آن را می خواهد. در این جا بشر با خدا اختلاف حساب پیدا می کند، و لذا این اختلاف حساب را گفته اند تا زود است و دیر نشده، در همین دنیا حل کنید که اگر اختلاف حساب به قیامت بکشد، آن جا دیگر حل آن را قبول نمی کنند؛ چون دفتر اعمال از نظر حساب به قدری به هم ریخته می شود که چنین می گردد:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ «1»

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «2»

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «3»

(1) 7. روم: 10: آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند، به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند.

(2) 8. بقره: 257. و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و قطعاً در آن جا جاودانه اند.

(3) 9. بقره: 81: [نه چنین است که می گوئید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

ایمان و آثار آن، ص: 83

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ «1»

این اختلاف حساب گاهی از نظر نتیجه به جایی منتهی می شود که دیگر قابل حل نیست.

سومین جنبه ای که باید عمل را بدرقه کند، خالص بودن عمل است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ «2»

آیه می گوید، برای انسان فقط عمل خالص می ماند؛ چون از اول بازار الهی اعلام کرده که عمل مخلوط را قبول نمی کند.

حکایتی از جبرئیل علیه السلام در قبولی عمل عابد پانصد ساله

روایت مهمی را نقل می کنند که جبرئیل علیه السلام به محضر مقدس نبی عالی قدر صلی الله علیه وآله نازل شد. وقتی او آیه ای را که آورده بود، تلاوت کرد و امر نزول آیه تمام شد، نبی بزرگ که در تواضع و اخلاق بی نمونه بود، به جبرئیل علیه السلام فرمود: برای عبرت گرفتن، از عجایبی که از زمان خلقت خود تا الان در عالم مشاهده کردی، برای من تعریف کن.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره عبرت گرفتن می فرماید: «مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَةَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ». «3»: چقدر من در حال تعجب هستم که هیچ کلاسی برای تعلیم گرفتن و آموختن مانند کلاس روزگار نیست، ولی این کلاس شاگرد خیلی کمی دارد.

ز دام طبیعت پریدن خوش است گل از باغ لاهوت چیدن خوش است

به کاخ تجرد نشستن نکوست در آن جا رخ یار دیدن خوش است

می عشق نوشیدن از دست یار ز آن باده جان پروریدن خوش است

نسیمی وزد تاز باغ وصال چو گل جامه از تن دریدن خوش است

از این شهر و این خانه تا کوی یار چو آهوی وحشی دویدن خوش است

همه شب به امید صبح وصال چو بی ناله از دل کشیدن خوش است

الهی! به شوق غزالان عشق به صحرای وحدت چریدن خوش است

الهی قمشه‌ای

(1) 10. بقره: 10: در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا [به کیفرِ نفاقشان] بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک است.

(2) 11. زمر: 3: آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

(3) 12. ترجمه نهج البلاغه (انصاریان)، کلمات قصار 297، ص 844: و آن حضرت فرمود: چه فراوان است عبرت‌ها، و چه اندک‌اند عبرت‌گیران.

ایمان و آثار آن، ص: 84

جبرئیل علیه السلام گفت: آقا! قرار بود من بر یکی از انبیا نازل شوم، در هنگام نازل شدن، در منطق محدودی که جزیره‌مانند بود، به دریای آرامی برخورد کردم. در هنگامی که می‌رفتم آن پیغمبر را ملاقات کنم، کسی را در این جزیره دیدم که فعالیت جسمی و فعالیت کاری داشت. از نظر عبادت، ظرف وجود او را که نظر کردم، دیدم خیلی دقیق بود. از نظر عمر، در دیوان عمر او که نظر کردم، دیدم خدای عزیز و توانا پانصد سال عمر به او عنایت کرده است. من وقتی به او برخورد کردم، در سجده بود و اشک می‌ریخت. من به این جمله او رسیدم که می‌گفت: الهی! تمام تقاضای من از تو در يك جمله است، و آن این است که من از تو می‌خواهم ساعت مرگ من و جان دادن مرا در حال سجده بر خودت قرار بدهی؛ من آن وقتی که می‌خواهم جانم را به تو بدهم، در حال سجده بر تو باشم. الهی! از تو تقاضا می‌کنم، حال عبادت مرا تا شب مرگ تداوم بدهی، و تقاضا می‌کنم روز مرا در قیامت در حال سجده محشور کنی. یا رسول الله! من به دیوان قبولی نظریات بندگان نگاه کردم و دیدم خدا همه برنامه‌هایش را پذیرفته است.

جبرئیل علیه السلام به منزله وزیر دربار الهی، و امین وحی پروردگار است و اسرار خدا پیش او می باشد؛ او دارای وجودی بی نظیر است. خدای متعال در قرآن مجید در آیه صد و هفتاد و هفت سوره بقره، ایمان را به پنج صورت بیان می کند که یکی از آن ها ایمان به ملائکه است. «1»

جبرئیل علیه السلام گفت: یا رسول الله! این برنامه ها خیلی برای من جالب بود، و دوست داشتم صحنه قیامت او را هم ببینم. من آن را در دیوان قیامت و در علم خدا مشاهده کردم. چون در آیه سی و دو سوره یس، خدا می فرماید:

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ

همه عالم، از اول تا آخر، هر چه که هست، نزد من حاضر است.

در علم پروردگار گذشته، حال و آینده وجود ندارد، و گذشتگان، و افراد زمان حاضر و آیندگان همه معلوم و مسلم است. این مطلب را در حکمت عالیه متعالیه بحث کرده اند. علاوه بر قرآن مجید که خیلی دقیق و لطیف آن را بیان کرده است، مرحوم حاجی، در منظومه حکمت و صدرالمتهلین در علم پروردگار در کتاب اسفار و دیگران

(1) 13. متن آیه چنین است: لِكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.

ایمان و آثار آن، ص: 85

نظریاتی دارند. ولی عالی ترین مبنای علم الهی همین آیه سی و دو سوره یس است که بیان می کند، اصل موجودات جهان چه موجودات گذشته، چه موجودات حال و چه موجودات آینده در علم الهی منعکس است؛ چون خدا است و محیط، و برای او غیبت معنا و مفهوم ندارد که آینده بیاید تا او ببیند چه می خواهد باشد. غیبت متعلق به محدودین هست. ما الان بین دو غیب قرار گرفتیم: گذشته و آینده، و نه از اول عالم اطلاع داریم و نه از آخر عالم. این وسط هم معلومات ما خیلی کم و کوچک است. این قدر کوچک است که راوی می گوید، در محضر امام صادق علیه السلام نشستیم بود، کسی پرسید: آقا! انداز کره زمین چقدر است؟ حضرت به او فرمود: در ذهن خود بیابان بدون اول و آخری را در نظر بیاور.

سایل گفت: بیابانی را در نظر آوردم که نه اول دارد و نه آخر. بعد حضرت فرمود: دانه ارزنی را در این بیابان بی اول و آخر رها کن. گفت: رها کردم. حضرت فرمود: ذهن خود را از بیابان خارج کن. گفت: خارج کردم. حالا می بینم در این بیابان حوادث عجیبی اتفاق می افتد؛ موجوداتی می آیند؛ خلقتی وجود دارد؛ برنامه هایی هست. حضرت فرمود: حالا برو آن دانه ارزن را در بیابان پیدا کن. گفت: آقا! آن دانه ارزن، بین این همه حوادثی که در این بیابان اتفاق می افتد، قابل پیدا کردن نیست. امام علیه السلام فرمود: کره زمین در مقابل آنچه با چشم می بینیم، نه چیزهایی که نمی بینیم، مانند دان ارزنی در يك بیابان بی اول و آخر است و تو درون این دانه ارزن هستی. خان تو این قدر كوچك است. خودت را بین که در مقابل این خانه چقدر كوچك هستی.

گذشته متعلق به مای هست که این قدر كوچك هستیم؛ آینده هم متعلق به مای هست که غیب با آن وسعت در برابرمان قرار دارد و ما هم این قدر كوچك هستیم. برای همین نمی توانیم نسبت به آنها احاط علمی پیدا کنیم. از حال هم که ما اطلاعات زیادی نداریم.

این گونه بود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله با آن بزرگی که داشت، اول هر نمازی در برابر خدا که می ایستاد، می گفت:

«مَا عَبْدُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.» «1»

خدایا! من نتوانستم آن طوری که تو هستی تو را بشناسم، مرا ببخش، من در مقابل تو كوچك هستم.

شکرگزاری ایوب علیه السلام و صبر بر بلا

دوازده نفر از فرزندان ایوب پیغمبر علیه السلام از دنیا رفتند و او صورتش را روی خاک گذاشت، گفت: مولای من! توفیق شکر کردن در نعمت های موجودت را در من زیاد

(1) 14. بحار الأنوار، ج 68، ص 24.

کن؛ هم‌چنین چند خانه ملکی داشت که همه آنها با زلزله خراب شد. به او که این خبر را دادند، او دو مرتبه به سجده رفت و گفت: خدایا توفیق شکر بر نعمت‌ها را در من زیاد کن، و همین‌طور خرمن‌های ایوب علیه السلام را جمع کرده بودند که درو کنند، صاعقه آمد و همه را نابود کرد. این خبر را که به او دادند، سر روی خاک گذاشت و گفت: خدایا! به من توفیق شکر بر نعمت‌ها را عنایت فرما؛ ثروتش که از بین رفت، همین جمله را تکرار کرد؛ مریض هم که شد، همین جمله را گفت. «1» هفت سال بود که او را از شهرش بیرون کرده بودند و او در بیابان کنار چشمه‌ای چادر زده بود. روزی همسرش که در قرآن مجید خیلی خدا از او تعریف کرده است «2»، آمد و گفت: آقا!

(1) 15. تفسیر القمی، ج 2، ص 240-242:

قال: فإنه حدثني أبي عن ابن فضال عن عبد الله بن بحر [محبوب] عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن بليه أيوب عليه السلام التي ابتلى بها في الدنيا لأى عله كانت؟ قال لنعمه أنعم الله عليه بها في الدنيا و أدى شكرها و كان في ذلك الزمان لا يحجب إبليس من دون العرش، فلما صعد و رأى شكر نعمه أيوب، حسده إبليس و قال: يا رب إن أيوب لم يؤد إليك شكر هذه النعمة إلا بما أعطيته من الدنيا، و لو حرمته دنياه، ما أدى إليك شكر نعمه أبدا، فسلطني على دنياه حتى تعلم أنه لا يؤدى إليك شكر نعمه أبدا، فقيل له: قد سلطتك على ماله و ولده. قال: فأنحدر إبليس فلم يبق له مالا و ولدا إلا أعطبه، فازداد أيوب شكرا لله و حمدا. قال: فسلطني على زرع، قال: قد فعلت، فجاء مع شياطينه، فنفع فيه، فاحترق، فازداد أيوب لله شكرا و حمدا. فقال: يا رب! سلطني على غنمه، فسلطه على غنمه، فأهلكها فازداد أيوب لله شكرا و حمدا، و قال: يا رب سلطني على بدنه، فسلطه على بدنه، ما خلا عقله و عينه، فنفع فيه إبليس، فصار قرحه واحده من قرنه إلى قدمه، فبقى في ذلك دهرا طويلا يحمد الله و يشكره، حتى وقع في بدنه الدود ... و سئل أيوب بعد ما عافاه الله، أى شيء كان أشد عليك مما مر عليك؟ قال: ثماته الأعداء. قال: فأمطر الله عليه في داره فراش الذهب و كان يجمعه فإذا ذهب الريح بشيء عدا خلفه فرده فقال له جبرائيل: أ ما تشبع يا أيوب؟ قال: و من يشبع من رزق ربه؟

(2) 16. بوهان في تفسیر القرآن، ج 4، ص 665 به نقل از تحفه الإخوان درباره همسر ایوب روایتی را نقل کرده است که متن آن چنین می‌باشد:

بجذف الإسناد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام، قال: سألته عن بليه أيوب (عليه السلام) التي ابتليها في الدنيا، لأى شيء علت؟ قال: «لنعمه أنعم الله عليه بها في الدنيا، و أدى شكرها، و ذلك أنه لم يكن بعد

یوسف بن یعقوب بن إسحاق ابن إبراهيم عليه السلام إلا أيوب بن موسى بن رعويل بن العيص بن إسحاق بن إبراهيم خليل الله، و كان أيوب رجلا عاقلا، حليما، نظيفا، حكيما، و كان أبوه رجلا مثريا كثير المال، يملك الماشيه من الإبل، و البقر، و الغنم، و الحمير، و البغال، و الخيل، و لم يكن في أرض الشام من كان في غنائه، فلما مات، ورث ذلك أيوب، و كان أيوب يومئذ عمره ثلاثين سنه، فأحب أن يتزوج، فوصفت له رحمه بنت إفرائيم بن يوسف عليه السلام و كانت رحمه عند أبيها بأرض مصر، و كان أبوها شديد الفرح بها، و كان يحبها حبا عظيما، لأنه رأى في المنام أن جدها يوسف عليه السلام نزع قميصا كان عليه فألبسها إياه، و قال: يا رحمه، هذا حسنى و جمالى و بهائى قد وهبته لك، و كانت رحمه أشبه الخلق بيوسف عليه السلام، و كانت زاهده عابده، فلما سمع بها أيوب رغب فيها، فخرج إلى بلدها و معه مال جزيل و هدايا، و سار حتى وصل إلى أبيها، فخطب منه ابنته رحمه، فزوجه إياها لزهد و ماله، و جهزها إليه، فحملها أيوب إلى بلاده، فزرقه الله منها اثني عشر بطنا، في كل بطن ذكر و أنثى.

ایمان و آثار آن، ص: 87

شما دعا کن خدا مرضت را شفا بدهد. ایوب علیه السلام به همسرش گفت: من چند سال در نعمت بودم. همسرش گفت: هشتاد سال. ایوب علیه السلام گفت: چند سال است من گرفتار بلا شده‌ام. همسرش گفت: هفت سال و هفت ماه است. گفت: هفتاد و سه سال دیگر ما مهلت داریم که تحمل کنیم تا نعمت‌ها با بلاها یکسان شود. آن وقت اگر اضافه شد، دعا می‌کنیم. حالا که خدا به حال ما آگاه است. «1»

امام زین العابدین علیه السلام هر وقت نماز می‌خواند، وقتی سرش روی سجده بود، صدا می‌زد: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ.» «2»: من در مقابل تو مجرم هستم؛ چون حق بندگی تو را ادا نکردم.

خلاصه این که در علم خدا می‌شود آینده را مشاهده کرد. ادام حکایت جبرئیل علیه السلام از عابد پانصد ساله را در جلسه بعد دنبال می‌کنیم.

(1) 17. تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج 6، ص 94.

(2) 18. شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص 801:

و اعتمر علی بن الحسین علیه السلام فی رجب فکان یصلی عند الکعبه عامه لیلہ و نهاره، و یسجد عامه لیلہ و نهاره و کان یسمع منه فی سجوده: عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک. لایزید علی هذا مده مقامه.

ایمان و آثار آن، ص: 88

انتظار فرج، برترین اعمال (2)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

جبرئیل علیه السلام گفت: یا رسول الله! من حال این آقا را در صحنه‌های مهیج دادگاه‌های قیامت مشاهده کردم. نوبت رسیدگی به اعمال رسید. قیامت هست و علم خدا هم نامحدود. دادگاه عالی الهی، پاک‌ترین دادگاه‌های جهان خلقت است؛ رشوه نمی‌گیرد. اعمال می‌آیند و به نفع و یا به ضرر افراد شهادت می‌دهند. عابد پانصد ساله را وارد این دادگاه می‌کنند. نمی‌از منکر، انسانیت، فضیلت و آگاهی عابد، به نفع او عرض می‌کنند: خدایا! خیلی پاک هستی، به مقتضای رحمت این بنده را وارد بهشت نما. خطاب به آن عابد می‌رسد که: «أَدْخِلُوا عَبْدِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي». رحمت من اقتضا می‌کند که تو را به بهشت ببرم. هر چند سخن از ارزش عمل در بهشت است، ولی نسبت به این بنده سنجش اعمال لازم نیست، و او را به رحمت من وارد بهشت کنید. اما این عابد سرش را بالا می‌کند و می‌گوید: نه، خدایا! من بهشت رحمت را نمی‌خواهم، و «ادخلنی جنتک بعبادتک». مرا به خاطر عبادتم در بهشت داخل نما؛ چون من برای تو زحمت کشیدم و پانصد سال تو را عبادت کردم، و حالا می‌خواهی این زحمات و عبادات من را به حساب نیاوری. من چون عبادت کردم، حقم این است که به بهشت بروم. خطاب رسید: قضات دادگاه! او را از بهشت برگردانید. قضات هم او را از بهشت بر می‌گردانند. در دادگاه خطاب می‌رسد که همه نعمت‌هایی که به او دادم، لحاظ کنید، و همه عبادت‌هایی را هم که او برای من کرده، حساب کنید. قضات هم اولین نعمت داده شده به او را مقایسه می‌کنند، می‌بینند اولین نعمت داده شده به او،

ایمان و آثار آن، ص: 89

نعمت چشم است؛ همان چشمی که برای دیدن اشیا است. آنها تمام دیده‌ها، قوت‌ها، اعصاب، کر چشم، برنامه‌ها، روابط، کارها، نعمت‌ها، روشنایی و بینایی‌های دیده و چشم را حساب می‌کنند و در پرونده می‌آورند؛ چون می‌خواهند نعمت‌های خدا را در برابر عبادات او حساب کنند. وقتی نعمت چشم را حساب می‌کنند و انداز عظمت نعمت چشم معلوم می‌شود، در دادگاه عدل الهی می‌بینند مقدار عبادت پانصد ساله او در مقایسه با نعمت چشم به تنهایی کم می‌آورد و این نعمت نسبت به عبادت کزایی برتری دارد. حالا دیگر نعمت‌ها، مثل: آفتاب، ماه، آب، سلامتی، گوش، زبان، بینی، مغز، دست، زیبایی، پوست، عمر، هوا و نباتات بماند، و فعلاً پانصد سال عبادت این فرد، در برابر يك نعمت چشم کم آورده است. عرض می‌کنند: خدایا! چشم را به تنهایی حساب کردیم و این نعمت نسبت به عبادت این فرد برنده شد. خطاب می‌رسد: پس او را به جهنم ببرید؛ چون بدهکار است و چیزی ندارد که با آن بدهی‌اش را تسویه کند، و این گونه، عبادات پانصد سال این فرد مؤمن در برابر يك نعمت چشم بر باد رفت، حالا او چه منتهی بر خدا دارد که به پروردگار عالم بگوید: خدایا! به من خیلی نگاه کن و عنایت بیش‌تری به من بنما؛ چون من در يك دوره بدی به تو مؤمن شدم. به راستی با ایمان به خداوندی که این نعمت‌های بی‌شمار را به او داده، او چه منتهی بر خدا خواهد داشت؟ او باید نسبت به چنین خدایی مؤمن باشد و این ایمان، منت گذاشتن ندارد. عابد را به طرف جهنم می‌برند و او شروع به گریه کردن می‌کند. خطاب می‌رسد: بنده من! چرا گریه می‌کنی؟ عرض می‌کند خدایا! من يك عبادت دیگر داشتم که این قضاات آن را حساب نکردند. خطاب می‌رسد آن عبادت چیست؟ می‌گوید: خدایا! امید به فضل تو، و آن‌ها آن را حساب نکردند. من گمان نمی‌کردم تو ای خدای مهربان! مرا به جهنم ببری. من بد کردم و سخن بدی گفتم. مرا به بهشت برگردانید. خطاب می‌رسد: «ادْخُلْ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي»: پس به واسطه رحمت من، به بهشت داخل شو. «1»

(1) پی‌نوشت

1. متقی هندی، کنزالعمال، ج 14، ص 495:

خرج من عندی خلیلی جبریل آنفا فقال: یا محمد! والذی بعثک بالحق إن الله عبدا من عباده عبد الله تعالى خمسائه سنه على رأس جبل فی البحر عرضه و طوله ثلاثون ذراعا فی ثلاثین ذراعا و البحر المحيط به بأربعة آلاف فرسخ من کل ناحیه، و أخرج الله له عینا عذبه بعرض الاصبع تبيض بماء عذب فتستنقع فی أسفل الجبل، و شجرة رمان تخرج فی کل ليله رمانه

فتغذیه یومه، فإذا أمسى نزل فأصاب من الوضوء وأخذ تلك الرمانه فأكلها ثم قام لصلاته فسأل ربه عند وقت الاجل أن يقبضه ساجدا و أن لا يجعل للارض ولا لشيء يفسده سبيلا حتى يبعثه و هو ساجد، ففعل، فنحن نمر عليه إذا هبطنا و إذا عرجنا، فنجد له في العلم أنه يبعث يوم القيامة فيوقف بين يدي الله تعالى فيقول له الرب تبارك وتعالى: أدخلوا عبادي الجنة برحمتي، فيقول: يا رب! بل بعملی، فيقول الله: حاسبوا عبادي بنعمتي عليه و بعمله، فتوجد نعمه البصر قد أحاطت بعباده خمسائه سنه و بقيت نعمه الجسد فضلا عليه، فيقول: أدخلوا عبادي النار، فيجر إلى النار فينادي: رب! برحمتك أدخلني الجنة، فيقول: ردوه، فيوقف بين يديه فيقول: يا عبادي! من خلقك و لم تكن شيئا؟ فيقول: أنت يا رب! فيقول: من قواك لعباده خمسائه سنه؟ فيقول: أنت يا رب! فيقول: من أنزلك في جبل وسط اللجه و أخرج لك الماء العذب من الماء المالح وأخرج لك كل ليله رمانه و إنما تخرج في السنه مره؟ و سألتني أن أقبضك ساجدا ففعلت ذلك بك؟ فيقول: أنت يا رب! فقال الله: فذلك برحمتي، و برحمتي أدخلك الجنة، قال جبريل: إنما الاشياء برحمه الله يا محمد!

در ادعی فروانی از خداوند در خواست شده که با فضلش با انسان برخورد کند، نه با عدلش، از جمله:

بحارالأنوار، ج 95، ص 223: وَأَنَّكَ الْحَكِيمُ الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَ عَدْلُكَ مُهْلِكِي وَ مِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِي فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَيَذْنُوبِي يَا مَوْلَايَ بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ وَ إِنْ تَعْفُ عَنِّي فَيَحْلِمُكَ وَ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ.

الصحيحه السجديه، ص 62: فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ، وَ لَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوِكَ

ایمان و آثار آن، ص: 90

ادام بحث دربار سومین جنبه‌ای که باید عمل در قبولی بدرقه کند

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ «1»، طبق این آیه گفته شد، سومین جنبه‌ای که باید در روز قیامت عمل را در قبولی در پیشگاه خداوند بدرقه کند، خلوص عمل است. هر گاه فرد هم اعمال خالصش را با خودبینی مخلوط کرد و گفت: من بودم که برای تو عبادت کردم، همین سخن ارزش هم عبادت‌های او را از بین می‌رود. حالا من می‌پرسم، آیا همین که فردی تنها بگوید من به خدا عقیده دارم، و عملی در پی آن نباشد، و یا اگر عملی هست، در آن خلوص وجود نداشته باشد، چنین عقیده داشتنی به خدا درست است؟ و آیا در قرآن مجید و در افکار انبیا، ائمه علیهم السلام و عقلای عالم، این رابط خالی دل و قلب برای داشتن اعتقاد کافی هست یا نه؟ جنایتکاران هر گناه، معصیت و جنایتی می‌کنند، وقتی که آنان را امر به معروف می‌کنند، می‌گویند: برو قلبت را خوب کن. به راستی، خوبی قلب به چیست؟ اصلاً آیا او فقط این

رابطه را قبول دارد؟ قبول داشتن این رابطه به تنهایی، عین این است که من دربار خودم بگویم آدم عاقل بیداری هستم که عقیده دارد آب تشنگی را رفع می‌نماید، اما آیا صاحب این عقیده وقتی تشنه شد، این عقید تنها، تشنگی او را بر می‌دارد؟

(1) 2. زمر: 259.

ایمان و آثار آن، ص: 91

هرگز نمی‌تواند چنین کند. برای همین این که فردی بگوید من آدم عاقل و بیداری هستم که عقیده دارم عالم خدا دارد و تمام ایمان همین است، مثل این است که بگوید عقیده داشتن به این که آب تشنگی را رفع می‌کند، تشنگی را رفع می‌نماید.

تشبی انسان‌های بی‌ایمان به حیوانات

اگر ایمان باشد، پس آیا انسان می‌تواند بگوید من خدا را قبول دارم و بقیه کارهایی را که خداوند دستور انجام آن را داده، انجام نمی‌دهم. خدا در آی اول سور جمعه، به این اندیشه غلط جواب داده:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. «1»

قورباغه، در شب و در آب مرا تسبیح می‌کند؛ الاغ وقتی صدا می‌کند، در ضمن فریادش، مرا تسبیح می‌کند. این آیه قرآن است. آدمی هم که عقید خالی به خدا دارد، مثل قورباغه و الاغ می‌ماند و آنها از این جهت با هم فرقی نمی‌کنند؛ چون آنها هم عقیده به خدا دارند، در حالی که نه نماز می‌خوانند، نه روزه می‌گیرند و نه از کارهای حرام دست بر می‌دارند. آنها بدون اجازه در زمین مردم می‌روند و گندم و جوی آنها را می‌خورند، و اصلاً حساب نمی‌کنند که این اموال صاحب دارد و او به این خوردن‌ها راضی نیست. نصف شب اسب، قاطر، الاغ، شتر و قورباغه در زمین‌های مردم می‌روند و علف‌ها را می‌خورند و خدا را هم قبول دارند. آدمی هم که به تنهایی خدا را قبول دارد، از این نظر با قورباغه و الاغ فرقی نمی‌کند.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا «2»، ایمان؛ یعنی عقیده قلبی، و این کلاس، اول انسانیت است و بدرقه‌کنند آن ابدی می‌باشد. وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ «3»، در کنار عقیده به خدا، باید عمل صالح باشد؛ یعنی علاوه بر این که باید در عمل، ایمان داشته باشید،

باید امر و نهی الهی هم بر این عمل حکومت کند، و **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**، این که باید این عمل را برای خداوند خالص و مخلص انجام بدهد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «4»، آیه

(1) 3. جمعه: 1: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاك بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

(2) 4. عصر: 1.

(3) 5. همان.

(4) 6. نخل: 3: از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاك و پاکیزه‌ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده‌اند، می دهیم.

ایمان و آثار آن، ص: 92

می گوید: **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا**، و نمی گوید: «نه من عمل اعتقاداً»، **مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى**، مرد یا زن فرقی نمی کند، **وَ هُوَ مُؤْمِنٌ**، ولی دین داشته باشد، **فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً**. **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ «1»**، آیه از جانب خداوند متعال می گوید، ما از بشر عقید خالی را نمی توانیم بخریم، بلکه ما عقیده‌ای را می خواهیم که به دنبال آن عقیده، هر وقت به او گفتیم: جنگ است و جانت را می خواهیم، او جانش را بدهد، و هر وقت به او گفتیم، پولت را در راه خودمان می خواهیم، او هیچ دریغی از پولش نکند، من خداوند، چنین آدمی را در بازار قیامت خریداری می کنم.

مؤمن واقعی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَابَعُوا «2»، این آیه از آیات عجیب قرآن است؛ چون با کلمه و حرف «انما» شروع شده است. **إِنَّمَا**؛ یعنی راه فقط منحصر به همین یکی است، و دیگر، دومی ندارد که پیغمبر صلی الله علیه وآله آن دومی را نشان بدهد و عقل هم سومی را نشان بدهد. **إِنَّمَا**؛ یعنی يك راه فقط است، و اگر غیر از این راه، به هر

راه دیگری بروی، باطل است و تو را به هدف نمی‌رساند. **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ**، مؤمن واقعی کسی است که از اول، از کسانی باشد که **الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**، و از درون با خدا و با پیغمبر صلی الله علیه وآله رابطه داشته باشد، **ثُمَّ لَمْ يَزَالُوا**، و اگر او را بخوابانند و گوشت او را با قیچی جدا کنند، شك در پیغمبر صلی الله علیه وآله نکند، و الا الان کسی که در خانه‌اش هم امکانات رفاهی برایش فراهم است و هیچ مشکلی هم ندارد، اگر بگوید: الهی! صد هزار مرتبه شکر، خیلی مهم نیست؛ بلکه شاکر آن مردی است که در بارگا ابن‌زیاد وقتی ابن‌زیاد به او گفت: از عقیده به علی دست بردار، جواب داد: دست بر نمی‌دارم. ابن‌زیاد به او گفت: تمام مفصل‌های دست و پایت را زنده زنده قطع می‌کنم. او جواب داد: قطع کن، و مأموران ابن‌زیاد شروع به قطع کردن مفصل‌های دست و پای او کردند. وقتی گوشت را هم برداشتند، ابن‌زیاد باز به او گفت: از علی دست بردار. او هم بار دیگر جواب داد: هر کاری می‌خواهی بکن، خون، جان، عقل و وجود من، یعنی علی. **«3»**

(1) 7. توبه: 111: یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد ...

(2) 8. حجرات: 15.

(3) 9. شیخ مفید، ارشاد، ج 1، ص 325-323:

أن میثم التمار كان عبدا لامرأة من بني أسد، فاشتره أمير المؤمنين عليه السلام منها وأعتقه وقال له: "ما اسمك؟" قال: سالم، قال: "أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن اسمك الذي سماك به أبوك في العجم میثم" قال: صدق الله ورسوله وصدقت يا أمير المؤمنين، والله إنه لاسمي، قال: "فارجع إلى اسمك الذي سماك به رسول الله صلى الله عليه وآله و دع سالما" فرجع إلى میثم واكتنى بأبي سالم. فقال له علي عليه السلام ذات يوم: "إنك تؤخذ بعدى فتصلب وتطعن بحربه، فإذا كان اليوم الثالث ابتدر منخراك وفمك دما فيخضب لحيتك، فانتظر ذلك الخضاب، وتصلب على باب دار عمرو ابن حريث عشر عشرة أنت أقصرهم خشبه وأقربهم من المطهره، وامض حتى أريك النخله التي تصلب على جذعها" فأراه إياها. وكان مقتل میثم رحمه الله عليه قبل قدوم الحسين بن علي عليه السلام العراق بعشره أيام، فلما كان يوم الثالث من صلبه، طعن میثم بالحربه فكبر ثم انبعث في آخر النهار فمه و أنفه دما.

ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا، یعنی شك نیاورند. ما از زبان سعدی می‌خوانیم و شرح حال ما نیست؛ بلکه این حال انبیا و ائمه علیهم السلام است:

به جهان خرم از آتم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
 به غنیمت شمر ای دوست! دم عیسی صبح تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم ازوست
 نه فلك راست مسلم، نه ملك را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
 به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست به ارادت ببرم درد که درمان هم ازوست
 زخم خونینم اگر به نشود، به باشد خنك آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست
 پادشاهی و گدایی بر ما یکسانست که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست
 سعدیاگر بکند سیل فنا خان عمر دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست «1»
 وحدت کرمانشاهی «2» هم در وصف این حال چنین سروده است:
 زاهد تو و رب آرنی این چه تمناست با دیده خودبین نتوان دید خدا را
 از درد منالید که مردان ره حق با درد بسازند و نخواهند دوا را
 در حضرت جانان سخن از خویش مگویند قدری نبود در بر خورشید سها را
 وحدت که بود زنده خضروار مگر خورد از چشمه حیوان فنا آب بقا را

(1) 10. سعدی، مواعظ، غزل شماره ده.

(2) 11. وحدت کرمانشاهی: و هو طهماسب قلی خان بن رستم خان، من رؤساء إيل كلهر بكرمانشاه. کان عارفا متصوفا و توفی 1310. طبع دیوانه الشهشهانیه مره بطهران فی 37 ص فی 1350. و آخری فی 1365 فی 39 ص. ترجمه عبرت فی نامه فرهنگیان و قد یعرف بوحدت علی شاه. و لعله ناظم مثنوی أنوار قدسیه الموجود عند (الملک).

الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج 9، ص 1263 ذیل: دیوان وحدت کلهر

ایمان و آثار آن، ص: 94

خوب شدن قلب، تنها با انعکاس شعاع نور الهی

مؤمن واقعی کسی است که عقیده به حق و به رسولش دارد و اگر قطعه قطعه بشود، شکی در این عقیده به وجود نمی آید. **وَ جَاهِدُوا «1»**؛ یعنی آنان باید عقیده را تبدیل به انرژی بکنند. کاربرد این جمله: «برو قلبت را خوب کن»، فقط برای دل خوشی دادن جنایتکاران به خود است. خوب شدن قلب، تنها به انعکاس شعاع نور الهی است.

یکی از دانشمندان بزرگ شاگرد خود را در خواب دید و از او پرسید: با تو چه کردند؟ گفت: وضع عالم از این زنجیر گران آتشی که بر گردنم هست و قرآن مجید از آن خبر داده: **خُذُوهُ فَعُْلُوهُ «2»**، روشن است و این هم مسیری است که دارند مرا در آن به طرف جهنم می کشند. می دانی چرا؟ برای این که من سالی يك مرتبه شراب می خوردم. از همان سال اولی که من شراب خوردم، آن شراب داخل خونم شد و خونم هم نجس گردید، و خون نجس با شرابی که مورد رضایت خدا نبود، در قلبم رفت. خدا هم که دیگر در این خانه نجس وارد نشد، و برای همین که آن خدا واقعی در قلب من نبود، من را دارند به سمت جهنم می برند، و الا اگر خدا واقعی در دل باشد، خداوند چنین دلی را در آتش خود نمی سوزاند.

دلم را بھر عشقت خانه کردم به دست خود دلم دیوانه کردم

مگر عشقت خلیل بت شکن بود که او را وارد بت خانه کردم

تو ماندی و خدا در خانه دل دلم چون کعبه محرم خانه کردم

ز نور عشق تو چون آتش طور گرفتم يك قبس گیرانه کردم

نهال عشقم از نور خدا بود به شاخ آتشینش لانه کردم

نشانه های دینداران واقعی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا «3» باید عقیده به خدا را با جانشان و مالشان به انرژی عملی تبدیل کنند، وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. «4» حساب کسانی که می گویند: برو قلبت را خوب کن، در جمله آخر آیه، به

(1) 12. حجرات: 15: و ... جهاد کرده اند

(2) 13. حاقه: 30: [فرمان آید] او را بگیرد و در غل و زنجیرش کشید.

(3) 14. حجرات: 15: همان: مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حَقَانِیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده

(4) 15. همان: و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کرده اند، اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

ایمان و آثار آن، ص: 95

وسیله خود خدا روشن شده: مردمی که با خداوند و پیغمبر صلی الله علیه وآله پیوند بدون تردید دارند، و تا شب مرگ هم انرژی ها را به خدمت آن عقیده در می آورند، و مالشان را هم در راه او مصرف می کنند، یا رسول الله! اگر چنین کسانی به تو گفتند، ما دین داریم، **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**. اگر آنها این علامات را نداشتند، دروغ می گویند و دین ندارند.

ایمان حقیقی به خدا

در خیابان امیرکبیر تهران، مغازه هایی هست که مدیر و سرمایه داران آن مغازه ها، هندی هستند که شاید تاکنون آنها را بارها مشاهده کرده باشید، این هندی ها حتی در تابستان، با چند متر پارچه ضخیم و با یک کلاه ضخیم بر سر و با موهای بافته شده ریشی که از اولی که مو در صورت در آورده تا شب مرگ هیچ گاه کوتاه نمی شود، مشغول کاسپی هستند. اگر يك میلیون صد تومانی نقد را در کیف بگذاری و به مغاز این هندی ها ببری و به آنها بگویی این پول را آوردم به تو بدهم تا همین امروز بروی این عمامه را برداری و این صورتت را هم بتراشی، می گوید: آیین گاوپرستی به من اجازه نمی دهد که من چنین کاری را انجام دهم. آیا ما به آن اندازه ای که او با گاو رابطه دارد، با خدا رابطه داریم؟ او می گوید: من معبودم گاو است و خواسته های برنامه گاوپرستی در افکار علمای ما منعکس است و آنها به ما گفته اند: از

وقتی که در اجتماع می‌آیی، باید عمامه به سرت بسته باشد و موهای بدنت را هم تا شب مرگ کوتاه نکنی؛ یعنی تا آن وقتی که جنازه‌ات را آتش زدیم، و اگر دنیا را به من بدهی، من کاری خلاف آیینم نمی‌کنم؛ چون گاو رضایت ندارد. من می‌پرسم آیا خدا به این بی‌عفتی‌های مسلمان‌ها رضایت می‌دهد، و آیا این ایمان است؟ بلکه ایمان همان است که در این آیه آمده:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ «1»

معنای انتظار فرج

انتظار فرج؛ یعنی عقیده به خدا، انبیا و ائمه داشتن، و به مرحله عمل در آوردن آن عقیده، تا نتیجه

(1) 16. همان: مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده‌اند] شك ننموده و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند، اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی‌اند.

ایمان و آثار آن، ص: 96

حاصل شود، نه به معنای این که دست را بلند کنی و بگویی: «عجل علی ظهورك یا صاحب الزمان». ما انتظار داریم حضرت بیاید، و حضرت هم وقتی آمد، از تو انتظار دارد که رفتار، اخلاق و زندگی‌ات مورد رضایتش باشد. کسی که می‌گوید: من منتظر امام زمان هستم، گره‌های زیادی را باید تا رسیدن امام باز بکند، و الا این که انتظار فرج تنها به آرزو و خیال باشد، دروغ است، و «فرج» به آرزو درست نمی‌شود. «فرج»؛ یعنی آماده شدن و گشودن گره. شما اگر به کتاب‌های لغت عربی مراجعه کنید، «فرج» در لغت عربی، به معنای گشودن، باز شدن و رفع مانع کردن است. راوی به امام می‌گوید: چرا امام زمان نمی‌آید؟ آقا می‌گوید: انبیا علیهم السلام که آمدند، آن‌ها را که کشتید، و ما که آمدیم، ما را هم که می‌کشید. او هم که بیاید، او را هم مثل ما می‌کشید. گره زیاد است. گره‌ها باید باز شود. پس انتظار فرج، به معنای آرزوی تنها نیست؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: «أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمِّي أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ»

«1»: عملی در شیعیان ما والاتر، بهتر و ریشه‌دارتر از انتظار گشایش کار نیست. فقط می‌گوید: این عمل عالی است. من حالا باید بروم گره‌هایی را که باز کردن آن‌ها گشایش واقعی در نتیجه کار می‌آورد، باز کنم.

خرما نتوان خوردن ازین خار که کشتیم دیا نتوان کردن ازین پشم که رشتیم

بر حرف معاصی خط عذری نکشیدیم پهلوی کبایر حسناتی ننوشتیم

افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

پیری و جوانی پی هم چو شب و روزند ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

ما را عجب ار پشت و پناهی بود آن روز کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان يك خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم «2» سعدی

(1) 17. بحارالأنوار، ج 50، ص 318: فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمِّي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ وَ لَا تَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ ص يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْراً وَ ظُلْماً ...

صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 382:

فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ الْعَبْدِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.

(2) 18. سعدی، مواعظ، غزلیات.

ایمان و آثار آن، ص: 97

آوردن بهترین هدیه برای یوسفعلیه السلام

در تمام کشور مصر اعلام کردند، عزیز مصر از دنیا رفته و یوسف علیه السلام به جای او عزیز کشور شده است. یوسف علیه السلام عده‌ای رفیق بزرگوار داشت. آن‌ها همه با خود حساب کردند که بلند شوند و هدیه‌ای برای یوسف علیه السلام ببرند. هر دوستی آمد، شخصیت یوسف را پیش خودش حساب کرد و مناسب با قیافه و شخصیت حساب شده در ذهنش از او هدیه‌ای تهیه کرد. ولی یوسف علیه السلام هر چه منتظر شد، دید عزیزترین رفیقش هنوز به دیدنش نیامده است. او هر روز صبح در بارگاه نظر می‌کرد و از پیش خودش سؤال می‌نمود، چرا او هنوز به دیدن من نیامده؟ همه آمدند و رفتند تا این که روز آخر عزیزترین رفیقش آمد. ولی یوسف علیه السلام دید دست رفیقش خالی است و هدیه‌ای با خود ندارد و از این کار او تعجب کرد. او که رو به روی یوسف علیه السلام روی تخت نشسته بود، به او گفت: ای عزیز پروردگار! هر چه در این بازارهای مصر گشتم که مطابق با شخصیت شما بتوانم هدیه‌ای بیاورم، چیزی که در خور لیاقت باشد، پیدا نکردم. بعد در جیب خود دست برد و آینه‌ای در آورد و آن را مقابل یوسف علیه السلام نگاه داشت و گفت: عزیز من! چیزی که لیاقت را داشته باشد، نداشتم که برای تو بیاورم، پس خودت را برای خودت هدیه آوردم؛ چون اگر صد قسمت زیبایی در عالم وجود داشت، خدا نود و نه تای آن را در ساختن جمال یوسف علیه السلام به کار برد و يك دانه آن را در هم عالم پخش کرد که از آن يك دانه هم یوسف بهره می‌برد. او به یوسف علیه السلام گفت: قربانت در آینه، خودت را نگاه کن، من جمال خودت را برای تو هدیه آوردم. «1»

(1) 19. مولانا در فیه ما فیه دارد:

یوسف مصری را دوستی از سفر رسید. گفت از برای من چه ارمغان آوردی؟ گفت: چیست که تو را نیست و بدان محتاجی؟ الا جهت آنکه از تو خوبتر هیچ نیست، آینه آورده‌ام تا هر لحظه روی خود را در وی مطالعه کنی. چیست که حق تعالی را نیست و او را بدان احتیاج است؟ پیش حق تعالی دل روشنی می‌باید بردن تا در وی خود را ببیند. ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و انما ينظر الى قلوبكم.

در دیوان شمس غزل شمار 97 بامطلع: خیزید عاشقان سوی آسمان رویم:

جان آینه کنیم به سودای یوسفی

پیش جمال یوسف با ارمغان رویم

در ترجیع‌بند شماره همین دیوان 4 با مطلع: ای دروغ که شب آمد همه گشتیم جدا، مولانا چنین سروده:

هرکی دل دارد آینه کند آن دل را

آینه هدیه بدان یوسف کنعان آرید

صایب تبریزی در دیوان خود در غزل شماره 510 با مطلع ترا کسی که به گلگشت بوستان آورد، چنین دارد:

نمی کشد ز ره آورد خویشتن خجالت

به یوسف آینه آن کس که ارمغان آرد

منصور حلاج در دیوان منسوب به خود در غزل شماره 69 با مطلع: دوستان جان مرا جانب جانان آرید، چنین سروده:

زنگ اغیار زدودم ز آینه دل

آینه تحفه بر یوسف کنعان آرید

ایمان و آثار آن، ص: 98

وقتی در قیامت وارد شدی، فقط خدا را باید داشته باشی تا قبولت کنند.

بهترین راه برای شناخت خدا

کسی که می خواهد به خدا شناخت داشته باشد، فقط يك راه دارد که در روایتی بیان شده: يك نفر به در خانه عائشه آمد و درب را زد و گفت: با پیغمبر صلی الله علیه وآله کار دارم. عائشه گفت: پیغمبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفته است. گفت: دلم می خواست او مرا نصیحت کند، ولی حالا که ایشان از دنیا رفته، از تو تقاضا دارم پیغمبر صلی الله علیه وآله را برای من تعریف کنی. عائشه فکر کرد و بعد به این سایل گفت: اگر می خواهی پیغمبر صلی الله علیه وآله را بشناسی، فقط يك راه دارد، و آن این است که بروی قرآن خدا را برداری و از اول تا آخر آن را بخوانی، همه را که فهمیدی، پیغمبر صلی الله علیه وآله یعنی همان قرآن. «1»

در قیامت اگر مسلمان به معنای قرآن نباشد، قبولش نمی‌کنند. کسی باید منتظر امام باشد که چشم، گوش، زبان، دوستی، ازدواج، تربیت فرزند، اقتصاد و خرج کردن او همه به شکل قرآن باشد که وقتی حضرت ظاهر شد، بتواند در آغوش پسر زهرا علیها السلام قرار بگیرد. معنای انتظار فرج این است.

عظمت شیخ مفید

شیخ مفید مرد اصیل شیعه و این انسان بی‌نظیر، شی‌ی که از دنیا رفت، روز بعد او را دفن کردند، و وقتی که می‌خواستند بر قبرش فاتحه بخوانند، دیدند پارچ سبز رنگی بر روی قبرش افتاده است. پارچه را برداشتند و دیدند بر روی آن نوشته: ای شیخ عزیز! مرگ تو بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله خیلی گران تمام شد. زیر این

(1) 20. در مسند احمد، احمد بن حنبل، ج 6، ص 91، چنین آورده است:

عن سعد بن هشام بن عامر قال أتيت عائشة فقلت يا أم المؤمنين أخبريني بخلق رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان خلقه القرآن اما تقرأ القرآن قول الله عزوجل وانك لعلى خلق عظيم.

در قاموس شتائم، حسن بن علی السقاف، ص 4 هم این روایت را چنین نقل کرده است:

قال سعد بن هشام: دخلت على عائشة رضي الله عنها وعن أبيها فسألتها عن أخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت: أما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قالت: كان خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم القرآن.

ایمان و آثار آن، ص: 99

نوشته، نام حجه ابن الحسن العسکری نوشته شده بود. امام زمان علیه السلام در مرگ این مرد با واقعیت انسانی؛ یعنی شیخ مفید رحمه الله، خیلی گریه کرد و در گریه‌هایش گفت: یادم نمی‌رود، هر وقت در مجلس درس می‌دیدم که بر روی کرسی درس نشسته‌ای و داری احکام خدا را برای مردم بیان می‌کنی، شاد می‌شدم. «1»

البته، امام زمان علیه السلام آن موقع هم از دیده‌ها غایب بود و زندگانی پنهانی و مخفیانه داشت، ولی هر روز در مجلس درس شیخ مفید شرکت می‌کرد. این‌ها در دنیا چه کسی بودند، و ما نسبت به آنان چقدر تا به حال ضرر کرده‌ایم.

احترام گذاشتن علی علیه السلام به مردان خدا

تیرهای چوبی سقف مغازه‌ای شکسته بود و صاحبش برای ترمیم آن سقف پول نداشت و برای تأمین پول آن خرمافروشی می‌کرد. علی‌علیه السلام، گوهر دوم عالم خلقت، هر وقت خسته می‌شد، در این مغازه می‌آمد و می‌گفت: میثم جان! آمدم تو را ملاقات کنم، خسته شده‌ام.

شما چه مردان عالی‌قدری بودید که علی علیه السلام وقتی شما را می‌دید، غم و غصه‌اش برطرف می‌شد.

قبیله‌ای در زمان علی علیه السلام به نام قبیل بنی‌شاکر «2» بودند، عدد این‌ها به هزار نفر نمی‌رسید.

امیرمؤمنان علیه السلام روزی بر روی منبر به مردم فرمود: و الله قسم! اگر عدد قبیله بنی‌شاکر به هزار نفر می‌رسید، تا روز قیامت، آن طوری که باید خدا در زمین عبادت بشود، عبادت می‌شد. «3»

این قبیله آن قدر با ارزش بودند. حالا در کشور شیعه، میلیون‌ها نفر جمعیت شاید صبح حاضر نیستند بلند شوند و بگویند: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «4» مردم از خدا بدشان می‌آید، و اگر بدشان نمی‌آمد، آثار اعمال آن‌ها این نبود.

(1) 21. شیخ محمد مهدی حایری شجر طوبی، ج 2، ص 291. متن نام آن حضرت برای شیخ مفید را سید علی بروجرودی در طرائف المقال، ج 2، ص 480 چنین آورده است:

فی کتاب مجالس المؤمنین: وهذه الابیات منسوبه لحضره صاحب الامر علیه السلام وجدت مكتوبه علی قبره: لا صوت الناعی بفقدك انه* يوم علی آل الرسول عظیم ان كنت قد غیبت فی جدث الثری* فالعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی یفرح كلما* تلیت علیك من الدروس علوم وهذا غیر بعید.

(2) 22. پیکارصفین (ترجم پرویز اتابکی)، ص 375:

علی بدان روز سرود:

دعوت فلبانی من القوم عصبه فوارس من همدان غیر لئام ...

من این قوم را فراخواندم و گروهی زیده، از شهسواران همدان که دور از فرومایگی هستند، دعوتم را لبیک گفتند، شهسوارانی همدانی، از بنی شاکر و بنی شبام (بنو شاکر و بنو شبام، دو تیره از قبیله همدان بودند) که به گاه پیکار

گوشه گیر و تن آسان نیستند. چون آتش جنگ بین اقوام بر افروزد با هر آن نیزه خدنگ «ردینی» و تیغ آبداده برآن به پیکار آیند. بنی همدان را اخلاقی والا و دینی است که بدان آراسته اند، و چون به نبرد آیند تند و با مهابت و دشمن شکارند. (و) گفت:

و جدّ و صدق فی الحروب و نجده و قول اذا قالوا بغیر اثم ...

و به جنگ ها، مرد سخت کوشی و راستی و کمک رسانی هستند و چون قوی دهند بر آن بی تردید بپایند. هرگاه به خانه آنان در آبی و مهمان ایشان شوی، همراه در نعمت به سربری و از حسن خدمت و خوراک بهره مند باشی، خدا بهشت را به بنی همدان به پاداش دهد؛ زیرا این قبیله به روزهای سختی، خوان گسترده غریبان و آوارگانند. اگر من بر در بهشت به درباری گماشته باشم، به بنی همدان گویم: به سلامت و آسایش به فردوس در آیید.

(3) 23. غفاری مصحح کتاب أبو مخنف الازدی، مقتل الحسین علیه السلام، در ص 153 - 154 می گوید:

بنو شاکر بطن من همدان. ... و کانت بنو شاکر من المخلصین بولاء امیر المؤمنین علیه السلام، وفیهم یقول علیه السلام یوم صفین: لو تمت عدتکم الف لعبدالله حق عبادته، وکانوا من شجعان العرب وحماتهم، وکانوا یلقبون فتيان الصباح.

(4) 24. حمد: 6.

ایمان و آثار آن، ص: 100

بی نوشت

1. متقی هندی، کنز العمال، ج 14، ص 495:

خرج من عندی خلیلی جبریل آنفا فقال: یا محمد! والذی بعثک بالحق إن لله عبدا من عباده عبد الله تعالى خمسائه سنه على رأس جبل فی البحر عرضه و طوله ثلاثون ذراعا فی ثلاثین ذراعا و البحر المحيط به بأربعة آلاف فرسخ من کل ناحیه، و أخرج الله له عینا عذبه بعرض الاصبع تبيض بماء عذب فتستنقع فی أسفل الجبل، و شجرة رمان تخرج فی کل ليله رمانه فتغذیه یومه، فإذا أمسى نزل فأصاب من الوضوء وأخذ تلك الرمانه فأکلها ثم قام لصلاته فسأل ربه عند وقت الاجل أن یقبضه ساجدا و أن لا یجعل للارض ولا لشیء یفسده سبیلا حتی یبعثه و هو ساجد، ففعل، فنحن نمر علیه إذا هبطنا و إذا

عرجنا، فنجد له فی العلم أنه یبعث یوم القیامه فیوقف بین یدی الله تعالی فیقول له الرب تبارک وتعالی: أدخلوا عبدي الجنة برحمتی، فیقول: یا رب! بل بعملی، فیقول الله: حاسبوا عبدي بنعمتی علیه و بعمله، فتوجد نعمه البصر قد أحاطت بعباده خمسائه سنه و بقيت نعمه الجسد فضلا علیه، فیقول: ادخلوا عبدي النار، فيجر إلى النار فينادی: رب! برحمتك أدخلنی الجنة، فیقول: ردوه، فیوقف بین یدیہ فیقول: یا عبدي! من خلقتك و لم تكن شیئا؟ فیقول: أنت یا رب! فیقول: من قواك

لعباده خمسائه سنه؟ فیقول: أنت یا رب! فیقول: من أنزلک فی جبل وسط اللجه و أخرج لك الماء العذب من الماء المالح وأخرج لك کل ليله رمانه و إنما تخرج فی السنه مره؟ و سألتنی أن أقبضك ساجدا ففعلت ذلك بك؟ فیقول: أنت یا رب! فقال الله: فذلك برحمتی، و برحمتی أدخلك الجنة، قال جبریل: إنما الاشياء برحمه الله یا محمد!

در ادعی فروانی از خداوند در خواست شده که با فضلش با انسان برخورد کند، نه با عدلش، از جمله:

بحارالأنوار، ج 95، ص 223: وَ أَنَّكَ الْحَكِيمُ الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَ عَدْلُكَ مُهْلِكِي وَ مِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرِي فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي يَا مَوْلَايَ بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ وَ إِنْ تَغْفِرَ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ.

الصحيحه السجديه، ص 62: فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ، وَ لَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِنَّا دُونَ عَفْوِكَ

2. زمر: 259.

ایمان و آثار آن، ص: 101

3. جمعه: 1: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاك بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

4. عصر: 1.

5. همان.

6. نحل: 3: از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاك و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

7. توبه: 111: یقیناً خدا از مؤمنان جانها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد ...

8. حجرات: 15.

9. شیخ مفید، ارشاد، ج 1، ص 325 - 323:

أن میثم التمار كان عبدا لامرأه من بنی أسد، فاشتره أمير المؤمنين عليه السلام منها وأعتقه وقال له: "ما اسمك؟" قال: سالم، قال: "أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن اسمك الذي سماك به أبوك في العجم میثم" قال: صدق الله ورسوله وصدقت يا أمير المؤمنين، والله إنه لاسمى، قال: "فارجع إلى اسمك الذي سماك به رسول الله صلى الله عليه وآله و دع سالما" فرجع إلى میثم واكتنى بأبي سالم. فقال له على عليه السلام ذات يوم: "إنك تؤخذ بعدى فتصلب وتطعن بحربه، فإذا كان اليوم الثالث ابتدر منخراك وفمك دما فيخضب لحيتك، فانتظر ذلك الخضاب، وتصلب على باب دار عمرو ابن حريث عشره أنت أقصرهم خشبه وأقربهم من المطهره، وامض حتى أريك النخلة التي تصلب على جذعها" فأراه إياها. وكان مقتل میثم رحمه الله عليه قبل قدوم الحسين بن على عليه السلام العراق بعشره أيام، فلما كان يوم الثالث من صلبه، طعن میثم بالحربه فكبر ثم انبعث في آخر النهار فمه و أنفه دما.

10. سعدی، مواعظ، غزل شماره ده.

11. وحدت کرمانشاهی: و هو طهماسب قلی خان بن رستم خان، من رؤساء إيل کلهر بکرمانشاه. کان عارفا متصوفا و توفي 1310. طبع دیوانه الشهشهانى مره بطهران في 37 ص في 1350. و أخرى في 1365 في 39 ص. ترجمه عبرت في نامه فرهنگیان و قد يعرف بوحدت على شاه. و لعله ناظم مثنوی أنوار قدسیه الموجود عند (الملك).

الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج 9، ص 1263 ذیل: دیوان وحدت کلهر

12. حجرات: 15: و ... جهاد کرده اند

13. حاقه: 30: [فرمان آید] او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید.

ایمان و آثار آن، ص: 102

14. حجرات: 15: همان: مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده

15. همان: و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کرده اند، اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

16. همان: مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شك ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند، اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

17. بحار الأنوار، ج 50، ص 318: فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ وَ لَا تَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدَيَّ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ ص يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْراً وَ ظُلماً ...

صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 382:

فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ الْعَبْدِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.

18. سعدی، مواعد، غزلیات.

19. مولانا در فیه ما فیه دارد:

یوسف مصری را دوستی از سفر رسید. گفت از برای من چه ارمغان آوردی؟ گفت: چیست که تو را نیست و بدان محتاجی؟ الا جهت آنکه از تو خوبتر هیچ نیست، آینه آورده ام تا هر لحظه روی خود را در وی مطالعه کنی. چیست که حق تعالی را نیست و او را بدان احتیاج است؟ پیش حق تعالی دل روشنی می باید بردن تا در وی خود را ببیند: ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و انما ينظر الى قلوبكم.

در دیوان شمس غزل شمار 97 با مطلع: خیزید عاشقان سوی آسمان رویم:

جان آینه کنیم به سودای یوسفی

پیش جمال یوسف با ارمغان رویم

در ترجیع بند شماره همین دیوان 4 با مطلع: ای دریغ که شب آمد همه گشتیم جدا، مولانا چنین سروده:

هرکی دل دارد آینه کند آن دل را

آینه هدیه بدان یوسف کنعان آرید

صایب تبریزی در دیوان خود در غزل شماره 510 با مطلع ترا کسی که به گلگشت بوستان آورد، چنین دارد:

نمی کشد ز ره آورد خویشتن خجلت

به یوسف آینه آن کس که ارمغان آرد

منصور حلاج در دیوان منسوب به خود در غزل شماره 69 با مطلع: دوستان جان مرا جانب جانان آرید، چنین سروده:

زنگ اغیار زدودم ز آینه دل

آینه تحفه بر یوسف کنعان آرید

20. در مسند احمد، احمد بن حنبل، ج 6، ص 91، چنین آورده است:

عن سعد بن هشام بن عامر قال أتيت عائشة فقلت يا أم المؤمنين أخبريني بخلق رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان خلقه القرآن اما تقرأ القرآن قول الله عزوجل وانك لعلی خلق عظیم.

در قاموس شتائم، حسن بن علی السقاف، ص 4 هم این روایت را چنین نقل کرده است:

قال سعد بن هشام: دخلت على عائشة رضى الله عنها وعن أبيها فسألتها عن أخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت: أما تقرأ

ایمان و آثار آن، ص: 103

القرآن؟ قلت: بلى، قالت: كان خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم القرآن.

21. شیخ محمد مهدی حایری شجر طوبی، ج 2، ص 291. متن نام آن حضرت برای شیخ مفید را سید علی بروجردی در طرائف المقال، ج 2، ص 480 چنین آورده است:

فی کتاب مجالس المؤمنین: وهذه الابیات منسوبه لحضره صاحب الامر علیه السلام وجدت مكتوبه على قبره: لا صوت الناعی بفقدك انه* يوم على آل الرسول عظیم ان كنت قد غیبت فی جدث الثرى* فالعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدي یفرح كلما* تلیت علیك من الدروس علوم وهذا غیر بعید.

22. پیکارصفین (ترجم پرویز اتابکی)، ص 375:

علی بدان روز سرود:

دعوت فلبانی من القوم عصبه فوارس من همدان غیر لثام ...

من این قوم را فرا خواندم و گروهی زیده، از شهسواران همدان که دور از فرومایگی هستند، دعوتم را لبیک گفتند، شهسوارانی همدانی، از بنی شاکر و بنی شبام (بنو شاکر و بنو شبام، دو تیره از قبیله همدان بودند) که به گاه پیکار گوشه گیر و تن آسان نیستند. چون آتش جنگ بین اقوام بر افروزد با هر آن نیزه خدنگ «ردینی» و تیغ آبداده برآن به پیکار آیند. بنی همدان را اخلاقی والا و دینی است که بدان آراسته‌اند، و چون به نبرد آیند تند و با مهابت و دشمن شکارند. (و) گفت:

و جدّ و صدق فی الحروب و نجده و قول اذا قالوا بغیر اثم ...

و به جنگ‌ها، مرد سخت کوشی و راستی و کمک‌رسانی هستند و چون قولی دهند بر آن بی تردید پیایند. هر گاه به خانه آنان در آیی و مهمان ایشان شوی، هماره در نعمت به سربری و از حسن خدمت و خوراک بهره‌مند باشی، خدا بهشت را به بنی همدان به پاداش دهد؛ زیرا این قبیله به روزهای سختی، خوان گسترده غریبان و آوارگانند. اگر من بر در بهشت به درباری گماشته باشم، به بنی همدان گویم: به سلامت و آسایش به فردوس در آیید.

23. غفاری مصحح کتاب أبو مخنف الازدی، مقتل الحسین علیه السلام، در ص 153- 154 می‌گوید:

بنو شاکر بطن من همدان. ... و کانت بنو شاکر من المخلصین بولاء امیر المؤمنین علیه السلام، وفیهم یقول علیه السلام یوم صفین: لو تمت عدتکم الفاعبدالله حق عبادته، وکانوا من شجعان العرب وحماتهم، وکانوا یلقبون فتيان الصباح.

24. حمد: 6.

ایمان و آثار آن، ص: 104

تربیت پدری در سیر علی علیه السلام (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

امیرمؤمنان علیه السلام در تمام شؤون حیات، ارزنده‌ترین انسان تربیت شده مکتب خدا است. اگر انسان بخواهد کمال و جامعیت آیین خدا را در مسأله تربیت دریافت کند، بهترین راه، مراجعه به حریم حیات علی علیه السلام است، مردی که از ابتدای ولادت تا شب مرگ، کوچک‌ترین نقطه ضعفی در هیچ‌یک از برنامه‌های او مشاهده نشده است. آن قدر این مرد آراسته به کمالات عالی است که روایات و آیاتی درباره او وارد شده که او را بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان بهترین و ارزنده‌ترین انسان با تربیت و متخلّق به اخلاق الهی معرفی می‌کند. خطوط تربیتی روح امیرمؤمنان علیه السلام در ظرفیت فکر مردم عالم نمی‌گنجد.

دو روایت مهم در عظمت علی علیه السلام

در عظمت علی علیه السلام، برای شما دو روایت را نقل می‌کنم که خیلی مهمند. یکی از این دو روایت را شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب با عظمت ینابیع الموده با سلسله سند متین نقل کرده است. شیخ سلیمان بلخی فرد دانشمندی بود که مسلک اهل تسنن داشت و در فروع فقهی هم پیرو مکتب ابوحنیفه بود، ولی از نظر انصاف، در دانشمندان اهل تسنن، مردی کم نظیر بود. او در مملکت عثمانی زندگی می‌کرد و در ترکیه، مورد توجه تمام دانشمندان و بزرگان عصر خود بود. «1»

(1) پی‌نوشت

1. سلیمان القندوزی (1220 - 1294): الشیخ سلیمان بن إبراهیم، المعروف بخواجه کلان بن الشیخ محمد المعروف ببابا خواجه الحسینی البلخی القندوزی. قال البغدادی: «البلخی الصوفی الحسینی، نزيل قسطنطينیه، ولد 1220 و توفي 1294، له جمع الفوائد، مشرق الأكوان، ینابیع الموده فی شمائل النبی صلی الله علیه و آله و أخبار أهل البيت علیهم السلام فی مجلد مطبوع». و جاء فی الذریعه: «المؤلف و ان لم یعلم تشیعہ لکنه غنوصی، و الكتاب یعد من کتب الشیعہ». قال الجلالی: لیس فی الكتاب ما یدل علی تشیع المؤلف مذهباً و إن کان طافحاً بالتشیع لغویاً، و لم أعهد من عدّ الكتاب من کتب الشیعہ، و التعبير عنه بالغنوصی، غریب عن أسلوب شیخنا العلامه، فلعلها من زیادات نجله الکریم. فهرس التراث، ج 2، ص

ایمان و آثار آن، ص: 105

وزن اجسام نامرئی

اجسام جهان دارای وزن است؛ یعنی آنچه در عالم محسوس و مشهود قرار گرفته، وزن دارد و بشر اکنون تا جایی پیشرفت کرده که توانسته به وزن اشیا دست پیدا کند؛ چون تعیین وزن در هر شیءای مخصوصاً در هنگام بهره بردن از آن، مسأله‌ای مهم است. شاید بسیاری از موجودات عالم غیب هم وزن داشته باشند و هم‌چنین بسیاری از نادیدنی‌ها عالم امام زین‌العابدین علیه السلام در صحیفه سجادیه عقیده دارد که هوا وزن دارد؛ ما هوا را نمی‌بینیم، اما هوا وزن دارد، و این نکته، امر مسلمی است. از این وزن معینی که خدا به هوای کره خاک داده است، نتایج مثبتی عاید عالم حیات شده است. در این موضوع، بهتر است به کتاب‌های علمی مراجعه شود. در این کتاب‌ها، منافع وزن هوا را ذکر کرده‌اند. «1»

(1) 2. پیشینیان بر این عقیده بوده‌اند که هوا فاقد وزن است، تا سال 1643 م که وسیل هوا سنجی به دست «توریچلی» (1608-1647) اختراع گردید (تاریخ علوم، پی یر روسو، ترجمه حسن صفاری، ص 256) و بدین وسیله پی بردند که هوا دارای وزن است؛ هم‌چنین پی بردند که هوا ترکیبی از گازهای مخصوصی است که هر یک وزن مشخصی دارد و می‌توان وزن هوا را در هر کجا با مقدار فشاری که وارد می‌آورد، سنجید و هر چه از سطح دریا بالا رویم، از این فشار کاسته می‌شود. اکنون به دست آمده که فشار هوا در سطح دریا، معادل ثقل لوله عمودی جیوه به ارتفاع 76 سانتی‌متر است. همین فشار در سطح دریا بر بدن انسان وارد می‌شود، ولی در ارتفاع 5 کیلومتر از سطح دریا، این فشار به نصف کاهش می‌یابد. پس هر چه بالاتر رود، این فشار به طور معکوس پایین می‌آید، به ویژه در لایه‌های بالای هوا که تراکم هوا به گونه فاحشی پایین می‌آید و رقیق می‌گردد. در واقع، نیمی از گازهای هوایی؛ یعنی تراکم پوشش هوایی، چه از لحاظ وزن و چه از لحاظ فشار، در میان از سطح دریا تا ارتفاع 5 کیلومتر واقع گردیده و سه چهارم آن تا ارتفاع 12 کیلومتر می‌باشد. ولی موقعی که به ارتفاع 80 کیلومتر برسیم، وزن هوا تقریباً به $1/20000$ پایین می‌آید. به وسیل شهاب‌های آسمانی به دست آمده که تراکم هوا تقریباً تا حدود ارتفاع 350 کیلومتر است؛ زیرا از فاصل 350 کیلومتری سنگ‌های آسمانی بر اثر اصطکاک و برخورد با ذرات هوا ملتهب و شعله‌ور می‌گردند (البصائر الجغرافیه، نوشته استاد رشید رشدی بغدادی، ص 208-205). هوا سنگینی و فشار خود را از تمامی جوانب بر بدن ما وارد می‌سازد، ولی ما فشار و سنگینی آن را احساس نمی‌کنیم؛ زیرا فشار خون عروق بدن ما معادل فشار هوا است و هر دو فشار خارج و داخل بدن متعادل می‌باشند. لیکن موقعی که انسان بر کوه‌های بلند بالا می‌رود و فشار هوا کم می‌شود، این تعادل بر

هم خورده، فشار داخلی از فشار خارجی بیش تر می شود. اگر رفته رفته فشار هوا کاهش یابد، گاه خون از منافذ بدن بیرون می زند. اولین احساسی که به انسان در آن هنگام رخ می دهد، سنگینی بر دستگاه تنفسی است که بر اثر فشار خون بر عروق تنفسی تحمیل می شود و مجرای تنفس را تنگ کرده و موجب دشواری تنفس می گردد (مبادی العلوم العامه، ص 57- مع الطب فی القرآن الکریم، ص 21).. آیت الله معرفت، علوم قرآنی، ص 414

ایمان و آثار آن، ص: 106

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

«سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْفَيْءِ وَ الْهُوَاءِ» «1»

پاك و منزهی تو خدایی که وزن سایه و وزن هوای دور کره زمین را می دانی.

اکسیژن و ازت، مرکب از اتم های بی شماری است، در این جو، این اتم ها دارای وزن هستند که از آن ها تعبیر به وزن اتمی می کنند. «2»

در کتاب ها نوشته اند که اگر سوزنی را روی زمین بگذارند و نوک سوزن به طرف آسمان باشد و ته سوزن روی زمین، بعضی از اتم ها به قدری ریز هستند که صد هزار عدد از آن ها سر آن سوزن به راحتی جا می گیرند و احساس تنگی جا هم نمی کنند. تازه هر کدام از آن ها دارای ذراتی به نام الکترون، هسته مرکزی پروتونی و نوترونی هستند «3» و هر کدام از آن ذرات هم وزن دارند. از کوچک ترین جزء عالم تا بزرگ ترین شیء جهان که شاید عرش «4» باشد، وزن دارد. عرش آن قدر بزرگ است که این

(1) مستدرک الوسائل، ج 5، ص 148- 149:

سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ السَّمَاوَاتِ؛ سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْأَرْضَيْنِ؛ سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ؛ سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الظُّلُمَةِ وَ النُّورِ؛ سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْفَيْءِ وَ الْهُوَاءِ؛ سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الرِّيحِ كَمْ هِيَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ؛ سُبْحَانَكَ قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ ...

(2) 4. وزن (جرم) اتمی: اتمها ذرات بسیار کوچکی هستند که تك تك آنها را نمی توان وزن کرد. يك جنبه بسیار مهم از کار دالتون کوشش او برای تعیین جرمهای نسبی اتمها بود. دالتون سیستم سنجش خود را بر مبنای اتم هیدروژن گذاشت و جرم همه اتمهای دیگر را با جرم اتم هیدروژن مقایسه کرد. گرچه دالتون در تعیین جرمهای نسبی اشتباه کرده بود، اما اعتبار معرفی این مفهوم و تشخیص اهمیت آن را باید از آن دالتون بدانیم. این مقادیر را وزنهای اتمی نامیده اند. این واژه از لحاظ معنا درست نیست؛ زیرا باید جرم ارجاع شود نه وزن، اما بر اثر کاربرد طولانی مجاز شمرده می شود. منبع: سایت آفتاب

(3) 5. هسته اتم از دو نوع ذره که "پروتون" و "نوترون" نامیده می شوند، تشکیل شده است هر دو ذره تقریباً حدود 2000 بار سنگین تر از الکترون هستند، درحالی که "پروتون" بار الکتریکی مثبت دارد، این بار دارای ارزش عددی معادل بار منفی الکترون است. "نوترون" همان طور که از نامش پیداست، خنثی می باشد، و به عبارت دیگر دارای بار الکتریکی نیست. پروتون ها و نوترون ها "نوکلئون" نیز نامیده می شوند که به معنای سنگ بنای هسته است. ارزش بار الکتریکی الکترون ها و پروتون ها "بار بنیادی" نامیده می شود. منبع: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

(4) 6. شیخ صدوق، تصحیح الاعتقاد ص 75 - 78:

فصل فی معنی العرش

قال الشيخ أبو جعفر رحمه الله اعتقادنا في العرش أنه حمله جميع الخلق و العرش في وجه آخر هو العلم إلى آخره. قال الشيخ أبو عبد الله المفيد رحمه الله العرش في اللغة هو الملك

و لها عَرْشٌ عَظِيمٌ يريدون لها ملك عظيم فعرش الله تعالى هو ملكه و استواؤه على العرش هو استيلاؤه على الملك ...

ایمان و آثار آن، ص: 107

عالم، نه منظومه شمسی که تنها گوشه کوچکی از آن است، در برابر آن، مانند حلقه ای در مقابل جهان است. خلاصه این که مجموع موجودات جهان ما، دارای وزن هستند.

دگرگونی مواد در طبیعت

از نظر علم، در هستی با دو واقعیت رو به رو هستیم. از يك واقعیت، تعبیر به ماده می‌کنند، به طور مثال، غذا ماده است. از واقعیت دیگر تعبیر به انرژی می‌کنند، به طور مثال، صوتی که الان شما می‌شنوید، انرژی است. این ماده تبدیل به انرژی می‌شود و صدا تولید می‌شود. فعالیت‌هایی که انسان انجام می‌دهد، به اصطلاح موادی هستند که دارند می‌سوزند و تبدیل به انرژی می‌شوند. دانش ثابت کرده که همان‌طور که انرژی را می‌توان به ماده تبدیل کرد، ماده را هم می‌توان به انرژی تبدیل کرد. این مطلب مسأله‌ای هست که امروز نمی‌شود آن را انکار کرد.

خلاصه آنچه تا به حال گفتیم، این است که جهان وزن دارد، و این که انرژی این قابلیت را دارد که به ماده تبدیل شود، و ماده هم این قابلیت را دارد که به انرژی تبدیل شود.

این مقدمات برای درك روایت اول است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم در آن فرموده: علی جان! اگر ایمان قلبی تو به غیر از اعمال، اخلاق، رفتار و کردارت، به تنهایی در يك طرف ترازو قرار بگیرد، چون هر انسانی دارای حالات، اخلاق و اعمالی هست. سخاوت، فضیلت، شجاعت، صداقت، پاکی و نور برای روح و جان تنها يك جنبه است و او حالات زیادی دارد. علاوه بر حالات روحی، بشر اعمالی نیز دارد، مثلاً نماز، روزه و حج، و همچنین فعالیت‌های گوناگون الهی؛ به خانه یتیم و مستمند می‌رود؛ به جنگ می‌رود، علی جان! این‌ها همه به يك طرف، اگر خداوند تبارك و تعالی تنها ایمان قلبی و شدت ارتباط قلبی تو به خودش را تبدیل به ماده کند و از عالم معنا بیرون بیاورد و تبدیل به جسمی کند که قابلیت اشاره کردن را داشته باشد، و بگویند این ایمان علی است، می‌دانی ایمان تو چقدر وزن دارد؟ خدا اگر تمام عالم را در يك طرف بگذارد و ایمان تو به خود را در طرف دیگر بگذارد، ایمان تو بر سنگینی عالم برتری دارد. «1»

(1) 7. قندوزی، ینابیع الموده لدنوی القری، ج 2، ص 301:

أتی عمر بن الخطاب رجلاً فسألاه عن طلاق الامه، فانهى الى حلقة فيها رجل أصلع، فقال: يا أصلع! ما ترى في طلاق الامه؟ فأشار بالسبابه و التي يليها، فالتفت ابن الخطاب اليهما، و قال: اثنان. [فقال أحدهما: سبحان الله جئناك و أنت أمير المؤمنين و سألناك عن مسأله، فجئت الى رجل و الله ما كلمك. فقال لهما عمر: هذا على بن أبي طالب، أشهد أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لو أن إيمان أهل السموات والارض وضع في كفه، و وضع إيمان على عليه السلام في كفه، لرجح إيمان على بن أبي طالب.

ایمان و آثار آن، ص: 108

ما فقط می‌توانیم ظاهر این مسأله را بشنویم. ما می‌گوییم خدا را قبول داریم، ولی می‌بینید که قبولی خدا در ما با هر گناهی سازش دارد، ولی قبولی خدا در دل علی تنها با هر کمالی سازش دارد. بین توحید علی و توحید دیگران خیلی فاصله است. این روایت، چهره ارتباط این مرد را با مبدأ عالم نشان می‌دهد که ایمان او از نظر وزن و حقوق، از وزن تمام عالم در پیشگاه خدا سنگین‌تر است.

فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام

در روایت دوم، خطوطی که در کمال و فضیلت و روان امیرمؤمنان علیه السلام دیده می‌شود، به قدری عجیب و زیاد است که قابل وصف نیست. در این روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم می‌فرماید: علی جان! اگر تمام آب‌های عالم تبدیل به مرکب شوند، و تمام درختان تبدیل به قلم گردند، و عالمیان نویسنده شوند و شروع به نوشتن کنند، نوشتن کمالاتی که در تو است، به انتها نمی‌رسد، هرچند که تمام این مُرکب‌ها تمام شود و نویسندگان هم عمرشان خاتمه پیدا کند و دفتر تمام شود. «1»

این چه روحی است. او چه انسانی است و از کجا به این کمالات رسید؟ باید گفت، او فقط از بندگی به این کمالات رسید. چراکه او تسلیم صد در صد خداوند بود.

(1) 8. الامام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، الشیخ مهدی فقیه ایمانی، ص 70:

أخرج العلامة الحافظ السيد علی بن شهاب الدین الهمدانی (786 هـ) بسنده عن عمر بن الخطاب، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول لعلی: لو كان البحر مدادا، والرياح أقلاما، والانس كتابا، والجن حسابا، ما أحصوا فضائلک، یا أبا الحسن.

ایمان و آثار آن، ص: 109

جلال‌الدین رومی «1» در شعر معروفش «2» می‌گوید که علی بن ابی‌طالب علیه السلام در میدان جنگ، با پهلوانی بسیار نیرومند برخورد کرد، و مبارزه بین او و بین آن پهلوان به طول کشید، و بالاخره علی علیه السلام هیکل کوه‌پیکر آن پهلوان را به زمین انداخت و برای این که سر او را جدا کند، بر روی سینه‌اش قرار گرفت. این پهلوان به خاطر شکستی که خورده بود، از شدت عصبانیت، آب دهان خود را به صورت علی علیه السلام انداخت. متن قسمتی از این شعر چنین است:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

در قضا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری گرفت و بر شکافت

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو انداخت بر روی که ماه سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در ادامه می‌گوید: وقتی آن پهلوان آب دهان خود را به صورت علی انداخت، علی از روی سینه آن پهلوان بلند شد، و يك دور، دور میدان گشت، و شاید هم این دور زدن نیم ساعت طول کشید تا این که او دوباره بر روی سینه آن پهلوان بنشیند و خنجرش را از جا درآورد تا سر او را جدا کند. پهلوان گفت: علی! همان دفعه اول که روی سینه من بودی، چرا سرم را جدا نکردی؟ علی علیه السلام گفت: وقتی که تو آب دهان به صورت من انداختی، نفس من و غضب من تحریک شد، آن وقت اگر سرت را می‌بریدم، مقداری از این سربریدن برای خشنودی دل خودم بود و فقط مقداری از آن برای خدا بود. ولی من می‌خواستم همه این کارم برای خدا باشد. علی بن ابی‌طالب علیه السلام تمام حالاتش صد در صد الهی بود؛ هیچ‌گاه عامل غیر الهی حاکم بر علی علیه السلام نشد؛ عامل غیر الهی علی علیه السلام را نمی‌توانست تحریک کند. او مردی هست که ایمانش از وزن عالم سنگین‌تر، و خطوط روحی‌اش فراتر از گنجایش فکر بنی‌آدم می‌باشد. او عالی‌ترین نمونه تربیت اسلام است.

(1) 9. مولوی: جلال‌الدین محمد، فرزند بهاء‌الدین محمد، معروف به بهاء‌الدین ولد و ملقب به سلطان العلماء فرزند

حسین بلخی بود. این خانواده پدر بر پدر از مردم خراسان قلم ساکن ناحیه بلخ بوده و به نسبت بلخی و خراسانی شهرت داشته‌اند. اما شهرت مولوی به مولانای روم و ملای رومی پس از آن است که از بلخ مهاجرت کرده و در شهر

قونیه ساکن شده‌اند ولادت مولوی در بلخ روز يكشنبه ششم ربیع الاول سال 604 و وفاتش در قونیه به روز يكشنبه پنجم جمادی الآخر سال 672 هجری قمری است. (زنده یاد جلال‌الدین همایی، سالنام دنیا، شمار 29).

منبع: جزیره دانش www.jazirehdanesh.com

(2) 10. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش 164.

ایمان و آثار آن، ص: 110

علی علیه السلام در مقام پدری

ما دین را دو گونه می‌توانیم ببینیم. یکی در منابع خبری مثل قرآن، و کتب معتبر روایی، و دیگری در منابع عملی و مصداقی. علی بن ابی‌طالب علیه السلام همان اسلام، قرآن، دین و ایمان است؛ یعنی قرآن خدا و مجموع برنامه‌های انبیا و اولیا، را می‌شود به صورت عملی در وجود او مشاهده کرد.

یکی از مقام‌هایی که علی علیه السلام داشت، مقام پدری بود. اگر پدر بودن علی علیه السلام در نظر گرفته شود، در خانواده‌ها کمتر می‌توان این قیافه پدری علی علیه السلام را تماشا کرد. پدرها نسبت به این مقام کمبود دارند و برای جبران کمبود این مقام در خانه‌ها، مسئولیت دارند که از طریق پیروی از مشی امیرمؤمنان علیه السلام که مجسمه تربیت اسلام است، این کمبود را جبران کنند. قیافه پدرانه علی علیه السلام را در يك مقدمه شرح می‌دهم.

عقید قرآن درباره انسان

عقیده قرآن این است که انسان مُرکَّب از سه ناحیه است؛ ناحیه بدن، ناحیه عقل و ناحیه جان. قرآن مجید، خدا را معرفی می‌کند به این که الله، صمد است. صمد به فارسی، یعنی توپر؛ صمد، یعنی وجودی که تمام عالم به او محتاجند و او از همه عالم بی‌نیاز است. تمام موجودات عالم به خاطر نیازمندی به حضرت حق، وجودشان از نظر آفرینش، ضدّ صمدیت خدا است؛ یعنی آن‌ها موجوداتی هستند که برای قوام زندگی، محتاج به عواملی غیر خودشان هستند، و قیوم فقط وجود خدا است، و بقیه موجودات، از عالی‌ترین فردشان که رهبر اسلام است تا پست‌ترین جزء عالم، هیچ کدام قیومیت ندارند؛ بلکه همه متکی و محتاج می‌باشند، به طور مثال: بدن، متکی به خودش نیست و باید برای ادامه حیاتش بر عوامل طبیعی‌ای مانند: هوا، نور، آب، خاک و مواد غذایی، تکیه کند:

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ. «1»

آیه می گوید، ما هیچ بدنی را بی نیاز به طعام نیافریدیم، و همه بدن‌ها برای ادامه حیات، به عوامل خارجی محتاج هستند؛ به عبارت دیگر، بدن حالتی دارد که از آن، تعبیر به حالت گرسنگی می کنند. تا زمانی که بشر از دنیا برود، این حالت با بدن است. این حالت گرسنگی در بدن، به صورت مرتّب، نیاز بدن را نشان می دهد و او را وادار می کند که با استفاده از عوامل طبیعی، به این نیاز جواب بدهد. انسان نمی تواند

(1) 11. انبیاء: 8: و آنان (پیامبران) را جسدهایی که غذا نخورند، قرار ندادیم.

ایمان و آثار آن، ص: 111

بگویند، من دیگر هوا نمی خواهم؛ چون اگر انسان جلوی هوا را بگیرد، از دنیا می رود. روح بشر هم مثل بدن، محتاج آفریده شده است؛ روح هم برای ادامه حیاتش که حیات انسانی است، احتیاج به عوامل نفسانی دارد، و خدا ما یحتاج او را در این دنیا قرار داده است:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً «1»

حتی در انبیا هم هیچ بجهای از مادر متولد نشد که روح نیازمند نداشته باشد، و همه روح‌ها نیازمند متولد شدند، و عقل هم وقتی که به انسان داده می شود، گرسنه هست و باید او را سیر کرد و تا شب مرگ، روح انسان گرسنه هست.

از عواملی که روح را تغذیه می کند، تعبیر به مقررات اخلاقی، یا خُلُقِ حَسَن می کنند، و از عواملی که عقل را تغذیه می کند، تعبیر به علم و دانش می نمایند.

سه نفق مهمی که در تربیت اسلامی بر پدران است

علی بن ابی طالب علیه السلام پدری است که می داند، از نظر تربیت اسلامی، نسبت به فرزندان، سه نفقه بر عهد او واجب است:

1. نفقه شکم و بدن؛

2. نفقه عقل و اندیشه فرزندان؛

3. نفقه نفس و جان.

علی بن ابی طالب علیه السلام انسانی نیست که گرسنگی جان و عقل فرزندان را فراموش کند؛ علی علیه السلام اگر فرزندان را در این دو ناحیه فراموش می کرد، فرزندان شکم پرور، شهوت پرست، مادی صرف و دنیایی محض تربیت می شدند. هر فرزندی، در هر محیطی و در کنار دامن هر پدر و مادری، اگر تنها به بدن او توجه شود و زاویه نفسی و عقلی اش فراموش گردد، او موجودی صد در صد دنیایی می شود.

تربیت کردن پدران آخرالزمان

پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم می فرماید: آخرالزمان، بیش تر پدران فقط به امور مادی فرزندان توجه دارند، حتی وقتی می خواهند آنان را به دنبال تحصیل علم بفرستند، فکر می کنند چه علمی بیش تر می تواند پول ایجاد کند تا فرزندان را به مسیر آن راهنمایی کنند «2»؛ آنان

(1) 12. لقمان: 20: و (خداوند) نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.

(2) 13. جامع الأخبار، ص 106. متن روایت چنین است:

روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم أنه نظر إلى بعض الأطفال فقال: ویل لأولاد آخر الزمان من آبائهم. فقیل: یا رسول الله! من آبائهم المشرکین؟ فقال: لا من آبائهم المؤمنین لایعلمونهم شیئاً من الفرائض، و إذا تعلموا أولادهم، منعوهم و رضوا عنهم بعرض یرى من الدنیا، فأنا منهم بریء و هم منی براء.

ایمان و آثار آن، ص: 112

پدرانی هستند که به گرسنگی شکم و مابقی توابع بدن فرزندان جواب می دهند، ولی به فریاد گرسنگی جان و عقل آنها کاری ندارند. متأسفانه، باید در این مورد گفت، مسلمان ها بسیار کم به فرزندان شان توجه دارند، در حالی که آنان

باید در هزینه‌ای که برای بدن فرزندان خود می‌کند، اگر آن را به ده قسمت تقسیم کنند، تنها يك قسمت آن را صرف بدن آنان نمایند و نه قسمت دیگر آن را باید صرف عقل و جانشان کنند. اگر تمام همت آنان در بدنشان هزینه شود، عقل و جان فرزندان‌شان گرسنه می‌ماند، و ادامه این گرسنگی، جان و عقل آنان را هلاک می‌کند و در نتیجه، فرزندان این ملت دنیاپرست می‌شوند.

امام صادق علیه السلام می‌گوید: آیا واقعاً مردم خجالت نمی‌کشند که روح و عقل را رها کرده‌اند و تمام ساعات شبانه روز خود را در بدن هزینه می‌کنند؟

البته، آن مقدار غذایی را هم که به عقل می‌دهند، نتیجه آن به بدن بر می‌گردد؛ یعنی فکر می‌کنند، فرزندان‌شان را به دنبال چه علمی بفرستند که درآمد بیش‌تری داشته باشد، و در واقع، این غذا هم برای روح و عقل آنان هیچ فایده‌ای ندارد.

ابعاد تربیتی امیرمؤمنان علیه السلام

این مرد بیدار و دارای تربیت الهی، به همه زوایای وجودی فرزندان‌ش نگاه می‌کرد. اولاً فرزندان‌ش را از نظر بدنی به طرز شگفتی تربیت می‌کرد؛ چنان که وقتی دیگران گرسنه بودند، دختران و پسران علی علیه السلام هم سیر نبودند؛ در حالی که دیگران برهنه بودند، آن‌ها هم پوشیده نبودند. امام زین‌العابدین علیه السلام در شب دوازدهم محرم، وقتی که می‌خواست بدن ابي‌عبدالله علیه السلام را دفن کند، بنی‌اسد هم به یاری او آمده بودند. آن‌ها وقتی در روشنائی ماه دیدند که قسمتی از شانه ابي‌عبدالله علیه السلام سیاه هست، گریه کردند و به زین‌العابدین علیه السلام گفتند: در جنگ چه ضربه‌ای به پدرتان خورده که پشتش سیاه شده است. امام علیه السلام فرمود: این سیاهی بر اثر ضربه جنگ نیست؛ بلکه من از وقتی که یادم هست، پدرم هر شب آن قدر بار سنگین فقرا، یتیمان و مستمندان را به دوش می‌گرفت و به در خانه‌هایشان می‌برد که از سنگینی آن بارها، پوست بدنش متأثر و سیاه شد. «1»

(1) 14. المناقب، ج 4، ص 66. متن روایت چنین است:

شعیب بن عبد الرحمن الخزاعی قال وجد علی ظهر الحسین بن علی یوم الطف أثر فسألوا زین العابدین عن ذلك فقال هذا مما کان ینقل الجراب علی ظهره إلى منازل الأرامل و الیتامی و المساکین.

ایمان و آثار آن، ص: 113

اگر هم علی علیه السلام به فرزندانش نفقه شکم داد، در عین دادن این نفقه بدنی، این پدر داشت این انسان‌هایی را که اولادش بودند، نسبت به مواد طبیعت زاهد، بزرگ می‌کرد؛ یعنی دختران و پسرانش در عین این که داشتند از پدر نفقه می‌خوردند، حاکم بر مواد بار می‌آمدند، نه محکوم در برابر آن مواد؛ یعنی این فرزندان نسبت به پولی که نصیبشان می‌شد، حاکم بودند و این پول بر آنان حاکم نبود؛ یعنی این فرزندان نسبت به نانی که می‌گرفتند، حاکم بودند و به عبارتی، آن‌ها زاهد تربیت شدند. باید اعتراف کرد، واقعاً عقل آدم در خانه علی علیه السلام مات می‌ماند.

بخشش و بزرگواری امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام از کنار باغی عبور می‌کردند که مشاهده نمودند که بیرون باغ غلامی نشسته و در حال نان خوردن است؛ لقمه‌ای نان در دهان خود می‌گذارد و لقمه‌ای را جلوی سگ می‌گذارد. امام علیه السلام برای مدتی این منظره را تماشا کرد و بعد به جلو آمد و سلام نمود و گفت: آقا جان! این چه نوع غذا خوردن هست؟ غلام عرض کرد: آقا! من غلام هستم و علاوه بر غلام بودم، باغبان این باغ هم هستم. من شنیده‌ام، اگر فردی و لو حیوان، انسان را در حال خوردن ببیند و آن حیوان گرسنه باشد، خداوند از این عمل او حیا می‌کند. این سگ در نگهبانی این باغ به من کمک می‌کند، در حالی که اربابم در هر وعده، تنها یک نان بیش‌تر به من نمی‌دهد؛ ولی چون این سگ زیاد غذا پیدا نمی‌کند، من غداًم را با او تقسیم می‌نمایم؛ مقداری از آن را خودم می‌خورم و مقداری را هم به او می‌دهم تا در قیامت گرفتار نباشم.

امام علیه السلام آن قدر از آن روحیه لذت برد که فرمود: دلت چه چیزی می‌خواهد که من آن را به تو بدهم؟ غلام گفت: دلم می‌خواهد من را بخرد و آزاد کنید. فرمود: عیبی ندارد. پس حضرت آدرس آن یهودی‌ای را که صاحب آن غلام بود، گرفت و پیشش رفت و به او گفت: در مدینه باغ خیلی عالی داری که غلامت در آن باغبانی می‌کند. آیا آن باغ را می‌فروشی؟ عرض کرد: بله. بعد امام آن باغ را که چند هزار دینار طلا ارزش داشت، به همراه غلامی که در آن باغ باغبانی می‌کرد، خرید. امام

ایمان و آثار آن، ص: 114

علیه السلام در همان مسیر نیت کردند که آن غلام را آزاد کند. برای همین وقتی حضرت کنار آن باغ رسید، غلام را صدا زد. وقتی غلام آمد، حضرت به او فرمود: آیا اجازه می‌دهید در مِلکت داخل شوم؟ غلام گفت: آقا! من که قبلاً به شما

گفتم، این ملك متعلق به من نیست و متعلق به يك يهودی می باشد. حضرت فرمود: من آن باغ را به همراه خودت خریدم و بعد هم تو را آزاد کردم و تمام این باغ را به تو بخشیدم. الان همه باغ برای تو است. پس حالا آیا اجازه می دهی در ملك تو بیایم؟ امام علیه السلام وارد باغ شد و چند دقیقه ای نشست و سندی نوشت و آن باغ را به آن غلام آزاد شده اش داد. آن غلام هم به امام عرض کرد: آقا! اجازه می دهید من نسبت به این باغ کاری انجام بدهم؟ حضرت فرمود: چه کاری؟ گفت: من می خواهم این باغ را وقف شیعیان شما کنم و خودم هم در این جا باغبان باشم و خرج خودم را از راه باغبانی آن در بیاورم و مازاد آن را به خانواده های فقیری که به شما وابسته هستند، بدهم؟ امام علیه السلام فرمود: ملك متعلق به خودت است و هر کاری می خواهی، نسبت به آن انجام بده. «1»

عدم غلب دنیا در فرزندان امام علی علیه السلام

علی علیه السلام فرزندان را زاهد تربیت کرده بود و محال بود که دنیای شکم، دنیای شهوت و دنیای نفقه بدن، حاکم بر فرزندان این پدر بیدار باشد، مردی که روی منبر سخنانی ایراد می کند، و بعد سخنانش کتاب نهج البلاغه می شود. این که او در خانه با فکر فرزندان چه کرده بود، ما از آن خبری نداریم، و تنها همین قدر می دانیم که این خانه خانه ای در مدینه بود با دو اتاق خشتی که سقفش هم از چوب خرما بود و اثاثیه اش هم عبارت بود: يك تخت عربی از چوب و لیف خرما؛ دو تشك از كتان مصری که یکی پشمی و دیگری از لیف خرما بود؛ چهار بالش، دو تا از پشم و دو تای دیگر هم از لیف خرما؛ پرده؛ حصیر هجری؛ دست آس؛ طشت بزرگ؛ مشکی از پوست؛ کاس چوبی برای شیر؛ ظرفی از پوست برای آب؛ آفتابه؛ ظرف بزرگ مسی و چند کوزه. «2» بیش تر اوقات هم در این خانه

(1) 15. البدایه و النهایه، ج 8، ص 38. متن روایت چنین است:

و ذكروا أن الحسن رأى غلاماً أسود يأكل من رغيف لقمه و يطعم كلباً هناك لقمه، فقال له: ما حملك على هذا؟ فقال: إني أستحي منه أن أكل و لا أطعمه، فقال له الحسن: لا تبرح من مكانك حتى آتيك، فذهب إلى سيدة فاشترى و اشتري الحائط الذي هو فيه، فأعتقه و ملكه الحائط، فقال الغلام: يا مولاي قد وهبت الحائط للذي وهبني له.

(2) 16. شيخ طوسي، الأمالي، ص 41:

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلِيًّا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَبْكِي فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ فِي أَهْلِ بَيْتِي خَيْرٌ مِنْهُ زَوَّجْتُكَ وَ مَا أَنَا زَوْجُكَ وَ لَكِنَّ

اللَّهُ زَوْجَكَ وَ أَصَدَقَ عَنْكَ الْخُمْسَ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ فَبِعَ الدَّرْعَ فَقُمْتُ فَبِعْتُهُ وَ أَخَذْتُ الثَّمَنَ وَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَسَكَبْتُ الدَّرَاهِمَ فِي حَجَرِهِ فَلَمْ يَسْأَلْنِي كَمْ هِيَ وَ لَا أَنَا أَخْبَرْتُهُ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَهُ وَ دَعَا بِأَلَا فَأَعْطَاهُ فَقَالَ ابْتَغِ لِفَاطِمَةَ طَيِّباً ثُمَّ قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنَ الدَّرَاهِمِ بِكُلِّهَا يَدِيهِ فَأَعْطَاهُ أَبَا بَكْرٍ وَ قَالَ ابْتَغِ لِفَاطِمَةَ مَا يُصْلِحُهَا مِنْ ثِيَابٍ وَ أَثَاثِ الْبَيْتِ وَ أَرْدَفَهُ بَعْمَارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ بَعْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ فَحَضَرُوا السُّوقَ فَكَانُوا يَعْتَرِضُونَ الشَّيْءَ مِمَّا يُصْلِحُ فَلَا يَشْتَرُونَهُ حَتَّى يُعْرِضُوهُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَإِنْ اسْتَصْلَحَهُ اشْتَرَوْهُ فَكَانَ مِمَّا اشْتَرَوْهُ قَمِيصٌ بِسَبْعَةِ دَرَاهِمٍ وَ خِمَارٌ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ وَ قَطِيفَةٌ سَوْدَاءُ خَيْرِيَّةٌ وَ سَرِيرٌ مُزَمَّلٌ بِشَرِيطٍ وَ فِرَاشَيْنِ مِنْ خَيْشٍ مِصْرَ حَشُو أَحَدِهِمَا لَيْفٌ وَ حَشُو الْآخَرِ مِنْ جَزِّ الْغَنَمِ وَ أَرْبَعُ مَرَافِقٍ مِنْ أَدَمِ الطَّائِفِ حَشُوهَا إِذْجَرٌ وَ سِتْرٌ مِنْ صُوفٍ وَ حَصِيرٌ هَجْرِيٌّ وَ رَحَى لِلِيدِ وَ مِخْضَبٌ مِنْ نُحَاسٍ وَ سِقَاءٌ مِنْ أَدَمٍ وَ قَعْبٌ لِلْبَنِّ وَ شَنٌّْ لِلْمَاءِ وَ مَطْهَرَةٌ مُزَقَّتَةٌ وَ جَرَّةٌ خَضْرَاءُ وَ كِبْرَانُ خَزَفٍ حَتَّى إِذَا اسْتَكْمَلَ الشَّرَاءَ حَمَلَ أَبُو بَكْرٍ بَعْضَ الْمَتَاعِ وَ حَمَلَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ الْبَاقِيَ فَلَمَّا عَرَضَ الْمَتَاعَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جَعَلَ يُقَلِّبُهُ بِيَدِهِ وَ يَقُولُ بَارَكَ اللَّهُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ

ایمان و آثار آن، ص: 115

غذای پختنی نبود و اکثر اوقات افراد این خانه، نان خالی می خوردند، و گاهی هم غذایشان نان و نمک، و یا نان و حرما بود، ولی بعد از چند سال، در این دو اتاق خشتی که به روی دنیا باز شد، امام حسین علیه السلام از درون آن بیرون آمد. آن دو اتاق گلی، عالی ترین دانشگاه تربیت، و اولین و آخرین آن بود که دختری مثل زینب کبری از آن بیرون آمد. ما نمی دانیم، این پدر در این خانه برای غذای فکر فرزندانش چه کرده بود، اما از نظر روحی، آیه تطهیر بر پاکی جان فرزندان این خانه، بهترین دلیل هاست «1»، طوری که حضرت قاسم که حضرت علی علیه السلام

(1) 17. اشاره به آی سی و سوم سوره احزاب: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. در

تفسیر المیزان، ج 16، ص 311-310 فرموده:

کلمه «إِنَّمَا» تدل علی حصر الإرادة فی إذهاب الرجس و التطهیر و کلمه أهل البيت سواء كان مجرد الاختصاص أو مدحا أو نداء يدل علی اختصاص إذهاب الرجس و التطهیر بالمخاطبين بقوله: «عَنْكُمْ»، ففی الآیه فی الحقیقه قصران قصر الإرادة فی إذهاب الرجس و التطهیر و قصر إذهاب الرجس و التطهیر فی أهل البيت و لیس المراد بأهل البيت نساء النبی خاصه

لمكان الخطاب الذى فى قوله: «عَنْكُمْ» و لم يقل: عنكن بكون الخطاب متوجها إليهن مع النبى صلى الله عليه و آله و سلم فقط أحد من المفسرين و إنما احتملناه لتصحيح قول من قال: إن الآية خاصه بأزواج النبى صلى الله عليه و آله و سلم. و إن كان المراد إذهاب الرجس و التطهير بإرادته تعالى ذلك مطلقا لا بتوجيه مطلق التكليف و لا بتوجيه التكليف الشديد بل إرادته مطلقه لإذهاب الرجس و التطهير لأهل البيت خاصه بما هم أهل البيت كان هذا المعنى منافيا لتقييد كرامتهن بالتقوى سواء كان المراد بالإرادة التشريعيه أو التكوينييه. و بهذا الذى تقدم يتأيد ما ورد فى أسباب النزول أن الآية نزلت فى النبى صلى الله عليه و آله و سلم و على و فاطمه و الحسنين عليهم السلام خاصه لا يشاركهم فيها غيرهم.

ایمان و آثار آن، ص: 116

را ندیده بود، چون وصل به غذای روحی آن حضرت بود، شب عاشورا در سن سیزده سالگی به ابی عبدالله علیه السلام گفت: افتادن من در کام مرگ، از غسل برایم شیرین تر است. «1» هفتاد و دو نفر از عالی ترین فرزندان آدم علیه السلام در کربلا جمع بودند. اگر آنان در کربلا می ماندند، کشته می شدند؛ زن و بچه شان اسیر می گشت؛ خیمه هایشان آتش می گرفت؛ به عمر پیر و جوانشان تا بچه شش ماهه شان خاتمه داده می شد. عمر سعد پیغام داد، آقا! با شما کار خصوصی دارم. امام به میدان آمد و او خطاب به حضرت گفت: تنها اگر شما دستت را جلوی این مردم به سمت من دراز کنی، کافی است و لازم نیست که دست من را هم فشار بدهی. فقط همین که دست من به دست شما بخورد، من این داستان را خاتمه می دهم و به ابن زیاد نامه می نویسم که شما بیعت کرده اید و دیگر لازم نیست شما و این هفتاد نفر در این جاکشته شوید و زن و بچه هایتان اسیر گردند. بعد هم شما می توانید به مدینه بروید و راحت زندگی کنید. حضرت به او پاسخ داد: دامن آن مادر و روح آن پدری که ما را تربیت کرده، ابا دارد که لحظه ای ما دست پاکمان را به آن دست های نجس شما دراز کنیم؛ بلکه ما می ایستیم و به نزد خدا می رویم، هر چند زن و فرزند ما هم اسیر شوند؛ اما ننگ دراز کردن دستان به طرف تو و اربابانت را به نزد خدا نمی بریم و ذلت را نمی خواهیم.

اما افسوس که بیش تر غذاهای لذیذ ما برای شکم است، ولی کنار این بدن، روح و عقلمان پیوسته گرسنگی می کشد. روح اگر پاک باشد و سیر، خودش را با این همه آلودگی قانع نمی کند. اگر روح و عقل ما مسلمانان غذای شایسته خود را گرفته بود، گرفتار این همه فساد و بدبختی نمی شدند.

حالات یکی از اولیای خدا

مردی به نام حاج میرزا حسین یزدی در سال هزار و سیصد و هفت قمری، در حدود نود سال پیش، در شیراز فوت کرده است. او از بزرگ‌ترین علما و دانشمندان شیعه

(1) 18. شیخ الشریفی، کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص 401:

.... فقال له القاسم بن الحسن عليه السلام: وأنا فيمن يقتل؟ فأشفق عليه فقال له (يا بني كيف الموت عندك). قال: يا عم أحملي من العسل.

ایمان و آثار آن، ص: 117

بود. در آن زمان، در شیراز باغی معروف به باغ دولتی بود؛ یعنی مالکی نداشت. آن باغ در دست قاجاریه بود. در يك روز پنجشنبه، کسی که در شیراز بر آن باغ حاکم بود، یکی از دوستانش را به همراه چند نفر از بازاری‌ها، برای ناهار دعوت کرد. بازارهای‌ها که به این مهمانی می‌آمدند، پشت سر حاج میرزا حسین یزدی نماز می‌خواندند. آن‌ها که ناهارشان را خوردند، در بعد از ظهر، برای این که مهمان‌ها لذت بیشتری ببرند، چند نفر مطرب یهودی را که این حاکم به این مهمانی دعوت کرده بود، آمدند و مطربی کردند. فردای آن روز، جمعه، حاج میرزا حسین یزدی برای نماز آمد. او قبل از این که نماز اول را بخواند، داستان دیروز را برایش تعریف کردند. نماز اول که تمام شد، میرزا بر روی منبر رفت. حاج میرزا حسین رو به جمعیت نمازگزار که در روز جمعه بیش‌تر هم بودند، کرد و صدا زد: ای مردم! دیروز در باغ بیرونی شهر، مهمانی بوده است. برای من ماجرای آن جا را تعریف نمودند. کسانی به آن جا رفتند و در مهمانی شخص بی‌دین و بریده از خدایی شرکت کردند، اما شنیده‌ام، چهره‌هایی در آن مهمانی شرکت کردند که چهره‌های مرتبط به اسلام بودند؛ چهره‌هایی که اسلام را نشان می‌دهند. آن‌ها باید یا این دعوت را قبول نمی‌کردند و در چنین مهمانی‌ای شرکت نمی‌نمودند، و سعی می‌کردند در مجلس خلاف خدا نروند، و یا اگر هم نادانسته در این مجلس شرکت کردند، باید همین که گناه و خلاف شروع شد، از این مجلس بیرون می‌آمدند. ای مردم! شما با رفتن به این مهمانی، دو بلا بر سر من آوردید؛ بلای اول این بود که تمام دلم بعد از این خبر سوخته است، و بلای دوم این بود که دیگر بعد از این خبر، از عمرم چیزی نمانده است. من اگر بمیرم، در قیامت، خونم بر گردن شما است که با رفتن به این مهمانی کذایی آبروی دین را بُردید. میرزا از منبر که پایین آمد، کنار همان منبر افتاد. او دیگر نتوانست نماز دوم را بخواند و مردم زیر بغلش را گرفتند و او را به خانه

بردند. دکترهای درج يك شیراز آمدند و گفتند: دیگر هوای این شهر برای ایشان خوب نیست، و او را باید به باغی بیرون از این شهر ببرید، و در این مدت هم نباید کسی با او تماس داشته باشد. چند ماه گذشت، یکی از تجار بازار از پسرش شنید که ریاضت کشی هندی به شیراز آمده که می تواند خبرهایی را هم از آینده بدهد. این تاجر به پسرش گفت: برو و این فرد را به تجارتخانه بیاور. پسر رفت و او را آورد. آن تاجر پیش خودش گفت: من دلم می خواهد از این ریاضت کش پرسم، حاج میرزا حسین زنده می ماند یا نه. چون ما نظیر این مرد را نداریم. پس به آن ریاضت کش

ایمان و آثار آن، ص: 118

گفت: آقا! من مال التجار خیلی گران قیمتی دارم و شما برای من رمل و اسطرلابی بینداز و بین آیا این مال التجاره به من می رسد یا نمی رسد؟ ریاضت کش هندی سر را در گریبان فرو برد و ساعتی را همین طوری در فکر ماند. تاجر که خسته شده بود، گفت: آقا! اگر خبری نداری، خجالت ندارد بگو من نمی دانم و بلند شو برو، و پولی هم که می خواهی، به تو می دهم. مرد هندی گفت: به خدا قسم! نزد من خبری هست، ولی من مرتب دارم درباره دورویی تو فکر می کنم. تاجر گفت چه دورویی؟ مرد هندی گفت: من هر چه دارم به زوایای زندگیا نگاه می کنم، می بینم مال التجاره ای وجود ندارد، اما دلت را که می خوانم، می بینم مردی ربانی و الهی در این شهر مریض است، و در نیت تو این پرسش وجود دارد که آیا او خوب می شود یا نه؟ ولی من هر چه فکر می کنم تا ببینم مال التجاره تو کجاست، این مال التجاره را نمی بینم. تاجر گفت: ببخشید! نیتم همان است. مرد هندی گفت: نه، او زنده نمی ماند؛ او از دست عده ای به دو بلا دچار شده و تا يك ماه دیگر هم بیش تر زنده نیست. بعد از يك ماه هم میرزا حسین یزدی وفات کرد. الان هم قبر این بزرگوار در شیراز در قبرستان خارج شهر قرار دارد و محلّ دعا و زیارت اهل حال است؛ آن قدر ایشان روح عالی داشت که طاقت شنیدن گناه را هم نداشت، و متأسفانه، چقدر قدرت شیطانی در ما قوی است که هر چه گناه می کنیم، هیچ اثری در ما نمی کند و ما نسبت به آن ناراحت نمی شویم، و این عجیب هست.

حضرت علی علیه السلام حساب می کند که بدن، عقل و جان فرزندانش نفقه می خواهد، و چنان حقوق پدری خود را عالی اجرا می کند که از میان آن منزل، چنین فرزندان بیرون می آیند.

ایمان و آثار آن، ص: 119

تربیت پدری در سیر علیعلیه السلام (2)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش چنین سفارش کرد: «يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغَنَى وَالْفَقْرِ، وَكَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدِ فِي الْغَنَى وَالْفَقْرِ، وَبِالْعَدْلِ عَلَى الصَّدِيقِ وَالْعَدُوِّ، وَبِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ، وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ.»¹

این جملات از وجود مقدس حضرت مولی الموحدين، امیرمؤمنان، علیه السلام به عنوان سفارش و وصیت به فرزندشان حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کتابهای مهم ما نقل شده است.

تقسیم وجود انسانها در قرآن

بنا به عقید قرآن مجید، وجود انسانها مرکب از سه ناحیه است: ناحیه بدن و جسم، ناحیه نفس و جان و روح، و ناحیه عقل، اندیشه و خرد. خداوند متعال برای حیات هر کدام از این نواحی، عوامل کاملی را در عالم قرار داده است؛ عواملی که جوابگوی تمام احتیاجات جسم، جان و عقل بنی آدم هست. آدمی همانطور که باید عوامل کمک دهنده به حیات جسم، جان و عقل خود را بشناسد، باید به اندازه‌ای که احتیاج دارد، برای حیات هر سه ناحیه، از عوامل قرارداد شده حق در سفر عالم وجود، بهره‌مند شود و استفاده کند.

اگر بدن انسان با عوامل عالی طبیعت که باعث حیات بدن است، ترک رابطه کند، بدن از ادامه حیات متوقف می‌شود؛ آدمی از بین رفته و از دنیا می‌رود، یا اگر انسان عواملی را که مربوط به بدن نیست و با کارگاه بدن رابط مستقیم ندارد، وارد بدن کند، باز بدنش

(1) بی‌نوشت

1. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله وسلم، ص 88-90.

ایمان و آثار آن، ص: 120

هلاک می‌شود، هر چند که آن عوامل هم مادی است، ولی آنها نمی‌توانند رابطه مستقیمی با کارگاه جسم داشته باشند؛ به طور مثال، گیاهان کشنده جزء مواد طبیعت هستند، اما این گیاهان برای کارگاه بدن ساخته نشده‌اند و در این کارگاه زاید به شمار می‌آیند. آدمی از دو راه هلاک می‌شود، اول: با قطع رابطه با مواد مورد احتیاج، دوم: با حرکت اشتباه برای تأمین احتیاجات بدن.

همان‌طوری که بدن مرگ و حیات دارد، نفس و جان هم مرگ و حیات دارد، قرآن مجید در آیات زیادی به حیات و مرگ جان اشاره می‌کند؛ همین‌طور عقل هم دارای حیات و مرگ است و کتاب الهی هم به اصل حیات و مرگ عقل اشاره می‌کند. به طور کلی، در قرآن مجید به نحو کامل و جامعی، عوامل برپادارنده حیات جسم، جان و عقل و عوامل از بین برنده حیات آنها بیان شده است.

برای همین باید گفت: ملت بی‌ارتباط با قرآن، از حیات سالم مادی، از حیات روحی و نفسی، و از حیات عقلی دور هستند، هر چند که آنها بر زمین زندگی کنند. در ارزیابی قرآن، این زندگان زنده واقعی نیستند؛ بلکه مردگانی زنده‌نما هستند.

آیات: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا «1» وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ «2»** در قرآن مجید هم همین مسیر را دنبال می‌کند؛ یعنی مرگ جان را نشان می‌دهند، و همین‌طور در قرآن مجید نشان داده می‌شود که چه عواملی باعث می‌شود جان بمیرد، و این که چه عواملی باعث می‌شود روان و نفس دارای حیات انسانی و الهی گردد، و همین‌طور چه عواملی باعث می‌شود عقل زنده بماند و رشد کند، و نیز چه عواملی باعث می‌شود عقل حالت درک خودش را از دست بدهد، و هم‌چنین چه عواملی باعث مرگ و یا حیات بدن است. آشنایی با این عوامل و عمل به این عوامل، جامعه‌ای می‌سازد که خدا می‌خواهد و انبیا به خاطر آن به رسالت مبعوث شدند، ولی جهل به این عوامل و قهراً دور ماندن از عمل به این عوامل، جامعه‌ای می‌سازد که خدا به آن رضایت نمی‌دهد؛ جامعه‌ای که سیر و حرکت آن بر خلاف هدف پیغمبران خدا است. در قرآن مجید این جامعه به عنوان جامعه‌ای زنده مورد توجه نیست، هر چند در این جامعه، ظاهر زندگی آراسته به زرق و برق هم باشد؛ چون داشتن زرق و برق در اسلام ملاک حیات نیست. در اسلام به معنای عام کلمه، و در حریم هدایت؛ یعنی از زمان ورود آدم به

(1) 2. اعراف: 179: [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند ...

(2) 3. فاطر: 22: و تو نمی‌توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوائی

ایمان و آثار آن، ص: 121

کره خاک که انسان هدایت خدا را دنبال کرده تا روز قیامت، زرق و برق مادی یا صنعت و تکنیک، بدون نور عالم ملکوت خیلی اهمیت ندارند؛ بلکه عامل هلاکت هستند.

در نوشته‌های دانشمندان و افراد شاخص سیاسی عالم ملاحظه می‌کنید که ترس و وحشت بر بشر حاکم است؛ از این که او این تمدن از درون خودش را نابود کند، و مسلم است که بدون نور الهی، این تمدن منفجر می‌شود؛ چون این تمدن تمام سرزمینها و بنی آدم را به سمت شعله‌های عجیب و غریب جنگ‌ها، رنج‌ها و ناراحتی‌ها رهنمون می‌سازد.

عاقبت فاصل انسان از معرفت و عمل

قرآن مجید می‌فرماید: ملتی که از معرفت و از عمل به برنامه‌های معرفت جدا می‌شود، باید منتظر باشد که رنج، اضطراب، تشویش، نگرانی و عذاب، از بالای سر و از پایین پا، او را محاصره کند؛ این سنت الهی است که در جوامع انسانی جاری بوده. در هر صورت، توجه به این موضوع باید خیلی برای شما و هر فرد مسلمانی مهم باشد که بدن غذا می‌خواهد، و غذای بدن هم هر چیزی نیست؛ بلکه آن غذا موادی است که عامل حیات بدن می‌باشند و می‌توانند با کارگاه هستی بدن رابط مستقیم داشته باشند. هر چیزی در این عالم، گر چه می‌تواند تحت عنوان موادی از مواد عالم باشد، ولی ممکن هست آن موارد خوردنی نباشد. همین معنا را باید در چهره‌ای عالی‌تر، در حریم جان، مشاهده کنید؛ روح گرسنه، از عوامل عالی اخلاقی است. جان و نفسی که خطوط عالی اخلاقی در او نقش نبندد و صاحب جانی که از عواطف عالی انسانی و فضایل اخلاقی بهره‌مند نباشد، جانش می‌میرد. عقل هم اگر گرسنه بماند، هدف خلقت آدمی را متلاشی می‌کند.

فضایل و کمالات علی علیه السلام

امیرمؤمنانعلیه السلام پدری است که از ابتدای ولادت فرزندانش، به این سه معنا توجه کامل دارد؛ او مردی است که در دامن پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم برای داشتن جمیع فضایل و کمالات تربیت شده است. هر کجا در قرآن

مجید آیه‌ای را در جنبه‌های مثبت مسایل انسانی قرائت می‌شود، بعد از رهبر عالی‌قدر اسلام، بدون تردید مصداق اتم و اکملی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام برای آن جنبه‌ها وجود نداشته است. علی علیه السلام مردی است که در شصت و سه سال زندگی‌اش، عیبی در او دیده نشد؛ بلکه هر چه از او در خطوط عقلی، روحی و بدنی مشاهده شد، دارای خطی کامل و جامع بود. این مرد بیدار که هم مقررات تربیتی الهی در وجودش به صورت انرژی و فعالیت جلوه کرد، با بیداری کامل، متوجه خانه، خانواده و جامعه

ایمان و آثار آن، ص: 122

انسانی بود؛ او می‌دانست که بنی‌آدم، از اولادش گرفته تا آخرین فردی که در آب و خاکش، یا در حریم انسانیتش، تا قیامت می‌خواهد زندگی کند، سه نفقه احتیاج دارد: نفق جسمی، نفق عقلی، و نفق روحی. او در مدت عمرش با هر انسانی که برخورد کرد، این برنامه را پیاده کرد؛ یعنی در حد استعداد و امکان وجودی و جان او، از جسم و عقلش رفع نقص احتیاج کرد. او منبع پرفیضی بود که به هر سه معنا متوجه بود و برای جوابگویی به احتیاجات جسمی، عقلی و روحی بشر، برنامه‌های شایسته‌ای از کارگاه هستی‌اش تراوش می‌کرد. او مردی است همیشگی؛ یعنی با همان شدتی که در زمان حیاتش، برای رفع نقایص مادی، عقلی و روحی در جوشش و کوشش بود، الان هم، همان جوشش و کوشش علی بر روی خط اسلام و قرآن در حال حرکت است، به قول جلال‌الدین:

رگ است این آب شیرین و آب شور در خلاق می‌رود تا نفخ صور «1»

البته، ما با آب شیرینش کار داریم. ما انسان‌ها باید خود را از این سرچشمه سیراب کنیم.

فاصله گرفتن انسان از اولیای الهی

هر مقدار، فاصل خانوادها و جوامع انسانی از اولیای الهی و مردان پاک راه حق زیاد شود، حکومت بیچارگی و ذلت بر آن‌ها زیاد می‌شود، و هر مقداری که انسان به مخلصین پیشگام حضرت ربوبی نزدیک گردد، شیطان و عوامل شیطانی از او دور می‌شوند.

بعد از این که خداوند شیطان را از جایگاهی که داشت، راند و او را مورد لعنت خود قرار داد، او از خداوند خواست که تا روز رستاخیز به او مهلت بدهد و خداوند نیز این مهلت را به او داد. آن جا شیطان بنی‌آدم را به دو قسمت تقسیم کرد؛ نسبت به عمومشان گفت:

فَعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ «2»

به عزت سوگند، هم آنان را گمراه می‌کنم

و عده‌ای را استثنا کرد و نسبت به آنها گفت:

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ «3»

مگر بندگان خالص شده‌ات را.

؛ یعنی نسبت به این عده، من اصلاً دسترسی ندارم؛ نه این که من دلم نمی‌خواهد آنها را گمراه کنم؛ بلکه نمی‌توانم

(1) 4. مثنوی معنوی، حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی سعی نمود با این مطلع:

يك شه دیگر از نسل جهود

در هلاک قوم عیسی رو نمود

(2) 5. ص: 82.

(3) 6. ص: 83.

ایمان و آثار آن، ص: 123

به آنها دسترسی پیدا کنم. آنها در حال پروازند؛ یعنی نسبت به کسانی که با تو در ارتباط هستند، من نمی‌توانم کاری انجام دهم. پروردگار عالم، آن قدر حریم امن دارد که هر کسی داخل در این حریم امن قرار گیرد، شیطان و عوامل شیطانی به او دسترسی ندارند؛ مثلاً «ایمان» حرم امن پروردگار است، البته، در صورتی که خود آدم برای راه دادن به شیطان و عوامل شیطانی، این دیوارهای حرم امن را خراب نکند. خداوند متعال چقدر در آی هشتاد و دوی سوره انعام این مطلب را لطیف بیان می‌کند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ

خدا می‌فرماید: اگر ایمان می‌آورید، دیگر حریم ایمانتان را به تجاوز آلوده نکنید؛ چون راه برای ورود دشمن باز می‌شود، و آن وقت، تعادل زندگی‌تان به هم می‌خورد. وقتی که تعادل زندگی‌تان به هم خورد، فریاد ناله همه بلند می‌گردد و خطوط زندگی هم پر از مشکلات می‌شود. به طور خلاصه، آیه می‌گوید، یکی از حریم‌های امن پروردگار، ایمان است. در روایت است که یکی دیگر از این حریم‌های امن، ولایت علی بن ابی‌طالب هست:

«يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي.» «1»

واقعاً باید گفت، مالک اشتر، سلمان فارسی و حبیب بن مظاهر و ... در این دژ قرار داشتند و دشمن نمی‌توانست به آنان دستیابی پیدا کند؛ چرا که با ورود انسان در این دژ، دشمن هر چه قدرت داشته باشد، نمی‌تواند بر او تسلط پیدا کند.

مردم مسلمان باید به این مسأله توجه کنند که به اندازه‌ای که افراد بشر برای جوابگویی به احتیاجات جسمی، در حال فعالیت هستند، باید به همان مقدار هم برای جان و عقل قیام کنند و به ندای روح جواب مثبت بدهند؛ به فریاد عدل جواب مثبت بدهند. نفس، قواعد عالی اخلاقی می‌خواهد، و برای پیدا کردن این قواعد عالی اخلاقی، آگاهی از قرآن و حیات انبیا لازم است. برای همین باید خطوط روحی انبیا را بخوانیم، و در کتاب جان خود بنویسیم.

انبیا و ائمه علیهم السلام عاقل‌ترین انسان‌ها

از نظر اندیشه و عقل هم عالی‌ترین عقل، عقل انبیا و ائمه طاهرينعليهم السلام است. روش اندیشه را باید از آن‌ها یاد گرفت، و بعد از یاد گرفتن هم باید به آن عمل کرد. در روز قیامت نمی‌توان آلودگی‌ها، ناپاکی‌ها، ظلم و تجاوزها را جواب داد. وقتی آدم به این روایاتی که

(1) 7. أمالی الصدوق، ص 35، المجلس الحادی و الأربعون.

ایمان و آثار آن، ص: 124

در باب گناه و در باب محاکمات محشر وارد شده، نگاه می‌کند، می‌ترسد و وحشت می‌کند.

روزی مردی پیش مادرش آمد و گفت: ای مادر! گاهی هنگام عبادت حالت کسالت مختصری به من دست می‌دهد، و من هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم خودم عامل این کسالت نیستم. اسلام هم که قانون وراثت را قبول دارد و علوم جدید هم که مسأله وراثت را خیلی خوب ثابت کرده‌است. اسلام برای همین، پنج هزار قانون درباره ازدواج دختر و پسر به خاطر ایجاد نسل آورده است، یعنی از این جهت به نسلی که می‌خواهد به وجود بیاید، اهتمام دارد؛ چون اسلام این معنا را قبول دارد که صفات، حالات و برنامه‌های نسل قبل، از روی پل ارتباط بین نسلی؛ یعنی وراثت، به نسل بعد سرازیر می‌شود.

مرد گفت: این عامل کسالت در خود من که نیست، تو چه کار کردی که این زاویه تاریک در جان من هست؟ این زاویه تاریک از آن تو است؟ چون خود من هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم چنین عامل تاریکی را ندارم؟ مادرش گفت: پسر من پاک زندگی کردم و پاک هم تو را تربیت کردم. به فکر نمی‌رسد که کاری کرده باشم که باعث این تاریکی شده باشد.

تأثیر اخلاق پدر و مادر در تربیت فرزندان

علامه حلی «1» اعلی الله مقامه الشریف که از بزرگ‌ترین دانشمندان دین ما است، در یکی از خیابان‌های حله داشت عبور می‌کرد که بچه‌ای برگشت و به او ناسزا می‌گفت. علامه به نوکرش گفت: ببین! پدر این بچه چه کسی است؟ و او رفت پدر بچه را پیدا کرد و پیش علامه آورد. علامه گفت: با چه خانواده‌ای وصلت کردی؟ پدرگفت: با فلان خانواده. علامه دید که خانواده آن زن، خانواده محترمی است. از

(1) 8. العلامة الحلی (648-726): جمال الدین الحسن بن یوسف بن زین الدین علی بن المطهر الحلی. وصفه ابن داود الحلی المعاصر له بقوله: «شیخ الطائفة و علامه وقته و صاحب التحقيق و التدقيق، كثير التصانيف، انتهت رئاسه الإمامیه إلیه فی المعقول و المنقول»، و فی الرياض: «أنه كان من أزهد الناس و أتقاهم، و من زهده ما حکاه السید حسین المجتهد فی رساله النفحات القدسیه عنه، انه قدس سرّه أوصی بجميع صلواته و صیامه مده عمره، و بالحج عنه مع أنه كان قد حج كما نقله فی شأن الشیخ علی الکرکی أيضا». و مما قال شیخنا العلامة: «بلغ أسماء تصانیفه نحو من ألف عنوان، و فی عصره استبصر السلطان خدابنده و تشیع و ضرب النقود باسم الائمة عام 708». من آثاره: إرشاد الأذهان فی أحكام الإيمان، الألفین، فی إمامه أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام، الباب الحادی عشر، تبصره المتعلمین، تذکره الفقهاء، رجال العلامة الحلی خلاصه الأقوال، قواعد الأحكام، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد للطوسی، کشف یقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، مبادئ الوصول. فهرس التراث، ج 1، ص 705

ایمان و آثار آن، ص: 125

پدر بچه پرسید: چه کسی این خانم را برای تو عقد کرد؟ او گفت: فلان شخص. علامه گفت: او را صدا بزنی که پیش من بیاید. علامه به عاقد گفت: صیغه عقد و طلاق را بخوان. عاقد محضری هم صیغه عقد و طلاق را خواند، و علامه دید که او قسمت صیغه عقد را اشتباه می خواند. برای همین، علامه صیغه عقد را به او یاد داد، و بعد هم به پدر گفت: که بیش تر از این بچه مواظبت کن. حالا شب عروسی، مردم مهمان دعوت می کنند و انواع فسادها را انجام می دهند. خدا می داند با این کارها چه بر سر نسل آیند این زنان و مردان می آید.

حضرت علی علیه السلام بعد از ضربت شمشیر ابن ملجم ملعون داشت جان می داد، ولی در همین جان دادن، دید فرصتی دارد. در همین فرصت کوتاه، این پدر واقعی دلش داشت برای حیات روحی و عقلی فرزندانش می جوشید و فریاد می زد. او در آن حال رو به بچه هایش کرد و گفت: حسن جان! حسین جان! من این حرفها را فقط برای شما دو نفر، و یا تنها به خانواده ام نمی گویم؛ بلکه برای هر کسی می گویم که می خواهد به این سخنان گوش بدهد و آن را به نسل بعد انتقال دهد. او باید بگوید: مردم! تا روز قیامت با تربیت باشید؛ شخصیت و فضیلت داشته باشید.

در روایات قدسی دارد که خدا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به عزت و جلال خود قسم یاد می کنم، من هر آینه از بند خود، از زن و مرد آنان که در اسلام موی خود را سفید کرده اند، حیا می کنم که آنها را عذاب نلایم. بعد از گفتن این جمله، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست. عرض کردند: یا رسول الله! برای چه گریه می کنی؟ حضرت پاسخ داد: گریه ام برای کسانی است که خدا از عذاب کردن آنها حیا می فرماید، در حالی که آنان از گناه و معصیت خدا حیا نمی کنند. «1»

احترام به امام حسین علیه السلام

خانه علی علیه السلام خان تربیت بود. به قدری امیرمؤمنان علیه السلام مؤدب بود که ادبش ادب الله بود. امیرمؤمنان علیه السلام ادب عجیبی داشت، هر وقت غیر از آن وقتی که حضرت در رختخواب افتاده بود و ضربه شمشیر پسر مرادی نمی گذاشت که او حرکت بکند، غیر از آن وقت، هر موقع امیرمؤمنان علیه السلام با حضرت سیدالشهداء علیه السلام کار داشت، او را و هم چنین دیگر فرزندانش را به اسم صدا نمی زد؛ یعنی در تمام عمر يك دفعه هم یا حسین! نگفت. فرزندان علی علیه

(1) 9. دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 42:

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِي وَآمَتِي يَشِيْبَانِ فِي الْإِسْلَامِ أَنْ أُعَذِّبَهُمَا ثُمَّ بَكَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقِيلَ مِمَّ تَبْكِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! فَقَالَ: أَبْكِي لِمَنْ اسْتَحْيَى اللَّهُ مِنْ عَذَابِهِمْ وَ لَا يَسْتَحُونَ مِنْ عِصْيَانِهِ.

ایمان و آثار آن، ص: 126

السلام می‌گویند: پدرمان علی علیه السلام هر وقت با امام حسین علیه السلام کار داشت، اول از سر جایش تمام قد بلند می‌شد، و در همان حال ایستاده، با یک حالت ادب، رو به ابی‌عبدالله می‌کرد و او را صدا می‌زد: «الیّ یا ابا عبدالله!» خیلی به فرزندانش احترام می‌گذاشت، مخصوصاً به حضرت سیدالشهداء علیه السلام که حساب ندارد.

سفارش اول: خویشنداری

«يَا بُنَيَّ! أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»

پسر! دو روز در دنیا برای تو می‌باشد، یک روز، روز ثروت و پول، و یک روز هم روز فقر و ناداری، من تو را در این دو روز به تقوا سفارش می‌کنم و به ایجاد حالت خویشنداری، استقامت و صبر؛

این خویشنداری در روز ثروت، تو را از انحراف حفظ می‌کند، و در روز ناداری و فقر، تو را حفظ می‌نماید. ثروت و فقر دو عاملی هستند که اگر خویشنداری و تقوا با آنها نباشد، بی‌تردید، آن دو صاحبشان را کافر می‌کنند.

كَأَنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى * «1»

وقتی آدم فقیر شود، افرادی دورش جمع می‌شوند تا فقر و احتیاج او را برطرف کنند، و برای همین کارهایی را به او پیشنهاد می‌دهند؛ کارهایی که وقتی او به آنها نگاه می‌کند، می‌بیند دین نمی‌گذارد او چنین کارهایی را انجام بدهد؛ چون اولین کاری را که باید انجام بدهد، این است که باید برای رفع احتیاجش، دین خود را بفروشد: «كَأَدَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.»

«2»

اگر حمید بن قحطبه «3» دینش را به هارون نفروخته بود، در يك شب که نمی توانست سر شصت نفر از سادات را از تن جدا کند. آدم بادین که نمی تواند گناه بکند.

(1) 10. علق: 6- 7: این چنین نیست [که انسان سپاس گزار باشد] مسلماً انسان سرکشی می کند. برای این که خود را بی نیاز می پندارد.

(2) 11. کافی، ج 2، ص 307، باب الحسد:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا وَ كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدْرَ.

(3) 12. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 111- 109، باب ذکر من قتله الرشید من اولاد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بعد قتله لموسى بن جعفر عليه السلام بالسم في ليلة واحدة سوى من قتل منهم في سائر الأيام و الليالي:

قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ الْبَزَّازُ النَّيْسَابُورِيُّ وَ كَانَ مُسِنًّا، قَالَ: كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ مُحَمَّدِ بْنِ قَحْطَبَةَ الطَّائِيِّ الطُّوسِيِّ مُعَامَلَةً فَرَحَلْتُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَلَبَعُهُ خَبَرٌ قُدُومِي فَاسْتَحْضَرَنِي لِلْوَقْتِ وَ عَلَى ثِيَابِ السَّفَرِ لَمْ أُغَيِّرْهَا وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ قَتَّ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ رَأَيْتُهُ فِي بَيْتٍ يَجْرِي فِيهِ الْمَاءُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَلَسْتُ فَأَتَنِي بِطَشْتٍ وَ إِبْرِيْقٍ فَعَسَلَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَمَرَنِي فَعَسَلْتُ يَدَيَّ وَ أَحْضَرَتِ الْمَائِدَةَ وَ ذَهَبَ عَنِّي أُنَى صَائِمٍ وَ أَنِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ ذَكَرْتُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي فَقَالَ لِي مُحَمَّدٌ مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ وَ لَسْتُ بِمَرِيضٍ وَ لَا بِي عِلَّةٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَ لَعَلَّ الْأَمِيرَ لَهُ عُذْرٌ فِي ذَلِكَ أَوْ عِلَّةٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ فَقَالَ مَا بِي عِلَّةٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَ إِنِّي لَصَحِيحُ الْبَدَنِ ثُمَّ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَ بَكَى ... وَ قَدْ قَتَلْتُ مِنْ أَوْلَادِهِ سِتِّينَ نَفْسًا قَدْ وَلَدَهُمْ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَارْتَعَشْتُ يَدِي وَ ارْتَعَدْتُ فَرَأَيْصِي فَنَظَرُ إِلَى الْخَادِمِ مُغَضَّبًا وَ زَبَرَنِي فَأَتَيْتُ عَلَى ذَلِكَ الشَّيْخِ أَيْضًا فَقَتَلْتُهُ وَ رَمَى بِهِ فِي تِلْكَ الْبُئْرِ فَإِذَا كَانَ فِعْلِي هَذَا وَ قَدْ قَتَلْتُ سِتِّينَ نَفْسًا مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ فَمَا يَنْفَعُنِي صَوْمِي وَ صَلَاتِي وَ أَنَا لَا أَشْكُ أَنَّي مُخَلَّدٌ فِي النَّارِ.

ایمان و آثار آن، ص: 127

«يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ»

پسرم! در هنگام قرار گرفتن در قل ثروت، و در هنگام قرار گرفتن در ناراحتی فقر، خویشتن دار باش.

شکرگزاری در هم حالات

مردی نشسته بود که نه چشم داشت و نه بدن سالم، و نه دست و پای سالمی و مرتب می گفت: الهی! برای کدامین نعمت از نعمت هایت، تو را شکر کنم، الهی! به من توان شکر بده؛ الهی! خیلی عاشق تو هستم. مرد ثروتمند متکبر بی دینی داشت از کنارش عبور می کرد که مناجات او را شنید، پس جلو آمد و به او گفت: مرد حسابی! چشم، پا و دست که نداری، من معنای شکر کردن تو را نمی فهمم؟ گفت: چطور معنای شکر کردن من را نمی فهمی، نعمتی که خدا به من داده، کوری چشم است؛ اگر چشم داشتم و قیاف متکبران تو را می دیدم، در عذاب می شدم؛ اما الان در این نعمت هستم و خدا را شکر می کنم که چشمم به يك متکبر نیفتاده است.

در روایتی در وسائل الشیعه، امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند متعال در مال اغنیا به اندازه ای سهم برای فقرا قرار داده که نیازشان را برطرف می سازد. «1» وای به حال جامعه اسلامی، از روزی که ثروت این جامعه در دست افراد بی دین قرار بگیرد. اگر امروز

(1) 13. وسائل الشیعه، ج 9، ص 13:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ الَّذِي فَرَضَ لَهُمْ لَا يَكْفِيهِمْ لَزَادَهُمْ وَ إِنَّمَا يُؤْتَى الْفُقَرَاءُ فِيمَا أُوتُوا مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقُّوهُمْ لَا مِنْ الْفَرِيضَةِ.

در مستدرک الوسائل، ج 7، ص 9 نیز چنین آمده:

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ النَّاسِ فِي أَمْوَالِهِمْ قَدَرٌ الَّذِي يَسَعُ فُقَرَاءَهُمْ فَإِنْ صَاعَ الْفَقِيرُ أَوْ أَجْهَدَ أَوْ عَرَى فِيمَا يَمْنَعُ الْعَنِي فَإِنَّ اللَّهَ مُحَاسِبٌ الْأَغْنِيَاءَ فِي ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مُعَذِّبُهُمْ بِهِ عَذَاباً أَلِيماً.

کسانی فقیر، نیازمند، گرسنه و برهنه‌اند، تنها برای گناهان ثروتمندان است.

سفارش دوم: سخن حق

«وَكَلِمَهُ الْحَقُّ فِي الرِّضَا وَالْعُصْبِ»

پسرم! اتفاق می‌افتد که در زندگی خیلی خوشحال باشی و یا خیلی خشمگین، چه آن هنگام که خوشحالی، و چه آن هنگام که غضبناک هستی، سخنی که از دهانت بیرون می‌آید، باید سخن حق باشد.

سفارش سوم: قناعت

«وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»

چه در روزی که غنی هستی، و چه در روزی که فقیر هستی، در خرج کردن زیاده‌روی نکن و میانه‌روی را مراعات کن.

سفارش چهارم: عدالت

«وَوَالْعَدْلُ عَلَى الصَّدِيقِ وَالْعَدُوِّ»

حسین جان! در دنیا هم دوست، و هم دشمن پیدا می‌کنی، و تو چه با دوستان و چه با دشمنان، به عدل رفتار کن.

سفارش پنجم: انجام وظیف الهی

«وَوَالْعَمَلُ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ»

روزی که خیلی خوشی، خوش بودن تو را از انجام وظیف الهی و عبادت خدا جدا نکند، و روزی هم که خسته هستی، خستگی تو را از اجرای امر خدا باز ندارد.

سفارش ششم: رضایت از خدا

«وَوَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِي الشَّدِّهِ وَالرَّخَاءِ»

حسین جان! پروردگار، برای زندگی تو اندازه گیری هایی کرده که در این اندازه گیری ها، پنجاه سال خوشی برای تو نوشته شده و ده سال هم ناراحتی. هم در آن پنجاه سال خوشی، به قضا و قدر خدا راضی باش، و هم در آن ده سال ناراحتی.

و حسین هم در حماس عاشورا چنین بود. از صبح عاشورا تا عصر آن، هفتاد و یک نفر از بهترین فرزندان آدم را جلوی چشمش قطعه قطعه کردند و سر بریدند. از یک طرف بدن های بی سر یاران افتاده بود، و از طرف دیگر، صدای نال زن و بچه می آمد. بچه های تشنه هم داشتند فریاد می زدند، در حالی که عده ای از بچه ها مطابق با روایات از شدت تشنگی از دنیا رفته بودند. خود حضرت هم دیگر در بدنش جای سالمی وجود نداشت. در این حال، او صورت خون آلودش را روی خاک گذاشت و سفارش پدرش علیه السلام را آشکار کرد: «الهی رضا بقضائك.» «1» چون تربیت کامل بود و روح دیگر اشباع گشته بود.

(1) 14. شیخ شریفی، کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص 510:

صبراً علی قضائك یا رب لا إله سواک، یا غیاث المستغیثین، مالی رب سواک ولا معبود غیرک، صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له، یا دائماً لا نفاذ له، یا محیی الموتی، یا قائماً علی کل نفس بما کسبت احکم بینی و بینهم و أنت خیر الحاکمین (مقتل الحسین علیه السلام للمقرم: 357، ینایع الموده: 418).

ایمان و آثار آن، ص: 129

شیع واقعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

قرآن مجید بیان می‌کند اعتقاد به پروردگار بزرگ عالم، به تنهایی برای انسان سعادت نمی‌سازد، و این که بشر در این اعتقاد، تنها نیست؛ بلکه تمام موجودات عالم با زبانی که در ذات آنها وجود دارد، نه با زبانی که برای آنها زبان گویا قرار داده شده، با ذات مقدس احدیت ارتباط دارند. هیچ موجودی در محدوده عالم خلقت، نمی‌تواند جدا از پروردگار باشد؛ چون اگر بخواهد جدا باشد، هستی ندارد و وجودش در خطّ عالم، غیر ممکن است؛ به خاطر همین جهت، قرآن مجید از این اتصال و رابطه به تنهایی یاد نمی‌کند تا این که بشر با آن مانند حیوانات نباشد؛ بلکه از ابتدا، امر اعتقاد و ایمان را می‌گوید و به دنباله آن، برنامه‌هایی را

ایمان و آثار آن، ص: 130

پیشنهاد می‌نماید که مجموعه آن برنامه‌ها عبارت است از به صورت خارجی درآمدن ایمان بشر به عنوان عمل صالح و شایسته در ظرف بیرون از خودش. قرآن مجید این بیان را به طور مفصل دارد.

معنای ایمان

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق رحم الله علیه از قول حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح. «1» اگر هر کدام از این سه جنبه از ایمان در وجود انسان نباشد، ایمان او ایمان کاملی نیست و او از اسلام ناب فاصله دارد.

اقسام حیات

برداشت نورانی و اصیلی از زندگی مقدس امام سوم حضرت سیدالشهداء علیه السلام شده و درباره این زندگی سرافرازانه گفته‌اند: «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جَهَادٌ». «2»: زندگانی امام حسین علیه السلام، سرتاسر جهاد بوده است. در تفسیر این تعبیر باید گفت، حیات بر چهار قسم است:

قسم اول آن، حیات جمادی است؛ مانند حیات سنگ‌ها، کوه‌ها، دریاها، کھکشان‌ها، کرات آسمانی؛

قسم دومش، حیات نباتی می‌باشد؛ مانند حیات انواع مختلف گیاهان؛

قسم سوم هم حیات حیوانی است؛ مانند حیات درندگان و چرندگان. در این حیات، در محدوده خوردن، آشامیدن، اعمال شهوت و گذراندن عمر تا مردن، بشر با حیوانات دیگر شریک است؛

چهارمین قسم هم حیات انسانی می باشد.

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن جایی است که نام نیست «3»

شیخ بهایی

(1) بی نوشت

1. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، 124-122، باب ما كتبه الرضا علیه السلام للمأمون في محض الإسلام و شرائع: وَ الْإِيمَانُ هُوَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ اجْتِنَابُ جَمِيعِ الْكِبَائِرِ وَ هُوَ مَعْرِفَةُ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

(2) 2. شیخ شریفی، کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص 10:

بعض العبارات المنسوبة للإمام علیه السلام علی الرغم من اشتهاها و مضامينها السامیه، لم نجدھا فی المصادر التي بحثنا فیھا، من جمله ذلك: «ان الحیاة عقیده و جهاد».

(3) 3. شیخ بهایی، مثنوی نان و حلوا، فی تأویل قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

ایمان و آثار آن، ص: 131

حیات انسانی

منظور از این حیاتی که در تعبیر مزبور از زندگانی امام حسین علیه السلام شده، فقط حیات انسانی است؛ آن حیاتی که در خطّ انسان بودن است، و صفت رذیله‌ای هم در آن دیده نمی شود، و در چهره آن، تمام صفات عالی انسانی منعکس می باشد.

سعدی چنین حیاتی را این گونه توصیف می کند:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت «1»

بشر گداترین موجود عالم

هیچ حیوانی در عالم، اعم از حیوانات دریایی‌ها، صحرایی‌ها و هوایی‌ها، برای گذراندن ادار امور زندگی به هیچ آدمیزادی احتیاج ندارد، ولی آدمیزاد از هیچ چیزی در این عالم بی‌نیاز نیست. بنابراین می‌شود گفت، گداترین موجود عالم، بشر بوده و بقیه موجودات هم هیچ احتیاجی به بشر ندارند. این تن با همه حیثیتش گدا است، گدای موجودات عالم، علاوه بر این، در جهان مقامی به این تن داده نشده است.

رابط تن با روح و روان

این تن مرکب برای روان است، روانی که اول دارد، ولی آخر ندارد، و برای عقلی که اول دارد، ولی آخر ندارد. عقل و روح، مرکبی که لازم داشتند، به آنها عنایت کردند. بنا بر این، باید همیشه در انتخاب تمام برنامه‌ها، عقل و روان حکومت کنند. ذلیل و بیچاره ملتی که عقل و روانشان نوکر چشم و شهوت شده، و عزیز، آن مردان و زنانی که بدن را خدمتگزار عقل و روان قرار داده‌اند.

قرآن مجید می‌فرماید: خدا زن حضرت نوح پیغمبر علیه السلام و زن حضرت لوط پیغمبر علیه السلام را لعنت کند و از رحمت دور نماید؛ چون هر دوی آنها خاین بودند. «2» عقل و روح در وجود آن دو موجود، ذلیل و بیچاره بودند و اسیر شکم و شهوت.

خداوند بر عکس آنها، چهره دیگری را در عالی‌ترین قله انسانیت نشان می‌دهد که آن مقام و شخصیت حضرت

(1) 4. سعدی، مواعظ، غزلیات، شماره 16.

(2) 5. اشاره به آی دهم سوره تحریم: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاحِلِينَ.»

آسیه «1» همسر فرعون ملعون است. «2» او زنی بود که بدن را خدمتگزار عقل و روان قرار داد؛ ولی آن دو زن با این که در خانه دو پیغمبر بودند، بدن را در اختیار روان و عقل قرار ندادند. در هر صورت، انسانیت و حیات، با انواع واقعیت‌ها همراه هست. حقیقت‌ها، درستی‌ها، فضیلت‌ها، صفات حسنه و آراستگی‌ها، منظور از حیاتی که در توصیف زندگی وجود مقدس اَبی‌عبدالله علیه السلام آمده، حیات انسانیت است.

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شغیبت و جهل و ظلمت حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت «3»

وجود غریز حیوانی در حیات انسانی

انسانیت در حیات حیوانیت پیدا نمی‌شود، ولی حیات حیوانیت در حیات انسانیت به کمال می‌رسد. همه اشتباهات ادوار تاریخ در برنامه‌های انسان‌ها و اقوام، همین يك جمله بوده است که آن‌ها نتوانستند حیات حیوانی را در حیات انسانی تکامل بدهند. عقل باید همیشه مسایلی را که در عالم حقیقت و واقعیت دارد، بدرقه کند و از توهمات، تصورات و پندارها بپرهیزد. در این زمینه، قرآن مجید کسانی را که محکوم به حیات حیوانیت هستند، مثال می‌زند به این که مانند آن مسافری می‌مانند که تشنگی بر او غلبه کرده باشد. او در جاده حرکت می‌کند و از دور آب می‌بیند. خیال می‌کند رودخانه‌ای از شمال خیابانی به سمت جنوب آن در حرکت است. می‌دود و به آن نقطه معینی که او انتخاب کرده، می‌رسد، ولی جز بیابان چیز دیگری را مشاهده نمی‌کند:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ. «4»

(1) 6. شیخ علی النمازی، مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 138:

وَأما امرأة فرعون آسية، فكانت من بنی إسرائيل وكانت مؤمنة مخلصه، وكانت تعبد الله سرا، وكانت على ذلك إلى أن قتل فرعون امرأة حزيل، فعانت حينئذ الملائكة يعرجون بروحها لما أراد الله تعالى بها من الخير فزادت يقينا وإخلاصا وتصديقا.

(2) 7. اشاره به آی یازده سور تحریم: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ بَخِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ بَخِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.»

(3) 8. سعدی، موعظ، غزلیات، شماره 16.

(4) 9. نور: 39: و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه آن را [از دور] آب می‌پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد، و خدا را نزد اعمالش می‌یابد که حسابش را کامل و تمام می‌دهد، و خدا حسابرسی سریع است.

ایمان و آثار آن، ص: 133

این تصویر، تصویر زندگی پنداری و وهمی است که با حقیقت همراه نیست.

در ظرف حیات حیوانی، انسانیت را نمی‌توان جستجو کرد. آن جا ظرف درندگی، تجاوز، بی‌تکلیفی، قانون‌شکنی، حمله، اضطراب، هلاکت و نابودی است.

عالی‌ترین کلاس ایجاد استقامت، صبر، حوصله، بزرگواری و انسانیت

این کلاس از عالی‌ترین کلاس‌های ایجاد استقامت، صبر، حوصله، بزرگواری و انسانیت در وجود انسان است. وقتی علی‌علیه السلام در انبار آمد و درب را باز کرد، نگاهی به انبار طلا کرد. اولین بار که طلاها در چشم علی علیه السلام برق زدند و درخشیدند، علی علیه السلام هم گفت: «غُرْی غُرْی.» «1»

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه «2»

من آن قدر آقایی و شجاعت دارم که در مقابل دریا دریای تو، به هیچ عنوان شکست نمی‌خورم.

علی علیه السلام و بیت المال

در کتاب‌های مهم ما از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که هارون بن عنتره گفت: در ایام جنگ صفین در روستایی به نام ده خورنق «3»، با علی علیه السلام کاری داشتم، در نیمه شب، از خیمه بیرون آمدم و به کنار چادر علی علیه السلام رفتم و گفتم: مولا را می‌خواهم. به من گفتند: ایشان تشریف ندارند. از چادرها رد شدم، دیدم حضرت در بیابان، کنار تخته‌سنگ بزرگی رفته است؛ زانوهایش را در کنار آن تخته سنگ بغل گرفته و در هم پیچیده نشسته است. نزدیک حضرت آمدم و سلام کردم و گفتم: علی جان! چرا از چادر بیرون آمدی؟ حضرت فرمود:

(1) 10. ترجم نهج البلاغه (انصاریان)، ص 766، کلام 77:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَيْ تَعَرَّضْتُ أَمْ إِلَى تَشَوُّقٍ لَا حَانَ حِينَكَ هَيْهَاتَ عُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا 4:

ای دنیا، ای دنیا، از من دوری گزین، خود را به من عرضه می کنی یا آرزومندم شده ای زمان وصال نزدیک مباد، هرگز غیر مرا فریب ده، که مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام که آن را بازگشتی نیست.

(2) 11. دیوان حافظ شیرازی، غزل شماره 428 با مطلع:

سحرگاهان که مخمور شبانه

(3) 12. دربار خورنق در ترجم فتوح البلدان، ج 2، ص 48، چنین آمده است:

اما خورنق قصری قدیم و پارسی بود که نعمان بن امری القیس پسر شفیقه بنت ابو ربیعہ بن ذهل بن شیبان آن را برای بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بنا کرده بود.

ایمان و آثار آن، ص: 134

هوا سرد بود و خوابم نمی برد. به حضرت گفتم: چرا کنار این تخته سنگ نشسته ای؟ حضرت فرمود: هوای بیابان باد دارد و من تنها این رواندازی را که به تن کرده ام، با خود دارم (رواندازی که نخی بود و ژنده). برای همین در هم پیچیده نشسته ام تا نسیم سرد بیابان مرا نیازارد و مقداری گرم شوم. به حضرت گفتم: آقا! خداوند برای شما و خانواده ات از بیت المال سهمی قرار داده، در حالی که شما از بیت المال سهمی را بر نمی دارید. حضرت فرمود: و الله قسم! من از اموال شما چیزی نیاندوختم و این پیراهنی را که الان در زمان حکومت به تن دارم، با خودم از مدینه آورده ام. «1»

علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه می خواند و با آستینش خود را باد می زد. گفتم: پدر! امیرمؤمنان گرمش شده است که چنین می کند؟ پدرم در جوابم گفت: گرمی و سردی هوا در کار نیست، بلکه او پیراهنش را شسته و چون جز آن پیراهنی نداشت، همان طور خیس خیس آن را به تن کرده است، و برای همین آن را تکان می دهد تا خشک شود. «2»

این زهد علی بود که چنین اقتضا می کرد. این زهد حضرت، در عین دارایی فراوانش بود که آن را از دسترنج خود به دست می آورد و در راه حق تعالی بذل و بخشش می کرد. امام باقر علیه السلام می فرماید: شبی که علی علیه السلام از دنیا رفت، از کسب بازوی خویش هزار بنده در راه خدا خریده بود و آزاد کرده بود «3»، و او اموالی وقف فقرای مسلمین کرده بود که سالانه چهل هزار دینار عایدی داشت «4»، و این گونه علی مالش را تبدیل به عمل صالح می کرد و خود بسیار زاهدانه می زیست.

(1) 13. سید هاشم البحرانی، حلیه الأبرار، ج 2، ص 246 به نقل از صفه الصفوه، ج 1، 316، و رواه فی حلیه الاولیاء، ج 1، ص 82:

عن هارون بن عنتره، عن ابيه، قال: دخلت علی بن ابی طالب علیه السلام بالخورنق، وهو یعد تحت سمل قطیفه، فقلت: یا امیر المؤمنین ان الله قد جعل لك ولاهل بیتك فی هذا المال ما یتنعم، وانت تصنع بنفسك ما تصنع! فقال: والله ما ارزاکم من مالکم شیئا وانما لقطیفتی التي خرجت بها من منزلی (أو قال: من المدینه).

سمل قطیفه: لباس نخی ژنده و پاره

(2) 14. الغارات، ج 1، ص 63.

(3) 15. بحار الأنوار، ج 34، ص 336:

و لَقَدْ أَعْتَقَ أَلْفَ عَبْدٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ، يَعْرِقُ فِيهِ جَبِينُهُ وَ يَحْفَى فِيهِ كَفُّهُ.

(4) 16. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 346:

تاریخ البلاذری و فضائل احمد: انه كانت غل علی اربعین الف دینار فجعلها صدق، و انه باع سیفه و قال: لوکان عندی عشاء، ما بعته.

آن مورچه بیچاره‌ای که در بیابان، به سرگین شتر خشک شده به عنوان يك چیز با ارزش و زرق و برق‌داری نگاه می‌کند، به خود می‌گوید: غذای خوبی به دست آورده‌ام، و با چنین نیتی آن را به طرف لانه می‌کشد تا سرگین به آن بزرگی را به محیط لانه‌اش وارد کند، ولی او نمی‌تواند چنین کند؛ چون کوچکی محیط لانه‌اش این امکان را به نمی‌دهد. برای همین تلاش او بیهوده و بی‌سرنجام می‌گردد.

و الله هیچ يك از اموال دنیایی نمی‌تواند از در قبر وارد شود، مگر این که آن را به عمل صالح تبدیل کنیم.

در حیات انسانی باید خدا و پیامبر را بر هر کاری مقدم داشت. آن وقت است که آدمی به فرج و گشایش می‌رسد.

معرفی شیعیان واقعی

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید:

«شِيعَتُنَا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يَحْجُونَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَ يَصُومُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ يُؤَلُّونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَتَّبِعُونَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ [مِنْ أَعْدَائِنَا] أُولَئِكَ أَهْلُ الْإِيمَانِ وَ التَّقَى وَ أَهْلُ الْوَرَعِ وَ التَّقْوَى» «1»

کسی که می‌خواهد به فرج واقعی برسد، پنج علامت دارد، و اگر این علامت‌ها در وجود او بود، حتماً بداند که او در راه رسیدن به فرج کامل است، علامت اول: برپا داشتن نماز. علامت دوم: پرداخت اضافه مالی که پروردگار بزرگ عالم معلوم کرده در راه او، علامت سوم: روزه گرفتن در ماه رمضان، علامت چهارم: انجام حج در همان سال اول استطاعت، علامت پنجم: در تمام برنامه‌های زندگی دوستدار ما اهل بیت باشد.

از آنچه در کتاب فقه‌الرضا علیه السلام که منسوب به امام رضا علیه السلام است، آمده: مسلمان با نگه داشتن چهل شبانه‌روزی آلات غناء در خانه، خشم خدا را به جان می‌خرد «2»، می‌توان چنین برداشت کرد که از الان تا روز

(1) 17. شیخ صدوق، صفات الشیعه، ص 5-4، حدیث پنجم. متن کامل حدیث:

شِيعَتُنَا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يَحْجُونَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَ يَصُومُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ يُؤَلُّونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَتَّبِعُونَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ [مِنْ أَعْدَائِنَا] أُولَئِكَ أَهْلُ الْإِيمَانِ وَ التَّقَى وَ أَهْلُ الْوَرَعِ وَ التَّقْوَى وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ طَعَنَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ طَعَنَ عَلَى اللَّهِ لِأَنَّهُمْ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا وَ أَوْلِيَاؤُهُ صِدْقًا وَ اللَّهُ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَشْفَعُ فِي مِثْلِ رَبِيعَةٍ وَ مُضَرَ فَيَشْفَعُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

(2) 18. فقه‌الرضا علیه السلام، ص 283:

نروی أنه من أبقى في بيته طنبورا أو عودا أو شيئا من الملاهي من المعزف و الشطرنج و أشباهه أربعين يوما فقد باء بغضب من الله فإن مات في أربعين مات فاجرا فاسقا مأواه النار و بئس المصير.

ایمان و آثار آن، ص: 136

قیامت، هیچ شیعه‌ای به خود این جرأت نمی‌دهد که چنین آلاتی را در خانه خود نگهداری کند. علی علیه السلام شصت و سه سال در این دنیا بود، و يك مرتبه هم به غناء گوش نداد. اما الان او دارد موسیقی رحمت حق را گوش می‌دهد «1»، و کسانی که در زمان او به غناء گوش می‌دادند، الان دارند فریاد عذاب جهنم را گوش می‌دهند.

علی علیه السلام وقتی خسته می‌شد، در بیابان، صورتش را بر روی خاک می‌گذاشت، و با این دعا رفع خستگی می‌کرد: «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»: خدایا خستگی را از من بردار، تا فردا صبح، برای خدمت به تو، اعضا و جوارحم، قدرت داشته باشند، «و اشدُّ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي، وَ هَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ». «2»

شخصی محضر امام ششم علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله! همسایه ما برای خودش مجلس غناء برگزار می‌کند، و من به صدای آن‌ها گوش نمی‌دهم، اما هر وقت که به توالت می‌روم، مقداری در توالت معطل می‌کنم تا از پشت دیوار، صدایش به گوشم برسد، آیا من در قیامت مسئول هستم؟ حضرت گفت: قرآن مجید می‌فرماید: «و لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» «3» در قیامت هر سه، چشم، گوش، و فکر تو که متوجه آن جا بودند، مسئول هستند. «4»

(1) 19. کافی، ج 6، ص 433:

عَنْ يَاسِرِ الْخَدَّامِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّيحَ أَنْ تُخَرِّجَهَا فَيَسْمَعُ لَهَا صَوْتًا لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهِ وَ مَنْ لَمْ يَتَنَزَّ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْهُ.

(2) 20. الإقبال بالأعمال الحسنة، دعای کمیل.

(3) 21. اسراء: 36: و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد بازخواست اند.

(4) 22. کافی، ج 6، ص 433:

عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰهِيْمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبَا أُنْتُمْ أُمِّي إِنِّي أَذْخُلُ كَيْفَاءَ لِي وَ لِي جَيْرَانٌ عِنْدَهُمْ جَوَارٍ يَتَغَنَّيْنَ وَ يَضْرِبْنَ بِالْعُودِ فَرُبَّمَا أَطْلُتُ الْجُلُوسَ اسْتِمَاعاً مِنِّي هَلْ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ اللَّهُ مَا آتَيْهِنَّ إِنَّمَا هُوَ سَمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي فَقَالَ لِلَّهِ أَنْتَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فَقَالَ بَلَىٰ وَ اللَّهُ لَكَأَنَّيْ لَمْ أَسْمَعْ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ أَعْجَمِيٍّ وَ لَا عَرَبِيٍّ لَا جَرَمَ أَنِّي لَا أَعُودُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ وَ أَنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فَقَالَ لَهُ فَمُ فَاغْتَسِلْ وَ سَلْ مَا بَدَا لَكَ فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالِكَ لَوْ مِتَّ عَلَىٰ ذَلِكَ أَحْمَدُ اللَّهِ وَ سَلَّهُ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا كُلَّ قَبِيحٍ وَ الْقَبِيحُ دَعَا لِأَهْلِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلًا

ایمان و آثار آن، ص: 137

البته، آنچه گفته شد، در باب غنا بود که موسیقی طرب‌انگیز است؛ اما درباره خود موسیقی و افراط در آن هم در کتاب تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب «1»، درباره ضررها و تأثیرات منفی چنین موسیقی‌ای بر روان می‌گوید، فرد را دیوانه می‌کند؛ نطفه را از بین می‌برد؛ گردش خون را مختل می‌نماید؛ ناخودآگاه فرد را تخدیر می‌کند؛ آدم را به هلاکت می‌رساند.

هم‌شکلی شیعی واقعی با اهل بیت علیهم السلام

«وَيُؤَالُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، باید آن که انتظار فرج می‌کشد، هم شکل ما باشد، «وَيَتَّبِعُونَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ [مِنْ أَعْدَائِنَا]»، و اعمالش نباید به شکل مخالفین ما باشد.

امام هفتم علیه السلام از بازار بزازها عبور می‌کرد که حضرت دید شخصی آمده و می‌خواهد از بزازی جنس بخرد، و بزاز هم پارچه را در آفتاب باز کرد و سه چهار مرتبه آن را حرکت داد تا این که پارچه بر اثر تابش آفتاب، برق بزند و جلوه کند. حضرت جلو آمد و آهسته در گوش بزاز فرمود: اگر در سایه هم این پارچه را باز کنی، این جلوه را می‌دهد؟ بزاز گفت: نه. فرمود: اگر این شخص بیچاره جلو این پارچه را در سایه ببیند، خواهد دانست که این پارچه همان جلوه‌ای را

که در آفتاب داشت، در همه جا ندارد و احساس خواهد کرد، در معامله با تو، دچار فریب شده است. «2» اگر تو چنین معامله‌ای انجام بدهی، از ما اهل بیت جدا خواهی شد. «3» شیعه ما این گونه با مردم معامله نمی‌کنند.

(1) 23. در کتاب غنا، موسیقی، ج 3، ص: 2603 این کتاب چنین معرفی کرده:

یکی از آثار سودمند دربار موسیقی و تأثیرات سوء آن کتابی است به نام تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب، از حسین عبداللہی خوروش (اصفهان، بنگاه مطبوعاتی مطهر، 1343 ش، 106 صفحه) پاره‌ای از عنوان‌های مباحث این کتاب چنین است: موسیقی و نقش آن در بیماری‌های روانی و اعصاب، از دست دادن توانایی‌های فکری و امتیازات بشری، تضعیف نیروی قضاوت، افسردگی و خمودی، ضعف اعصاب، تضعیف حس باصره، اختلالات دماغی، تأثیرات قلبی، فشار خون، واسطه انتحار، تهییج عشق، شکست عمرو جوانمردی، اتلاف وقت، ابزار استعمار.

(2) 24. من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 272، باب البیع فی الظلال:

رَوَى عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ أَبِيعُ السَّابِرِيَّ فِي الظَّلَالِ فَمَرَّ بِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبًا فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ غَشٌّ وَالْغَشُّ لَا يَحِلُّ.

(3) 25. أمالی الصدوق، ص 271، المجلس السادس و الأربعون:

الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمْكُرُ وَلَا يَخْدَعُ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ يَقُولُ إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ مُسْلِمًا.

ایمان و آثار آن، ص: 138

نزد امام هشتم علیه السلام دینارهایی را ریخته بودند که حضرت از میان آن‌ها دیناری برداشت و آن را نصف کرد و دستور داد که آن را به مستراح اندازند تا این که چیزی که دارای غش هست، در معامله مورد استفاده قرار نگیرد. «1»

«وَيُؤَلِّقُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَنْبَرِّئُونَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ [مِنْ أَعْدَائِنَا]»، کسی که در انتظار فرج است باید قیافه دشمنان ما را نداشته باشد،

و قرآن مجید می‌فرماید:

و لَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ. «2»

؛ یعنی پیامبر! به مردم بگو: با ظالم و با گناهکار، در هیچ برنامه‌ای مشارکت نداشته باشند؛ چون اگر فقط آن‌ها را دوست داشته باشند، در قیامت، آن‌ها را با آن ظالم در يك جا قرار می‌دهم؛ یعنی شما اصلاً حق ندارید که گناهکار را دوست داشته باشید، چه برسد به این که خودتان هم گناهکار باشید.

از برخی بزرگان نقل شده است که خیاطی از او سؤال کرد که: من خیاط قصر سلطانم، آیا به این واسطه، من از اعوان ظلمه هستم. آن بزرگ جواب داد: بلکه داخل اعوان ظلمه، آن کسی است که به تو سوزن و نخ می‌فروشد، و اما تو از خود ظلمه‌ای. «3»

شیع واقعی، اهل تقوا و ورع

امام رضا علیه السلام فرمود: «أُولَئِكَ أَهْلُ الْإِيمَانِ وَ التَّقَى»: شیعیان ما کسانی‌اند که ایمان دارند، «و أَهْلُ الْوَرَعِ وَ التَّقْوَى»: و از گناه می‌پرهیزند، «و الْأَمَانَةِ»: و هر چه را به عنوان امانت نزدشان می‌گذارند، به صاحبانشان باز می‌گردانند.

(1) 26. کافی، ج 5، ص 161:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَجَادَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا دَنَانِيرُ مَصْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَى دِينَارٍ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَطَعَهُ بِنِصْفَيْنِ ثُمَّ قَالَ لِي أَلْقِهِ فِي الْبَالُوَعِ حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غِشٌّ.

(2) 27. هود: 113. و به کسانی که [به آیات خدا، پیامبر و مردم مؤمن] ستم کرده‌اند، تمایل و اطمینان نداشته باشید و تکیه نکنید که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرست و یاری نخواهد بود.

(3) 28. التحفه السنیه فی شرح النخبه المحسنیه، ص 57:

علی ما نقله أبو حامد: «ان خیاطا قال له: انی أخیط للسلطان ثیابه، فهل ترانی داخلا بهذا فی أعوان الظلمه؟ فقال: الداخل فی أعوان الظلمه من یبیک الابر و الخیوط، و اما أنت، فمن الظلمه أنفسهم.»

ایمان و آثار آن، ص: 139

حضرت زین العابدین علیه السلام چهل سال برای امام حسین علیه السلام گریه کرد، در همین چهل ساله، روزی فرمود: مردم! اگر شمشیر یا خنجر که با آن شمر سر پدرم را در کربلا جدا کرد، قیمت پیدا کند، و به قیمتی برسد که دیگر گران تر شدن از آن ممکن نباشد، و افرادی بخواهند این خنجر را از دست شمر بیرون بیاورند، و قاتل پدرم همان خنجر که سر پدرم را جدا کرد، به من بدهد و بگوید: ای زین العابدین! این خنجر را می خواهند از من بگیرند، و من آن را به مدت يك سال به تو امانت می دهم، و الله من امانتش را به او تحویل می دهم. «1»

مرد بزرگی از دنیا رفت و بعد از يك سال، رفیقش او را در خواب دید، و به او گفت: حالت چطور است؟ آن بزرگ گفت: امشب آزادم کردند. رفیقش گفت: چطور؟ بزرگ جواب داد: يك سال بود که در زندان به سر می بردم. نه نماز، و نه روزه، و نه حجم، هیچ کدام مشکلی نداشت. تنها مشکلم این بود که يك روز کربلا مهمان شخصی بودم و در آن مهمانی آبگوشت خوردم. از مهمانی که می آمدم، هنوز گوشت های ریزی در لای دندان هایم گیر کرده بودند. حمالی همزم روی دوشش بود و داشت آن را به خان کسی می برد. من بدون این که او را باخبر کنم، از همان پشت سرش، يك دانه خلال از آن همزم گندم و با آن، گوشت های ریز را از لای دندان هایم درآوردم. برای همین گناه، يك سال بود که من در این جا در حبس بودم، به این جرم که بدون اجاز مالک، در مالش تصرف کردم.

سنی و شیعه نقل کردند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر دست به لباس برادرت بزنی، و و بر اثر این فشار دادن، پشم این لباس، ساییده شود، و یا مقداری از آن جدا گردد، برای چنین کاری در روز قیامت محاکمه می شوی که چرا این کار را کردی؟ «2» آیا این قانون قدیمی شده و آن کلاس، کلاس کهنه ای است و دیگر به درد نمی خورد؟

ردّ ادعای کهنگی دین اسلام

آیا این که اسلام می گوید: به پدر و مادر نهایت احترام را داشته باش، قانون کهنه ای است؟ پس باید رفت

(1) 29. وسائل الشیعه، ج 19، ص 76:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِشِيعَتِهِ: عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَمَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ، لَأَدَيْتُهُ إِلَيْهِ.

(2) 30. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص 294: أَلَا وَ لَا تُحَقِّرَنَّ مِنَ الذُّنُوبِ شَيْئًا وَ إِن صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ فَإِنَّهُ لَا صَغِيرَةَ بِصَغِيرِهِ مَعَ الْإِصْرَارِ وَ لَا كَبِيرَةَ بِكَبِيرِهِ مَعَ الْإِسْتِعْفَارِ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ حَتَّى عَنْ مَسِّ أَحَدِكُمْ ثُوبَ أَخِيهِ ...

ایمان و آثار آن، ص: 140

کارد آشفزخانه را برداشت و سر پدر و مادر را برید و گفت، این عمل به قانون جدید است. آیا این قانون «احترام» کهنه شده است؟ من می پرسم به راستی کجای دین کهنه شده؟ کجای قوانین اسلام کهنه شده؟

جوانان عزیز! محصلین محترم! فرهنگیان و دبیران! در تهرانی کتابی به نام: «اقتصاد ما» «1» چاپ شده است که نویسنده اش آیه الله آقا سید محمد باقر صدر هست. این کتاب به فارسی ترجمه شده است و من هم عربی و هم فارسی آن را دیدم و مطالعه کردم. این کتاب سیر اقتصاد در عالم را از پیدایش تاریخ تا دو شعبه شدن آن به کاپیتالیسم و کمونیسم بررسی کرده است. در این کتاب، امتیازات عالی روش های اقتصادی اسلام را بر کلی مکتب های عالم ثابت نموده است.

این که می گویند، دین کهنه شده، من می پرسم، کجای این دین کهنه شده؟ اصلاً به چه شکلی می شود دین کهنه گردد، آن هم دینی که قوانینش بر روی سه پایه: فطرت، وجدان و عقل قرار گرفته و تمام قوانینش را به صورت خودکار قرار داده شده است؛ یعنی قبلاً گفته است: **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** «2»، و این اساس هم در قرآن پذیرفته شده: تکلیف ما لایطاق از حکیم علی الاطلاق قبیح است «3»؟ یعنی اگر فردا اول ماه رمضان باشد، قانون روزه شامل: پیرمرد، پیرزن، حامله، زنی که بچه شیر می دهد و مسافر، نمی شود؛ یعنی قانون روزه به صورت خودکار همه مسلمان ها را در بر نمی گیرد، و شمول آن، نسبت به هر مسلمانی است که عذر ندارد؛ اما اگر

(1) 31. کتاب اقتصادنا، هنوز هم مهم‌ترین و رایج‌ترین کتاب در حوزه اقتصاد اسلامی است، در تمام دانشگاه‌های غرب و ایران، هر جا که پای اقتصاد اسلامی در میان باشد، قطعاً کتاب اقتصادنا مورد توجه است. اعتبار و تأثیر کتاب اقتصادنا به جهان شیعه منحصر و محدود نمانده است. ظهور این کتاب در مرحله تاریخی بسیار حساسی اتفاق افتاد؛ زیرا در مقابل هجوم سیل جریان مارکسیسم و رونق احزاب کمونیست در کشورهای اسلامی، کف معادله را به نفع اسلام‌گرایانی برگرداند که با این که ادعا می‌کردند، اسلام پاسخ‌گوی هم نیازهای بشریت تا ابد است، در رویارویی با رقبای مارکسیست و کمونیست خود که سرشار از ادبیات و مباحث نظاممند اقتصادی بودند و مباحث و اصطلاحات علمی (زیربنا، روبنا، روابط تولید، عوامل تولید، طبقه پرولتاریا، انقلاب کارگری و...) را به رخ می‌کشیدند، چیزی برای گفتن نداشتند. منبع: سایت کتاب‌نیوز با تلخیص

(2) 32. بقره: 286: خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

(3) 33. فرهنگ معارف اسلامی، ج 1، ص 577:

تَكْلِيفٌ مَا لَا يُطَاقُ: (اصطلاح کلامی) یعنی تکلیفی که از حدود قدرت و توانایی خارج باشد که مشمول قاعده عسر و حرج می‌باشد، و در اسلام احکام حرجی نیست.

ایمان و آثار آن، ص: 141

مسلمانی عذر دارد، این قانون شامل او نمی‌شود. ولی چنین حالتی در قوانین انسانی دیده نمی‌شود؛ مثلاً حکم يك قانون مالیات به در خانه شما می‌آید، و شما هم گریه می‌کنید و به مأمور مالیاتی می‌گویید، ندارید، و او به شما می‌گوید: من کلمه «ندارم» را نمی‌فهمم و شما باید هر طور هست، این مالیات را بدهید، و اگر آن را ندهید، قانون را نسبت به شما به اجرا می‌گذاریم و شما را زندانی می‌کنیم، و شما هم نمی‌توانید کاری انجام بدهید و باید آن را بدهید تا مشکلی برای شما پیش نیاید. اما جنابعالی پس فردا که مثلاً اول ماه رمضان است، بگویید، روز ماه رمضان چهارده ساعت است و هوا چون تابستان است، گرم می‌باشد، برای همین، من ناراحت‌م که در چنین روزهایی روزه بگیرم، و می‌خواهم این سی روز را به مسافرت بروم؛ یعنی بهانه می‌آورم که روزه نگیرم، و بعد در زمستان، روز ماه رمضان را قضا کنم. به استناد قول مشهور فقهای فقه شیعه و مستبطل از برخی از روایات، نظر خدای متعال و پیغمبر صلی الله علیه وآله این است که: اگر تو واقعاً

ناراحت هستی، و فقط به خاطر این که روزه نگیری، می خواهی مسافرت کنی، باز هم ما تو را قبول داریم که به خاطر این که روزه نگیری، به مسافرت بروی، و زمستان که روزها کوتاه شد، آن وقت، قضای آن را بگیری. آیا این قانون کهنه شده؟ پس چگونه قانونی که به صورت خودکار عمل می کند و نسبت به شرایط و امکانات گوناگون، منعطف است، کهنه می شود؟ اصلاً آیا قانونی که از همان اول، توان و قدرت شما را در نظر می گیرد، قابل کهنه شدن است؟! مگر عقل کهنه می شود؟! مگر وجدان کهنه می شود؟! مگر فطرت کهنه می شود؟!

چشم‌پاکی شیع جعفر صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: شیع جعفر؛ یعنی کسی که انتظار فرج می کشد، چند علامت دارد. اولین علامت این فرد آن است که معده‌اش به يك لقمه حرام آلوده نمی شود. دومین علامتش هم این است که چشم خود را از حرام می پوشاند.

«1»

(1) 34. دعائم الإسلام، ج 1، ص 6-7:

رَوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ يَفْرُضُ مِنَ اللَّهِ بَيِّنٌ فِي كِتَابِهِ وَاضِحٌ [نُورُهُ] ثَابِتُهُ حُجَّتُهُ يَشْهَدُ بِهِ الْكِتَابُ وَيَدْعُو إِلَيْهِ (وَفَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ عَضَّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ وَهُوَ عَمَلُهُمَا) وَفَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَأَنْ يُعَضَّ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَهُوَ عَمَلُهُ وَذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ أَحَدُهُمْ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَ يَحْفَظَ فَرْجَهُ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ أَحَدٌ

ایمان و آثار آن، ص: 142

حضرت موسیعلیه السلام از مصر فرار کرد و به مدین رفت. او هنوز وارد شهر نشده بود که زیر سای درختی نشست تا مدتی استراحت کند. چاهی آن نزدیکی بود و چوپان‌ها داشتند با طناب سطل بزرگی را به درون آن چاه می انداختند و از آن آب می کشیدند و بعد آن آب را در گودال می ریختند تا گوسفندان از آن بخورند. از لب چاه صداهای زنانه‌ای بلند شد و توجه موسیعلیه السلام را به خود جلب کرد. او دید دو خاتم دارند گوسفندهایشان اطراف گودال آب را می چرخانند

و می‌خواهند ته مانده آب درون گودال را به آن‌ها بدهند. موسی علیه السلام که غیرتش به او اجازه نمی‌داد بی‌اعتنا به این ماجرا باشد، جلوتر آمد و همان‌طور که سرش پایین بود و به زمین نگاه می‌کرد، به آن خانم‌ها گفت: خانم‌ها! چرا آب نمی‌کشید و از این آب دارید به گوسفندان می‌دهید؟ خانم‌ها گفتند: سطل آب سنگین است و ما هم قدرت بالا آوردن آن را نداریم؟ موسی علیه السلام از آن‌ها خواست کنار بروند تا او بتواند برایشان از چاه آب بکشد. موسی علیه السلام پس از آن که سطل آب را بالا آورد، آن را در گودال ریخت و این‌گونه خانم‌ها توانستند گوسفندانشان را سیراب کنند.

«1» موسی علیه السلام همان‌طور که قرآن کریم دارد، به زیر سای درخت رفت و گفت: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ «2»؛ چون موسی علیه السلام چند روز بود که نان پیدا نکرده بود و با علف شیرین بیابان خود را سیر کرده بود.

«3» خانم‌ها که به خانه برگشتند، پدرشان که حضرت

(1) 35. تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 122:

فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه: حتی انتهی موسی) الی أرض مدین، فانتهی الی أصل شجرة فنزل فاذا تحتها بئر و إذا عندها امه من الناس یسقون، و إذا جاریتان ضعیفتان، و إذا معهما غنیمه لهما قال ما خَطْبُکُمَا قَالَتَا أَبُونَا شَيْخٌ کَبِيرٌ و نحن جاریتان ضعیفتان، لا نقدر ان نزاحم الرجال فاذا سقى الناس سقیا، فرحمهما علیه السلام فأخذ دلوها فقال لهما: قد ما غنمکما فسقى لهما ثم رجعنا بکره قبل الناس، ثم تولى موسی الی الشجرة فجلس تحتها و قال: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»، فروى انه قال ذلك و هو محتاج الی شق تمره، فلما رجعنا الی أبيهما قال: ما أعجلکما فی هذه الساعة؟ قالتا: وجدنا رجلا صالحا رحما فسقى لنا، فقال لإحداهما: اذهبی فادعیه لی فجاءته إحداهما تَمْشِیْ عَلَی اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنَا.

(2) 36. قصص: 24.

(3) 37. تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 121:

فی نهج البلاغه قال علیه السلام: و ان شئت ثنیت بموسى کلیم الله صلوات الله علیه إذ یقول: «إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» و الله ما سأله الا خبزاً يأكله لأنه كان يأكل بقله الأرض، و لقد كانت خضره البقل ترى من شفیف صفاق بطنه لهزاله و تشذب لحمه.

ایمان و آثار آن، ص: 143

شعیب بود، به آنها گفت: امروز چقدر زود آمدید؟ یکی از آنها ماجرا تعریف کرد و گفت: پدر! مردی به ما کمک کرد. شعیب علیه السلام از دخترانش خواست بروند و از او بخواهند پیش او بیایند تا پاداش آب کشیدن از چاه را به او بدهد. یکی از دختران که با شرم و حیا حرکت می کرد، به نزد موسی برگشت و گفت: من یکی از خانم‌هایی هستم که به گوسفندهایشان آب دادی. پدر من شعیب است و می خواهد، مزد آب کشیدن از چاه را به تو بدهد. موسی علیه السلام به او گفت: خان شما کجاست؟ دختر گفت: خان ما در شهر است. موسی به دختر گفت: من جلو می روم و شما پشت سر من بیا. دختر گفت: شما که نشانی خان ما بلد نیستید. موسی علیه السلام گفت: هر کجا که من راه را می خواستم گم کنم، تو ریگی از بیابان بردار به سمتی بینداز تا من آن مسیر را دنبال کنم؛ «1» چون اگر تو جلو بروی، ممکن هست باد چادرت را کنار بزند، و من پایت را ببینم. موسی که به نزد شعیب آمد، ماجرای خود را گفت و شعیب به او گفت: دیگر از دست ستمگران نجات پیدا کردی. همان جا یکی از دختران شعیب به پدرش پیشنهاد داد که او اجیر کند؛ قرآن این قسمت ماجرا چنین تعریف می کند: **يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ.** «2»

این لغت امین، خیلی مهم است. دختر شعیب علیه السلام می گوید، پدر! از اول که رفتم گوسفندانمان را آب بدهیم، این مرد که معلوم بود غریبه است، يك بار هم سرش را بلند نکرد که به ما نگاه کند، **الْقَوِيُّ الْأَمِينُ**، قدرتش هم خوب بود.

چرا موسی علیه السلام چنین کرد؟ برای این که شیش چشمی که خدا در رحم مادر به من سالم داده، با نگاه کردن به ناعزم می شکند. آن، وضع مردان خدا بود، و این گونه آنها توانستند به فرج برسند. امام صادق علیه السلام گفت: آن که شیعه است و انتظار فرج دارد، دید خود را می پوشاند، و علامت سوم این فرد آن است که گوش خود را از شنیدن برنامه های غیر خدا باز می دارد. تا این

جا سه کلاس می شود که اگر ما این کلاس ها را طی کنیم، به مقام فرج می رسیم.

(1) 38. تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 122:

فی تفسیر علی بن ابراهیم: فلما رجعت ابتنا شعیب الی شعیب قال لهما: أسرعتما الرجوع فأخبرتاه بقصه موسی علیه السلام و لم تعرفاه، فقال شعیب لواحد منهن: اذهبی الیه فادعیه لنجزیه أجر ما سقی لنا، فجاءت الیه کما حکى الله تعالى: «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَلِيَّ يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا» فقام موسی معهما و مشى امامه فسفتها الريح.

فبان عجزها فقال لها موسى: تأخري و دليني على الطريق بحصاه تلقينها امامي أتبعها، فانا من قوم لا ينظرون في ادبار النساء، فلما دخل على شعيب قص عليه قصته فقال له شعيب عليه السلام: «لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.»

(2) 39. قصص: 26.

ایمان و آثار آن، ص: 144

اخلاق مؤمن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

اگر درباره آیات قرآن کریم، و درباره روایات و اخباری که از طریق شنیدن یا مطالعه به آن‌ها دست یافته‌ایم، دقت نماییم، نظام عالی اسلام از سه برنامه تشکیل شده است: يك برنامه آن درباره عقیده، و به عبارت دیگر، درباره پیوند، ارتباط و ریشه است، و برنامه دیگر آن، درباره اخلاق می‌باشد، و برنامه سوم آن، درباره عمل فعالیت، کوشش، حرکت و به ثمر رساندن سرمایه‌هایی است که پروردگار بزرگ عالم در اصل خلقت به هر مرد و زنی عنایت فرموده است. در این سه برنامه، خدای بزرگ انبیا ی خود را به عنوان کامل‌ترین و شاخص‌ترین افرادی که تربیت حق را پذیرفتند و وجودشان منبع تمام کمالات، و سدی در برابر تمام مفساد بود، در قرآن مجید معرفی کرده است، در آیه دویست و هشتاد و پنج سور مبارک بقره، پروردگار بزرگ عالم به ایمان رهبر عالیقدر اسلام و به پیوند پیغمبرش و به عقیده‌ای که آن حضرت از جانب خداوند برای آن مبعوث شده، اشاره دارد:

أَمَرَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ «1»

(1) پی نوشت

1. بقره: 285: معنای آیه چنین است: گروید رسول به آنچه فرو فرستاده شد به سوی او از پروردگارش، و گروندگان همگی گرویدند به خدا و فرشتگانش، کتاب‌هایش و رسولانش (در حالی که می‌گویند) تفرقه نمی‌کنیم میان احدی از رسولانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم، آمرزش تو را می‌طلبیم ای پروردگار ما! و به سوی تو است مرجع.

ایمان و آثار آن، ص: 145

و در آیه چهارم سوره مبارک نون و قلم، به اخلاق رهبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه وآله به عنوان «خلق عظیم» اشاره دارد:

وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ «1»

قرآن کریم در آیات متعددی هم از اعمال مثبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در تمام جبهه‌های زندگی و حیات یاد می‌کند. برای همین به هنگام تعریف از یک مسلمان واقعی، بحث قرآن در این سه محوری که گفته شد، این است که مسلمان آن انسانی می‌باشد که از نظر عقیده و پیوند، موجودی صد در صد سالم و مثبت است.

نقش اخلاق در زندگی

اخلاق، یعنی هزینه کردن عواطف عالی انسانی و نحو پیوند مثبتی که باید او با همنوع خود و با افراد دیگر داشته باشد. در حقیقت، اخلاق در پیوند انسان با خانواده و جامعه، نظیر نورافکنی است که بر پیشانی لکوموتیوی قطار نصب شده است. این نورافکن راه را چنان عالی به رانند لکوموتیو نشان می‌دهد که راننده با تمام توجهی که از طریق نور آن برای او پدید می‌آید، می‌تواند قطار به آن سنگینی را با هم مسافران به مقصد برساند. در زندگی انسان، اخلاق، کاری همانند آن نورافکن را انجام می‌دهد تا او بتواند راه زندگی را در خانه و در اجتماع آن چنان که شایسته است، طی مسیر کند. بی‌تردید، انسانی که عقیده به خدا دارد و مؤمن به حق هست، اما از اخلاق پسندیده دور است، مطرود خدا است.

مضرات نداشتن اخلاق حسنه در مؤمن

حضرت امام صادق علیه السلام، در دو روایت در باب سوء الخلق که دانشمند بزرگ اسلامی مرحوم کلینی اعلی الله مقامه الشریف آن‌ها را در کتاب کافی نقل کرده، ایمان را در مسلمانی که آراسته به صفات حسن اخلاقی نیست و دچار بد خلقی است، به عسلی تشبیه نموده است که با سرکه مخلوط شده و فاسد گردیده است؛ «2» دیگر چنین عسلی قابل

(1) 2. قلم: 4 و یقیناً تو بر ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

(2) 3. در کافی، ج 2، ص 322، باب سوء الخلق، در این مضمون دو روایت آمده است:

عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخُلُّ الْعَسْلَ.
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ: الْخُلُقُ السَّيِّئُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ؛ كَمَا يُفْسِدُ الْخُلُّ الْعَسْلَ.

ایمان و آثار آن، ص: 146

خوردن نیست و طبع سالم آن را نمی‌پذیرد. خدای مهربان مؤمن بد اخلاق را دوست ندارد «1»، انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام هم همین‌طور بودند؛ یعنی جانب‌داران حق، در مقابل مردم بد اخلاق، قوه دافعه داشتند و آن‌ها را طرد می‌کردند و قبول نمی‌فرمودند؛ برای این که انسان بد اخلاق در عین این که ایمان به خدا دارد، اما وجود ناقص، ضرر و مفسده‌ای دارد که هم خودش فاسد می‌شود؛ یعنی این که از درون، خودش را می‌خورد و نابود می‌کند، و هم روابط عالی روان را مثل قیچی‌ای که پارچه را می‌برد، قطع می‌کند؛ یعنی بیرون را هم فاسد می‌کند و خرابی به بار می‌آورد.

تأثیر اخلاق در پیشرفت انبیا

بعد از عقیده، يك رمز پیشرفت انبیا در هدف مقدسی که داشتند، همین مسأله اخلاق بود. البته، اخلاق واقعیت بسیار گسترده‌ای دارد که خوشرویی، بر خلاف توجهی که عده‌ای به کلمه اخلاق به عنوان خوشرویی می‌کنند، تنها جزئی از اجزای آن است.

اخلاق اقتضا می‌کند که يك ملت با اخلاق، با تمام برنامه‌های منفی قطع رابطه داشته باشند؛ اخلاق اقتضا می‌کند که گاهی انسان با افرادی در تمام زوایای زندگی قطع رابطه کند؛ چنان که اخلاق اقتضا می‌کند انسان با افرادی که خودش نمی‌خواهد، در تمام زوایای حیات پیوند برقرار کند.

سومین برنامه عبارت است از عمل، فعالیت، کوشش، و حرکت که اسلام در قرآن مجید گاهی از این فعالیت و عمل، تعبیر به «جهاد» به معنای وسیع کلمه می‌کند.

مبنای نفی و اثبات در زندگی انسان

اما نکته‌ای که در این سه موضوع باید همه ما آن را بدانیم و به آن توجه کنیم، این است که زندگی انسان و شاید حیوانات و همین‌طور نباتات و جمادات عالم، بر دو مبنا پایه‌گذاری شده است، مبنای نفی، و مبنای اثبات. شاید تمام موجودات عالم این‌طور باشند و دائماً در میدان جنگ نفی و اثبات قرار گیرند.

(1) 4. دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 137:

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خُلُقَانِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ، السَّخَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَخُلُقَانِ يُبْغِضُهُمَا اللَّهُ، الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ.

ایمان و آثار آن، ص: 147

هر ایمانی در این عالم مسلماً متضمن کفر است؛ چنان‌که هر برنامه‌ای در این عالم مسلماً متضمن عصیان می‌باشد. آنچه انسان آن را می‌خواهد، بی‌تردید، ضدش را نمی‌خواهد، و آنچه انسان آن را نمی‌خواهد، بی‌تردید ضدش را می‌خواهد. محال است که در دوره تاریخ و در جویبار خلقت، ما مرد و زنی را پیدا کنیم که يك طرفه به تمام معنا باشند؛ یعنی فقط در طریق اثبات، یا فقط در طریق نفی باشند. به‌طور حتم، مسأله عقیده، متضمن این دو جهت است و اگر چنین نباشد، عقیده نیست؛ هم‌چنین مسأله اخلاق هم متضمن این دو جهت است، و اگر متضمن آن‌ها نباشد، اخلاق نیست. مسأل عمل، فعالیت، کوشش و حرکت، به تعبیری «جهاد» نیز همین‌طور می‌باشد و متضمن این دو جهت است، و اگر متضمن آن دو نباشد، جهاد نیست.

سه برنامه مهم در زندگی پیامبران

بنا به فرمود وجود مقدس حضرت کاظم علیه السلام و بنا به نقل محدث بی نظیر، علام مجلسیاعلی الله مقامه الشریف در بحار الانوار، صد و بیست و چهار هزار نماینده برای اصلاح این سه موضوع حیاتی از طرف پروردگار به رسالت مبعوث شدند، و تمام این انبیای خدا این سه برنامه عقیده، عمل و اخلاق را در خط مشی بعثت و نبوت خود داشتند. «1» این سه مسأله در ضمن بیان هدف بعثت انبیا به دست می آید. آن جا که تمام پیغمبران در مرز بعثت، فریادشان در باب عقیده برمی خاست، فریاد آنها متضمن نفی و اثبات بود: «قولوا لا اله الا الله»، «لا اله»، نفی است و «الا الله»، اثبات می باشد. آنها می گفتند، برای تأمین سلامت خود، یباید از ما دلایلی را که در اختیار داریم، بشنوید، که خدایی، کارگردانی، حاکمی، ولایتداری، امری و برنامه گردانی از اسامی وجود مقدس پروردگار عالم که صاحب تمام جهان آفرینش و خلقت است، می باشد.

محال بودن جلو حق در دلی که خالی از اغیار نیست

عقیده؛ یعنی نفی تمام خدایان ساختگی، اعم از خدایان بی جان بیرونی و درونی که عبارتند از بتها، مظاهر عالم طبیعت، هوای نفس، تجاوز در شهوات، آمال و آرزوهای غلط، خواسته های بی ریشه و بی بنیان، و بت های جاندار که

(1) 5. بحار الأنوار، ج 75، ص 300، باب 25 مواعظ موسی بن جعفر و حکمه علیه السلام:

تَحْفَ الْعُقُولُ يَا هِشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً لِلَّهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَ أَعْقَلُهُمْ، أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

ایمان و آثار آن، ص: 148

عبارت می باشند از چهره های طاغوتی مثل: چهر قایل و چهر فرعون، و هر موجود زنده ای که در لباس آدمی در خط سیر آنان به عنوان ارباب و کارگردان بشر، دست اندر کار زندگی انسان است. اعتقاد به خدا؛ یعنی به تمام معنا، جنگ درون با خدایان شکل دهند پستی و ذلت و اثبات خدای دهند عزت و واقعیت. این معنا معنای عقیده است، و شما بدانید که طبق آیات قرآن مجید، بدون نفی خدایان قلابی، اثبات خدای واقعی در دنیای جان، کار محالی است؛ یعنی تا

خان دل، خلوت از اغیار و بیگانگان، مظاهر طاغوتی و مظاهر خطر نشود، محال است نور وجود مقدس حضرت حق در چنین خانه‌ای جلوه کند. من در اول بی‌شمار خطا کردم و اهرمن را در حصار راه دادم.

يك نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن «1»

نراقی

پرستش ساخت خود

فرقی نمی‌کند که پیوند من با بت جاندار بیرونی باشد، یا با بت بی‌جان بیرونی، یا با بت بی‌جان درونی. ممکن است این جا بعضی از دوستان از شنیدن این موضوع تعجب کنند و بگویند چگونه ممکن است بشر به پرستش و به قبول حاکمیت ساخت خودش برخیزد؛ یعنی چگونه ممکن است بشر در خانه‌ای بیاید و در مقابل سیصد و شصت بت بی‌جان تعظیم و کرنش کند؟ من می‌گویم، چرا چنین چیزی ممکن نیست؟ مگر در زمان خود ما، جهان قرن بیستم، با این فرهنگ عریض و طویل، به پرستش طلا و دلار برخاسته است؟ مگر جهان، موجود ساخت دست خود را و زرادخانه‌های خود را نمی‌پرستد؟ مگر جهان، ماده‌پرست نشده است؟ مگر در میان همین مردمی که ادعای مسلمانی دارند، مردمی وجود ندارند که آخرین هدف خود را دلار، درهم و دینار قرار داده‌اند؛ یعنی دین، همسر، زندگی و حتی نماز خود را پول گذاشته‌اند؟ این موضوع شاید برای عده‌ای از شما روشن باشد که گاهی اتفاق افتاده که يك نفر بیست یا پانزده سال در نماز جماعت شرکت کرده و بعد از این که به وسیله سپر نماز اعتمادها را جلب نموده، به خیانت در تمام زوایای حیات برخاسته است. چه بسا، مردمی مانند مردم زمان معاویه که قرآن را به نيزه کردند و با حق جنگیدند، شمع، چراغ و پرچم به دست گرفتند و جلوی دسته‌های سپه‌زنی به عنوان حسین علیه السلام حرکت

(1) 6. ملا احمد نراقی.

صفحه 156 - 158 مثنوی طاقدیس، به تناسب طرح قصه ابرهه و حضرت عبدالمطلب، به نقل از مقال سیری در مثنوی طاقدیس نوشت عسکر دیرباز منبع: www.naraqi.com

کردند، و بعد از این که جای پای خود را محکم کردند، مانند عمر بن سعد، به جنگ با حسین بن علی علیه السلام برخاستند. البته، چیزی که بود، در این میان، خود حسین علیه السلام نبود و تنها اهداف ابی عبدالله علیه السلام حضور داشت، و آن‌ها آن اهداف را با دفاع از خانه، دل، فکر، روان، عقل، روح، زن و بچ خود بیرون ریختند و بیرون راندند، و در حقیقت، برای خود این حس را به وجود آوردند که ما در زندگی غالب شدیم، و زندگی همان بود که ما داشتیم و ما آن را بنیانگذاری کردیم. در حالی که می‌دانید این حس و این تصوّر با مبانی‌ای که پروردگار عالم در اختیار ما گذاشته، باطل است، اما چه باید کرد که انسان باور نمی‌کند که بشر ساخت دست خودش را پرستش کند، یا بشر، انتخاب شد خود را پرستد؛ باور نمی‌کند که ملتی در مقابل فرعون چند صد سال بنا به مشهور، یا مثلاً پنجاه سال، در مقابل فرعون مصر، یا فرعون چین، یا فرعون شوروی، فرقی نمی‌کند، یا هر کسی که در چهار فرعون در تاریخ قدیم و قرون وسطی و جدید بوده، در مقام پرستشش برآمده است. البته، دیگر پول‌پرستی و شخص‌پرستی، برای ما يك امری معلوم و قابل باور است.

پیوند انسان با خدای واقعی

عده‌ای هستند که ارباب‌پرست و شخص‌پرست هستند؛ یعنی آدم زنده‌ای را دخیل در تمام برنامه‌های حیات می‌دانند، و تا آخر عمر هم سعی می‌کنند که به این ابرو خدشه‌ای وارد نشود، از ترس این که مبدا برنام شکم، شهوت و زندگی‌شان بند بیاید. عقیده به خدا، یعنی نفی تمام خدایان قلابی. عقیده به خدای قلابی، یعنی نفی خدای واقعی. هر کسی به خدای واقعی عقیده دارد، تمام خدایان قلابی را طرد می‌کند، و هر کسی که به خدای قلابی عقیده دارد، نمی‌تواند با خدای واقعی پیوند داشته باشد. عبادت شیطان با عبادت خدا، عبادت پول با عبادت حق و عبادت زن با عبادت حق نمی‌سازد. انسان در مقام نفی و اثبات است؛ یا اثبات و نفی می‌کند، یا نفی و اثبات می‌کند. در هر صورت، اولین درس انبیا علیهم السلام، و علی الخصوص، آخرین دین الهی، اسلام، عبارت بود از ایجاد يك پیوند سالم با خدای واحد، آن هم به خاطر شکل‌گیری، نه عقیده خالی حبس شده در درون و زوایای جان.

عقید صحیح و اظهار آن

من به پروردگار عالم عقیده دارم و بس. عقیده آن قدر در اسلام مهم است، و آن قدر فوق العاده است که

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «لا اله الا الله» کلید گشودن در بهشت است «1»، و می‌دانید که قرآن مجید وقتی در بیست و چند آیه، از گناهان کبیره اسم می‌برد، بیان می‌کند که درب بهشت به روی مجریان گناهان کبیره بسته بوده و درب جهنم به روی آنها باز است. «2» هر

(1) 7. مستدرک الوسائل، ج 5، ص: 365-23: وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ثَمَّنُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُفْتَاخُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَحَا صَاحِبِ هَذِهِ الشَّهَادَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَبْدِي عَهْدَ إِلَيَّ فَأَنَا أَحَقُّ مَنْ وَفَى بِالْعَهْدِ أَذْخِلُوا عَبْدِي الْجَنَّةَ.

(2) 8. علل الشرائع، ج 2، ص 391-392:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ الْبَصْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا سَلَّمَ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ ثُمَّ أَمْسَكَ عَنْهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَا أَسْكَنْتَكَ؟ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ. فَقَالَ: نَعَمْ يَا عَمْرُو! أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الشِّرْكُ بِاللَّهِ. يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: "إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ"، وَ بَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَنفَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ"، وَ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: "فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ"، وَ مِنْهَا عُقُوبُ الْوَالِدَيْنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْعَاقَ جَبَّارًا شَقِيًّا، وَ قَتَلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا"، وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "إِنَّ الَّذِينَ يَزْنُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَى قَوْلِهِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ هُمُ عَذَابُ عَظِيمٌ"، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: "إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا"، وَ الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "وَ مَنْ يُؤْمِدْ يُؤْمِدْ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بَغْسَ الْمَصِيرِ"، وَ أَكْلُ الرِّبَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: "الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ"، وَ السَّحَرُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ"، وَ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ"، وَ الْيَمِينُ الْعَمُوسُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: "إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ"، وَ الْغُلُولُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: "وَ مَنْ يَعْلَلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ"، وَ مَنَعَ الزَّكَاهَ الْمَفْرُوضَةَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: "فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ شَهَادَةُ الرُّؤُوسِ وَ كِتْمَانُ الشَّهَادَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: "وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ"، وَ شَرِبُ الْحَمْرِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَدَلَ بِهَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْءٍ مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ

مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَفَضُ الْعَهْدِ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: أُولَئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَ هُمْ سُوءُ الدَّارِ. قَالَ: فَخَرَجَ عَمْرُو وَ لَهُ صُرَاحٌ مِنْ بُكَائِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: هَلَكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَ نَارَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ.

ایمان و آثار آن، ص: 151

چند که مجری گناه کبیره عقیده داشته باشد که عالم خدایی دارد. عقیده، یعنی «لا اله الا الله»، و عقیده، یعنی نگاه داری «لا اله الا الله»، چه برای خود، و چه برای کسانی که با انسان پیوند دارند. عقیده، یعنی نفی خدایان قلابی، و اثبات خدای واقعی، و حفظ این واقعیت، چه برای خود، و چه برای کسانی که با انسان پیوند انسانی دارند، نه پیوند از روی اسارت. جمله ای را از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره نقل می کنند: عثمان در چهارچوب درب اتاق ایستاده بود. حضرت علی علیه السلام با دستش اشاره به عثمان کرد و فرمود: این آخرین مرتبه ای است که یکدیگر را می بینیم، و از این مجلس به بعد، دیگر نه من تو را می بینم، و نه تو من را می بینی. من آمدم تا به تو بگویم: آخرین مأمور ضعیف ناتوان تو که خیلی کار مهمی در اختیار ندارد و در آخرین گوش این آب و خاک به انجام وظیفه مشغول است، اگر گناهی در این جامعه مرتکب شود، بدون این که این گناه را از حساب اعمال او کم کنند، همین گناه در پروند تو هم منعکس می گردد.

لزوم حفظ توحید برای خود و دیگران

حفظ توحید برای خود و برای کسی که با انسان پیوند دارد، لازم است. اگر چنین کسی اهل توحید نیست، باید ما او را به توحید دعوت کنیم، و اگر هم اهل توحید هست، باید عملاً او را در مرز توحید حفظ کنیم. حالا به هر راهی که ممکن است، البته، با نشان دادن راه صحیح، و با در اختیار گرفتن وسیل مثبت و وسیل حق. مثلاً اگر فردی با دیدن اعمال ما، در توحید ثابت قدم می ماند، باید در برابر او عمل تزکیه شده نشان بدهیم، یا اگر فردی در برابر عبادت ما در توحید ثابت می ماند، باید سستی در عبادت نداشته باشیم، یا اگر فردی است که در برابر علم ما و اظهار علم ما به توحید پایبند می شود، علم را اظهار و دانش را پخش کنیم، و یا اگر فردی است که در برابر کارگردانی ما پایبند به توحید می شود، باید همان کار را انجام بدهیم.

اثبات خدای واقعی در دل

و خلاصه ما باید وظیفه شناس باشیم، این گونه که بدانیم و بتوانیم که چگونه باید در مقام اثبات خدای واقعی و نفی خدایان قلابی در دل برآییم، و این که چگونه این واقعیت را برای خود و دیگران حفظ کنیم.

ایمان و آثار آن، ص: 152

مردی که دارای اخلاق سالم و عمل سالم است، و زنی که دارای اعتقاد سالم و اخلاق واقعی است؛ یعنی مردی که در حال مبارزه می باشد، و در برنامه اخلاقی در حال اثبات فضایل و ردّ رذایل است و دایم دارد می جنگد، و زنی که دارای عمل پسندیده است، و با اعمال خلاف انسانیت در حال مبارزه است، آن وقت، از پیوند این مرد و زن سالمی که اسلام ساخته است، خان سالم به وجود می آید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. «1»**

مصدق این خانواده پاک، علی و فاطمه علیهما السلام و فرزندان ایشان هستند، و چگونگی عقیده، اخلاق و عمل آنها بر همگان روشن هست و نیازی به توضیح ندارد.

جامع پاک در گرو خانه های پاک

مردم مسلمان باید بدانند، ما در صورتی می توانیم خان سالم داشته باشیم که پدر سالم داشته باشیم؛ در صورتی ما می توانیم خانه پاک داشته باشیم که مادر پاک داشته باشیم، و بعد از این که خانه پاک پیدا کردیم، آن وقت جامع پاک خواهیم داشت، ما اگر می بینیم در جایی اجتماعی است، در حقیقت، این خانه ها هستند که اجتماع کردند و مثلاً شهر تهران را تشکیل دادند، و ایران را ساختند، و آسیا را درست کردند، و اروپا را به وجود آوردند، و آمریکا را پایه گذاری کردند، و کر زمین را ساختند، و با نبود عقیده، اخلاق و عمل سالم، وضع فرد، خانه و جامعه به چه بدبختی ای کشیده می شود. آیا ما اهل مبارزه هستیم؟ قرآن بیش تر ما انسان ها را تنبل و سست و تن پرور نامیده است. «2» قرآن از بیش تر ما به چسبیده های به زمین و غیرقابل حرکت تعبیر می کند. «3» مردمی که مرده های زنده نما هستیم؛

(1) 9. احزاب: 33: جز این نیست که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از هم گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

(2) 10. قرآن کریم در دوآیه، کسلی را از ویژگی های انسان منافق دانسته است. این آیات عبارتند از:

نساء: 142: يٰۤاَيُّهَا الْمُنٰفِقِيْنَ يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَ هُوَ خٰدِعُهُمْ وَاِذَا قَامُوْا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوْا كُسَالٰى يُرٰۤوْنَ النَّاسَ وَا لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا.

توبه: 54: و مَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلَّا اَنْهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَ بِرِسُوْلِهِ وَ لَا يَأْتُوْنَ الصَّلٰةَ اِلَّا وَ هُمْ كُسَالٰى وَ لَا يُنْفِقُوْنَ اِلَّا وَ هُمْ كَارِهُوْنَ.

(3) 11. اشاره به آیه سی و هشتم سوره توبه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ.

ایمان و آثار آن، ص: 153

ما مردمی هستیم که قلوبمان مانند سنگ یا سخت تر از سنگ شده؛ «1» ما مردمی هستیم که اعمالمان قابل باز خرید نیست «2»، ما مردمی هستیم که در اخلاقیات شکست خورده ایم و گرفتار انواع رذایل شده ایم. چنین مردمی که در جامع خود مرد سالم و زن سالم کم دارند، در کجا خواهند توانست خان سالم بسازند؟ و چگونه بعد از آن می توانند جامع سالم بسازند؟ نگویید: چرا دنیا گرفتار فساد است؟ بگویید: چرا گرفتار فساد نباشد؟ وقتی که رابطه زمین با آسمان قطع باشد، البته، باید در زندگی خشکی بیاید و هم مردم بمیرند. يك سال اگر باران نیاید، زمین چه می شود؟ اگر نیامدن باران در سال های بعد ادامه پیدا کند، تمام موجودات زنده از بین می روند. آن وقت، اگر به طور کلی، باران مقررات الهی در بخش عقیده، عمل و اخلاق تعطیل بشود، بعد باید دید چه بلایی به سر دنیا می آید.

(1) 12. اشاره به آی هفتاد و چهار سوره توبه:

ثُمَّ فَسَّتْ قُلُوبُكُمْ مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارِۙ اَوْ اَشَدُّ قَسُوَةً وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارِۙ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّۙ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَنْهِيْطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَاِنَّ اللّٰهَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ.

(2) 13. اشاره به آی سی و نهم سوره نور:

و الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّاهُ حِسَابُهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

ایمان و آثار آن، ص: 154

تهدید اتمی زمین از سوی بشر

راسل «1» فیلسوف منتقد انگلیسی که هیچ زاویه‌ای از دنیای جدید و مدرن از دید انتقادی تیز و تند او در امان نماند و نگذاشت که انسان به هیچ يك از ابعاد این دنیا ارادت مطلقى پیدا کند، در نوشته‌های خود دارد: زندگی در کر زمین، تنها به وقوع يك اشتباه در رادارهای شوروی و آمریکا بستگی دارد، و آن اشتباه هم این است که اگر گروهی از پرندگان از قطب شمال یا قطب جنوب هوس کنند که با هم به پرواز درآیند، و گردانندگان رادارهای شوروی یا آمریکا انعکاس آن را در رادارهایشان ببینند و گمان ببرند آن‌ها اشیایی‌اند که به سرعت به سمت آن‌ها در حال حرکت هستند و توجه هم نکنند که ممکن است آن‌ها پرنده باشند، و به نظرشان برسد که این اشیاء موشک‌های اتمی قاره‌پیمای آمریکا است که به طرف شوروی پرتاب شده، یا موشک‌های اتمی قاره‌پیمای شوروی است که به طرف آمریکا پرتاب شده، و بعد برای مقابله با موشک‌های دشمن بیایند دکمه‌های پرتاب موشک‌های اتمی کشورشان را فشار بدهند، همین که آن‌ها به خیال خودشان در مقام دفاع برخیزند و آتش جنگ را برای دفاع روشن کنند، اثری از زندگی در کره زمین نمی‌ماند. عاملش هم چند پرنده بوده‌اند که از قطب شمال به پرواز درآمده‌اند و رادارها به اشتباه آن‌ها را موشک‌هایی نشان دادند، و

(1) 14. راسل لورد برتراند ارتور ویلیام: او در سال 1872 م. در یکی از خانواده‌های اشرافی انگلستان به دنیا آمد. در سه سالگی پدر و مادرش را از دست داد و مادرزرگش به تربیت وی پرداخت. پس از این که در فلسفه و ریاضیات اول شد، به عضویت کالج ترینتی درآمد. راسل در سال 1903 م. کتاب مهم «اصول ریاضیات» را نوشت. در سال 1918 م. به سبب مقاله صلح‌جویانه‌ای که نوشته بود، به شش ماه حبس محکوم شد و کتاب عالی «مقدمه فلسفه ریاضی» را در زندان نوشت. آثار مهم دیگر او عبارت است از: تحلیل خاطر (چ 1920)، عمل و نظر بلشویسم (1920)، کلیات فلسفه (1929)، عرفان و منطق (1929)، زناشویی و اخلاق (1929)، فتح سعادت (1930)، طرز تفکر علمی (1931)، تربیت و نظم اجتماعی (1932)، آزادی و سازمان (1934)، کدام راه به صلح؟ (1936)، قدرت یا تحلیل جدید اجتماعی (1938)، تحقیق در معنای حقیقت (1940)، تاریخ فلسفه مغرب (1946)، دانش بشری (1948)،

جهانی که من می‌شناسم، رام کردن قدرت، مفهوم نسبیست اینشتین و ... راسل به اخذ جایزه نوبل نیز موفق گردید. راسل از لحاظ علمی و اجتماعی و تربیتی از درخشان‌ترین چهره‌های عالم بشریت بود و در انگلستان رهبری جمعیت معروف مخالفان جنگ اتمی را داشت. او از مشعلداران و حامیان صلح بود نامه‌های تاریخی وی به رهبران شرق و غرب در بحران کوبا در سال 1962 معروف است. او در سال 1970 فوت کرد.

فرهنگ دهخدا با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 155

این افرادی که گردانند این دستگاه‌ها بودند هم خیال کردند، آن‌ها موشک‌های اتمی، پرتاب شده‌اند.

بریده شدن رحمت خداوند به خاطر افراد فاسد

الان زندگی بشر به يك تار مو بند است و با اشتباه چهار نفر کمونیست، یا با اشتباه چهار نفر مسیحی جنایتکار خاین، میلیاردها انسان از باران رحمت بریده می‌شوند، علاوه بر این تهدید بزرگ، حیات بشر در زمین در امور جزئی هم گرفتار ربا، یا خیانت به حق، یا امور غیر اخلاقی که در بیش‌تر برنامه‌های فرهنگی قرن بیستم وجود دارد، هست؛ یعنی انسان در درون خود هم دچار ناامنی هست. حالا من می‌پرسم، آیا می‌شود انسان خان خود را بر روی آب قرار دهد؟ آیا می‌شود او ساختمان زندگی‌اش را بر روی خاکستر پایه‌گذاری کند؟ نه نمی‌شود و انسان باید این ساختمانی را که می‌خواهد در مقابل زلزله و در مقابل حوادث مقاومت کند، با بتن آرمه پی‌ریزی کند، با بتن آرم انسانیت و عقید واقعی به الله و قبول حکومت او در زندگی خود؛ با بتن آرم انسانیت و اخلاق که عبارت است از فرار کردن از رذایل و آراسته شدن به فضایل؛ با بتن آرم زندگی راستین که عبارت است از انجام عمل شایسته و پرهیز از عمل ناشایسته.

نقش پدر و مادر در تربیت فرزند

انسان باید به زندگی امام حسین علیه السلام نگاه کند. او در خانه‌ای متولد می‌شود که پدر و مادرش، آن مرد و زن بالغی هستند که سلامتی دنیای آن‌ها از آی سی و سوم سوره احزاب: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** که بیان آن قبلاً گذشت، معلوم شد. سلامتی آخرت آن‌ها هم از آی یازدهم سوره مبارکه انسان روشن است؛ در این آی پروردگار به شکران اיתار فوق‌العاده **«1»** این خانواده به پیغمبر صلی الله علیه وآله چنین خبر می‌دهد که:

(1) 15. البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 554-553، داستان این ایثار فوق العاده که در آیات هفت تا ده سور انسان به آن اشاره شده چنین آورده است:

عن عبد الله بن العباس رضى الله عنه، قال: مرض الحسن و الحسين عليهما السلام، فنذر على و فاطمه عليهما السلام و الجارية نذرا إن برئا صاموا ثلاثة أيام شكرا، فبرئا، فوفوا بالنذر و صاموا، فلما كان أول يوم قامت الجارية و جرشت شعيرا، فخبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد منهم قرص، فلما كان وقت الفطر جاءت الجارية بالمائدة فوضعتها بين أيديهم، فلما مدوا أيديهم ليأكلوا و إذا مسكين بالباب يقول: يا أهل بيت محمد! مسكين آل فلان بالباب، فقال على عليه السلام: «لا تأكلوا و آثروا المسكين». فلما كان اليوم الثاني فعلت الجارية كما فعلت في اليوم الأول، فلما وضعت المائدة بين أيديهم ليأكلوا، فإذا يتيم بالباب و هو يقول: يا أهل بيت النبوه و معدن الرسالة، يتيم آل فلان بالباب، فقال على عليه السلام: «لا تأكلوا شيئا و أطعموا اليتيم». قال: ففعلوا. فلما كان في اليوم الثالث و فعلت الجارية كما فعلت في اليومين، فلما جاءت الجارية بالمائدة فوضعتها، فمدوا أيديهم ليأكلوا، و إذا شيخ كبير يصيح بالباب: يا أهل بيت محمد! تأسروننا و لا تطعموننا. قال: فبكى على عليه السلام بكاء شديدا، و قال: «يا بنت محمد! إني أحب أن يراك الله و قد آثرت هذا الأسير على نفسك و أشبالك...»

ایمان و آثار آن، ص: 156

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا «1»

؛ یعنی خداوند به پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر می دهد که علی و فاطمه علیهما السلام را از هر چه عذاب و شر در قیامت هست، حفظ خواهد کرد. این حفظ شدن مرد و زن از عذاب قیامت، به خاطر سلامت دنیایی آنها است؛ برای همین سلامتی دنیوی و اخروی، از وقتی که فرزند در این خانه چشم باز می کند، پدر و مادر را در سلامت کامل می بیند، پس چرا در این خانه حسین پرورش داده نشود؟ و چرا این مولود، رهبر آزادگان نشود؟ چرا در این خانه این موجود دستی پیدا نکند که تا آخر عمر از دادن دست بیعت با دست کثیف مردم ستمگر امتناع نماید؟ چرا در این خانه مردی به وجود نیاید که پایه گذار نهضت های تاریخی شود و بارزترین نهضت ها را به وجود بیاورد؟ چرا در این خانه انسانی به وجود نیاید که در تمام جوانب حیات با طاغوت و با بت های درون و بیرون مبارزه کند؟ چرا مردی متولد نشود که فریاد بزند: «هَيِّهَاتِ مِنَّا الذَّلَّةُ» «2»؟ چرا مردی به وجود نیاید که تعبیر زندگی اش «ان الحياه عقیده و الجهاد» باشد؟ چرا مردی به

وجود نیاید که اساس تمام برنامه‌های اسلام را از نظر جاودانی تضمین نماید؟ او وقتی که به دنیا آمد، برای نامگذاری‌اش، این خانه، تمام ادب را پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله به جا آورد و او را در این امر مقدم داشت، و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم پروردگار متعال را در این نام‌گذاری مقدم نمود، و این چنین، این مولود مبارک، حسین نامیده شد. «3»

(1) 16. انسان: 11: پس خدا نگه‌دار آنان از آسیب و گزند آن روز است و شادابی و شادمانی به آنان عطا می‌کند.

(2) 17. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج 2، ص 301-300، احتجاجه علیه السلام علی أهل الکوفه بکربلاء.

(3) 18. علل الشرائع، ج 1، ص 138:

عن أبي حمزه الثمالی عن زيد بن علی عن أبيه علیه السلام قال: لما ولدت فاطمه علیها السلام الحسن علیه السلام قالت: لعلی سمه، فقال: ما كنت لأسبق باسمه رسول الله، فحاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فأخرج إلیه فی خرقه صفراء، فقال: أ لم أتحکم أن تلفوه فی خرقه صفراء، ثم رمی بها و أخذ خرقه بیضاء، فلفه فیها. ثم قال لعلیعلیه السلام: هل سمیته؟ فقال: ما كنت لأسبقك باسمه، فقال صلی الله علیه و آله و سلم: و ما كنت لأسبق باسمه ربی عز و جل، فأوحی الله تبارک و تعالی إلی جبرئیل أنه ولد لمحمد ابن فاهبط فأقرئه السلام و هنه و قل له: إن علیا منك بمنزله هارون من موسی، فسمه باسم ابن هارون، فهبط جبرئیل فهنأه من الله تعالی. ثم قال: إن الله جل جلاله یأمرک أن تسمیه باسم ابن هارون. قال: و ما کان اسمه؟ قال: شیر. قال: لسانی عربی. قال: سمه الحسن، فسماه الحسن، فلما ولد الحسن علیه السلام أوحی الله تعالی إلی جبرئیل علیه السلام أنه قد ولد لمحمد ابن، فاهبط إلیه، فهنه، و قل له: إن علیا منك بمنزله هارون من موسی، فسمه باسم ابن هارون، فهبط جبرئیل علیه السلام، فهنأه من الله تعالی. ثم قال: إن الله عز و جل یأمرک أن تسمیه باسم ابن هارون. فقال: و ما کان اسمه؟ قال: شیرا. قال: لسانی عربی. قال: سمه الحسين.

ایمان و آثار آن، ص: 157

بعد رهبر عالی‌قدر اسلام صلی الله علیه وآله به این مولود اهتمام ویژه‌ای داشت تا جایی که آن حضرت با آن همه کاری که در بیرون، در جنگ و در مبارزه نفی و اثبات بر دوشش بود، می‌آمد و به مادرش فاطمه علیها السلام می‌گفت: هر وقت این بچه شیرخوار شروع به گریه کردن کرد و تقاضای شیر داشت، مرا صدا کن. البته، مادران نسبت به نوزادان خود خیلی محبت دارند و تا آن‌ها گریه می‌کنند، برای آرام کردنشان به آن‌ها شیر می‌دهند، اما پیغمبر صلی الله علیه وآله این

طرز رفتار را نمی‌پسندید و به فاطمه مادر حسین علیها السلام می‌گفت: هر وقت این نوزاد شیر خواست، من را صدا کن، و وقتی پیغمبر صلی الله علیه وآله را برای ساکت کردن این فرزند صدا می‌کردند، حضرت می‌آمد و انگشت ابهام خود را در دهان این نوزاد می‌گذاشت، و پس از مدتی، حضرت انگشت خود را از دهان او بیرون می‌آورد و او را به مادرش می‌سپرد، و یا به حضرت زهرا علیها السلام می‌گفت: به او شیر بده، و یا می‌گفت: فاطمه جان! این نوزاد هر چند هم گریه کرد، به او شیر نده. در رابطه با این که چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین کاری را کرد، به نظر می‌رسد که این که پیغمبر صلی الله علیه وآله انگشت خود را در دهان این نوزاد می‌گذاشت، برای کم کردن اشتهای نوزاد بود؛ چون نوزاد در آن زمان زبان ندارد که حرف بزند و بگوید من گرسنه‌ام یا سیرم. در آن موقع، سپر بچه برای جهاد در زندگی، گریه است. پیغمبر صلی الله علیه وآله این کار را می‌کرد که اگر اشتهای نوزاد اشتهای کاذب بود، با مکیدن انگشت حضرت، اشتهای کاذبش رفع شود، و اگر این اشتها اشتهای کاذبی نبود، نوزاد را به فاطمه می‌داد تا او را شیر بدهد.

«1» این

(1) 19. بحار الأنوار، ج 43، ص 255: غُرُّ أَبِي الْفَضْلِ بْنِ خَيْرَانَةَ بِإِسْنَادِهِ أَنَّهُ اعْتَلَّتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا وَلَدَتْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَفَّتْ لَبَنُهَا فَطَلَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُرَضِعاً فَلَمْ يَجِدْ فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيُلْقِمُهُ إِنْهَامَهُ فَيَمَصُّهَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي إِنْهَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رِزْقاً يَغْذُوهُ وَ يُقَالُ: بَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يُدْخِلُ لِسَانَهُ فِيهِ فَيَعْرُهُ كَمَا يَعْرِ الطَّيْرُ فَرَحَهُ فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي ذَلِكَ رِزْقاً فَفَعَلَ ذَلِكَ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً فَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ حَلَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

ایمان و آثار آن، ص: 158

دقت رفتاری پیامبر اکرم برای این بود که نوزاد گرفتار بیماری تخمه نشود. این بیماری بیماری معروفی است که بر اثر آن، معده به صورت معکوس عمل می‌کند و نوزاد شیری را که می‌خورد، ده یا پنج دقیقه بعد، بالا می‌آورد، و اگر نوزاد مرتب گرفتار عمل معکوس معده گردد، اندام داخلی جاذبه و هاضمه‌اش تنبل می‌شود، و وقتی این اندام تنبل شود، این تنبلی در تمام اعضا و جوارح، حتی در سلول‌های فکری و عقلی اثر می‌گذارد. پیغمبر صلی الله علیه وآله با آن همه کار سنگین، همیشه این نکته را رعایت می‌کرد. این رفتار برای مردم درس است. برای پدران که به فرزندان خود برسند. خیلی از پدران

وقتی به خانه می‌آیند، ده دفعه بچه به سوی پدر می‌خندد، ولی او برای يك دفعه هم آن بچه را به آغوش نمی‌گیرد. ده شب به خانه می‌آید، و همین طور تا حلقوم خود غذا می‌خورد، بعد هم می‌رود و در رختخواب می‌خوابد، و اصلاً به بچه توجه نمی‌کند و با او حرف نمی‌زند. وقتی هم بخواند با بچه حرف بزند، به او می‌گوید: بنشین، برو، تکان نخور، و دایم در حال کشتن خواسته‌های بچه است. در خودش که این خواسته‌ها به مقتضای سنش کشته شده، و او می‌خواهد این خواسته‌ها را در فرد دیگر هم بکشد. آن کسی که خواسته‌هایش چنین کشته بار بیاید، او هم خواسته‌های دیگری را می‌کشد. این طوری می‌شود که جامعه‌ای به وجود می‌آید که بچه دندان و چنگال تیزی برای شکم و گلو پاره کردن دارد. حالا نه این که او شکم ظاهری مردم را پاره می‌کند؛ بلکه خراب از آب در می‌آید؛ چون نسبت به چنین بچه‌ای بهداشت شیر خوردن مراعات نمی‌شده تا چه برسد به بهداشت فکر و روان و برنامه‌های خانه، خانواده، اجتماع و جامعه.

آن وقت سرگذشت نوزادی مثل حسین شگفت است؛ وقتی او متولد می‌شود، علاوه بر این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: شیرش را بگذارید منظم باشد، چیزی که امروز مسأله مهمی در دنیا شده است؛ یعنی کاری که چهارده قرن قبل، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سفارش کرده، و الان جهانی شده است، و ما چه بدبختیم که برای اثبات مثبت بودن يك کار اسلامی، حتماً باید بر برنامه‌های جهانی و غربی تکیه کنیم، و این خیلی بدبختی است. ما به جای این که دنیا را مجبور می‌کردیم به ما متکی شود، ما به دنیا متکی شدیم؛ دنیایی که دین، شرف، غیرت و مردی، فضیلت، درستی، عقیده، عمل، اخلاق و جهاد در زندگی ندارد؛

ایمان و آثار آن، ص: 159

دنیایی متمرکز در شکم و شهوت می‌باشد که چه بخورد و در چه رختخوابی بخوابد، ولی پیغمبر با این که کارهای زیادی داشت، اما باز به فکر سلامت جسمی و روانی خانه هم بود، و در ابتدای تولد نوزاد به فاطمه علیها السلام گفت: این نوزاد را به او بدهد، و بعد گوش راست نوزاد را نزدیک دهان خود آورد، همان‌طور که در آیات قرآن، معمولاً گوش بر اعضا و جوارح دیگر مقدم می‌شود، در گوش این نوزاد چهار بار شعار الله اکبر را که پرچم دین است، سر داد «1»، و این چهار مرتبه گفتن الله اکبر، با ادامه‌ای که دارد، در تمام صبح و ظهر و شام با تأکیدات فراوان لازم دانسته شده تا به مشاعر و احساسات مردم هجوم بیاورد، و مردم را از خواب بیدار کند؛ یعنی با «الله اکبر» و با «اشهد ان لا اله الا الله» به مردم بگوید که وقتی بیدار شدند، ملتفت باشند که بزرگ‌تر از خدا وجود ندارد، و در همان اول صبح، این گونه درس بگیرند. ظهر هم همین‌طور، با وجود خستگی که مردم از کار روزانه‌شان دارند، با «الله اکبر» و «اشهد ان لا اله الا الله»

دوباره به مشاعر و احساساتشان باید هجوم آورد. اول غروب هم که می شود، بر سر مردم فریاد زد: «الله اکبر»؛ یعنی اصلاً شب و روز داد کرد: خدا خدا. به راستی چقدر با این دستورات، خدا می خواهد معبودهای قلابی ما را بکوبد؟ و چقدر ما در جنگ با خدا در مقام اثبات معبودهای قلابی هستیم؟ آیا برای ما پول معبود نیست؟ حداقل به خودمان راست بگوییم. آیا تلویزیون معبود ما نیست؟ حداقل این احتمال را پیش خود باید داد که ممکن است از جهات مادی ورشکست شویم، یا به طور کلی روزی مان قطع گردد، یا وضع کاسی به نفع ما نباشد، پس چراغ دیگری لازم داریم که در دلمان روشن باشد؛ چراغی که خاموشی برای آن نیست. این توحیدی که ما داریم، عین همان بادی است که می زند و سبب شمع را خاموش می کند. به راستی، اگر بادی به عقاید قلابی ما بوزد، تمام معبودهای خیالی ما از هم می پاشند.

بهره برداری از عشق به حسین علیه السلام

بیایید از عاشورا و از ایامی که تناسب با حضرت سیدالشهدا علیه السلام دارد، مثل خودش، بهترین استفاده را بکنیم. این را خیلی راحت می شود پیاده کرد. من نمی دانم شهر همدان مثلاً چقدر جمعیت دارد، بر فرض، با اطرافش دویست هزار نفر داشته باشد. این دویست هزار مرد و

(1) 20. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 26: وَلَدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! هَلُمِّي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي حِرْزِهِ بَيْضَاءَ، فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى.

ایمان و آثار آن، ص: 160

زن و بچه، روز عاشورا يك عشق جوشان خودآگاه و ناخودآگاه نسبت به ابی عبدالله علیه السلام دارند. ما بیاییم و رابطه ای بین این دویست هزار نفر برقرار کنیم، و بگوییم: ای دویست هزار نفری که به عشق حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده اید! هر کجا؛ در جلسه، مسجد، محراب، منبر و در خانه هستید، صندوقی به نام ابی عبدالله علیه السلام بگذارید، و هر کدام هم پانصد تومان در آن صندوق بیاندازید. در مقابل آن عشق جوشان، همه حاضر هستند این پانصد تومان را بدهند. این پول ها کم کم از طریق عشق جوشان به حسین علیه السلام، صد میلیون تومان می شود. با این صد میلیون تومان کداميك از هدف های حسین علیه السلام را نمی شود پیاده کرد؟ کدام نشریه را نمی شود مجانی در سطح جهانی

پخش کرد؟ کدام مریض را نمی شود به عشق اُبی عبدالله علیه السلام معالجه کرد؟ کدام خانواده را نمی شود تربیت کرد؟ کدام ورشکسته را نمی شود نجات داد؟ کدام یتیم را نمی شود رسیدگی کرد؟ از عاشورای به این مهمی، ما چه استفاده ای می کنیم؟ به راستی، ما از مردمی که در مذهب اسماعیلیه «1» هستند، خیلی کمتر داریم کار می کنیم.

(1) 21. فرقه اسماعیلیه: هر چند پس از مرگ اسماعیل، فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، تلاش فراوانی از سوی امام برای تفهیم مرگ وی به مردم، و انتشار این خبر انجام شد، ولی گروهی دنیا مدار، اسماعیل را امام پس از امام صادق علیه السلام معرفی نمودند و مرگش را نوعی غیبت تلقی کرده، فرقه و مکتبی تاسیس نمودند. فرقه اسماعیلیه بر همین اساس ایجاد شد و رشد کرد و مدتی در برخی بلاد اسلامی صاحب قدرت و حکومت گشت. امروزه نیز بقایای کمرنگ آنان در گوشه کنار عالم وجود دارد. لغت نامه دهخدا

ایمان و آثار آن، ص: 161

کَمْ آقاخان به مذهب اسماعیلیه

آن وقتی که آقاخان «1» زنده بود، به خاطر احترامی که در اروپا به آقاخان می کردند، در چهار سال، چهار مرتبه او را در ترازو گذاشتند. او که وزن اصلی بدنش از صد کیلو بیش تر بود، روز کشیدن در ترازو، پنجاه کیلو لباس هم به خودش اضافه می کرد. يك بار در کفه دیگر ترازو، نقره ریختند، و دفعه دیگر در مقابلش چیز دیگر ریختند. می دانید چقدر شد؟ صد و پنجاه کیلو طلا. بعد او تمام این ثروت را برای پیشرفت مذهب اسماعیلیه داد. با این ثروت مدرس پسرانه و دخترانه ساختند؛ کتاب چاپ کردند؛ نشریه درست کردند؛ در روستاهایی که اسماعیلیه در آن جا زندگی می کردند، حمام و درمانگاه درست کردند؛ جاده ها را آسفالت کردند. می دانید چقدر آن ها از این تبلیغات بهره برداری کردند و می کنند؟ حالا ما صبح عاشورا بیایم و تنها تعدادی علم و پرچم بیرون بیاوریم و بعد هم برگردیم و غذایی بخوریم؟ و بعد هم بهره برداری دیگری از این رویداد عظیم نکنیم.

(1) 22. آقاخان، عنوان امامان بخش عمده ای از اسماعیلیان نزاری جهان است اما آقاخان مورد نظر، آقاخان سوم است که زبان های اروپایی و تاریخ این کشورها را از مبلغان مسیحی فراگرفت. آنان در شکل گیری اندیشه های او نقش مؤثری

داشتند. آقاخان سوم از ثروتی سرشار و شهرتی فراوان برخوردار بود. او صاحب کاخ‌های مجلل در پونا، بمبئی، ژنو، جنوب فرانسه و شرق آفریقا بود. علاوه بر پرورش اسب، که حرفه موروثی آقاخان‌هاست، به برخی رشته‌های ورزشی علاقه داشت. مهم‌ترین ویژگی شخصیت آقاخان سوم، شناخت دقیق او از جهان معاصر بود. او بخش وسیعی از ثروت خود و زکات و نذورات پیروانش را در مؤسسات اقتصادی پرسود و تعاونی‌های زراعی که متناسب با اقشار بازرگان و خرده‌مالک است، به کار انداخت. همزمان با آن به يك رشته از فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی، از آن جمله: تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها و باشگاه‌های ورزشی و مؤسسات تحقیقاتی دست زد. برگزیده‌ای از دائرة المعارف بزرگ اسلامی

ایمان و آثار آن، ص: 162

نُه بر نام حیات اسلامی در قرآن (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

دو برنامه مورد بحث است که هر کدام از آن برنامه‌ها عمیق و قابل توجه‌اند. برنامه اول، برنامه‌ای است که زیربنای زندگی مردم مغرب زمین را تشکیل می‌دهد، و برنامه دوم، برنامه‌ای می‌باشد که زیربنای حیات اسلامی را تشکیل می‌دهد.

برای شناخت هر يك از این برنامه‌ها، به شناخت زیربنای این برنامه‌ها می‌پردازیم. ما زیربنای زندگی مغرب زمین را در چهار برنامه دانسته و زیربنای حیات اسلامی را هم در نُه برنامه می‌دانیم. اما به عنوان مقدمه، باید گفت: وجه اشتراك بین زیربنای زندگی غرب و زیربنای حیات اسلامی، مسأل اعتقاد به مذهب و در رأس آن، مسأل اعتقاد به خدا است، و در هر دوی این زیربناهای، از این اعتقاد بهره‌برداری شده است، با این فرق که در زیربنای حیات غرب، از آن بهره‌برداری غلطی شده، و در زیربنای حیات اسلامی، از آن بهره‌برداری صحیحی شده است. از آن جا که اگر از مسأل عقیده و شور و حرارت درونی مردم بهره‌برداری غلط شود، مسیر زندگی انسان فوق العاده انحراف پیدا می‌کند، و در این منحی انحراف، بشر دچار انواع بدبختی‌ها، پلیدی‌ها، آلودگی‌های درونی و بیرونی می‌شود، در حالی که او از تمدن به معنایی که امروز می‌گویند، جدا نیست و فردی متمدن نامیده می‌شود، با این که زندگی او زندگی‌ای جاهلی است، در عین حالی که او از تمام وسایل مادی هم در حدّ اعلای درجه برخوردار است. البته، وقتی می‌گوییم: زندگی جاهلی، معنایش این نیست که

عقل انسان در تمام جوانب حیات تعطیل شده باشد؛ بلکه منظور ما از حیات جاهلی، خط سیری است که بشر در آن، عقل را از نظر تکاپو در

ایمان و آثار آن، ص: 163

مدار معارف الهی و معارف انسانی بازداشته است، هر چند که انسان به این خطّ سیر، رنگ حیات و زندگی داده باشد؛ یعنی او در عین حالی که از وسایل کامل زندگی برخوردار است، چه در بزرگترین شهر و چه در کوچکترین منطقه، خود را با قرار دادن خود در استخدام ظلم، خیانت و جنایت، دچار تیره‌روزی و بدبختی بوده و به آن رنگ حیات و زندگی داده است.

در هر صورت، مسأل اعتقاد، عجیب در حیات بشر مؤثر بوده است، و از زمانی که مسأل عقیده به دست ستمگران افتاده، انحراف در حیات او، فوق‌العاده بوده است، و اما وقتی مسأل عقیده به دست شایستگان از عباد خدا و نمایندگان مستقیم پروردگار بوده، زندگی انسان در تمام زوایا تّوام با عدل، مروت و کرامت بوده است.

عظمت و بزرگواری حضرت مریم علیها السلام

عیسی بن مریم علیه السلام پیامبر خدا بود، و از مادر متولّد شد، بدون این که مادر بزرگوارش ازدواج کرده باشد. کتاب خدا در آیات متعددی از مریم علیها السلام به پاکی، عظمت، بزرگواری و شرف روحی یاد می‌کند. قرآن کریم در ضمن یاد کردن از مریم علیها السلام به پاکی، به این مطلب هم در سور مبارکه آل‌عمران اشاره می‌کند که مریم علیها السلام اگر چه يك میهمان خاکی و موجود انسانی در این سیار تاریک بود، ولی او به قدری کسب نور کرده بود که حتی از پیغمبران الهی، مخصوصاً از وجود مقدس حضرت زکریا علیه السلام که در امور مادی، مستقیماً زمین را به آسمان وصل کرده بود، اما هنوز به آن درجات بالا نرسیده بود هم برتر بود؛ مریم علیها السلام تا حدی در مسأله روحانیت روح فراتر رفته بود که پروردگار در باره او می‌فرماید:

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ «1»

هر زمان که زکریا در محراب عبادت بر او وارد می‌شد، و او را سر سفر نعمت حق می‌دید، و از او سؤال می‌کرد: این سفره را چه کسی برای شما گسترده؟ مریم علیها السلام جواب داد: خدا. بدون این که دست انسانی حتی مادر مریم در کار

باشد. همین مریم علیها السلام به خاطر استعداد روحی که داشت، آماده شد برای این که در بطنش فرزندی را پروراند که این فرزند مبدأ و منشأ عدالت در جهان آن روز باشد.

(1) پی نوشت

1. آل عمران: 37.

ایمان و آثار آن، ص: 164

مریم علیها السلام با نفخ الهی حامله شد، و بعد از این که حمل مقدس خود را در بیرون از منطق بیت المقدس، کنار درخت خشک خرما، وضع حمل کرد، خدا نیاز او را با سبز کردن و بیرون آوردن میو تازه از آن درخت برطرف کرد:

و هُزِّيْ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا «1»

ملت یهود که اطلاع کامل از درون بیت المقدس، و هم چنین از وضع انبیای بنی اسرائیلی داشتند، با مریم علیها السلام که رو به رو شدند، به مریم علیها السلام گفتند: از تو که در دامن پدری سالم و مادری پاک رشد کردی و پدر و مادری پاکیزه داشتی، توقع نبود که فرزند نامشروعی به دنیا بیاوری. «2» مریم علیها السلام که از طرف پروردگار بزرگ عالم اجازه سخن گفتن با قوم یهود را نداشت. به اذن پروردگار و به اشاره حضرت رب الارباب، به یهودیان ستمگر اشاره می کند که از فرزندی که در گهواره خوابیده است، سؤال کنید: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ «3»

یهودیان گفتند:

كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا «4»

ای مریم! ما را دعوت می کنی که از يك مولود بازپرسی کنیم؟ مگر در جویبار خلقت اتفاق افتاده که يك طفل تازه متولد شده بتواند سخن بگوید؟ آنان با مریم علیها السلام هم چنان در جدال بودند که فریاد عیسی علیه السلام از گهواره بلند شد:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ «5»

این که می گوئید من کیستم، من بند صد در صد پاك الله هستم.

ءَاتَيْنِ الْكِتَابَ «6»

(1) 2. مریم: 25: و تن خرما را به سوی خود بجنبان تا برایت خرماي تازه و از بار چیده بریزد.

(2) 3. اشاره به آیات بیست و هفتم و بیست و هشتم سوره مریم:

أَنْتَ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيئاً* يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْيًّا*: آن گاه نوزاد را در حالی که [در آغوش] حمل می کرد، نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم! به راستی که تو کاری شگفت [و بی سابقه و ناپسندی] مرتکب شده ای.* ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده ای؟]*

(3) 4. مریم: 29: پس مریم به نوزاد اشاره کرد [که از او پرسید]. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوئیم؟! (29)

(4) 5. مریم: 29: گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوئیم؟!

(5) 6. مریم: 3: نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم.

(6) 7. مریم: 3: به من کتاب عطا کرده

ایمان و آثار آن، ص: 165

این که می پرسید: من کیستم، من انسانی هستم که پروردگار بزرگ عالم برای حیاتی سالم و صد در صد الهی به او کتاب قانون داده است.

وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا «1»

او مرا برای دگرگونی در تمام برنامه‌های حیات انتخاب کرده است.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا «2»

و وجود مرا برای عالم دارای برکت و منبع خیر قرار داده.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا* وَ بَرًّا بِوَلَدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا «3»

و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم ساخته، و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است* و مرا نسبت به مادرم نیکوکار [و خوش‌رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره‌بختم قرار نداده است.

این شناسنام من است.

دولت و ملت زمان حضرت عیسی علیه السلام

عیسی بن مریم علیه السلام با ملتی، بلکه با دنیایی رو به رو شد که در جهات متعدد زندگی، بر آن دنیا شهوات حاکم بود، شهوات حکام، علمای خاین یهود؛ یعنی کارگردانی زندگی مردم در اختیار حاکمیت شهوات ستمگران تاریخ، امثال: هیرودیوس «4» کشند یحیی علیه السلام و شهوات علمای یهود بود که در قرآن مجید، پروردگار بزرگ عالم، با این افراد ستمگر مبارزه کرده است؛ همان‌طور که اگر در هر منطقه‌ای عالم خاین، دانشمند ظالم

(1) 8. مریم: 3: و مرا پیامبر قرار داده است.

(2) 9. مریم: 31: هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم ساخته،

(3) 10. مریم: 30 - 32.

(4) 11. مجمل‌التواریخ و القصص، پاورقی چهارم ص 436:

هیروُدس و هیروُدیس که فرنگیان هرود گویند، اسم معدودی از سلاطین یهود است در ایام خراجگزاری ایشان به روم، یکی هیروُدیس بزرگ که از چهل سال قبل از مسیح تا چهار سال قبل از مسیح سلطنت می‌کرد و چون تاریخ مسیحیان چهار سال از تاریخ اصلی عقب افتاده، از این قرار میلاد عیسی در سال آخرین سلطنت هیروُدیس بوده است.

دیگر هیردیس انتبیس که چهل و دو سال (4 ق - 39 ب م) حکومت داشت و پسر دومین هیروُدس بزرگ بود و او است که یحیی تعمیددهنده را به جرم آن که وی را از تزویج (هیروُدیا) زن برادر خود منع و توبیخ می نمود، به قتل رسانید (قاموس کتاب مقدس چاپ بیروت ص 9279-929).

ایمان و آثار آن، ص: 166

و انسان کارگردان پست و پلیدی بود، با آنان مبارزه می کرد.

دولت های زمان عیسی بن مریم علیه السلام، از هیچ جنایتی در حق بشر فروگذاری نداشتند، و زیر چرخ شهوات حکام، علما و دانشمندان با دانش، ولی لامذهب و بی دین و پست، به مانند جماد درآمده بودند؛ یعنی تود مردم در تمام جهات حیات، ابزار و کارگردان شهوات چند گروه از قبیل حکام، علمای یهودی در مشرق زمین، و یا زرداران و زورداران، به قول امروزی ها «نفوذالها»، شده بودند، و در مقابل این گروه های متعدد، اگر انسان انقلابی و الهی بخواهد قیام کند، ما می توانیم تصوّر کنیم که چه موانع سخت و چه سدهایی در مقابل این مرد انقلابی و الهی به وجود خواهد آمد. این جا است که باید پیغمبر و انسانی الهی در دریایی از صبر و استقامت فرورفته باشد تا بتواند در مقابل این حوادث، موانع، سدها و ستمگری ها بایستد.

بزرگ ترین مانع در راه مصلحین بشری

شاید نزدیک به سی و چند سال زندگی حضرت مسیح علیه السلام، این مرد بزرگ الهی، در حالی که خود را از تمام برنامه های مادی دنیا برحذر می داشت، در میان مردم به اشاع برنامه الهی قیام کرد، و محصول سی و سه سال برنامه تبلیغی او، به بیست نفر نمی رسید؛ چون موانع، سدها و خطرات زیاد بود، و قدرت حکام فوق العاده بود، و زرداران و زورداران در زندگی مردم خیلی نفوذ داشتند، و شاید آن مردم گمان می کردند که پیشرفت عیسی علیه السلام به ضرر آنها باشد، و این بزرگ ترین مانع در راه انبیا و در راه مصلحین بزرگ بشری بود. چنین فکری همیشه اکثریت مردم را در مقابل انبیا، ائمه و مصلحین پاک برگزید خدا قرار می داد، و وقتی قوای آنان که عبارت از همین تود مردم بود، در اختیار ستم ستمگران قرار داشت، برای آنها مسلماً پیشرفت کلی و همه جانبه ای در سطح بین المللی حاصل نمی شد.

حضرت عیسی علیه السلام از زندگی تا عروج به آسمان

امیرمؤمنان علیه السلام دربار وضعیت سی و چند ساله زندگی حضرت عیسی علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: تا روزی که آن حضرت به طرف خدا صعود کرد، کفش او پوست پا و لباسش از کهنه ترین لباسها بود. و غذای چرب سفر او، علف شیرین بیابان بود، و بستر نرم خواب او در شب غیر بارانی، خاک بیابان بود، و در شب بارانی،

ایمان و آثار آن، ص: 167

سنگلاخ‌های میان غارها بود. «1» عیسی بن مریم علیه السلام با کنار ماندن از تمام برنامه‌های مادی، به خاطر تعدیل طغیان در مادیگری، بدین هیأت و کیفیت، زندگی می کرد.

اما بعد از سی و سه سال، یکی از ایمان آوردندگان به او و یهودیان و مادیگران تاریخ آن روز با هم بنا گذاشتند که او را در شبی در یکی از باغ‌های فلسطین از بین ببرند، و همان‌طوری که پروردگار بزرگ به آن اشاره کرده «2»، زمانی که مأموران برای گرفتن و کشتن او آمدند، خود آن خابنی که از مؤمنین همرا او بود، ولی در خفا، همکار زیرزمینی یهود به شمار می رفت، به شکل او گردید و مأموران او را به جای حضرت عیسی به دار کشیدند و کشتند، و خداوند عبد صالح خود را به طرف خویش برد. «3» عیسی علیه السلام رفت و آنچه از عیسی باقی

(1) 12 تمام نهج البلاغه، خطبه له علیه السلام فی بیان قدره الله و انفراده بالعظمه و امر البعث، ص 116:

وَ إِنْ شِئْتُ قُلْتُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَ يَلْبَسُ الْحَشِينَ، وَ يَأْكُلُ الْجُشْبَ. وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَ ظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا، وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ. وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَقْتِنُهُ، وَ لَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ، وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِحْلَاهُ، وَ خَادِمُهُ يَدَا. فَتَأَسَّى بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ [و] اسْتَأْثَرَ بِسُنَّتِهِ، حِينَ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا، وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَّى. وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ، تَعَالَى، الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ الْمُفْتَنُّ لَأَثَرِهِ.

(2) 13. اشاره به آی صد و پنجاه هفتم و صد و پنجاه و هشتم سور نساء:

وَ قَوْلُهُمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ هُمْ وَ إِنْ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا هُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا*. و به سبب گفتار [سراسر دروغ] شان که: ما عیسی بن مریم فرستاده خدا را کشتیم. در صورتی که او رانکشتند و به دار نیاویختند، بلکه بر

آنان مُشْتَبِه شد [به این خاطر شخصی را به گمان اینکه عیسی است به دار آویختند و کشتند] و کسانی که درباره او اختلاف کردند، نسبت به وضع و حال او در شك هستند، و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند، و یقیناً او را نکشتند.* بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.*

(3) 14. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 209:

و اختلفوا فی کیفیه التشبیه، فروی عن ابن عباس، أنه قال: لما مسخ الله تعالى الذين سبوا عيسى و أمه بدعائه، بلغ ذلك يهوذا و هو رأس اليهود، فحاف أن يدعو عليه، فجمع اليهود فاتفقوا على قتله، فبعث الله تعالى جبرائيل يمنعه منهم و يعينه عليهم، و ذلك معنى قوله: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»، فاجتمع اليهود حول عيسى، فجعلوا يسألونه فيقول لهم: يا معشر اليهود إن الله تعالى يغضكم فساروا إليه ليقتلوه فأدخله جبرائيل في خوخه البيت الداخل لها روزنه في سقفها، فرفعه جبرائيل إلى السماء فبعث يهوذا رأس اليهود رجلاً من أصحابه اسمه طيطانوس ليدخل عليه الخوخه فيقتله، فدخل فلم يره فأبطأ عليهم، فظنوا أنه يقاتله في الخوخه، فألقى الله عليه شبه عيسى، فلما خرج على أصحابه، قتلوه و صلبوه و قيل ألقى عليه شبه وجه عيسى و لم يلق عليه شبه جسده ...

ایمان و آثار آن، ص: 168

ماند، قانون هست. قانون عیسی علیه السلام همان خط سیری را می خواهد بپیماید که عیسی بن مریم علیه السلام پیموده است. ستمگران، زرداران، زورداران، زمین داران، شهوت رانان و فئودال ها، در تمام مناطق مسکونی و محل های زندگی همان موانعی را در مقابل انجیل ایجاد کردند که پیش تر در مقابل خود عیسی بن مریم علیه السلام ایجاد کرده بودند.

علمای یهود و مقابله با انجیل

علمای یهود به فکر افتادند که در مقابل انجیل بایستند. برای همین یکی از علمای بزرگ یهود به نام «پولس»¹ که از خطرناک ترین چهره های کثیف تاریخ عالم است، به تدریج انجیل عیسی بن مریم علیه السلام را تحریف کرد²، و بعد از او، دزدی در کتاب قانون عیسی

(1) 15. پولس (paul) : با آن که حضرت عیسی علیه السلام پطرس را به جانشینی خود برگزیده بود، رسول دیگری به

نام «پولس» عملاً موقعیت بهتری پیدا کرد و معمار مسیحیت کنونی شد. او پس از قبول مسیحیت، نام خود را به «پولس» تغییر داد. پولس در زمره مخالفان وی و دست‌اندرکار شکنجه او بود. به ناگاه رویایی عجیب، مسیر زندگی‌اش را دگرگون کرد. مسیح بر او ظاهر شد و نکوهش کرد که چرا مسیحیان را آزار می‌دهی؟ پولس در همان لحظه به مسیح ایمان آورد و انقلابی در شخصیت وی پدیدار شد و از مسیح علیه السلام ماموریت یافت که حامی دین جدید باشد. پولس با شور و نشاط فراوان، تبلیغ مسیحیت را آغاز کرد و در این راه بسیار رنج کشید مهم‌ترین اندیشه‌ای که پولس وارد آیین عیسی علیه السلام کرد «الوهیت عیسی» بود. در روایات اسلامی نیز در چند مورد از پولس نامبرده شده که وی را عامل کلیدی ایجاد انحراف و گمراهی در میان مسیحیان معرفی کرده است. منبع: هادی جهانگشای، پژوهشکده باقر العلوم علیه السلام با تلخیص

(2) 16. دایر المعارف طهور، در مقال دلایل مسلمانان بر تحریف کتاب انجیل چنین آورده:

تحریف در لغت به معنای تغییر و تبدیل است و غرض اصلی در بحث ما از تحریف آن است که کتاب مقدس که شامل عهد قدیم و جدید می‌باشد، توسط افراد بشر مورد دستبرد واقع شده است. مطالبی از آن حذف شده و مطالبی که اصلاً ربطی به کتاب آسمانی و الهی ندارد، به آن اضافه شده است. بنابراین در کتاب مقدس تحریف هم به زیادی و هم به نقصان رخ داده است.

قرآن کریم: قرآن کریم در آیات متعددی از تحریف آیین اهل کتاب سخن گفته است: به عنوان نمونه در آی 79 سور مبارک بقره آمده است: «وای بر آنانی که چیزهای را به دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از طرف خداست تا به بهای کمی آن را بفروشند...» در آیات 75-78 سور آل عمران و نیز آیه های 13-15 سور مائده سخن از تحریف کتمان و نسیان آیات تورات و انجیل به اهل کتاب نسبت داده شده است. از نظر قرآن تنها تورات، زبور و انجیل کتاب الهی بوده است، و اهل کتاب با تحریفات زیاد و نقصان در این کتاب‌های الهی راه انحراف از مسیر اصلی هدایت را باز کرده‌اند.

زمینه های تحریف: 1. رایج نبودن کتابت 2. استفاد انحصاری از کتب 3. کثرت پیامبران و رسولان دروغین 4. سرسپردگی مردم به روحانیان 5. جایگاه ویژه حاکمان

فراوان شد، و به تدریج این کتاب از اصل خود برگردانده شد، و این انجیل تحریف شده با سوءاستفاده از عقید مردم به خدا و به وسیله کلیسا و مراکزی که در قسطنطنیه فوق العاده از آن حمایت می کرد، و مخصوصاً سلاطین رومی که پول بی حسابی برای آن خرج می نمودند، به عنوان کتاب مذهبی مسیحیان رواج پیدا کرد.

در سایه تحریف انجیل، ملتی به عنوان عیسی پدید آمدند که هر چند معتقد به خدا بودند، در تمام زوایای زندگی اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی، در بند اسارت کلیسا رفتند. در حقیقت، کلیسا مرکز تمام برنامه ها و کارگردانان زندگی آنان شد. دانشمندان مسیحی و علمای مسیحی، علمایی شدند که ساخته شد افکار «پولس» یهودی بودند، و عقایدشان جز خطوط شرک، کفر، زندقه، فساد، افساد، خیانت، شکم پرستی و شهوت پرستی، چیز دیگری نداشت. این گونه، مسأله اعتقاد به کلیسا، شکل گیری از کلیسا، سرسپردن به خاك کلیسا، در اسارت بودن در قواعد کلیسا، و ارباب بودن علما و روحانیون مذهب مسیح تا عصر رنسانس؛ یعنی انقلاب فرهنگی و علمی در مغرب زمین، ادامه پیدا کرد. در حقیقت، جاهلیت یا شرک ساخته یهود، به عنوان آیین عیسی علیه السلام، میلیون ها نفر انسان را در غرب و شرق به اسارت کلیسا در آورد.

نظرات انحرافی کلیسا

در سای گرمی و حرارت اعتقاد انسان به خدا، آن وقت خدای کلیسا خدایی بود که در کنار او امواج خطرناک شرک می جوشید؛ خدایی که در کنار آن، اربابان کلیسا همه کاره بودند، این خدا فقط به خاطر منافع مادی آنها، به ملت و توده ارایه می شد. در آن وقت، زمین، کار و نعمت های طبیعی، همه شان، مربوط به کلیسا می شد. ممتازان بشر، کلیددار بهشت و جهنم، همه از اهالی کلیسا بودند. طبق نظر آنان، عیسی بن مریم علیه السلام کشته شده بود تا کفار گناهکاران باشد و هیچ فردی به جهنم نرود. شما حساب کنید در حدود هفده قرن، انسان در مغرب زمین، مخصوصاً در یونان و ایتالیا و بعد در کشورهای اروپایی مثل انگلستان، سوئد، نروژ، هلند، دانمارک و مراکز دیگر، همه بند کلیسا بودند و خدای

ایمان و آثار آن، ص: 170

کلیسا تمام برنامه ها را به روحانیون کلیسا واگذار کرده بود، و روحانیون کلیسا دهنه ای برای تمام زوایای شهوات باز کرده بودند که بزرگ تر از دهن جهنم بود، و مردم طعم این شکم های دهن دار از جهنم بزرگ تر بودند. ولی مگر بشر چقدر زیر بار این همه ستم می تواند برود؟ این چه خدایی است؟

خدای کلیسا خدایی است که می گوید: قیصر هر کاری کرد، باید اضافه تر از آن را هم خودت از او تقاضا کنی. اگر انسانی سیلی به طرف راست صورت کسی زد، او باید طرف چپ صورت خود را هم بیاورد و از او استدعا کند که يك سیلی هم به آن طرف صورتش بزند. به راستی در سوء استفاده کردن از اعتقاد به خدا، چه انحرافات پیش می آید. خدای کلیسا خدایی است که می گوید: هر کارگری که برای کلیسا کار می کند، مزد ندارد. برای این که کار خدایی است. خدای کلیسا خدایی است که می گوید: ناموس، دختر، بندگی، عبادت، اقتصاد، زمین، بازار و ادارات، همه باید در اختیار کارگردانان کلیسا باشند.

واکنش کلیسا در مقابل علم

در عصری که دانش اسلامی سر از اروپا درآورد و جامعه اروپایی دانشجویان زیادی را به اسپانیا و اندلس فرستاد، و آن‌ها در دانشگاه‌های اسلامی علم را فرا گرفتند و برگشتند، دانش اسلامی‌ای که مانند قواعد خود عیسی بن مریم علیه السلام، مبارزه علی زورداران، زرداران، حکام و اربابان کلیسا داشت، و آنان همان طوری که به سراغ کشتن عیسی علیه السلام رفتند، به سراغ کشتن دانش هم آمدند. کلیسا نزدیک به پنج میلیون نفر را به جرم داشتن علم، زنده در آتش سوزاند. آن‌ها دانشمندانی مثل گالیله «1» را که دانشمند فیزیک بود، در میدان‌های عمومی می آوردند و به جرم این که عقاید فیزیکی او مخالف با کلیسا، تورات و انجیل است، آتش می زدند و کف می زدند؛ دانشمندان علم شیمی را در زیرزمین‌های سخت و خطرناک حبس می کردند تا گرسنه و

(1) 17. گالیلهو گالیله (به ایتالیایی: Galileo Galilei): دانشمند و مخترع سرشناس ایتالیایی در سده‌های و میلادی

بود. گالیله در فیزیک، نجوم، ریاضیات و فلسفه علم تبخّر داشت و یکی از پایه‌گذاران تحوّل علمی و گذار به دوران دانش نوین بود. بخشی از شهرت وی به دلیل تأیید نظریه کوپرنیک مبنی بر مرکزیت نداشتن زمین در جهان است که منجر به محاکمه وی در دادگاه تفتیش عقاید شد. گالیله با تلسکوپ که خود ساخته بود به رصد آسمانها پرداخت و توانست جزئیات سطح ماه را مشاهده کند. دانشنامه وی پدیا

ایمان و آثار آن، ص: 171

تشنه بمیرند. گالیله‌ها را به کلیسا می آوردند و گردنشان را حرکت می دادند که توبه کن! و می گفتند: از این که بگویی کشف کردم که زمین به دور خورشید می چرخد، توبه کن. هزاران نفر فرار کردند و نابود شدند تا این که بشر از دست

خدای کلیسا به تنگ آمد. صدای اروپا بلند شد که من این خدا را نمی‌خواهم. شما هم اگر در آن زمان و مکان بودید، آن خدا را نمی‌خواستید. اگر ما هم بودیم، آن خدا را نمی‌خواستیم. «1»

شناخت خدای واقعی

وای به حال مردمی که خدا را بد معرفی کنند! این طور که قبل از شناخت خدای واقعی، و در حالی که من خود هنوز خدا را نشناخته‌ام، به خودم اجازه بدهم که بر منبر بروم و بخواهم وارد بحث خداشناسی شوم. آن وقت به طور حتم من خدا را بد معرفی خواهم کرد. اگر من پیغمبر صلی الله علیه وآله را نشناخته باشم و بخواهم وارد بحث نبوت شوم؛ استعداد نشر معارف پاک آسمانی را نداشته باشم، و قدم بر جای انبیا بگذارم. آن وقت، همان جنایاتی که علمای کلیسا کردند، من هم در لباس اسلام مرتکب خواهم شد.

علت اختلاف در اسلام

چرا ملت اسلام گرفتار عقاید مختلف هستند؟ خدای ملت اسلام که يك خدا است. مسجد، قبله و قرآن آن‌ها، یکی است، پس چرا ما دارای چند هزار مکتب هستیم؟ به خاطر این که کار در دست متخصصان نبوده است. به خاطر این که در تاریخ، رشد مردم به دست متخصص نبوده است، منظوم از غیرمتخصص، حزب اموی و حزب عباسی و ساخته‌شدگان این دو حزب است. بگذرید از این که در جمعیت يك میلیارد و اندی مسلمانان که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌کنند، افراد سالم، پسندیده و درست کار

(1) 18. دایر المعارف ظهور، مقال ظهور جنبش اصلاح دینی در عصر رنسانس:

یکی از مهم‌ترین راه‌های راه یافتن به ماهیت عصر جدید، تحقیق و بررسی در "نسبت انسان با خداوند" یا "ایمان دینی" است. تأمل در مؤلفه‌های جنبش اصلاح دینی یا پروتستانیزم، یعنی مهم‌ترین رخداد دینی که در عصر رنسانس رخ داد، می‌تواند ما را به ماهیت روابط انسان با خداوند آشنا سازد. جنبشی که در آن مرجعیت بلامنازع کلیسای کاتولیک و تفسیرهای جزم اندیشانه آن از کتاب مقدس را به نقد و چالش کشیده و به همراه سایر تحولات عصر رنسانس یعنی ظهور صنعت چاپ، امانیزم و رواج زبان‌های ملی و بومی، باعث تغییر و تحولات شگرفی در تاریخ اروپا گردید.

ایمان و آثار آن، ص: 172

زندگی می کنند، ولی تعدادشان کم است. خدا يك پیغمبر صلی الله علیه وآله را فرستاد که گهواره کره زمین را از شکم و دهان گرگ و ظلم بیرون بیاورد، اما چرا بیرون نیامد؟ برای این که یار حق کم بود، و همیشه کم بوده و همیشه مردم در یاری حق سستی می کردند.

سکوت انسان‌های بیدار در مقابل ظلم

وقتی تاریخ سنی و شیعه را بخوانیم، می بینیم، ابن زیاد در دارالاماره اش تنها با سی نیروی نظامی مانده بود، و بیرون دارالاماره هجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بودند. «1» دیگر ابن زیاد دست از جان شسته بود؛ یعنی اگر ده نفر از یاران مسلم به دارالاماره حمله می کردند، بساط یزید و حزب اموی برچیده می شد. ولی هجده هزار نفر شکم پرست که عشق به اولاد و همسر برای آن‌ها از عشق به خدا اهمیت بیش‌تری داشت، با يك برنامه ریزی، دور مسلم بن عقیل را خالی کردند تا آن سی نفر توانستند مسلم بن عقیل را با سر بریده از بالای دارالاماره پایین بیاورند تا برای دیگران درس عبرتی باشد.

مردم عامل اشاع گناه هستند. آغوش باز کردن برای پذیرفتن افکار غلط، به خاطر بیدار نبودن اکثریت است. در تعطیل شدن مسایل حق، سکوت افراد بیدار، کمک به سزایی می کند.

نتیج عملکرد بد کلیسا، بدبینی مردم به خدا

در قرون نزدیک به رنسانس علمی، به علت برنامه‌های کلیسا، مردم در ابتدا نسبت به خدا بدبین شدند، و نتیجه آن این شد؛ یعنی گفتند، خدایی که برنامه کلیسا را تأیید می کند، چنین خدایی در زندگی ما جایی ندارد.

(1) 19. المفید، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 2، ص 52:

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَازِمٍ: أَنَا وَاللَّهُ رَسُولُ ابْنِ عَقِيلٍ إِلَى الْقَصْرِ لِأَنْظُرَ مَا فَعَلَ هَانِيٌّ، فَلَمَّا حُسِرَ وَضُرِبَ، رَكِبْتُ فَرَسِي فَكُنْتُ أَوَّلَ أَهْلِ الدَّارِ دَخَلَ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالْحَبَرِ فَإِذَا نِسْوَةٌ لِمُرَادٍ مُجْتَمِعَاتٌ يُنَادِينَ يَا عَبْرَتَاهُ يَا نُكَلَاهُ فَدَخَلْتُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَخْبَرْتُهُ فَأَمَرَنِي أَنْ أُنَادِيَ فِي أَصْحَابِهِ وَقَدْ مَلَأَ بِهِمُ الدُّورَ حَوْلَهُ وَكَانُوا فِيهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ رَجُلٍ فَنَادَيْتُ يَا مَنْصُورُ أَمْتُ فَنَادَى أَهْلُ الْكُوفَةِ وَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ فَعَقِدَ مُسْلِمٌ لِرُءُوسِ الْأَرْبَاعِ عَلَى الْقَبَائِلِ كِنْدَةَ وَ مَذْحِجَ وَ أَسَدَ وَ ثَمِيمَ وَ هَمْدَانَ وَ تَدَاعَى النَّاسُ وَ اجْتَمَعُوا فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدُ مِنَ النَّاسِ وَ السُّوقُ وَ مَا زَالُوا يَتَوَثَّبُونَ حَتَّى الْمَسَاءِ فَضَاقَ بِعُبْدِ اللَّهِ

أَمْرُهُ وَكَانَ أَكْثَرُ عَمَلِهِ أَنْ يُمَسِكَ بَابَ الْقَصْرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ إِلَّا ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنَ الشُّرَطِ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ.

ایمان و آثار آن، ص: 173

اما مردم به این مقدار اکتفا نکردند و گفتند: خدای واقعی ما همین طبیعت است؛ چون دارای آثار و برکات زیادی است، و علت دیگر این بدبینی این بود که گفتار و عمل صاحبان کلیسا با هم فرق می کرد؛ برای همین دین در اروپا، مخصوص افراد سالخورده شد و دیگر کار به جایی رسید که در اروپا کسی جرأت نداشت اسم دین را ببرد. به تدریج، دین فقط در روز یکشنبه برای حضور در کلیسا، و آن هم تنها برای مدت دو ساعت منحصر شد، و تازه این قص دیندارانشان بود، و بی دین هایشان که اکثریتشان بود، به طور کامل از خداوند هستی دست کشیدند و طبیعت را به خدایی پذیرفتند.

سست شدن عقاید مسلمانان، خطر پیش رو

متأسفانه، اکنون با این اوضاع و احوال، مسلمانان به سمتی می روند که به همان گرفتارهایی که مسیحیان دچار آن شدند، دچار خواهند شد؛ گرفتاری هایی که سبب شد، مسیحیان ثمر تلاش حضرت عیسی علیه السلام را به این شکل تحریف کنند. این گرفتاری ها اکنون دارد بر سر ما مسلمانان می آید؛ به علت این که خدا، پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم را نشناختیم، و برای همین، در عقاید سست شدیم. علاوه بر این که ما در تبلیغات هم ضرر کردیم. در يك کتابفروشی کتابی برداشتم که دارای پنج یا شش جلد بود. من به مطالب این کتاب که به عنوان عقاید و اصول اسلامی چهل سال پیش چاپ شده بود، نگاهی اجمالی کردم، دیدم مطالب این کتاب، نه تنها برای مردم سودی ندارد، بلکه مضر هم است، و این مطالب به ظاهر اسلامی در قالب شعر و قصه به مردم ارایه شده است. علت این که چنین خطراتی متوجه مردم شده، این است که این گونه مطالب در باب اعتقاد و اخلاق به وسیله افراد غیر متخصص ارایه شده است. الان، وظیفه روحانیت بسیار سنگین است: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» «1» ملتی که دین نداشته باشد، فایده ای ندارد. در ابتدا خدا و پیامبر را به مردم معرفی کنید. افراد غریزه گفتند: علم خدا است، و عجیب این است که این افراد ما را سست کردند؛ چون وقتی مظاهر علم به ایران آمد، ما خدای واقعی را نمی شناختیم. به ما گفتند: چهارده قرن است که دعا و نماز می خوانید و هنوز شما در ابتدایی ترین وسایل متوقف شده اید، پس خدای واقعی علم است. در اروپا هم از وقتی خدای مردم علم شده، دولت هایشان توانسته اند بر مردم منطقه تسلط یابند.

(1) 20. الکافی، ج 1، ص 54.

ایمان و آثار آن، ص: 174

پیدایش خدایان جدید

و بعد از رواج علم و پیدا شدن ثمرات آن، دولت‌های اروپایی قوی شدند؛ چون علم را استخدام کردند. خیلی لطیف است؛ دولت‌های اروپایی علم را که استخدام کردند، مظاهر علم را هم استخدام کردند، و گفتند: ما دنیای شما را آباد می‌کنیم؛ تمام ستارگان آسمان را برای شما تسخیر می‌کنیم؛ تمام جاده‌ها را تا زیر دریا می‌کشیم. چشم ملل که به وعده‌های دول اروپایی افتاد، گفتند: خدای ما همین ابزار، و ارباب بوده و کارگردان ما دولت است. آن وقت حکومت‌های اروپایی تسلط عجیبی بر ملل اروپایی و آمریکایی پیدا کردند، و بعد از مدتی، بشر دید در خیلی از زوایا ضرر کرده است، و علی این خدای جدید هم اقدام کرد، گفت: نه، من که برای مدتی چنین خدایی را به خدایی قبول کردم، ضرر کردم، و دیگر نمی‌توانم به چنین چیزی خدا بگویم. ما يك حکومت مردم بر مردم می‌خواهیم. حکومت مردم بر مردم هم به وجود آمد، ولی باز تمام آن مظالم تاریخی در حکومت مردم بر مردم هم در اروپا جلوه داشت، تا این که انسان به این فکر افتاد که: من با این معبود خودم جنگ دارم و در حقیقت، جنگ انسان با انسان شروع شد.

ظهور مارکس و انگلس

در این صحنه جنگ که برای نجات از تمام مظالم بود، دو نفر یهودی به نام مارکس «1» و انگلس «2» پیدا شدند که می‌گفتند: مشاعر احساسات، افکار عقل، راهنمای تعیین

(1) 21. کارل هاینریش مارکس (به آلمانی: Karl Heinrich Marx): زاده مه در تریر، پروس و درگذشته مارس در

لندن، انگلستان. متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، اقتصاددان آلمانی و از تاثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. او به همراه فردریش انگلس، مانیفست کمونیست () که مشهورترین رساله تاریخ جنبش سوسیالیستی می‌باشد را منتشر کرد. مارکس هم‌چنین مولف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به همراه سایر تالیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. «تاریخ همه جوامع تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی

بوده است.» از جمل مشهورترین جملات مارکس درباره تاریخ است که در خط اول مانیفست کمونیست خلاصه شده است. منبع: دانشنامه وکی پدیا

(2) 22. فریدریش انگلس (به آلمانی: Friedrich Engels): زاد نوامبر در ووپرتال و درگذشته اوت در لندن. فیلسوف و انقلابی کمونیست آلمانی و نزدیک ترین همکار کارل مارکس بود که به همراه او «مانیفست کمونیست» و آثار تئوریک دیگری را نوشت. آثار تئوریک او و کارل مارکس را اولین آثار تئوری کمونیستی می دانند. منبع: دانشنامه وکی پدیا

ایمان و آثار آن، ص: 175

خود انسانی نیست، بلکه خود انسانی در تحت تسلط جبر تاریخ و اقتصاد؛ یعنی همان شکم، اجتماع و محیط، سازند افکار و مشاعر و احساسات است. بحث خیلی سختی است. گفتند: تعیین کنند خود انسانی، عقل و مشاعر و عواطف و احساسات نیست، و اینها همه دروغ است، بلکه خود انسانی در گرو جبر تاریخ، اجتماع و اقتصاد، تعیین حیاتی پیدا می کند، و این گونه، برای نجات از تمام مظلالم تاریخ، مکتب کمونیستی پیدا شد. این مکتب می گفت: حکومت مردم بر مردم چیست؟ همه این حرفها را باید کنار گذاشت. علم، دولت و ملت یعنی چه؟ تمام اینها خیانت، ظلم و جنایت است، و بشر در سیطر تکامل و جبر تاریخ، جبر اقتصاد و جبر اجتماعی قرار دارد، و ما باید يك دنیایی بسازیم که در این دنیا اولین فرد دولت با آخرین فرد ملت در لباس، خوراک، خانه و زندگی یکی باشند. کمونیستها در این مطالب دروغ گفتند، و آنها هم پرد دیگری از امپریالیسم هستند.

آمار ثانیه ای فحشا و منکرات در مغرب زمین

آنچه گفته شد، ترسیمی از وضع زندگی دو هزار سال ملت اروپا، و دویست سال ملت آمریکا بود، و بعد هم نتیجه این همه مظلالم، پدید آمدن مسلک کمونیستی شد. همان ضدیتی که یهود با عیسی و مسیحیان در تاریخ داشت، کار را به این جا رساند. اکنون وضع زندگی آن جا، به این جا رسیده که آمار مفاسد در ممالك مغرب زمین از شمارش بیرون برود؛ آنها دیگر آمار فحشا و منکرات را به ثانیه کشانده اند.

یکی از دوستانم می گفت: در پمپ بنزینی در اروپا، رفتم تا بنزین بزنم، دو نفر از ماشین پیاده شدند و اسلحه خود را درآوردند و کسی را کشتند. بعد معلوم شد چهل و سه دلار در جیب او بوده که برای آنها او را کشتند و بعد پول هایش

را برداشتند و رفتند. در اروپا شما اگر تشریف ببرید، کسانی که پیر می‌شوند، از مرد و زن، به طور کلی باید از زندگی کنار بروند. برای همین منطقه‌ای بیرون شهر است، به نام منطقه پیران، که زن و مرد وقتی پیر شدند، باید از شهر بیرون بروند و در آن جا مستقر شوند. آن‌ها که به آن جا رفتند، دیگر پسر و دختر و فامیل به دیدنشان نمی‌روند. مثل سگی که در زباله‌دانی زندگی می‌کند، دولت يك نانی به آن‌ها می‌دهد تا بخورند، و بعضی از این افراد هم خودکشی می‌کنند. در اروپا دیگر هیچ پناهگاهی برای بشر نمانده است. کلیسا، طبیعت، علم، دولت‌های اروپایی و برنامه‌های رنسانس‌های فرهنگی و اقتصادی، هیچ کدام برای مردم پناهگاه نشدند. بعد به کمونیست پناه بردند، و پس از

ایمان و آثار آن، ص: 176

مدتی فهمیدند که کمونیست هم نمی‌تواند پناهگاه آنان باشد.

تفاوت خدای کلیسا با خدای قرآن

خدای قرآن خدایی است که دارای قدرت، علم، حکمت و عدل بی‌نهایت است، خدایی رحمان و رحیم. وقتی که او می‌خواهد خودش را در قرآن معرفی کند، صد و چهارده مرتبه، صد و سیزده بار اول سوره‌ها، و يك بار وسط سوره نمل خودش را این طور معرفی می‌کند: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**؛ یعنی خدایی که همه چیز را می‌بخشد، و خدایی که به تمام بندگان عنایت و لطف دارد، و بعد وقتی صحبت از جهنم می‌کند، آیه را تمام نمی‌کند، می‌گوید: گناهکار جهنم دارد، و به دنبال آیاتی که عذاب را شرح می‌دهد، فریاد کرم، عنایت و رحمتش بلند است و می‌گوید: اگر گناهکار با من آشتی کند، من در جهنم را به روی او می‌بندم، و عذرش را قبول می‌کنم. خدای قرآن خدای مهربانی است. خدای قرآن خدایی است که به مالکیت مردم احترام نموده است؛ چنان‌که این احترام را به جایی رسانده که پیامبر اکرم و اوصیایش صلوات الله علیهم از طرف او گفته‌اند: نمازگزاران! اگر کسی در مِلْک مردم وضو بگیرد و صاحبش راضی نباشد، وضویش باطل است. «1» خدای قرآن کاملاً ضدّ خدای کلیسا است، خدای قرآن خدایی است که به پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌گوید: تمام عنایاتم را اگر با عدد صد ارزیابی کنید، يك درصد از این عنایاتم را در دنیا قرار دادم و آن عبارت از همین دل پدر و مادر است که دارای محبت است و بر اساس آن، این همه نعمت دادم. نود و نه درصد دیگر را برای قیامت قرار دادم که به فریاد بندگانم برسم. «2» این خدای قرآن است، خدای قرآن، غفار و لطیف است، خدای قرآن یغفر الذنوب جميعا «3» است؛ خدای قرآن، سمیع، صمد و «لم یلد و لم یولد» است؛

الرابع: أن يكون الماء و ظرفه و مكان الوضوء مباحا.

(2) 24. بحارالأنوار ج 89، ص 250:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَمَّا قَوْلُهُ الرَّحِيمِ مَعْنَاهُ أَنَّهُ رَحِيمٌ بِعِبَادِهِ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ أَنَّهُ خَلَقَ مِائَةَ رَحْمَةٍ جَعَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فِيهَا يَتَرَاخَمُ النَّاسُ وَ تَرْحَمُ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا وَ تَحْتَنُّ الْأُمَّهُاتُ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ عَلَى أَوْلَادِهَا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَضَافَ هَذِهِ الرَّحْمَةَ إِلَى تِسْعٍ وَ تِسْعِينَ رَحْمَةً فَيَرْحَمُ بِهَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ثُمَّ يُشَفِّعُهُمْ فَيَمُنُّ يُجِبُونَ لَهُ الشَّفَاعَةَ مِنْ أَهْلِ الْمِلَّةِ ...

(3) 25. اشاره به آیه پنجاه و سوم سور زمر: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

زمر.

ایمان و آثار آن، ص: 177

خدای قرآن وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا «1» است. صفات خدای قرآن، در دعای جوشن کبیر «2» که در ماه رمضان خوانده می شود، به نمایش گذاشته شده است. خدای قرآن خدایی است که وقتی انبیا را فرستاد، به آنها گفت: به بندگانم، دورنمای زندگی در بهشت را وعده بدهید؛ چنین نباشد که مردم را دعوت کنید مرا عبادت کنند، در حالی که عبادتشان مزد ندارد. اول به بندگان من پیام دهید خودم هم خواسته های آنها را برآورده می کنم؛ فقط برای من کار کنید، من مزد چند برابر و بی نهایت می دهم. این خدای قرآن است. خدای قرآن خدایی است که به بدهکار می گوید: اگر در وقت وسیع نماز واجب من، ایستاده ای و داری نماز می خوانی، اگر در همان زمان طلبکاری پول خود را طلب کرد، چه او آن را لازم داشته باشد و چه او آن را لازم نداشته باشد، تو حق نداری نماز واجب را ادامه بدهی. ادامه دادن این نماز، حرام است. باید تو این نماز را رها کنی، و طلب آن شخص را ادا نمایی، و بعد از آن نمازت را بخوانی. این خدای قرآن است، خدای قرآن، مصور، باری، سازنده و به وجود آورنده است. خدای قرآن هیچ کدام از برنامه های خود را حتی به بزرگترین انسان که پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد، واگذار نکرده و به عبارتی، به پیغمبر صلی الله علیه وآله حق دخالت در دین و قوانین آن را نداده است؛ خدای قرآن، ضدّ خدای کلیسا است. پیغمبر صلی الله علیه وآله وزیر و همه کار خدا نیست؛ بلکه او عبدِ فرمانبر خداست.

نُه برنامه ایمان برای ارتباط محکم با خدا

آن وقت، برای تعیین خطّ سیر زندگی مردم، این خدای قرآن، قانون و عدالت، خدای کرم، عزت و اسلام، خدای جهان، عباد، در کتاب خود با کمال مهربانی فرمود: مردم! من در تمام زندگی شما نُه برنامه را دوست دارم، و اگر شما خارج از این نُه برنامه کار کنید، ریش خود

(1) 26. اعراف: 180.

(2) 27. الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج 5، ص 288، ذیل عنوان «الجوشن الکبیر» چنین آورده:

الدعاء المشتمل على مائه فصل، و فی کل فصل یدعی بعشره أسماء من أسماء الله الحسنی آورده الشیخ الکفعمی فی مصباحه و ذکر أنه مروی عن الإمام السجاد عن أبيه عن جده عن النبی (ص) قد أنزله إليه جبرائیل هدیة من عند الملك الجلیل جل جلاله و أمره أن یخلع عنه الجوشن الثقیل و یقی نفسه عن شرور الأعداء ببرکة هذا الدعاء، له شروح کثیره للعلماء منها شرح المولی محمد باقر العلامة المجلسی المتوفی (1111) شرح المولی حبیب الله بن علی مدد الساجی الکاشانی المتوفی بها فی (23 ج 1340 2) شرح المولی محمد نجف الکرمانی المشهدی العارف الأخباری المتوفی (1292) شرح الحکیم السبزواری المولی هادی المتوفی (1289) و قد طبع مکررا و یسمى شرح الأسماء.

ایمان و آثار آن، ص: 178

را قطع کرده‌اید؛ شما با تلاش در خارج از این نُه برنامه، خودتان را متلاشی نموده‌اید.

برنام اول و دوم: توبه و طهارت

دو برنامه در یک آیه آمده است. خدای عشق و محبت در آیه این فرموده:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. «1»

در قرآن کریم، دو بار عبارت يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، از سوی خداوند تکرار شده است. «2»

برنام سوم: تقوا

خداوند متعال یکبار در سور آل عمران آیه هفتاد و ششم فرموده: **بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «3»**؛ یعنی این خدا، عاشق مردمی است که نیروی حفظکننده از پلیدی‌ها در وجود آنها است. برای همین دوست داشتن تقوا، در آی صد و نود و پنج سوره بقره: **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا «4»**، سه بار کلم **اتَّقَوْا** تکرار شده است. این در حالی است که خدای کلیسا پلیدی‌ساز بود. بنا براین، این خدا، ضدّ خدای کلیسا می‌باشد.

برنام چهارم: نیکوکاری

خداوند بارها ویژگی **أَحْسَنُوا** را برای بندگان ممتاز خود ذکر کرده است، و در آیه صد و نود و پنجم سور بقره به بندگان اشاره کرده است: **بندگان من! در تمام برنامه‌های خودم نیکی کنید: وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. «5»**؛ یعنی این خدا می‌گوید، من فقط عاشق مردمی هستم که دایم در تلاش و کار نیک هستند.

برنام پنجم: صبر

(1) 28. بقره: 222: یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می‌کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاک‌ها از همه آلودگی‌ها] پاکیزه می‌کنند. دوست دارد.

(2) 29. بقره: 222 و توبه: 108

(3) 30. آری، هر که به پیمان خود [در تعهد به اجرای احکام دین] وفا کرد، و [در همه امور زندگی] تقوا پیشه ساخت، [بداند که] یقیناً خدا تقوایندگان را دوست دارد.

(4) 31. بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند نسبت به آنچه [پیش از حکم تحریم مُسکرات، قمار و سایر مُحرّمات] خورده‌اند، گناهی نیست، هرگاه پرهیزند و ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند سپس پرهیزکاری را تداوم بخشند و ایمان خود را ادامه دهند، و بر پرهیزکاری پافشاری ورزند و کار نیک بجا آورند.

(5) 32. و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ایمان و آثار آن، ص: 179

اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ «1»: بندگان من! نسبت به چیزی که من عاشق آن هستم، صبر کنید.

برنام ششم: عدالت

نَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ «2»: بندگان من! حق هر انسانی را که صاحب حق است، به او عطا کنید؛ زیرا من عاشق عدالت پیشه گان هستم و آن‌ها را دوست دارم.

برنام هفتم: توکل

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ «3»: بندگانم! من را در تمام برنامه‌ها وکیل خود بگیرید؛ من را به وکالت انتخاب کنید؛ چون من هم کارهای شما را انجام می‌دهم. بگذارید کارهایتان دست خود من باشد. آن‌ها را به دست خدایان قلابی ندهید؛ به دست معبود باطل ندهید؛ به دست هوای نفس ندهید؛ به من توکل کنید و من را وکیل خود کنید.

برنام هشتم: جهاد

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ «4»: عباد من! تمام شما مرزدار دین من، قانون من و حقوق من باشید؛ زیرا من عاشق مرزداران و دفاع کنندگان از حقوق خدایی خود و از حقوق انسانی شما هستم.

برنام نهم: پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نهمین برنامه‌ای است که خدا در قرآن به آن اعلام عشق کرده و فرموده: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «5»: نقشه‌های پیغمبر من را در زندگی تان پیاده کنید؛ برای این که من عاشق پیغمبرم هستم، و هر کسی در مرز پیغمبر من حرکت کند، من عاشق او هستم، و بی‌خود هم نگوئید، ما خدا را دوست داریم؛ بلکه در صورتی می‌توانید خدا را دوست داشته باشید و خدا هم شما را دوست داشته باشد که پیرو پیغمبر او باشید.

(1) 33. آل عمران: 146.

(2) 34. متحنه: 8.

(3) 35. آل عمران: 159.

(4) 36. صف: 4.

(5) 37. آل عمران: 31: بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

ایمان و آثار آن، ص: 180

نُه بر نام حیات اسلامی در قرآن (2)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

در جلسه قبل بیان شد که نُه برنامه ریشه‌های حیات اسلامی را تشکیل می‌دهد، و عناوین آن نُه برنامه، از قرآن مجید گرفته شد و به خواست خدا وعده داده شده بود که به تناسب، به ترجم هر کدام از این برنامه‌ها پرداخته شود. البته، من در قرآن مجید، در آیاتی که به نظر می‌آمد، چنین برنامه‌هایی را دنبال کرده باشد، در حد خودم دقت کردم، و بیش از این نه برنامه‌ای که خدا نسبت به آن‌ها اعلام محبت کرده، برنام دیگری نیافتم. هر چند امکان دارد مسایل دیگری هم باشد که خدا در کنار لفظ محبت استعمال کرده باشد، اما من مورد دیگری غیر از نه برنامه ندیدم. قبل از این که شروع به توضیح این برنامه‌های نه‌گانه کنم، لازم است مقدمه‌ای کوتاهی دربار دو امر طبیعی بیان کنم که می‌تواند به ما از دو جهت در دریافت بیش‌تر موضوع کمک کند. امید است توجهی برای ما حاصل شود که ما در فضای آن، به کمک این قرآن غریب و اسلام گرفتار غربت، در این زمانی که شرق و غرب تمام حملات ناجوانمردانه خود را متوجه امانت خدا کرده، برخیزیم، و هر کدام از ما، چه آنان که در لباس مقدس روحانیت هستند، و چه آنانی که به عنوان مرد و زنی مسلمان در این جامعه زندگی می‌کنند، دین خود را نسبت به خدا و امانت خدا ادا کنند.

نقش محبت و بغض در زندگی

آن مقدمه این است که تمام موجودات زنده، اعم از انسان و حیوان، دارای دو واقعیت طبیعی هستند که اگر این واقعیت‌ها را نداشتند، زندگی برای آن‌ها ممکن نبود. از يك واقعیت، به عنوان: «محبت» یا «خواستن» تعبیر می‌کنند، و از يك واقعیت دیگر، به عنوان: «نفرت» یا «نخواستن» تعبیر می‌نمایند. موجودات زنده در تمام خطوط حیاتی خود، دایم در حال خواستن و یا در حال نخواستن هستند؛ به برنامه‌هایی عشق و علاقه دارند، و از اموری هم انزجار و نفرت دارند. این محبتی که در طبع مردم، یا در طبع موجودات زنده هست، اولین و آخرین

ایمان و آثار آن، ص: 181

عامل و علت انگیزش و مبعوث‌کنند موجودات زنده، به طرف آنچه به آن علاقه دارند، می‌باشد.

نظر اسلام درباره علاقه به مال دنیا

انسان به مال علاقه دارد. «1» این علاقه، در او ایجاد انقلاب می‌کند، و می‌تواند تمام وجود او را به خدمت بگیرد تا او برای به دست آوردن مال حرکت کند. او هم حرکت می‌کند، و آن مال را به دست می‌آورد. این محبت نسبت به مال و نسبت به اشیایی از قبیل آن که به نحوی کارگردان زندگی هستند، امری فطری و طبیعی‌اند. آیین خدا هم انسان را در هیچ موردی از موارد طبیعی نمی‌نکرده است؛ مثلاً دین خدا قاعد کلی ندارد که بشر حق نداشته باشد به مال علاقه‌مند شود. البته، چنین قانونی معنا ندارد، و بشر به صورت طبیعی به مال علاقه دارد، و باید هم داشته باشد، اما وقتی که می‌خواهد این علاق او را به طرف مال برانگیزد، اسلام می‌آید به او قواعدی را ارایه می‌دهد که این مال را از کجا به دست بیاورد، و چگونه حقوق دیگران را در این مال‌اندوزی مراعات کند.

انسان تا به چیزی محبت نداشته باشد، به طرف آن حرکت نمی‌کند. مگر این که او را به زور به سمت آن حرکت دهند. آن وقت، باید يك مکره موجود باشد. انسان در چنین حالتی خواهد گفت: بله من دارم این کار را می‌کنم، اما دلم نمی‌خواهد؛ این کار را انجام می‌دهم، ولی انجام آن را هیچ دوست ندارم؛ چنان که اگر پشت سرم سرنیزه نبود، من این کار را نمی‌خواستم، و انجام نمی‌دادم.

حرک بودن حب و بغض

انسان از هر آنچه نفرت دارد، می‌گریزد، و از آن فرار می‌کند، و همیشه نفرت همانند، محبت، عامل تحریک است. اگر نفرت نباشد، انسان از هر حادثه دارای خطری نمی‌گریزد. اگر نفرت نباشد، برای انسان نسبت به سل و یا وبا و یا سنگ کلیه تنفر ایجاد نمی‌شود. و لذا او برای معالجه هم اقدام نمی‌کند. اگر انسان از دشمن نفرت نداشته باشد، علی‌آن

اقدام نمی‌کند، و اگر هم کسی را دوست داشته باشد، به او گرایش پیدا می‌کند، و اگر هم از کسی نفرت داشته باشد، کاری می‌کند که او را رد نماید، و پیش او نمی‌ماند تا در کنار هم زندگی کنند.

دین بهترین هدایت‌کننده حب و بغض

(1) پی‌نوشت

1. اشاره به آیه هشتم سور عادیات: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»

ایمان و آثار آن، ص: 182

دین این محبت و نفرت را هدایت می‌کند، اما آن‌ها را به انسان نمی‌بخشد. دین نمی‌آید به انسان علاقه و نفرت بدهد، هر چند ممکن است مقدمات محبت را با آگاهی دادن به انسان فراهم کند و محبت خفته در فطرت را بیدار نماید، و یا با آگاهی دادن به انسان، ممکن است مقدمات نفرت را در او فراهم کند و نفرت خفته را بیدار نماید.

دین، حقیقت محبت و نفرت را از خارج در وجود انسان نمی‌سازد؛ بلکه به هنگام تولّد، هر موجود زنده‌ای این محبت و نفرت را با خود به همراه دارد، و به هر موجود خارجی که علاقه پیدا می‌کند، و یا ارتباطی از دل را با آن برقرار می‌نماید، برای به چنگ آوردن آن موجود خارجی اقدام می‌کند، و گاهی هم محبت او نسبت به يك موضوع، آن قدر شدید است که انسان برای به دست آوردن آن موضوع، حتی تا پای پرداختن جان، اقدام می‌کند.

نمونه‌هایی از عاشقان حقیقی

فرض می‌کنیم، ابوذر «1» عاشق خداست، و از دولت عثمان نفرت دارد و این دولت را نمی‌خواهد و فقط خدا را می‌خواهد، و برای او معلوم شده که ممکن است خواستن هم خواستِ خدا، منجر به نابودی او شود، ولی او با کمال عشق به چنین سمتی می‌رود و نابود می‌شود تا خدا را به دست آورد.

(1) 2. أبو ذرّ الغفاری (.. 32): اختلف فی اسمه و اسم آیه، و المشهور المحفوظ: جندب بن جناده.

كان أحد السابقين الأولين، قدم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو بمكة فأسلم، ثم رجع إلى بلاد قومه بأمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فكان يسخر بأهتهم. وكان يتأله في الجاهلية ويوحّد، ولا يعبد الاصنام. ولما هاجر النبي صلى الله عليه وآله وسلم، هاجر أبو ذر إلى المدينة، وكان حامل رايه غفار يوم حنين. قال ابن أبي الحديد: والذى عليه أكثر أرباب السيرة، و علماء الاخبار و النقل أنّ عثمان نفى أبا ذر أولاً إلى الشام. وكان أبو ذر يقوم بالشام فيعظ الناس و يأمرهم بالتمسك بطاعه الله، و يروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما سمعه منه في فضائل أهل بيته عليهم السلام و يحضهم على التمسك بعترته. شكى منه معاوية، فاستقدمه عثمان، ثم نفاه من المدينة إلى الرّيدة. وكان أبو ذر رأساً في الزهد و الصدق، و القول و العمل، قوّالاً بالحق، لا تأخذه في الله لومة لائم. توفي بالرّيدة في سنه اثنتين و ثلاثين، و شهد دفنه عبد الله بن مسعود، صادفه و هو مقبل من الكوفة في رهط من أهل العراق عُمّاراً، و استهلّ ابن مسعود يبكي و يقول: صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: تمشي وحدك، و تموت وحدك، و تبعث وحدك. موسوعة طبقات الفقهاء، ج 1، ص 64- 68

ایمان و آثار آن، ص: 183

یا فرض می کنیم، عمروعاص «1» صد در صد نسبت به خدا نفرت دارد و نسبت به دنیا عشق دارد. او برای این که دنیا را به دست آورد، به هر وسیله ای متوسّل می شود و آن را به دست هم می آورد، و برای او روشن است که در سمت نخست وزیری باید برای به دست آوردن دنیا صد هزار گلو را به جرم محبت به علی علیه السلام پاره کند، پاره هم می کند؛ چون او عشق به موضوعی دارد، و اگر در طریق این موضوع، مشکلات بسیاری هم وجود دارد، او می گوید: من از هم مشکلات عبور می کنم تا به آن موضوع برسم. واقعاً به عمرو عاص عاشق می گویند؛ همان طوری که واقعاً به ابوذر عاشق می گویند، و مردم دنیا، یا در خطّ ابوذر و یا در خطّ عمروعاص هستند، جز این که آن عمروعاص بزرگ بود و این عمروعاص کوچک؛ به طور مثال، رباخور و زناکار بی تربیت یا ستمگر، عمروعاص کوچک هستند، و همین طور آن اشخاصی که حقوق زن و بچه، یا حقوق يك جامعه را رعایت نمی نمایند، عمروعاص بزرگ یا بزرگ تر هستند. فرقی هم با او نمی کنند، و آن کسانی که خدا را می خواهند، ابوذر هستند.

حالا با هر اسمی که می خواهند باشد. بحث این است که محال است عشق به موضوعی در وجود انسان شعله بکشد، و انسان آرام باشد. چنین چیزی نمی شود، و محال است نفرت به موضوعی در انسان شعله بکشد، و انسان نسبت به آن موضوع آرام باشد. چنین چیزی محال است.

عشق و نفرت دو واقعیتی هستند که در زندگی انسان ها اثری عمیق و ریشه دار دارند. حجر بن عدی «2» عاشق حق

(1) 3. عمرو عاص: پدرش عاص بن وائل و مادرش نابغه نام داشت. عمرو عاص از قبیل بنی سهم قریش بود و یکی از دشمنان سرسخت رسول خدا در مکه به شمار می‌رفت. وی سرانجام اندکی پیش از فتح مکه مسلمان شد. در فتح شام، از فرماندهان سپاه بود. در دوران عمر، مدتی والی فلسطین شد، و سپس مأمور فتح مصر گردید. پس از فتح مصر، خودش والی آن جا شد، و تا چند سال پس از مرگ عمر، در این سمت باقی بود. عثمان او را عزل کرد و او به فلسطین بازگشت. از آن پس، عمرو عاص در زمر منتقدان عثمان قرار گرفت و به ندرت به مدینه می‌آمد. پس از قتل عثمان، او به معاویه پیوست و وی را فتنه‌انگیز اصلی جنگ صفین دانسته‌اند. ماجرای حکمیت نیز با حیل او شروع شد و به فرجام رسید. عمرو عاص پس از شهادت محمد بن ابی بکر، از سوی معاویه حاکم مصر شد و بر این سمت باقی بود تا در سال 43 هجری درگذشت.

منبع: دانشنام رشد

(2) 4. حُجْر بن عدی بن جبَلَه. کنیه‌اش ابوعبدالرحمن و ابن الادبر بود. حجر در همان نوجوانی به محضر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و دین اسلام را پذیرفت. او در فتح شام، یکی از سربازان فاتح بود و هم او بود که "مرج عذرا" را فتح کرد و نیز در جنگ قادسیه شرکت داشت. او مستجاب الدعوه بود. او هنگام مرگ "ابوذر" در ریزه، همراه اشتر بر بالین او حاضر شد. در میان یاران حضرت علی علیه السلام نمونه بود. او در مدت خلافت امیرمؤمنان علیه السلام در هر سه جنگ صفین، نهروان و جمل در رکاب آن حضرت شمشیر می‌زد. در سال 50 هجری معاویه "زیاد بن ابیه" را به حکمرانی کوفه نیز منصوب نمود. اما با سرسختی حجر و یارانش مواجه شد. سرانجام، زیاد حجر و یازده تن از یارانش را دستگیر و به شام حرکت داد و در نتیجه، هفت تن از همراهان حجر آزاد و باقی به مرگ محکوم شدند. با شهادت حجر موج نفرت از خاندان اموی سراسر جامعه اسلامی را فراگرفت. منبع: دانشنام رشد

ایمان و آثار آن، ص: 184

بود و به جایی رسید که به او گفتند: عشق حق را می‌خواهی؟ و او گفت: می‌خواهم. به او گفتند: از این عشق دست بردار. او گفت: محبت دارد در وجودم شعله می‌کشد، چگونه آن را نخواهم. در مرج عذراء «1» به او دستور دادند، برای خود و پنج نفر از رفقاییش شش قبر حفر کند. قبرها را که حفر کرد، آفتاب داشت تازه طلوع می‌کرد. این شش نفر را بالای قبرها نگاه داشتند، و باز هم به آن‌ها گفتند: عشق به حق دارید، و آنان گفتند: آری، عشق داریم و حق را

می‌خواهیم. به آن‌ها گفتند: اگر به این عشق ادامه دهید، جایتان در این شش قبر است. آنان گفتند: باشد؛ چون ما حق را می‌خواهیم، و معامله با حق ما را به این جاکشاند و ما حاضریم جان خود را بدهیم، و می‌دهیم. ما برای به دست آوردن حق به این جا رسیدیم که باید از حیات دنیا آزاد شویم، و ما هم آزاد می‌شویم، و این گونه این شش عاشق علی را در طلوع صبح می‌کشند و در آن قبرها می‌گذارند.

این سرنوشت، سرانجام عشق است. عشق وقتی باشد، نمی‌گذارد انسان آرام باشد. اگر انسان عاشق علم باشد، محال است این عشق او را راحت بگذارد. هم انسان‌ها بالقوه انیشتین «2»، و یا ابن‌سینا «3»، و یا آیه الله

(1) 5. ترجمه المعالم الأثریه، ص 260: عذراء همان شهر «عدره» است که نزدیک دمشق و در شمال آن قرار دارد و حجر بن عدی در آن جا به قتل (شهادت) رسید. به قولی: او بود که این شهر را فتح کرد.

(2) 6. به پاورقی هیجدهم سخنرانی سوم در صفح 46 مراجعه شود.

(3) 7. ابن سینا یا پورسینا: حسین پسر عبدالله متولد سال هجری قمری و در گذشته در سال هجری قمری، دانشمند و پزشک و فیلسوف بود. نام او را ابن سینا، ابوعلی سینا، و پور سینا گفته‌اند. وی صاحب تألیفات بسیاری است و مهم‌ترین کتاب‌های او عبارت‌اند از شفا در فلسفه و منطق، و قانون در پزشکی. بوعلی سینا را باید جانشین بزرگ فارابی و شاید بزرگ‌ترین نماینده حکمت در تمدن اسلامی بر شمرد. اهمیت وی در تاریخ فلسفه اسلامی بسیار است؛ زیرا تا عهد او هیچ‌یک از حکمای مسلمین نتوانسته بودند تمامی اجزای فلسفه را که در آن روزگار حکم دانشنامه‌ای از همه علوم معقول داشت، در کتب متعدد و با سبکی روشن مورد بحث و تحقیق قرار دهند و او نخستین و بزرگ‌ترین کسی است که از عهده این کار برآمد. وی شاگردان دانشمند و کارآمدی به مانند ابوعمید جوزجانی، ابوالحسن بهمنیار، ابو منصور طاهر اصفهانی و ابو عبدالله محمد بن احمد المعصومی را که هر یک از ناموران روزگار گشتند، تربیت نمود. منبع: وکی‌پدیا

ایمان و آثار آن، ص: 185

بروجردی «1» هستند. هم انسان‌ها مثل گنج «2» و یا پاستور «3»، کاشف میکروب، هستند، اما چرا با این که مدتی از عمر ما گذشته، ما هنوز محدود به همین حدود چهار دیوار مغازه و پنجاه متر خانه هستیم؟ چون مانند آن‌ها عشق

نداشتیم. اگر ما هم مثل آن‌ها عاشق بودیم، عشق ما را حرکت می‌داد و به هدفمان می‌رساند. چرا چنین نیست؟ چون ما مرکب نداریم و پیاده هستیم. ما اگر در چنین حالی بگوییم عاشق هستیم، دروغ گفته‌ایم؛ چون خود عشق مرکب است. مثلاً کسی که عاشق علم ریاضی هست، و سی سال هم در این مسیر قرار دارد، نباید کم‌تر از

(1) 8. آی الله البروجردی (1292-1380) حسین بن علی بن أحمد بن علی نقی بن جواد بن مرتضی الطباطبائی الحسینی، البروجردی. ولد فی بروجرد سنه اثنتین و تسعین و مائتین و ألف. انتقل إلى أصفهان سنه (1309) فتتلمذ علی أساتذته معروفین كأبی المعالی بن محمد إبراهيم الکلباسی، و السید محمد تقی المدرّس، و السید محمد باقر الدرچه‌ی، و محمد الکاشانی، و جهانگیر خان القشقائی. و قصد النجف الأشرف سنه (1319)، فحضر الأبحاث العالیه فقها و أصولا علی محمد کاظم الخراسانی و اختص به، و حضر أيضا علی شیخ الشریعه الأصفهانی، و لازم بحثه فی علم الرجال مده طویل. و عاد إلى بروجرد سنه (1328) ثمّ توافدت علیه الوفود العلمیه و الدینیّه من مدینه قم و هو مقيم بطهران للعلاج (1364)، و تصدّر بها لتدريس الفقه و الأصول، بعد وفاه مرجع الطائفه السید أبو الحسن الأصفهانی سنه (1365)، و لم تمض إلّا مدّه یسیره، حتّی أصبح من أكابر زعماء الإمامیه، و أشهر مراجع التقليد لديهم. فكان یحضر أبحاثه العالیه مئات من الطلاب و الأفاضل، اشتهر منهم جماعه کالسید الإمام الخمينی، و محمد رضا الغلپایگانی، و علی الصافی الغلپایگانی. توفّی بمدینه قم فی الثالث عشر من شهر شوال سنه ثمانین و ثلاثائه و ألف. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 14، قسم 1، ص 214-217 با تلخیص من آثاره: جامع أحادیث الشیعه فی أحكام الشریعه، ترتیب أسانید الکافی، تنقیح أسانید التهذیب، زبده المقال فی خمس الرسول و الآل، الموسوعه الرجالیه، نهایه الأصول ... فهرس التراث، ج 2، ص 440-441 با تلخیص

(2) 9. رابرت گُخ: از دانشمندان آلمانی. او در سال در سال م. هانوفر آلمان به دنیا آمد. گُخ به دلیل کشف عامل بیماری سل که به نام وی باسیل گُخ نیز نامیده می‌شود، مشهور است. وی در سال میلادی میکوباکتریوم توبرکلوزیس را توصیف نمود. گُخ در سال م. در سن شصت و شش سالگی در بادن بادن آلمان از دنیا رفت. منبع: دانشنام آزاد

(3) 10. لویی پاستور: از شیمی‌دانان و زیست‌شناسان مشهور فرانسوی است. او در تاریخ دسامبر م. در شاتو ویله نوولتان از ایالت ژورای فرانسه زاده شد و در تاریخ سپتامبر م. در نزدیکی پاریس درگذشت. اشتهار وی، مدیون شناخت نقش باکتری‌ها در بروز بیماری و کشف واکسن ضد هاری می‌باشد. هم‌چنین عمل پاستوریزه کردن که مأخذ از نام اوست، اختراع این دانشمند می‌باشد. منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

ایمان و آثار آن، ص: 186

پاسکال «1» باشد. او در فرانسه در سن شش یا هفت سالگی، مشکل‌ترین مسایل هندسی را حل کرد؛ مسایلی که گاهی قدمای ریاضیدانان از حل آن‌ها عاجز بودند. ابن‌سینا که اکنون در شهر همدان آرمیده، نوشته، ده یا دوازده ساله بودم، در شهر بلخ معلمی پیدا نمی‌شد که به من درس بدهد؛ چون من در آن زمان، نسبت به هم علوم آن روز، اطلاعات کافی داشتم. این عشق بوده که این چنین برای این انسان‌ها مرکب شده است.

اگر از جهنم، از ظلم و از گناه نفرت وجود داشته باشد، نفرت مرکب می‌شود و می‌تواند ما را از تمام این مظالم، میلیون‌ها فرسخ دور نگاه دارد، در حالی که ما انسان‌های عالم اکنون غرق در مفاسد هستیم. همان نفرتی که در موجود زنده عامل فراردهنده است. منظوم از فرار این نیست که کفش‌هایمان را برداریم و برویم؛ بلکه منظور از فرار، این است که بین ما و بین انجام آنچه برای ما درست نیست، فاصله به وجود آید. برای ایجاد این فاصله، باید هر گناهی را ریشه‌کن کنیم، و یا باید هر فساد را خاموش نماییم، و یا باید شان خود را از زیر بار برنامه خلاف خدایی خالی کنیم. این‌ها معنای فرار است.

درنگی در غریبی اسلام

به خدا، امروز باید برای اسلام خون گریه کرد. مصعب بن عمیر «2» جوانی هجده ساله بود که از مکه به مدینه آمد و کاری کرد که مدینه آماد پذیرش پیغمبر صلی الله علیه وآله شد؛ چون مصعب عاشق حق بود، و این عشق برایش مرکب بود، و نفرت از باطل داشت و این نفرت برایش مرکب بود.

(1) 11. به پاورقی بیستم سخنرانی سوم در صفح 47 مراجعه شود.

(2) 12. مصعب بن عمیر: او از قبیل بنی عبدالدار و از اصحاب بزرگ رسول خداست. قبل از بعثت، به زیبایی و ثروت شهرت داشت و پیامبر می‌فرمود: در مکه کسی را زیباتر و خوش‌لباس‌تر و متمتع‌تر از مصعب ندیدم. هنگامی که پیامبر دعوت عمومی خود را اعلام فرمود، مصعب در شمار اولین کسانی بود که ایمان آورد. پس از پیمان عقبه که گروهی از مردم یشرب (مدینه) با پیامبر بیعت کردند، اسعد بن زراره به نمایندگی از آنان از پیامبر خواست تا برایشان شخصی را بفرستد که به آن‌ها قرآن تعلیم کند و دستورات دیگر اسلام را بیاموزد. پیامبر نیز مصعب را برای تعلیم و تربیت آنان فرستاد. مصعب

بن عمیر، از نخستین مبلغان اسلام بود و تلاش تبلیغی مؤثری داشت. مصعب بن عمیر در جنگ احد به شهادت رسید.
منیع: دانشنام رشد با تلخیص و تصرف

ایمان و آثار آن، ص: 187

امروزه به راستی چقدر مقررات خدا به گوش ما مسلمانان خورده؛ مای که جمعیتان يك نفر و دو نفر نیست؛ بلکه جمعیتی يك میلیاردی داریم؟ «1»

این جمعیت مسلمان، اگر عشق به هم خطوط حق داشت، و یا نفرت از هم خطوط ناحق داشت، هم اکنون جای جای جهان شهرهای نمون انبیا بود؛ برای این که در این جمعیت چند میلیاردی کره زمین، در مقابل جمعیت مذهبی، جمعیت لامذهبان خیلی کم است؛ یعنی اگر کسانی که ادعای ظاهری نسبت به مسلمانی خود دارند، عشق به حق داشتند، چرخ حق خیلی سریع به گردش می افتاد و گردش باطل خیلی سریع در مقابل قوای عاشقان حق، گُند می شد؛ چون دیگر زمینه ای برای حرکتش نمی ماند، و وقتی هم که زمینه و توانایی برای حرکت در محور نماند، و انرژی ای از این مسیر، به باطل نرسد، باطل و گناه ضعیف شده و حق، قوی می گردد. این معنای مُسلمی است که در آن تردیدی هم وجود ندارد.

پروردگار بزرگ عالم در آیات زیادی از قرآن مجید، یا بگوییم در تمام آیات قرآن مجید، از ساخته های خود تعبیر به حق کرده است، و برای این که ما خود را ترجمان حق بدانیم، در قرآن مجید، خداوند متعال آمده و به نُه مورد اعلام محبت نموده است و گفته: من این نه مورد را دوست دارم؛ الان دوست دارم و قبلاً هم دوست داشتم و تا روز قیامت هم دوست دارم، و این نُه مورد هم در روز قیامت میزان من است و تا آن وقت هم محبت من نسبت به این نُه مورد ادامه دارد، و در بعد آن هم ادامه خواهد داشت. من در قیامت مردم را هم با این نُه مورد می سنجم. میزان روز قیامت، ترازوی دسته دار شاهین دار سنگ کیلودار نیست. ترازوی روز قیامت، این نُه برنامه است. هر انسانی بر پروردگار وارد شود، و مطابق با این نُه برنامه عمل کرده باشد، حتماً اهل نجات است، و در دنیای ملت اسلام، اگر این نه برنامه مورد محبت خدا جریان پیدا کند، دنیای ملت اسلام دنیایی می شود، مانند: بهشت، و در تمام زوایا دنیایی می شود که دارای سلامت دنیایی است و خالی از خوف و ناامنی، و در این برنامه ها، خداوند، خیلی هم نسبت به برنامه محبت پافشاری دارد و این که انسان ها باید این محبت را حتماً در جای صحیح مصرف کنند.

(1) 13. بنا بر گزارش خبرگزاری آینده روشن در 24 مهر 84، به نقل از سایت wasad 2000 در طول 50 سال اخیر جمعیت مسلمانان در جهان با 235 درصد افزایش به يك میلیارد و 400 میلیون نفر رسیده است.

ایمان و آثار آن، ص: 188

مجالس مذهبی و ادای حق نسبت به آنها

من این عادت را دارم که به طور معمول در مجالس مذهبی ای که شرکت می کنم، دوست دارم نسبت به منبر ادب کنم، و باید هم ادب کنم. نبی اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: مجالس مذهبی پنج حق واجب بر گردن همه دارند: حق شرکت کردن، حق گوش دادن، حق یاد گرفتن، حق پخش کردن و حق عمل کردن. «1» این که دیده می شود، حتی در ماه رمضان، معلمی بالای منبر مشغول تعلیم است، اما افرادی که پای منبر نشسته اند، هر کدام مشغول به کاری غیر از گوش دادن هستند و حق این مجالس را به جا نمی آورند، چنین کاری خارج از ادب اسلامی و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

ملت اسلام باید مؤدب به آداب الهی و منظم باشند. شب بیست و یکم ماه رمضان چهلم. ق. شب خیلی عجیبی است. در نیمه شب آن، علی بن ابی طالب علیه السلام داشت جان می داد، و در همان حال جان کندن، همان طور که در نهج البلاغه آمده، تا توانسته فرزندانش را موعظه کرد، و گفت: حسن و حسین جان! در این جامعه اسلامی منظم و مؤدب باشید. آدم های سنگین و موقری باشید. «2»

شخصی از دنیا رفته بود و او را دفن کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله هم در آن جا حضور داشت. مردم دیدند پیامبر صلی الله علیه وآله دارد شکاف های لحد را با گِل پر می کند. آن ها گفتند: یا رسول الله! این شخص، مرده و چند روز دیگر هم تبدیل به خاک می شود، پس چرا شما سوراخ های لحد را پر می کنی؟ بگذارید ما خاک بریزیم و کار را تمام کنیم. حضرت فرمود: او مرده و دستش از ما جدا شده، اما ما که هنوز دستمان از زندگی جدا نشده، پس چرا باید بی تربیت باشیم که خاک روی مرده بریزیم، و پیامبر اکرم این قدر مؤدب و منظم بود. «3»

(1) 14. مستندی برای این روایت پیدا نشد، ولی دربار حقوق و آداب جلسات روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، از جمله:

الف - إذا جلستم إلى المعلم أو جلستم في مجالس العلم فادنوا، وليجلس بعضكم خلف بعض، ولا تجلسوا متفرقين كما يجلس أهل الجاهلية (مشکاه الأنوار، علی طبرسی، ص 358).

ب - إذا أخذ القوم مجالسهم فإن دعا رجل أخاه فأوسع له في مجلسه فليأته، فإنما هي كرامه أكرمه بها أخوه، وإن لم يوسع له أحد فلينظر أوسع مكان يجده فليجلس فيه (مشکاه الأنوار - علی الطبرسی ص 360).

(2) 15. صبحی صالح، ص 422-421، کلام 47 (و من وصیه له علیه السلام للحسن و الحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله): «أوصيكم بتقوى الله و ألا تبغيا الدنيا و إن بغتكما و لا تأسفا على شيء منها زوى عنكما و قولاً بالحق و اغملاً للأجر و كوناً للظالم خصماً و للمظلوم عوناً أوصيكم و جميع ولدي و أهلي و من بلغه كتابي بتقوى الله و نظم أمركم و صلاح ذات بينكم...»

(3) 16. علل الشرائع، ج 1، ص 310. متن روایت چنین است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ، فَقِيلَ: إِنَّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ قَامَ أَصْحَابُهُ فَحُمِلَ فَأَمَرَ فَعُسِّلَ عَلَى عِضَادِهِ الْبَابَ فَلَمَّا أَنْ حُطَّ وَ كُفِّنَ وَ حُمِلَ عَلَى سَرِيرِهِ تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ثُمَّ كَانَ يَأْخُذُ يَمَنَةَ السَّرِيرِ مَرَّةً وَ يَسِرَّةَ السَّرِيرِ مَرَّةً حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى الْقَبْرِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ حَتَّى لَحْدَهُ وَ سَوَّى عَلَيْهِ اللَّيْنِ وَ جَعَلَ يَقُولُ نَاوِلْنِي حَجَرًا نَاوِلْنِي تُرَابًا رَطْبًا يَسُدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّيْنِ فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ وَ حَنَّ التُّرَابَ عَلَيْهِ وَ سَوَّى قَبْرَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَبْلَى وَ يَصِلُ إِلَيْهِ الْبَلَى وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَجِبُ [يُحِبُّ] عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا فَأَحْكَمَهُ ...

ایمان و آثار آن، ص: 189

اگر ما از اول قرآن تا آخر قرآن را نگاه کنیم، می بینیم خدای متعال يك مرتبه به فرعون فحش نداده، علاوه بر این كه به او فحش نداده، به موسی بن عمران علیه السلام، چنان كه نقل شده، گفته است: پیغمبر من! وقتی وارد مملكت مصر

شدی و در خانه فرعون باز شد و در برابر فرعون قرار گرفتی، با ادب، آرام و آمیخته با عاطفه با فرعون حرف بزنی. موسی علیه السلام عرض می‌کند: الهی! چرا من با باید چهره‌ای که ستمگرتر از او در تاریخ نبوده، با ادب و با عاطفه حرف بزنم؟ خداوند به او گفت: آن وقتی که تو را از رود نیل گرفته شدی و از داخل صندوق تو را برداشتند، تو را در بغل فرعون قرار دادند، و پانزده سال در دامن فرعون بزرگ شدی. برای همین، برای تو، فرعون بوی پدری می‌دهد، پس باید نسبت به او احترام کنی. «1»

البته، نهایت ادب را باید کسانی داشته باشند که امروز در لباس روحانیت هستند. آنان بعضی از خیابان‌ها را می‌شناسند که الان گناه‌کاران حرفه‌ای در آن رفت و آمد دارند، و برای همین آن‌ها نباید با این لباس در چنین جاهایی دیده شوند تا آن گناه‌کاران به سر تا پای پیغمبر صلی الله علیه وآله بخندند. شاید بشود گفت، رفتن به چنین جاهایی، برای روحانیت، آن هم با لباس پیامبر، خیانت است.

(1) 17. برای این نقل، مستند مستقیمی پیدا نشد، ولی چنان‌که در بررسی قرآنی که در التفسیر القرآنی للقرآن، ج 8، 793 آمده می‌توان چنین برداشتی را از آیات قرآن نمود. متن تفسیر مزبور چنین است:

و فی قوله تعالى: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» إشارة إلى ما صنع الله لموسى، إذ جعل عدوه الذى يطلب قتله، محباً له، حبّ الآباء للأبناء!.

برای همین می‌شود گفت، امر به نرم سخن گفتن موسی با فرعون، به جهت رعایت ادب و احترام نسبت به پدر خوانده بوده است. البته، روایات شیعی سرّ این امر را تشویق موسی در دعوت فرعون به توحید دانسته است.

ایمان و آثار آن، ص: 190

من نمی‌دانم با این آیه باید چه کرد. لبه تیز این آیه بر روی محبت است، محبت برانگیزنده، قیام‌دهنده و محبتی که تحریک می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «1»

؛ یعنی خداوند متعال می گوید: جامع وجودتان را ساختم، و سلول‌های بدن‌تان را منظم کردم، و به شما بینایی و شنوایی دادم، و سفر زمین را برای مسیر زندگی‌تان گستردم، و میلیاردها چرخ را در عالم برای حیات شما به گردش آوردم، و صد و بیست و چهار هزار نماینده را برای آشتی دادن شما با خودم فرستادم، آیا این انصاف است که آمده‌اید خواسته‌های خویشان‌تان را و پول‌هایی را که جمع کردید، و تجارتخانه‌های‌تان، و خانه‌های ساخته شده‌تان را که سر به فلک می‌روند، پیش خود، از من، از پیغمبرم و از راهم، محبوب‌تر دانسته تا شما را به طرف آن‌ها برانگیزد و از من دور کند؟ آیا شما با من این گونه معامله می‌کنید! پس در چنین زندگی بمانید و بدانید که خدا با مردمی که از حدود انسانیت بیرون رفته‌اند، ارتباط ندارد؛ چون در محبت، چنین چیزهایی را مقدم داشتند.

در واقع، ما باید چنان امور را بسنجیم و ببینیم که خدا در محبت ما مقدم‌تر از پدر باشد؛ خدا مقدم‌تر از آقا زاده و دختر خاتم‌الایمان باشد.

قرآن مجید می‌گوید: محال است کسی مؤمن باشد، در حالی که با دشمنان خدا، هر چند آن‌ها پدران و فرزندان باشند، بعد از امر به معروف و نهی از منکر، ارتباط داشته باشد. «2»

(1) 18. توبه: 24: بگو: اگر پدران‌تان و فرزندان‌تان و برادران‌تان و زنان‌تان و خویشان‌اندان‌تان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید، و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد. و خدا نافرمانان را هدایت نخواهد کرد.

(2) 19. لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَدَخَلَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (مجادله: 22): گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشان‌شان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی‌آورد، در آنجا جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی‌تردید حزب خدا همان رستگارانند.

ایمان و آثار آن، ص: 191

در آی دیگر می گوید: مگر من ایمان کسی را امضا می کنم که در هنگام اجرای حکم من، در دل خود کوچک ترین خدشه ای نسبت به آن حکم دارد؟ آیا من می توانم امضا کنم که او يك آدم سالمی است؟ «1»

تمسك به دین، بهترین راه حل تمام مشکلات

به خدا قسم، ما مسلمانان و هم دنیا دربار حق دین در اشتبا محض هستیم و هر چقدر هم که به اشتباهان ادامه بدهیم، گرفتاری هایمان نه تنها حل نمی شود، بلکه بیش تر هم می شود. برای همین باید گفت: غیر از تمسك به دین، راه حلی برای مشکلاتمان وجود ندارد. مگر پدر، زن، بچه، دختر و پسر تا کجا با انسان هستند؟ این افراد همان هایی هستند که تا روزی که می توانیم لقمه در دهانشان بگذاریم، به ما احترام می گذارند، و روزی هم که چیزی نداشته باشیم و نتوانیم چنین کنیم، باید برویم حمالی کنیم و آنان اصلاً به کمکمان نمی آیند. آن وقت درست است که ما به خاطر این افراد به جهنم برویم؟ این جا جای عشق و محبت نیست؛ بلکه جای نفرت است. آن جایی که تمام امور غیرخدایی، بر خدا مقدم می شود، معلوم می شود که در برابر خدا نفرت هست، و محبت در برابر ضدّ خدا می باشد.

برنام اول و دوم: توبه و پاکی

چنان که گفته شد، دو مورد از آن نه برنامه در يك آیه آمده است: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.** «2» خدای شما و خدای قرآن، و نه خدای اروپا، پاکی روان و پاکی ظاهر را دوست دارد. او به این پاکی ها علاقه، عشق و محبت دارد. اعلام این محبت در قرآن برای خودش نیست؛ برای این که خودش بی نیاز است. این که این خدا اعلام می کند: من عشق به بازگشت و به طهارت دارم، در حقیقت دارد انسان را راهنمایی می کند که: ای انسان!

(1) 20. فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (نساء: 65): به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند سپس از حکمی که کرده ای در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند.

(2) 21. بقره: 222.

ایمان و آثار آن، ص: 192

من که این محبت فطری را که به تو دادم، پس راهنماییات کنم که این محبت را نسبت به کجا جهت گیری کنی. من یکی از این چیزهایی را که در زندگی تو دوست دارم، می گویم و مقداری از قواعدهش را بیان می کنم و بعد هم به بیان توبه می پردازم و سعی می کنم جوری آن را تجزیه و تحلیل کنم که برایت قابل پیاده کردن باشد.

مسأله مهم بهداشت

من زمانی به بجنورد رفته بودم. شنیده بودم که در آن جا در محلی بالاتر از آشخانه، جایی بیابانی به نام دهکده وجود دارد که مریض های جذامی را به آن جا می برند. رفیقی داشتیم به جذامی ها کمک می کرد. به ما هم که می خواستیم به مشهد برویم، گفت: از آن جاده برویم تا سری به آن بیچاره ها بزنیم. جذام «1» مرض ترسناکی است. این بیماری هم اعضا و جوارح را می خورد، و فقط به شکم آسیبی نمی رساند با سر معیوبی که هیچ چیزی داخل آن نیست. من هم با پیشنهاد او موافقت کردم و به آن جا رفتیم. وقتی وارد آن بیابان شدم، بنا شد دو شبانه روز آن جا بمانیم. خدا شاهد است، به قدری برای طهارت و وضو بر من سخت گذشت که من برای طهارت و وضوی خود، چنین سختی را در هیچ جایی دیگر ندیدم، مگر در سفر به عربستان سعودی که از کشورهای ثروتمند است، آن هم در عرفات و منی، و در مکه و مدینه که نمی دانم برای چه چنین می کنند. دعا کنیم که خداوند بیدارشان کند. دولت عربستان به بانکی در سوئیس نوشته بود: فردی در عربستان فوت کرده که پول هایی را

(1) 22. بیماری جذام: جذام بیماری ای مزمن مسری است که به وسیل باسیل های مقاومی به نام میکوباکتریوم لپرا به وجود می آید. پوست و اعصاب، مهم ترین مناطقی هستند که هدف این باسیل ها قرار می گیرند. هر چند که سایر اندام های بدن نیز چندان از حمله این بیماری، مصون نیستند. به خصوص دست، پا، صورت و چشم ها ممکن است دچار این ضایعه شوند. در نتیجه، معلولیت های جدی از قبیل از شکل افتادگی عضو یا حتی کوری و از بین رفتن انگشتان دست و پا به وجود خواهد آمد. جذام عمدتاً با قطرات بسیار ریز آب بینی می تواند پراکنده شود. بهداشت و وضعیت زندگی نیز در انتقال بیماری، نقش موثری دارند. رنگ پریدگی پوست و بی حسی، اولین علائم جذام هستند. جذام يك

بیماری قابل درمان است. چند دارو درمانی، موثرترین درمان پیشنهادی سازمان بهداشت جهانی برای بیماری جذام است. آنچه در این بیماری اهمیت دارد، آغاز سریع درمان است؛ یعنی پیش از آن که اولین علائم معلولیت‌ها ظاهر شوند.

منبع: سایت کاسبرگ با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 193

در بانک شما دارد و طبق لیستی که ما این جا داریم، این ثروت به نود میلیون دلار می‌رسد. مسئول بانک هم گفته بود، باید وارث او بیاید و آن را تحویل بگیرد. این در حالی بود که آن فرد مسلمان زن و بچه هم نداشت و سرانجام این ثروت نود میلیون دلاری این مسلمان را که از کسب و کار خود در مکه و مدینه به دست آورده بود و از ذخایر آن جا به شمار می‌رفت، آن بانک سوئیسی تصاحب کرد.

جوان‌ها باید بدانند که اسلام يك چیز است، و ما مسلمان‌ها چیز دیگری هستیم. آن‌ها اگر به ما نگاه کنند، از اسلام فرار می‌کنند. من از آن‌ها می‌خواهم که به سراغ خود اسلام بروند.

ما در آن دو شبانه روزی که در آن جا بودیم، برای وضو و نماز بیچاره بودیم. وقتی می‌خواستیم طهارت بگیریم، باید چهارصد متر دورتر برویم. این در حالی بود که دو فرانسوی و سه انگلیسی که از طرف جمعیت کمک به جذامیان فرانسه و انگلستان به آن جا آمده بودند، اول صبح که آن جا آمدند، در منطقه‌ای که در نظر داشتند، مکان کوچکی را برای خوابیدن قرار دادند، و بعد از درست کردن این خانه کوچک، آن‌ها بلافاصله وسایل سرویس بهداشتی را برای خود مهیا کردند. اما ما شب‌ها در بیابان می‌خوابیدیم، و با این که مسلمان بودیم، از ابتدایی‌ترین وسایل هم محروم بودیم.

چند روز پیش، دوستم از من خداحافظی کرد و برای درمان دو بیمار به لندن رفت. او گفت: وقتی وارد فرودگاه لندن شدم، با این که شهر لندن يك شهر هفت و هشت میلیون جمعیتی است، به يك ایرانی گفتم که ببخشید من جایی را می‌خواهم، مرا به آن جا راهنمایی کنید. آن ایرانی گفت: برای چه می‌خواهید به آن جا بروید؟ گفتم: می‌خواهم به آن جا بروم تا کفش‌هایم را واکس بزنم. گفت: تو که الان از تهران رسیدی، با دستمال کفش‌هایت را پاک کن؛ چون کفش‌هایت هنوز واکس دارد. گفتم: آخر نمی‌خواهم جلوی خارجی‌ها آبروی ما ریخته شود و می‌خواهم این چند مدتی که لندن هستم، کفش‌هایم تمیز بمانند. گفت: شهر به قدری تمیز است که تو در این چند روزی که این جا هستی، کفش‌هایت احتیاج به واکس پیدا نمی‌کنند، و قسم خورد که هفده روزی که در شهر لندن بود، کفش‌هایم را همان طوری که در تهران

واکس زده بود، همان طور به تهرآن برگردانده است. این قدر که زمین‌ها و کوچه‌های آن جا تمیز بود؛ برای این که همه جا شستشو داده شده بود. در آن جا زمستان که برف می‌بارد، بلافاصله با آب گرم زمین‌ها را می‌شویند. در جایی یخبندان وجود ندارد تا به خاطر یخبندان آن جا تصادف بشود. لباس‌هایشان خیلی تمیز است.

ایمان و آثار آن، ص: 194

من رساله‌ای برای درمانگاهی در شهر قم نوشتم و در مقدم آن آوردم: در اسلام قواعد طهارت سر به آسمان می‌کشد. چهارده قرن قبل، در بیابان مکه و مدینه چهار هزار و سیصد و هفتاد و چند قانون فقط برای بهداشت صادر شده است. من به کلیسا رفتم، من وقتی می‌خواستم وارد آن بشوم، نمایند کلیسا به من بسیار احترام کرد و گفت: شما کشیش مسلمان‌ها هستید. من گفتم: بله. بعد مرا به مکان‌های مختلف کلیسا راهنمایی کرد. به نمازخان کلیسا که رسیدم، آن جا تابلویی توجه مرا به خود جلب کرد. بر روی آن تابلو نوشته بود: "از برادران نمازگزار مسیحی تقاضا می‌شود برای ورود به نمازخانه قوطی سیگار و کبریت، و پالتو و کلاه خود را بیرون بگذارند، و بعد وارد مرکزی شوند که می‌خواهند در آن جا با خدا راز و نیاز کنند؛ چون خارج از ادب است که انسان بخواهد با خدا حرف بزند، در حالی که در جیبش سیگار است. آن وقت وارد مسجدهای ما می‌شوید و می‌خواهید به سجده بروید، بوی بد، انسان را اذیت می‌کند؛ لباس برخی از نمازگزاران مساجد را که نگاه می‌کنی، باید به آن‌ها بگویی لباسشان را عوض کنید و سپس به مسجد بیایید؛ حداقل روزی یکبار به حمام بروید. متأسفانه باید گفت، خیلی از مسلمان‌ها به نظافت نمی‌رسند. آن شخص خارجی جاروبرقی درست کرده و برای آن چند جور هم برنامه گذاشته است، مثل: گردگیری لوستر و گردگیری دیوار، یا ظرفشویی درست کرده خودش آب را جوش می‌آورد و با آن ظرف را شستشو می‌دهد؛ یعنی خودش میکروب را می‌کشد، و بعد ظرف را خشک می‌کند. دستگاه لباسشویی درست کرده که لباس را می‌شوید. دیگری درست کرده که در هنگام پختن غذا، یک ذره هم هوا به داخل آن نمی‌رود. خلاصه می‌بینیم آن‌ها چقدر به بهداشت اهمیت می‌دهند. آن وقت چهارده قرن قبل، حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: پدرم، امیرمؤمنان علیه السلام برای وضو گرفتن و برای حمام رفتن حوله‌ای داشت که کسی حق نداشت به این حوله دست بزند، و مخصوص پاک کردن خودش بود. «1» در آن خانه مگر چه افرادی جز فاطمه، حسن و حسین زندگی می‌کردند؟ امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی حمام می‌رود، کیسه دیگران را به تنش نزند و از سنگ‌پای دیگران برای پایش استفاده نکند. «2» هر روز صبح که

(1) 23. محاسن، ج 2، ص 429، حدیث 249. متن روایت چنین است:

عن محمد بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان لأُمير المؤمنين عليه السلام خرقه يمسح بها وجهه إذا توضأ للصلاة يعلقها على وتد و لا يمسها غيره.

(2) 24. هدایه الأئمه إلى أحكام الأئمه، ج 1، ص 138: قال عليّ عليه السلام: «لا يدلكن أحدكم رجله بالخزف فإنه يورث الجذام.»

غیر از این نقل، مستندی برای این روایت یافت نشد.

ایمان و آثار آن، ص: 195

پیغمبر صلی الله علیه وآله میخواست به بیرون برود، خود را در آینه نگاه می کرد، و اگر آینه در دسترس نبود، خود را در آب صاف نگاه می کرد؛ «1» هر روز که میخواست به بیرون برود، به خود عطر می زد؛ «2» همین طور وقتی میخواست به بیرون برود، سعی می کرد دهانش بوی بد ندهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله هر شب تا آخر عمر، دندانهایش را می شست و مسواک می زد، جوری که اصلاً کسی ذره ای تیرگی در دندان پیغمبر صلی الله علیه وآله ندید. «3» الان چهارده قرن گذشته است و بیش تر افراد از چهل به بالای این امت، هم دندانهای خود را از بازار خریده اند؛ چون آنها را تمیز نکردند، و برای همین آن دندانها بو و پیوره گرفته اند. بیش تر امراضی که مردم دارند، وقتی برای درمان آنها پیش دکترهای حاذق می روند، همان اول به آنها می گویند: بروید به يك دکتر دندان پزشك مراجعه کنید تا آن دکتر دندانها و لثه های تان را کاملاً معاینه کند و بعد پیش من بیاید. من در تهران رفیقی داشتم که ناراحتی قلبی پیدا کرد و سیصد هزار تومان هم برای معالجه آن هزینه کرد، ولی خوب نشد، برای درمان مجبور شد به انگلستان برود. دکتر متخصص قلب وقتی او را دید، گفت: شما باید به دکتر دندان مراجعه کنید تا او تمام دندانهای تان را بکشد. او هم تمام دندانهایش را کشید، و الان می گوید: ده سال است که از آن مرض در من اثری نمانده است.

خلاصه این که مؤمنان باید بهداشت دهان و لباس، بهداشت خانه و شهر، بهداشت مسجد و منزل و بهداشت غذا را رعایت کنند؛ همان طور که خدا می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ**

(1) 25. مکارم الأخلاق، ص 34 - 35. متن کامل کتاب چنین است: و كان صَلَّى الله عليه و آله و سلم ينظر في المرآه و يرحل جمته و يتمشط و ربما نظر في الماء و سوى جمته فيه و لقد كان يتجمل لأصحابه فضلاً عن تجمله لأهله. و قال ذلك لعائشه حين رآته ينظر في ركوه فيها ماء في حجرتها و يسوى فيها جمته و هو يخرج إلى أصحابه فقالت بأبي أنت و أمي تتمراً في الركوه و تسوى جمتك و أنت النبي و خير خلقه فقال إن الله يحب من عبده إذا خرج إلى إخوانه أن يتهيأ لهم و يتجمل.

(2) 26. مکارم الأخلاق ص 33 - 34 عن الصادق عليه السلام، قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم ينفق على الطيب أكثر ما ينفق على الطعام، و قال الباقر عليه السلام كان في رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم ثلاث خصال لم تكن في أحد غيره لم يكن له فيء و كان لا يمر في طريق فيمر فيه أحد بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرقه ... و كان صَلَّى الله عليه و آله و سلم يقول جعل الله لذتي في النساء و الطيب و جعل قره عيني في الصلاة و الصوم.

(3) 27. مکارم الأخلاق ص 39: و روى أنه صَلَّى الله عليه و آله و سلم كان لا ينام إلا و السواك عند رأسه فإذا نهض بدأ بالسواك ... و كان صَلَّى الله عليه و آله و سلم يستاك كل ليلة ثلاث مرات مره قبل نومه و مره إذا قام من نومه إلى ورده و مره قبل خروجه إلى صلاه الصبح.

ایمان و آثار آن، ص: 196

التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «1»؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی به مردم پاکیزه علاقه دارد.

اهمیت اسلام به بهداشت میت

زمانی که می خواهیم مرده ها را خاک کنیم، پیغمبر صلی الله علیه وآله می فرماید: يك مرتبه آن مرده را با آب سدر بشوید؛ سدر ماده شیمیایی است، و بعد می گوید: آن میت را با کافور بشوید؛ یعنی با ماده ای شیمیایی تر از سدر، و بعد می گوید: او را با آب خالص شستشوی بدهید در آخر هم می گوید: در اعضایی که با آن سجده می کرده، لازم است کافور بریزید، و اگر ما به کتاب های جدیدی که حاوی تحقیقات عمیق اند، به ویژه کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیغمبر صلی الله علیه وآله» دکتر پاک نژاد، مراجعه بکنیم، می بینیم این که چهارده قرن قبل پیغمبر صلی الله علیه وآله گفته، کافور

جاهای سجده مرده‌اش بریزید، وقتی آن میت را در قبر می‌گذارند، جسد باد می‌کند و بعد هم پاره پاره می‌شود، و این کافور با آن بدن و آن خاک مخلوط می‌شود و به وسیله خاک و کافور به عناصر اول طبیعی تجزیه می‌شود که دیگر بو و میکروبی ایجاد نکند که قبرستان، شهر را تهدید کند. آن وقت همین پیغمبر صلی الله علیه وآله به وصی و جانشین خود، امیرمؤمنان علیه السلام، می‌گوید: علی جان! در سه چیز با احدی در این عالم شریک نباش: در مسواک، در شان سر و در کلاه؛ یعنی کلاه کسی را بر سرت نگذار.

عجیب این است، الان که قرن اتم است و مدینه و مکه هم در يك کشور مهم و پولدار جهان هستند، و مشکلی به عنوان کم آبی ندارند، چهارده قرن قبل نمی‌دانم چقدر دچار کم آبی بودند، با این حال می‌بینیم، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام این قدر به مسأله طهارت سفارش کرده و اکنون یکی از مهم‌ترین ابواب فقهی ما، طهارت است، و خوشبختانه صفح اول کتب فقهی و علمی را که طلاب می‌خوانند، باز می‌کنیم، مثل: جواهر الکلام، لمعه، شرح لمعه، تذکره علامه، نوشته‌های شیخ مرتضای انصاری، نوشته‌های شیخ طوسی و نوشته‌های علامه حلی، با خط درشت نوشته: «کتاب الطهاره»؛ یعنی آغاز این کتاب‌ها، با باب بهداشت جسم و روان شروع شده و اولین کتاب فقهی ما، کتاب طهارت است؛ هم‌چنان که اولین کتاب علمی ما در باب تربیت، «العقل و الجهل» بوده و بعد از آن هم کتاب: «العلم» است.

(1) 28. بقره: 222.

ایمان و آثار آن، ص: 197

چهار سرمای مهم اسلام

از کسی شنیدم: یکی از دانشمندان خارجی گفته، مسلمان‌ها دو سرمایه دارند که اگر این دو سرمایه را در بازار زندگی به کار بیندازند، طولی نمی‌کشد همین افرادی که زنده‌اند، بر کر زمین مسلط می‌شوند. سرمای اول مسلمانان، قرآن است، و سرمای دوم آنان هم اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وآله هستند. حالا نمی‌دانم او از کجا با ائمه آشنا شده بود. بعد من به آن آقای ناقل گفتم که من اگر به جای آن دانشمند بودم، دو تا سرمایه هم به آن اضافه می‌کردم تا نقص گفته‌اش رفع بشود و می‌گفتم مسلمان‌ها چهار سرمایه دارند؛ يك قانون اساسی دارند که همان قرآن است، و خداوند طوری هم آن را تنظیم کرده که قابل عوض شدن نیست، و يك سرمایه دیگر دارند که مرحل رهبری است؛ طرحی که از سوی دوازده امام،

برای رهبری و اجرای سیاست اسلامی باقی مانده است. سرمای سوم مسلمان‌ها ثروت آنهاست؛ ثروت آنان از ثروت تمام مردم عالم بیش‌تر است؛ چون انبار بخش عمده‌ای از ذخایر انرژی که در دنیا وجود دارد، در خاورمیانه است «1»؛ در مجموع در این منطقه، معدن نفتی و گازی فراوانی است که برخی از این معادن به تنهایی برای آباد کردن تمام کشورهای اسلامی کافی است. من خودم در تحقیقات مهندسين اکتشافی نفت آمریکا که در روزنام اطلاعات یا کیهان منتشر شده بود، خواندم که: اگر روزی نفت زمین تمام شود و دیگر يك لیتر نفت در جایی نباشد، عربستان سعودی توانایی دارد به مدت صد سال نفت زمین را تأمین کند؛ یعنی مسلمان‌ها پول و ثروت دارند، و علاوه بر آن، نیرو هم دارند. در مجموع، جمعیت ملت اسلام، از جمعیت چین بیش‌تر است. آماری

(1) 29. بر اساس آخرین گزارش آماری شرکت نفت بریتانیا (بی. پی)، ذخایر اثبات شده نفت جهان در آغاز سال 2008 میلادی افزون بر 9/ 1237 میلیارد بشکه (6/ 168 میلیارد تن) است که با احتساب ذخایر ماسه‌های نفتی (نفت غیرمتعارف یا Non-Conventional Oil) کانادا که به 2/ 152 میلیارد بشکه می‌رسد، ذخایر کلی نفت جهان يك تریلیون و 1/ 390 میلیارد بشکه است. بر اساس تعریف رایج و استاندارد انجمن مهندسين نفت (SPE)، ذخایر اثبات شده نفت به آن حجم از ذخایری اطلاق می‌شود که با اطلاعات زمین‌شناسی و مهندسی موجود و با در نظر گرفتن اطمینان قابل قبول، بتوان تحت شرایط موجود اقتصادی و عملیاتی آن را استخراج کرد. خاورمیانه 3/ 755 میلیارد بشکه نفت ذخایر اثبات شده قابل بازیافت را در اختیار دارد که 61 درصد ذخایر جهانی نفت را در بر می‌گیرد. با روند کنونی تولید در این کشورها (ایران، عراق، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی، سوریه، امارات متحده عربی و یمن)، 2/ 82 سال طول می‌کشد که ذخایر کشف شده کنونی خاورمیانه به پایان عمر خود برسند (اداره بررسی های انرژی، محمدعلی دانش). خبرگزاری شانا

ایمان و آثار آن، ص: 198

که اکنون می‌دهند، واقعیت ندارد؛ چون این غرب است که آمار جمعیت‌های اسلامی را در رسانه‌هایش اعلام می‌کند و غرب هم که خالی از خیانت نیست. آمار صحیح ملت اسلام، بی‌تردید نزدیک به يك میلیارد انسان است. يك میلیارد نیرو، ذخایر مهم ثروت مادی، قانون اساسی‌ای مثل قرآن و طرح رهبری‌ای که از طریق ائمه طاهرين عليهم السلام برای ما بیان شده است. اگر دل ما برای دین می‌سوزد، باید شروع به عمل کردن کنیم تا اسلام غریب نماند و بیاییم تا می‌توانیم

بردباری پیشه سازیم؛ بیاییم تا می توانیم تخم نیکویی بکاریم؛ بیاییم تا می توانیم از فراق روی اسلام، چون ابر نوبهاری خون بگیریم؛ بیایید تا می توانیم همچو مردان ره دوست، سراندازی کنیم و سر نخاریم. «1»

(1) 30. اشاره به شعری از شیخ روزبهان صوفی: بیا تا بردباری پیشه سازیم/ بیا تا تخم نیکویی بکاریم/ بیا تا در غم دوری از اندر/ چو ابر نوبهاران خون بباریم/ بیا تا همچو مردان در ره دوست/ سراندازی کنیم و سر نخاریم منبع: کشکول شیخ بهایی

ایمان و آثار آن، ص: 199

نُه بر نام حیات اسلامی در قرآن (3)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

محبت، انگیزه و عاملی است که انسان را به سوی محبوب و مقصودی که دارد، تحریک می کند، و تمام قوای انسان را برای به دست آوردن محبوب به فعالیت و تکاپو وادار می سازد.

نفرت و انزجار واقعی است که انسان را از آنچه مبعوض اوست، دور نگاه می دارد، و اگر او احساس و یا آگاهی پیدا کند که ضرر و خطر شیء مبعوض می خواهد دامن گیرش شود، آن نفرت، انگیزه ای است که او را به مبارزه با آن شیء مبعوض وادار می کند. در گذشته از آن صحبت شد، بعد از آن شنیدید، در قرآن مجید پروردگار بزرگ عالم برای به پا کردن حیات اسلامی و برای این که خیر دنیا و آخرت بشر را تأمین کند، به نُه برنامه اعلام محبت فرموده است. اعلام محبت پروردگار بزرگ در قرآن مجید، میزان شناخت محبوبیت های اصیل، ریشه دار و سازند حیات انسانی و اسلامی است. البته، در برابر این اعلام محبت ها، پروردگار بزرگ از هفت برنامه نیز اعلام نفرت فرموده که از بحث ما فعلاً خارج است. آن هفت برنامه ای که خدا مبعوض دانسته و نسبت به آن اعلام عدم محبت و نفرت فرموده است، میزان شناخت

برنامه‌های مبعوضی است که ضرر و خطر آن نسبت به حیات انسان، سنگین است و گاهی هم غیر قابل جبران. «1»
در جلس

(1) پی‌نوشت

1. برنامه‌های مبعوض حق که خداوند متعال نسبت به آن‌ها اعلام نفرت کرده عبارتند از:
 يك - اسراف: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (انعام: 141)، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف: 31).
 دو - فساد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: 77)، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ» (بقره: 205)، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (مائده: 64).
 سه - استکبار: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (نحل: 23)، و همچنین: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان: 18)، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (حدید: 23)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (نساء: 36).
 چهار - ظلم: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری: 40)، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» [آل عمران: 57]، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (آل عمران: 140)، و همچنین: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (اعراف: 55)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: 190)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (مائده: 87).
 پنج - خیانت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال: 58)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (حج: 38)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا» (نساء: 107).
 شش - کفر: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (روم: 45)، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره: 276)، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران: 32).
 هفت - فرح (خوشحالی غیر منطقی): «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص: 76).

قبل در بیان برنامه‌های محبوب در پیشگاه خدا برآمدیم و يك برنامه از نه برنامه حیات اسلامی را بیان کردیم، برنامه‌های که پروردگار بزرگ در قرآن کریم به آن‌ها اعلام محبت فرموده است. اعلام محبت حق، میزان شناخت محبوب به معنای واقعی و مثبت است.

توبه، محبوب خداوند و ضامن بقای انسان

یکی از آن برنامه‌هایی که خداوند به آن اعلام محبت کرده و گاهی کشوری را از خطر سقوط و نابودی نجات داده است، عبارت است از توبه: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. «1»**

مسأله طهارت و بهداشت واقعی است که محبوب خدا بوده و انسان باید طهارتی را که محبوب خداست، محبوب خود بداند. همین طهارت ضامن بقای حیات جسمی و مادی انسان و همه موجودات عالم است؛ یعنی عوامل بهداشت همیشه دشمنان خطرناک خود را که عبارت از میکروب‌ها و آلودگی‌ها هستند، ضعیف نگاه می‌دارند، و عوامل بهداشت هر کجا حکومت کنند، نمی‌گذارند دشمنان، حیات مادی را به خطر بیندازند.

در مسأله توبه همین واقعیت وجود دارد، و توبه به مانند عوامل بهداشت، ضامن بقا و ضامن جنگ نمودن با خطراتی می‌باشد که در راه تربیت مردم است. برای دور کردن خطرات و از بین بردن عوامل سقوط، قرآن مجید نمونه‌ای را نشان می‌دهد که مردم کشوری با توبه، از سقوط، متلاشی شدن و هلاک گشتن نجات پیدا کرد. **«2»**

(1) 2. آل عمران: 146.

(2) 3. اشاره به آی نود و هشتم سور یونس: **«فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا**

آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ.»

در صفحات 56 و 57 جلد سوم تفسیر برهان، در بار این آیه چنین آمده است:

- عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام لأى عله صرف الله عز و جل العذاب عن قوم يونس و قد أظلمهم، و لم يفعل ذلك بغيرهم من الأمم؟

فقال: «لأنه كان في علم الله عز وجل أنه سيصرفه عنهم لتوبتهم، وإنما ترك إخبار يونس بذلك، لأنه عز وجل أراد أن يفرغه لعبادته في بطن الحوت، فيستوجب بذلك ثوابه وكرامته.»

ایمان و آثار آن، ص: 201

آنچه در بحث توبه مهم است، نکاتی هست که از قرآن مجید و روایات و اخبار برداشت می شود. البته، این نکات ممکن است، بارها گفته شده باشد و تکراری باشد، ولی با این همه، به عنوان تذکر، تکرار آن بی مانع است.

دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در مورد توبه

امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه عقیده دارند «1»، توبه دارای شش عامل و یا شش شرط است که اگر یکی از آن شرایط نباشد، ساختمان توبه ناقص است و همچنان برای ورود و حکومت دشمن، روزنه باز وجود دارد. اگر انسانی به آلودگی خود؛ یعنی خطری که متلاشی کنند او است، پی ببرد، و در برابر این آلودگی که مربوط به روان، نظم، تربیت و حفظ مملکتی از سقوط در منجلاب است، او بخواهد از راهی که منتهی به این آلودگی شده، بازگردد، بازگشتش باید مقرون و همراه با شرایطی باشد و او باید هم آن شرایط را به جا آورد تا توبه اش تحقق پیدا کند. او باید در مسیر توب واقعی، با دقت کامل و شجاعت تمام، راه را بر شیاطین جنی و انسی ببندد. البته، شیاطین انسی ویژه ترند؛ چون شیاطین انسی با شیاطین جنی فرق دارند؛ شیاطین جنی که نسبت به ما غایب هستند، تنها قدرتی که دارند و آن را به کار می اندازند، وسوسه کردن است؛ اما شیاطین انسی، انسان را آتش می زنند؛ شیاطین انسی هم وسوسه می کنند و هم دست انسان را گرفته و او را در آتش گناه فرو می برند. شیاطین انسی جاده را باز کرده و تا انسان را نابود نکنند، او را رها نمی نمایند.

(1) 4. نهج البلاغ صبحی صالح، صفح 549-550، حکمت 417:

و قال عليه السلام لقائل قال بحضرته: «أستغفر الله»: ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ أَ تَدْرِي مَا إِسْتَعْفَاؤُ؟ إِسْتَعْفَاؤُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدَّى إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقُهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ، وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ، ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدَّى حَقَّهَا،

وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتْ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيئَهُ بِالْأُخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا حَكْمٌ جَدِيدٌ، السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ خِلَافَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

ایمان و آثار آن، ص: 202

شناخت شیاطین انسی

شیاطین انسی زیاد هستند. اگر انسان بخواهد مصادیق شیاطین انسی را بشناسد، اولاً باید گناهان منکرات را بشناسد، و بعد هم کسانی را بشناسد که آلوده به آن منکرات اند و در کمین او قرار گرفته و جاده وجودش را برای ورود به آن منکرات باز می کنند. چنین کسانی از شیاطین انسی هستند. آن ها شیطان هایی هستند که همجنس خودمانند. این شیطان ها، گاهی پدر، و گاهی مادر، و حتی گاهی زن، و یا گاهی برادر انسان هستند. در اجتماع ما، اکثر شیاطین انسی، دوستان هستند.

کسانی که نسبت به زندگی خود، کارگردانی دارند و منکرات را می شناسند، احتیاجی ندارند که از منکرات برای آنان نامی برده شود، با این همه، آن ها نیازمند این هستند که به آنان هشدار لازم داده شود.

این شیاطین انسی، در هر لباس، و در هر موقعیت و در هر ایستگاهی حضور دارند، و از هر صد نفر انسان، نود نفر آن ها، شیاطین انسی هستند.

هر کس باید ببیند در برابر چه خطراتی قرار دارد و به انداز خطرات دشمن، باید برای حفظ کردن خود قوای معنوی را در خود تعبیه کند. برای این که اگر توان روحی یا فکری، ایمانی و ارادی ما در مقابل دشمن، یک درصد هم کم تر باشد، ما مغلوب و مقهور دشمن می شویم. همیشه باید قوای انسان در برابر دشمن و برای کوبیدنش، از آن بیش تر باشد. حتی اگر قوای انسان در برابر دشمن، مساوی باشد، باز احتمال شکست او، نسبت به احتمال غلبه کردن دشمن، خیلی زیاد است. با دست روی دست گذاشتن و فقط اعتقاد به خدا داشتن و برقرار کردن پیوند با او با به جا آوردن دو رکعت نماز سرد بی حرارت، و تصوّر این که خدا ما را حفظ می کند، در حالی که ما به فکر جمع کردن عوامل دیگر نیستیم، میدان زندگی مان، از دشمن پاك نمی شود. ما باید به فکر خودمان باشیم تا توانمان در برابر دشمن، از او قوی تر باشد، و الا شکست ما، حتمی و مسلّم است.

مقاومت در برابر گناه، تنها با توب راستین ممکن است

این که من در گوشه‌ای بنشینم و به میز یا به چرخ خیاطی نگاه کنم، بدون این که حرکت کنم و بگویم: ای چرخ خیاطی! از این اتاق به آن اتاق منتقل شو، و یا ای میز تحریر! از بالای اتاق به پایین اتاق بیا، تا قیامت هم اگر در این اعتقاد باشم، نه چرخ خیاطی، و نه میز تحریر، يك میلیونیم سر سوزن هم تکان نمی‌خورند. این عقیده کی خواهد توانست میز را از این جا به آن

ایمان و آثار آن، ص: 203

جا حرکت دهد و این چرخ خیاطی سنگین پنجاه کیلویی را از این اتاق به آن اتاق ببرد؟ بلکه باید این عقیده را در بازو و دو پا پخش گردد تا انسان بتواند آن‌ها را بلند کند. بعد هم با مثلاً توانایی چهل کیلویی بازو، میز پنجاه کیلویی بلند نمی‌شود؛ بلکه این بازو باید حداقل پنجاه و يك كيلو مقاومت را در مقابل چرخ خیاطی ایجاد کند تا بتواند آن را بلند کند. اگر پنجاه و يك كيلو توانایی در مقابل چرخ اعمال نشود، آن چرخ خیاطی از جای خود بلند نخواهد شد. مثل این که با نشستن من، مرد یا زن گناه‌کار و خطاکار یا روحانی خطرناک سر جای خود نمی‌نشینند. اگر من بنشینم، رفیق تریاکی یا رفیق معتادم، سر جایشان نمی‌نشینند. اگر بخواهیم دشمن سر جایش بنشیند، باید مقاومتی قوی‌تر از دشمن ایجاد کنیم تا او را سر جایش بنشانیم، و این مقاومت، فقط با توبه محقق می‌شود و به شکلی دیگر، این مقاومت امکان‌پذیر نیست. می‌بینیم که فرد نماز می‌خواند، اما او در مقابل دروغ مقاومت ندارد، و می‌بینیم جوان‌ها نماز می‌خوانند، اما با دیدن يك عکس، تمام قوايشان به لرزه می‌افتد و بیچاره می‌شوند. برای این که در آن‌ها چنین مقاومتی وجود ندارد. می‌بینیم که ما به مکه می‌رویم و برمی‌گردیم، دو مرتبه دست ربا را می‌بوسیم و آن را روی چشممان می‌گذاریم؛ به مشهد و کربلا می‌رویم، و دو كيلو هم اشك می‌ریزیم، اما وقتی برمی‌گردیم، باز شش بعد از ظهر تا دوازده شب، پای رقص تلویزیون، مست می‌شویم؛ می‌بینیم مقاومت نداریم؛ چون توبه نکردیم، پس از خود می‌پرسیم این مکه برای ما چه کرد؟ اگر از دکتر پرسیم که چرا من هم داروهایی این نسخه را به صورت کامل خوردم، ولی باز هم پهلویم درد می‌کند، او جواب می‌دهد: اگر می‌خواهید خوب شوید، به لندن بروید. تمام این قرص‌هایی که من به تو دادم، قرص مُسکن بود و اثر درمانی نداشت. وقتی که قوا، توان و نیروی شربت و قرص مُسکن تمام شد، درد دوباره شروع می‌شود؛ مکه يك ماه مُسکن است. اگر من به مکه رفتم و غمروم مرا در آتش انداخت و من سوختم، مشخص می‌شود مك من مك ابراهیمی نبوده و الا اگر من به مك ابراهیمی رفته بودم و برمی‌گشتم، دیگر معنا نداشت آتش من را بسوزاند. مگر خدا در قرآن مجید نفرموده:

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. «1»

قدم کسی وارد خانه من بشود، ایمن از عذاب است.

و چه عذابی بدتر از عذاب گناهان کبیره عذاب ساز است. چرا من ایمن نشدم؟ آیا خدا دروغ گفته یا مك من

(1) 5. آل عمران: 97.

ایمان و آثار آن، ص: 204

اشتباه بوده؟ مسلم است كه مك من اشتباه بوده. آن مكه رفتن، تنها مُسَكِّن بوده. اگر زیارت امام هشتم علیه السلام زیارتی ریشه دار و واقعی بود، من مثل زکریا بن آدم «1» می شدم، یا اگر در بقیع با امام صادق علیه السلام بیعت کرده بودم، خوب شده بودم و مثل محمد بن سنان «2»، یا ابن ابی عمیر «3» شده بودم، و یا اگر روحانی بودم،

(1) 6. زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد الأشعری القمی: يظهر من بعض روايات الكشي الآتيه انه يكنى أبا يحيى و هو مدفون بقم و قبره مشهور بزار و يتبرك به. قال الشيخ في رجاله في أصحاب الصادق عليه السلام: زکریا بن آدم القمی و كذلك في أصحاب الرضا و أصحاب الجواد عليه السلام. ما رواه الكشي في حقه: قال في ترجمه صفوان و محمد بن سنان و زکریا بن آدم: عن أبي طالب عبد الله بن الصلت القمی دخلت على أبي جعفر الثاني في آخر عمره فسمعتة يقول جزى الله صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و زکریا بن آدم عنى خيرا فقد وفوا لى الحديث. عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن احمد بن الوليد عن على بن المسيب قلت للرضا عليه السلام شقتى بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت [فعمن] فممن آخذ معالم ديني؟ فقال: من زکریا بن آدم القمی المأمون على الدين و الدنيا.

أعيان الشيعة، ج 7، ص 62-63 با تلخیص

(2) 7. محمد بن الحسن بن سنان: أبو جعفر الزاهري الكوفي. روى عن: أبي إسماعيل القمّاط، و أبي سعيد المكارى، و ابن بكير، و عبد الله ابن مسكان، و أبان بن عثمان، عدّد من أصحاب الكاظم، و الرضا، و الجواد عليهم السلام، و أخذ الحديث و الفقه عن الامامين الرضا، و الجواد عليها السلام، و روى عنهما له مسائل عن الامام الرضا عليه السلام معروفة،

و رساله ابی جعفر الجواد علیه السلام إلى أهل البصرة روى أن الامام الجواد علیه السلام ذكره بخیر، و قال: ما خالفانی (هو و صفوان بن یحیی) قط، جزاهما الله عتی خیراً. له كتب منها: الطرائف، الاظله، المكاسب، الحج، الصيد و الذبائح، الشراء و البیع، الوصیة، النوادر. جاء فی اسناد کثیر من روایات أهل البيت علیهم السلام تبلغ سبعمائه و سبعة و تسعين مورداً. توفی سنه عشرين و مائتين. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 3، ص 491، با تلخیص

(3) 8. محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی الازدی بالولاء: الفقیه الرئیّ أبو أحمد البغدادیّ، أحد الستة أصحاب الكاظم، و الرضا علیهما السلام الذین أجمعت الشیعه علی تصدیقهم و الإقرار لهم بالفقه و هو من المكثرین فی الحدیث، و فی الفقه، فقد وقع فی اسناد کثیر من الروایات عن أئمة أهل البيت علیهم السلام فی الكتب الأربعه، تبلغ أكثر من خمسة آلاف و ثلاثمائه و ستین مورداً. كان جلدأ فی عقیدته، صابراً علی الاذی فی دینه، حُبس فی أيام هارون الرشید لیدلّ علی مواضع الشیعه و أصحاب الامام الكاظم علیه السلام و ضرب مائه سوط و لبث فی السجن أربع سنین. لابن ابی عمیر كما ذكرنا كتب کثیره، تلف معظمها، و مما بقى له منها: المغازی، الکفر و الإیمان، البداء، الاحتجاج فی الامامه، الحجّ، فضائل الحجّ، المتعه، الاستطاعه، الملاحم، الصلاه، مناسك الحجّ، الصیام، اختلاف الحدیث، المعارف، التوحید، النکاح، الطلاق، الرضاع، یوم و لیله، و مسائله عن الرضا علیه السلام. توفی ابن ابی عمیر سنه سبع عشره و مائتين. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 3، ص 503-506، با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 205

هشام بن حکم «1» شده بودم. مملکت هارون الرشید «2» از مرزهای دریایی شمال و جنوب تا مرزهای دریایی مغرب و مشرق و مرزهای خشکی در برابر زبان حق گو و قوای بیدارکننده وجود این روحانی، خواب راحت نداشت. دشمن می دانست که با این همه قوا در مقابل آن زبان حق گو نمی تواند مقاومت کند. اما وقتی من دستم داخل جیبم بود و بیعت نکردم و دستم به طرف امام صادق علیه السلام دراز نشد. وقتی من به مکه رفتم و برگشتم، و در آن جا چه نمازهایی خواندم، به ویژه در مقام ابراهیم، ولی حالا که برمی گردم، به من می گویند: چطور بود؟ و من می گویم: مثلاً بیست و دو هزار تومان نماز خواندم. چنین نمازی نمی تواند جلوی مرا بگیرد. آن نماز، مساوی با همان دلار و اسکناس است و نمازی است با ریش مادیت. این نماز، نماز اسماعیل گونه نیست، و الا به ابراهیم گفته بودم: **سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.**

«3» مگر خداوند در قرآن نمی گوید، ابراهیم «4» پدر تمام مردان بزرگ شایسته و

(1) 9. هشام بن الحكم الكندي بالولاء: المتكلم الفقيه أبو محمد. مولده بالكوفه، و منشؤه واسط، و تجارته بغداد ثم انتقل

إليها في آخر عمره. كان متكلماً حاذقاً، و مناظراً قديراً، مبرزاً في الفقه و الحديث، مقدماً في التفسير و سائر العلوم. و هو أحد الاعلام الذين تأخذ عنهم الاماميه الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام. و كان من تلاميذ الامام الصادق عليه السلام و من خواص ولده موسى الكاظم عليه السلام. أخذ عنهما العلم و روى عنهما أحاديث كثيره في مختلف الاحكام، و قد وقع في اسناد كثير من الروايات عن أهل البيت عليهم السلام تبلغ مائه و سبعة و ستين مورداً. رويت له مدائح جليله من الأئمة عليهم السلام و هو ممن فتن الكلام في الامامه. قد عُرف بمناظراته في الامامه و انتصاره لمذهب أهل البيت عليهم السلام. لهشام بن الحكم مؤلفات كثيره، و ذكر له ابن النديم خمسة و عشرين كتاباً. و من كتبه: علل التحريم، الفرائض، الالفاظ، التوحيد، الرد على من قال بإمامه المفضول، الرد على ارسطوطاليس ... ذكر ابن شعبه الحزاني وصيه للإمام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام إلى هشام ابن الحكم. قيل: توفي في سنه تسع و سبعين و مائه. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 2، ص 599-602 با تلخيص

(2) 10. هارون الرشيد، خليفه عباسي (193-170 ق): او يكي از سفاك‌ترين و عياش‌ترين خلفاي عباسي بود كه در طول زندگي ننگين خود، چند صد نفر از فرزندان حضرت فاطمه عليهاالسلام را كشت. عياشي‌هاي هارون و خرج‌هاي گزاف او براي به چنگ آوردن كنيزان زيبا و دلبر، مشهور است؛ از جمله آن كه عاشق كنيز برادرش شد و با ترفندي او را به‌دست آورد و در همان شب اول، صد هزار دينار طلا به وي داد. قبيح‌ترين عمل هارون در زمان خلافتش، به شهادت رساندن حضرت امام موسي كاظم عليه السلام بود كه در نهايت سنگ‌دلي و بي‌شرمي انجام گرفت و لعنت خدا و رسولش را براي خود تا ابد خريد. منبع: دانشنام رشد، با تلخيص.

(3) 11. صفات: 102.

(4) 12. ابراهيم عليه السلام ملقب به خليل الله: خليل الرحمن و ابوالانبياء (پدر پيامبران)، دومين پيامبر اولوالعزم (بزرگ و نستوه) بعد از نوح عليه السلام است. او جد بزرگ عرب‌ها، از طريق پسرش اسماعيل، و نيز جد بني اسرائيل، از طريق پسر ديگرش اسحاق عليه السلام است. چهاردهمين سوره قرآن مجيد به نام اوست. قرآن به پيوند معنوي و عميق حضرت رسول صلى الله عليه و آله وسلم و دين اسلام، با حضرت ابراهيم عليه السلام تصريح کرده است (آل عمران، 68- حج، 78). سلوك معنوي و ايماني ابراهيم عليه السلام از سرگذشتي تا توحيد راسخ و شامخ، از برجسته‌ترين و زيباترين پديده‌هاي تاريخ اديان است به ويژه كه حضرت ابراهيم عليه السلام در هر سه دين توحيدى، يهوديت، مسيحيت و اسلام، بسيار محترم است و اين اديان را به نام او اديان ابراهيمي مي‌نامند. نمود كه پادشاه ظالم و بي ايمان زمان او بود همواره با او مبارزه و مجادله مي‌كرد و سرانجام ابراهيم عليه السلام را به آتش انداخت، اما به امر الهى آتش بر او سرد و سلام و به اصطلاح گلستان شد. او طبق روياي صادق‌هاي، عزم قرباني كردن فرزندش اسماعيل (و به قولى اسحاق) را نمود ولي درست در لحظه اجراى عمل قرباني، فرشته اى از سوى خداوند براى او بشارت آورد كه در اين امتحان الهى پيروز شده است و

مانع ذبح فرزند او اسماعیل شد (صافات، 101-107). از جمله کارهای بزرگ این پیامبر اولو العزم، بنا گذاردن خانه کعبه است. مقبره او در جایی بنا شد که امروزه شهر الخلیل (در فلسطین) است. منبع: سایت تبیان ..

ایمان و آثار آن، ص: 206

صالح است؟ مگر من فرزند ابراهیم نیستم؟ پس چرا به ابراهیم نگفتم، اگر خدا سر مرا هم بخواد، من حاضرم سرم را بدهم؟ پس چرا من رفتم و برگشتم اما نه تنها سرت را ندادم، بلکه هر چه سر و راز بود، به شیاطین انس و جنی تحویل دادم؟

امیرمؤمنانعلیه السلام می گوید: توبه، تمام روزنه‌ها را در مقابل دشمن می‌بندد، دشمن دیگر نمی‌تواند کار کند؛ هم‌چنین حضرت می‌گوید: «وَلَا شَفِيعَ أُنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ»¹: هیچ ملتی، بالاتر از توبه، شفاعت‌کننده‌ای برای نجات خود از سقوط در پیشگاه خدا ندارد، هیچ شفیع، قدرت و قوتی.

آن وقت توبه را توضیح می‌دهد و می‌گوید: توبه لباسی است که انسان می‌خواهد آن را بپوشد، بعد از این که به زندگی نکبت‌بار خود آگاهی پیدا کرد و بعد از آگاهی به این که *عَلَى شَفَا حُفْرَةِ مِنَ النَّارِ* «2» بر لب پرتگاه جهنم و بیدادگری است، بر لب پرتگاه جهنم گناه و نظام طبقاتی ظالمانه. با وجود چنین آگاهی، حالا این انسان می‌خواهد با توبه، لباسی برای خود نسبت به زندگی خلاف بدوزد؛ این خیاط آگاه می‌خواهد حصن حصین و محکمی برای خود درست کند که اگر دشمن بخواد با هم گلوله‌های موجود در لوله تفنگش به سمت او شلیک کند، این لباس، ضد گلوله باشد، و نه چشم، نه گوش و نه دهان، و نه دست و پا، هیچ کدام، از این گلوله‌ها آسیب نبینند. مانند انسانی که در ماشین ضدگلوله

(1) 13. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، ص 1260، کلام 363.

(2) 14. آل عمران: 103.

می‌نشیند، در ایام جنگ هم اگر بخواهد می‌تواند از وسط ارتش دشمن رد شود؛ چون تمام گلوله‌هایی را که دشمن به سمت او شلیک می‌کند، مفید نخواهد بود؛ زیرا این گلوله‌ها به ماشین می‌خورد، ولی نتیجه‌ای ندارد. توبه برای انسان، به مانند آن لباس و ماشین ضد گلوله عمل می‌کند؛ اما بدون توبه، ما انسان‌ها چنین نیستیم و بسیار آسیب‌پذیریم، و اگر توبه نباشد، آبروی انسان می‌ریزد؛ بلکه ما باید توبه کنیم و بگذاریم، آبروی دشمن، آبروی شیطان و آبروی این رفیق تریاکی بریزد. ما چرا آبروی انسانی خود را به دست این شیطان انسی بدهیم و بعد با کمال میل به دشمن بگوییم مرا با هر گلوله‌ای که داری، گلوله‌باران کن، و چنین جرأتی، واقعاً جای شگفتی دارد. مگر ما انسان نیستیم؟ مگر از اصابت این گلوله‌ها به بدنام دردمان نمی‌گیرد و ناراحت نمی‌شویم. باز هم به خودم می‌گویم تا به کسی برخورد. چرا خودم را نصیحت نکنم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ. «1»

گفته‌اند، اول به خودتان بگویید، و ما چنین می‌کنیم و اول به خودمان بگوییم. چنین نصیحت کردنی بهتر است. البته، حالا که تعدادی آزادانه آمدند و اکنون دارند این نصایح را می‌شنوند، ما خاك کف پایشان را هم بر روی سرمان می‌ریزم که چطور شده در این دنیای جنایت‌بار فاسد، این افراد به دنبال خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن آمدند.

مرحل اول توبه

مرز اول توبه، برای این که جلوی دشمن را ببندد، عبارت است از اراده، عزم و تصمیم بر ترك گناه، اراده‌ای که خود امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه صاحب این اراده را چنین تعریف می‌کند. البته، حضرت آن را به شکل ظاهری تعریف نمی‌کند و می‌گوید: «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرُكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ». «2» حتماً منظور مولا

(1) 15. تحریم: 6: ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت‌گیر گمارده شده‌اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می‌دهند.

(2) 16. تمام نهج‌البلاغه، ص 261، اما در نهج‌البلاغ فیض الاسلام، خطبه 27، ص 121، عبارت "الراسخ" نیامده است: «كَالْجَبَلِ لَا تَحْرُكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ». در شرح این سخن حضرت در کتاب پیام‌امام شرح‌تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه، ج 1، ص 490 آمده است:

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «المؤمن اشدّ في دينه من الجبال الراسيه و ذلك انّ الجبل قد ينحت منه و المؤمن لا يقدر احد على ان ينحت من دينه شيئاً، مؤمن، در دینش از کوههای پا بر جا محکم‌تر است؛ چرا که کوه را گاهی می‌تراشند، ولی از دین مؤمن چیزی کم و تراشیده نمی‌شود.

ایمان و آثار آن، ص: 208

از مسأل «کالجبل الراسخ»، عزم و اراده مؤمن است. حضرت می‌گوید: این اراده، اراده‌ای است که مؤمن در برابر هر خطری که می‌خواهد در دنیا متوجه او شود، با آن، مثل کوه می‌ایستد. با این ایستادگی، آبروی خطر را می‌ریزد و آن خطر نمی‌تواند به او هیچ آسیبی برساند؛ همان اراده‌ای که زن فرعون «1» کرد. ما که مردم، باید چنین اراده‌ای داشته باشیم، اراده‌ای که زن فرعون کرد، با این که خطر زیادی هم متوجه او بود. اما همان‌طوری که در قرآن آمده، این زن با چنین اراده‌ای، آبروی فرعون و قوای او را از بین برد، و قوای فرعون و خود فرعون بعد از مدت کوتاهی، در رود نیل غرق شدند. «2» ولی

(1) 17. منظور از زن فرعون، آسیه بنت مزاحم است. آسیه، دختر «مزاحم» و همسر فرعون، مخفیانه به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود، ولی در دستگاه پر قدرت فرعون چه کسی می‌توانست جرأت ایمان به خدا داشته باشد. وقتی فرعون همسر حزقیل (مؤمن آل فرعون) را به قتل رساند، آسیه دید ملائک الهی روح آن زن را به سوی آسمان بالا می‌برند. لذا ایمان و یقینش زیادتر شد. وقتی فرعون، سرمستانه از کشتن حزقیل خبر آورد، آسیه با کمال تعجب گفت: وای بر تو ای فرعون! چگونه در مقابل پروردگار، جرأت و جسارت پیدا کردی؟! فرعون که انتظار شنیدن چنین کلماتی را از همسر خود نداشت، گفت: نکند مانند موسی دیوانه شده‌ای؟! آسیه گفت: نه، من دیوانه نشده‌ام، بلکه به پروردگار خودم و پروردگار تو و پروردگار همه عالمیان ایمان آورده‌ام! فرعون مادر آسیه را فرا خواند و به او گفت: دخترت دیوانه شده. قسم می‌خورم که او را می‌کشم، مگر این که به خدای موسی کافر گردد. مادر آسیه از آسیه خواست با ف 000000 رعون موافقت کند. اما آسیه نپذیرفت و گفت: هرگز به خدا کفر نمی‌ورزم. فرعون هم دستور داد او را به چهار میخ بکشند و روی سینه‌اش سنگ بزرگ آسیاب قرار دهند. هنگامی که آسیه را شکنجه می‌دادند، حضرت موسی علیه السلام از آن محل عبور کرد. آسیه با انگشت خود اشاره کرد و شکایت نمود. حضرت موسی علیه السلام دعا کرد و خداوند درد را از بدن آسیه برطرف کرد. آسیه در لحظات آخر عمر می‌گفت: خدایا! برای من خانه‌ای نزد خودت بنا کن. به او وحی شد

که سرش را بالا بیاورد. آسیه سر به آسمان بلند کرد دید در بهشت خانه‌ای از دُر برای او ساخته شده. پس خشنود شد و خندید. فرعون که او را نگاه می‌کرد گفت: «ببینید این دیوانگی را! شکنجه اش می‌دهند و او می‌خندد.» سرایان فرعون، آن قدر آسیه را شکنجه دادند تا روحش به آسمان پر کشید و درگذشت (بحار الانوار، ج 13، ص 164- تفسیر المیزان، ج 19، ص 401). منبع دانشنام رشد

(2) 18. داستان غرق شدن فرعون به امر خدا، در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است، مانند: بقره: 50- انفال: 54- یونس: 90- اسراء: 103- شعراء: 65- عنکبوت: 40- زحرف: 55- دخان: 24.

ایمان و آثار آن، ص: 209

وقتی کتاب خدا می‌خواهد چهر زن فرعون را نشان دهد، پروردگار می‌فرماید: این زن در پیشگاه من غرق در عنایت است، و نه تنها هیچ خطری متوجه او نشد، بلکه به آبروی او هم اضافه شد. این سرنوشت استقامت اراده، عزم و تصمیم انسان مومن است.

نمونه‌ای از امیر احمد بن عبدالله خجستانی «1»

مردی می‌گوید: به دیدن امیر احمد بن عبد الله خجستانی که امیر ماوراءالنهر شده بود، رفتم. هر چند من هنوز از این اتفاق در تعجب بودم. چون من قبلاً با او رفیق بودم. او پیش از امارت، شغل حمّالی داشت؛ اما نمی‌دانم ناگهان چه شد، این آدم رفت و امیر ماوراءالنهر شد. ماوراءالنهر اکنون قطعه بزرگی از روسیه است و خراسان ما هم قبلاً جزء ماوراءالنهر بود. اصلاً این سرزمین برای خود مملکتی بود.

آن مرد می‌گوید: اجازه گرفتم و به ملاقاتش رفتم، و به او گفتم: شما مگر حامل نبودید؟ امیرگفت: بودم. گفتم: پس شما از کجا به امارت ماوراءالنهر رسیدید؟ امیرگفت: يك روز دیوان حنظله بادغیسی را برداشتم و مطالعه کردم. در آن دیوان يك رباعی توجه مرا به خود جلب کرد. این رباعی برای من چنان اراده‌ای ساخت که من از حمّالی به امارت ماوراءالنهر رسیدم. آن رباعی این بود:

مهتری گر بکام شیر در است شو خطرکن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

حنظله بادغیسی «2»

(1) 19. احمد بن عبدالله حُجَستانی: از امرای طاهریه بود و بعد از انقراض طاهریان به دست صفاریه، او به خدمت صفاریه پیوست و از حسن تدبیر و فرط کفایت خود، به مقامات عالی رسید و بر اغلب بلاد خراسان مستولی گشت تا آن جا که با عمرو بن الیث در نیشابور مصاف داده، او را بشکست و قصد فتح عراق کرد و دراهم و دنانیر به نام خویش سکه زد، ولی اجل به زودی هوای استبداد را از دماغش بیرون برده، در سنه 268. ق. به دست غلامان خود در نیشابور کشته شد و فتن او بخوابید و مدت تغلب او هشت سال بود. (از حواشی دکتر معین بر چهارمقاله نظامی عروضی ص 69).

منبع: لغت نام دهخدا

(2) 20. حنظله بادغیسی: از حکیمان و شاعران است. مجمع الفصحاء آرد: وی از متقدمین حکما و متکلمین و صاحب ابیات متین است. ظهورش در روزگار آل لیث صفار بود و در عهد آل طاهر، شعر فارسی ظاهر نمود. اگرچه آل طاهر معتقد به شعر فارسی نبوده اند و در آن وقت هیچ کس صاحب این طرز زیبا نشده. حکیم بنای گفتن شعر فارسی گذاشته و در این فن لوای مسلمیت برافراشته و بر همه مقدم بود، مگر بر ابوالعباس مروی. ظهور وی در مائه ثانیه از هجرت بود. معاصرین وی، محمود وراق و فیروز مشرقی بوده اند. وفاتش در سنه 219. ق. بوده است.

فرهنگ دهخدا با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 210

مہتری، بزرگی، عظمت، کرامت، آقایی، گر به کام شیر دراست؛ یعنی اگر خدا عظمت را در بیخ حلق شیر قرار داده، در حالی که دهان شیر برای درندگی باز است، تو اگر مردی، از قیافه و از دهان شیر نترس، و از باز بودن کام شیر وحشت نکن، و به تعبیری، یا در راه هدف استقامت کن، و به هدف برس، و یا اگر نتوانستی به آن هدف عالی برسی، زنده نباش. وگرنه اگر زنده ماندی، آدم نیستی. همین است که علی علیه السلام می فرماید: اگر روزگاری می آید که تمام قوای معنوی تان ضعیف شود، برای تان زیر زمین، از روی زمین بهتر است «1»؛ یعنی آن وقت دیگر چرا زنده هستید؟ زنده بودن آن وقت، خجالت دارد. انسان باشد و سفره هم جلوی او پهن باشد و آسمان با این گستردگی با این همه سحاب،

کهکشان و ستارگان بالای سرش باشد و او لحظه‌ای نتواند در این دنیای گسترده راحت باشد و نتواند از نعمت‌های عالم استفاده کند. امیر گفت: اراده مرا هشیار کرد که انسان هستم، و این شد که من حمال، چهل سال اراده کردم و به امارت ماوراءالنهر رسیدم.

البته، این جا مناسب است نکته مهمی را به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام یادآور شوم که اگر انسانی به امارات و حکومت رسید، لازم است که زندگی خود را به انسان‌های فروتر نزدیک کند. علاء بن زیاد حارثی دربار برادرش، عاصم بن زیاد، که زندگی را بر خود سخت می‌گرفت، به امیرمؤمنان علیه السلام شکایت برد. حضرت او را از داشتن چنین رویه‌ای در زندگی پرهیز داد و گفت، داشتن چنین رویه‌ای، وظیف الهی امامان حق بوده و آن‌ها باید در مسایل دنیایی، در خانه و خوراک، لباس و کفش، و ماشین و مرکب، همیشه به پایین دست خود نگاه کنند، تا بر فقرای امت، تحمل فقر سخت نشود. «2»

(1) 21. اشاره به این سخن حضرت علی علیه السلام: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» (نهج البلاغ صبحی صالح، کلام 51، ص 88)

(2) 22. بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 367-368، خطب 209: و من کلام له علیه السلام بالبصره، و قد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی، و هو من أصحابه یعوده، فلما رأى سعة داره قال: مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا أَمَا أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَخْوَجَ وَ بَلَى إِنَّ شَيْئًا بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرَى فِيهَا الضَّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَحْيَى عَاصِمَ بَنِ زَيْدٍ. قَالَ: وَ مَا لَهُ؟ قَالَ: لَيْسَ الْعِبَاءَةُ وَ تُخْلَى عَنِ الدُّنْيَا. قَالَ: عَلَيَّ بِهِ. فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: يَا عُدَيُّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْحَبِثُ. أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ؟ أَمْ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونِهِ مَلْبَسِكَ وَ جُشُونِهِ مَا كَلِّكَ؟ قَالَ: وَ يَحْكُكُ إِلَيَّ لَسْتُ كَأَنْتَ. إِنَّ اللَّهَ قَرَضَ عَلَى أَيْمِهِ الْعَدْلَ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.

به هر حال، داشتن اراد قوی برای رسیدن به مقام‌های عالی، چه در دنیا و چه در آخرت، لازم است و توقف و سکون در این مسیر حرام است؛ به خدا سوگند، خود را در آغوش دشمن جنی و انسی انداختن، خیانت به انسانیت است؛ فکر کنیم و زندگی کنیم؛ بیدار باشیم و زندگی کنیم.

زندگی امیر کبیر، نمون دیگری از داشتن اراد عالی

نمونه‌ای دیگر، از داشتن اراد عالی، زندگی امیر کبیر است. داستانی را که می‌گویم، خودم چند بار آن را خوانده‌ام. مرحوم قائم مقام فراهانی، وزیر محمدشاه قاجار، اهل فراهان اراک بود. او زمانی که در تبریز منشی محمدشاه بود، شاید يك بار توانسته بود به فراهان بیاید و در این سفر، او به فردی به نام مشهدی قربان که به او می‌گفتند: کل قربان، و انسانی خوب و متدین و دارای هنر آشپزی بود، اما از جهت مالی، وضع خوبی نداشت تا حدی که در زمان اقامتش در روستا، قناتش خشک شده بود، گفت: با من به تبریز بیا. قائم مقام مشهدی قربان را به تبریز برد و مشهدی در آن جا آشپز شد. بعد از تبریز هم قائم مقام او را به تهران آورد و در آن جا، قائم مقام نخست وزیر شد و مشهدی قربان هم در آشپزخانه کار می‌کرد. مشهدی قربان بچه‌ای به نام تقی داشت که کنار دست پدرش شاگردی می‌کرد و غیر از لوازم آشپزی چیزی نمی‌دید. روزی قائم مقام فراهانی نخست‌وزیر به منزل آمد و به معلم بچه‌های خود گفت: تا چه حدودی به بچه‌های من درس دادی، و معلم گفت: تا این حدود. قائم مقام گفت: خیلی خوب. من می‌خواهم بچه‌هایم را امتحان کنم. بعد از بچه‌هایش چند تا سؤال کرد، و آن‌ها نتوانستند جواب بدهند، اما این شاگرد آشپز به قائم مقام گفت: اگر شما اجازه دهید، من جواب سؤال‌های‌تان را بدهم. قائم مقام که انسان شریف، بزرگوار، با کرامت و خوش‌دلی بود و انسانی بود که دلش می‌خواست در کنار خود استعدادها، شکوفا شوند، نه مثل آن بی‌هنرها و بی‌فکری‌هایی که خیلی اتفاق افتاده، وقتی در مقابل این قضایا قرار گرفتند، قیافه‌شان را تند کردند. این که در این تاریخ چقدر انسان به این شکل

ایمان و آثار آن، ص: 212

به دست مردم نفهم کوبیده و نابود شده است، نمی‌توانیم حساب کنیم. ما باید در کنار خود چنین انسان‌هایی را تشویق کنیم و به آن‌ها محبت نماییم. بهتر است ما صفا داشته باشیم و به این انسان‌ها عشق بورزیم و در برابر برنامه‌های مثبت، آغوش باز کنیم. ما باید ببینیم دشمنان با چه رنگ‌هایی نسلمان را می‌برند. پس ما هم باید برای خودمان رنگ و جلوه درست کنیم. اگر از دست ما برمی‌آید که این خانه خشتی را بکوبیم و جایی درست کنیم تا هنوز فرزندانمان از پیش ما نرفته‌اند و در دامن بی‌دینی و لامذهبی، از سختی زندگی از پا نیفتاده و از ما فرار نکرده‌اند، با این کار تعدادی از آن‌ها نگهداری کنیم؛ نیازهایشان را برآورده نماییم؛ به نیازهای مادی و معنوی‌شان جواب مثبت بدهیم.

قایم مقام گفت: بگو عزیزم! او هم جواب داد. قایم مقام گفت: پسر جان! از کجا این درس‌ها را یاد گرفتی؟ میرزا تقی زار زار شروع به گریه کرد. قایم مقام گفت: عزیز دلم! گریه نکن و با من حرف بزن. میرزا تقی گفت: من روزها که برای بچه‌های شما غذا می‌آوردم، معلم داشت به آن‌ها درس می‌داد، و من پشت درب می‌ایستادم و به درس معلم گوش می‌کردم و از همان پشت در این درس‌ها را یاد گرفتم. قایم مقام گفت: در پیشانی این بچه نور عالم‌گیری را می‌بینم. برای همین میرزا تقی گفت: از فردا با بچه‌هایم سر کلاس درس حاضر شو.

این گونه، شاگرد آشپزی که يك عمر در آشپزخانه فقط دیگ سیاه دیده بود و دود خورده بود، در این کلاس آمد. این شاگرد آشپز، میرزا تقی، با اراده و تصمیم، امیرنظام آذربایجان شد. محمدشاه که مرد، او با آن همه بساطی که در کشور از طرف سفارت‌های روس، انگلیس و فرانسه برپا بود و هزاران آلودگی داشتند، با آن همکاران جنایت‌کار و خاین خود و فراماسونری‌های پلید کثیف وطن‌فروش، در این همه امواج خطرناک، با تصمیم و اراده‌ای که داشت، ناصرالدین شاه شانزده ساله را از تبریز به تهران آورد و به نام اتابك اعظم میرزا تقی خان امیرکبیر نخست وزیر شد و سه سال هم بیش‌تر سر کار نبود که استعمار و همکارانش او را در حمام فین کاشان کشتند. چهل و سه یا چهل و چهار سال بعد دنیا درباره امیرکبیر شروع به نوشتن کرد. من تنها دو جمله از این نوشته‌ها را می‌گویم. يك جمله‌اش این است که انگلستان درباره امیرکبیر نوشت: این جرق ضد استعمار اگر به وسیل دسیسه‌های ما و همکارانمان و سفارت روس و فرانسه کشته نشده بود، تمام قاره آسیا از بند استعمار آزاد شده بود. چه اراده‌ای و چه تصمیمی. جمله دومی که درباره او نوشتند، این بود: اگر امیرکبیر ده سال در

ایمان و آثار آن، ص: 213

ایران سر کار مانده بود، ایران امروز از صد سال فعلی ژاپن هم جلوتر بود؛ یعنی ما در رأس هم کشورهای دنیا بودیم.

توبه اراده می‌خواهد، اراده‌ای مثل اراد مؤمن در تعریف علی علیه السلام؛ اراده‌ای مثل اراد زن فرعون، و یا اراده‌ای مثل اراد امیرکبیر، و یا اراده‌ای می‌خواهد مثل اراد امیر عبدالله خلجستانی.

اراده کنیم مسیر شیطان جنی و انسی را به طرف حیات خود سد کنیم. هر حیوانی به جای این جنس دو پا بود، دیگر از گناه خسته شده بود؛ چرا بعد از این همه فرصت، فرصت‌های خوبی که برای ما فراهم شد، نتوانستیم از این همه آلودگی برگردیم و بیایم مساجد را پر کنیم؛ علمای ربانی و واقعی را بشناختیم؛ معلمی را پیدا کنیم و با او دوست شویم که برگردیم، و اگر می‌خواستیم به پسرمان زن بدهیم، در خان خود او را زن می‌دادیم، و دیگر نمی‌خواست او را به جای دیگری ببریم که زن و مرد با هم دو ساعت بزنند و برقصد و بعد، در خیابان بیایند و هزاران جوان، تماشاگر آن‌ها شوند و از شب

تا صبح هم نگذارند آن‌ها در رختخوابشان بخوابند. جایی که پدر انسان، گمراه‌کننده انسان می‌شود، چه روزگاری است؟ جایی که مادر دست دخترش را می‌گیرد و در مراکز معصیت و گمراهی می‌برد، چه روزگاری است؟ پس پدر! عاطفه‌ات نسبت به این بچه‌ات کجا رفته؟ چرا بچه را به جهنم می‌بری؟ مادر! چه وقت می‌خواهی توبه کنی؟ اگر روزی که روی تخت افتادی و دکتر آمدگوشی را بر قلبت گذاشت؛ از يك طرف ضربان قلبت را گوش داد، و از طرف دیگر، با اشار چشم گفت، هر چه می‌خواهد به او بدهید. او دیگر کارش تمام است. آن وقت اگر بخوای توبه کنی که خدا در قرآن گفته، من کلا فریب بر سرم نمی‌رود، و چنین توبه‌ای فایده‌ای ندارد. «1»

پس گفتیم، اولین مرزی را که باید در مقابل دشمن ایجاد کنید، اراده است، اراده‌ای که «لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ» است. خطرات، در مقابل این اراده آبرو ندارند، پس اراده کنیم که در آینده وارد میدان گناه نشویم؛ تصمیم قطعی بگیریم آنچه را که خدا نمی‌پسندد، انجام ندهیم.

(1) 23. اشاره به آی سی و يك سور نساء: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ

ایمان و آثار آن، ص: 214

نفرت از گناه، دومین عامل برای توبه

دربار دومین عامل توبه، علی علیه السلام می‌گوید، اگر راست می‌گویی که توبه کردم، پس نسبت به گذشت خود، نفرت پیدا کن؛ چون نفرت از شیء، آن را نسبت به انسان مبعوض می‌کند و انسان دیگر چنین شیء‌ای را نمی‌خواهد.

نقش محبت و نفرت، بسیار شگفت است. انسان، گرسنه‌ای را می‌بیند و می‌گوید: آقا چرا رنگت پریده؟ گرسنه جواب می‌دهد: گرسنه‌ام. پس به او می‌گوید: من برای این که سیر شوی، حاضرم به تو پول خوبی بدهم، به شرط این که بچ ماری را که در جعب سیگارم مخفی کرده‌ام، دریاورم و بعد بر روی دست شما بگذارم، تا نیشی به شما بزند و برای این نیش هم، صد هزار تومان به شما می‌دهم. گرسنه هم جواب می‌دهد: من با دو هزار تومان سیر می‌شوم، اما این صد هزار تومان در مقابل نیش این مار را نمی‌خواهم. حالا در جای دیگر، کسی به همین شخص می‌رسد و می‌گوید: کجا می‌روی؟ او جواب می‌دهد: گرسنه‌ام و می‌روم غذایی بخورم و پولی هم ندارم. آن فرد به این گرسنه می‌گوید: تا این

کلانتری یا فلان اداره با من بیا و به نفع من امضایی روی کاغذ ببنداز، من هم پنج هزار تومان به تو می‌دهم. آن گرسنه می‌گوید: برای این کار، دو هزار تومان هم اگر بدهی، من امضا می‌کنم.

او چرا این کار را می‌کند و چگونه باید او را بیدار کرد؟ ما برای بیدار شدنش، باید به او بگوییم: جناب! تو که تحمل نیش بچه ماری را نداشتی و از آن، متنفر بودی، چرا می‌خواهی چنین اوراقی را امضا کنی؟ پشت سر این امضا میلیون‌ها مار خطرناک قیامت خوابیده و تو نسبت به گزش آن‌ها، نمی‌توانی مصونیت داشته باشی.

توبه‌کار اگر دید هم‌چنان گناه را ادامه می‌دهد، باید مقداری از آن گناه نفرت پیدا کند، مثل نفرتی که از مار دارد، یا مثل نفرتی که از برق گرفتگی دارد، یا مثل نفرتی که از افتادن از بالای پشت‌بام دارد، یا مثل نفرتی که از سقوط هواپیما دارد. او باید آن لحظه‌ای که در هواپیما نشسته، از گناه نفرت پیدا کند. علی‌علیه السلام می‌گوید: بند دوم و مرز دوم توبه از هر گناهی عبارت است از نفرت. وقتی که من حالت نفرت از گناه برآیم زنده شد، آن گناه برآیم مبعوض می‌شود و من دیگر از آن لذت نمی‌برم و از آن فراری هم می‌شوم.

سومین عامل برای توبه، پر کردن زوایای زندگی

سومین مرزی که حضرت می‌گوید: در مقابل دشمنان و خطرات باید ایجاد کنی، این است که اگر ما زمین خالی‌ای داشته باشیم، آن را با نمازهایی که نخوانده‌ایم، با روزه‌هایی که نگرفته‌ایم، با برنامه‌های نیکی که برایمان پیش آمده و آن‌ها را انجام ندادیم، و به طور کلی، با

ایمان و آثار آن، ص: 215

آن زوایای خالی که از قبل برایمان مانده، بنشینیم و هم آن‌ها را به حساب بیاوریم و وقتمان را با آن پر بکنیم؛ چون یکی از بلاهای بزرگی که گریبان انسان را می‌گیرد، بیکاری است. بیکاری آدم را به گناه می‌کشد، و علی‌علیه السلام می‌خواهد جلوی بیکاری را با پر کردن زوایای خالی پر کند.

چهارمین عامل مرز توبه، پرداخت بدهکارهای مردم

چهارمین عامل مرز توبه، این است که فکر کنیم از اول عمر تا به حال، چقدر به مردم بدهکاریم، و بعد با کمال شجاعت بلند شویم و هر چه به مردم بدهکاری داریم، بپردازیم؛ اما ما باید از زمان همان اراد اول، این کار را بکنیم و واقعاً حساب کنیم و ببینیم چقدر به دیگران بدهکاریم، و بعد يك مرتبه بیست میلیون تومان از مال خود برداریم و ببریم آن را به

صاحبانش بدهیم. این خیلی مردانگی می‌خواهد. آدم گناهکاری که در بازار حاضر نیست، از ده ریال حرام بگذرد، حالا می‌خواهد از بیست میلیون تومان بگذرد و حساب خود را با مردم تسویه کند. او اراده دارد، و دشمن زورش کم شده، و زور این فرد زیاد شده است. توجه کنیم، توبه باید این طور باشد؛ توبه این طور نیست که شب جمعه در گوشه‌ای دو قطره اشک بریزیم و يك استغفرالله بگوییم؛ بلکه توبه یعنی کارهایی بکنیم که قوای دشمن ضعیف بشود.

پنجمین عامل برای توبه

دربار پنجمین عامل، حضرت چنین می‌فرماید: گناهانی را که انجام دادی، باید ببینی چقدر گوشت و خونت از راه این گناهان رشد کرده است. من که امیرمؤمنان هستم این‌ها را نجس می‌دانم. این بدن را آن قدر عبادت بچشانی که وقتی در برابر آن لذت‌ها قرار می‌گیری، هم آن لذت‌ها خاموش و نابود بشود و از بین برود؛ یعنی ای توبه‌کار! تمرین این طرفی داشته باش.

ششمین عامل برای توبه

حضرت درباره عامل ششم می‌فرماید: آنچه از گوشت خون و پوست از گناه در تو روییده، همه باید از بین برود، و گوشت‌ها و خون‌های پاک، جای آن گوشت‌ها و خون‌های آلوده را بگیرد؛ چنین توبه‌ای ملتی را از سقوط نجات

ایمان و آثار آن، ص: 216

می‌دهد؛ برای همین به خود می‌گوییم بیایم قبل از این که بمیریم، از گناه بمیریم. «1»

بمیرید بمیرید، در این عشق بمیرید در این عشق چو مردید، همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید کز این خاک برآیید، سماوات بگیرید

بمیرید بمیرید و زین نفس ببرید که این نفس چو بندست و شما همچو اسیرید

یکی تیشه بگیرید، پی حفره زندان چو زندان بشکستید، همه شاه و امیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا بر شاه چو مردید، همه شاه و شهیرید

بمیرید بمیرید و زین ابر برآیید چو زین ابر برآیید همه بدر منیرید «2»

مولوی

کاتب بنی امیه و مردن از گناه

علی بن حمزه «3» گفت: من دوستی داشتم که از کاتبان بنی امیه بود. روزی او از من خواست اجازه دیدار با امام صادق علیه السلام را بگیرم، و من هم این اجازه را از حضرت گرفتم. او همین که بر حضرت وارد شد، سلام گفت و نشست. سپس به حضرت گفت: فدایت گردم، من در دیوان این قوم (بنی امیه) بودم و پس از دنیای آنها، مال بسیاری به دست آوردم، و در آنچه به دست می آوردم، مسامحه می کردم و به حلال و حرام آنها کاری نداشتم. حضرت پاسخ داد، اگر بنی امیه کسانی را نمی یافتند که برای آنها بنویسند و انفال را برای آنها جمع کنند؛ برای آنها پیکار نمایند و در جماعتشان حضور یابند، آنها نمی توانستند ما را از حَقمان محروم کنند، و اگر مردم آنها و آنچه پیششان بود، را ترک می نمودند، جز آنچه به دستشان می افتد، چیزی نمی یافتند.

ابن حمزه گفت: آن جوان به حضرت گفت: پس آیا من مفری دارم. حضرت گفت: اگر آن را بگویم، انجام می دهی؟ جوان گفت: آری. حضرت گفت: پس از هم آنچه در دیوان به دست آورده ای، خارج شو. پس اگر کسانی از صاحبان اصلی

(1) 24. اشاره به این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ مَا لَمْ يُعْزِرْ تُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الزَّكَاةِ قَبْلَ أَنْ تُشْعَلُوا وَ صَلُّوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ بِكَتْرِهِ ذِكْرُكُمْ إِيَّاهُ» (الدعوات، قطب الدین راوندی، ص 237).

(2) 25. دیوان شمس، مولوی، غزل 636 با مطلع: بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید

(3) 28. در رجال النجاشی، ص 273 دربار علی بن حمزه چنین آمده: علی بن حمزه بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام أبو محمد. ثقة روی و أكثر الروایه. له نسخه یرویه عن موسی بن جعفر علیه السلام.

ایمان و آثار آن، ص: 217

آن اموال را می شناسی، مالش را به او برگردان، و آن اموالی را که صاحبانش را نمی شناسی، صدقه بده. من هم از طرف خدا، بهشت را برایت ضمانت می کنم.

ابن حمزه گفت: جوان برای مدتی طولانی سر بر سینه گذاشت و ساکت ماند. سپس به حضرت گفت: فدایت گردم، به تحقیق آن را انجام دادم.

ابن حمزه گفت: آن جوان که با ما به کوفه برگشت، هیچ چیزی بر روی زمین نگذاشت، الا این که اموال دیگران را از آن خارج ساخت و از عهد آن اموال خارج شد، حتی آن پیراهنی که بر تن داشت، پس من آن را تقسیم نمودم و با قسمتی از آن، برایش لباسی خریدم و نفقه‌ای را برایش فرستادم. هنوز چند ماهی از این ماجرا نگذشته بود که آن جوان مریض شد و ما هم پیوسته به عیادتش می‌رفتیم تا این که یک روز، وقتی او در حال جان دادن بود، به عیادتش شتافتیم. جوان چشمانش را گشود، سپس به من گفت: علی! به خدا سوگند، دوستت به وعده‌ای که داده بود، وفا کرد. بعد جوان وفات کرد، من و دوستانم کارهایی پس از مرگ او را سرپرستی کردیم تا یک روز که به مدینه رفته بودم و به حضور امام صادق علیه السلام رسیده بودم، پس همین که حضرت نظرش به من افتاد، گفت: علی! ما برای رفیقت وفا نمودیم. من هم به حضرت گفتم: جان فدایت باد، به خدا سوگند، او نیز به هنگام مرگ، همین سخن را گفت. «1»

من می‌گویم: اگر می‌شد ما هم این چنین از این همه بار و سنگینی راحت می‌شدیم، خیلی خوب می‌شد.

یکی تیشه بگیرد پی حفره زندان چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

همیرید همیرید به پیش شه زیبا بر شاه چو مردید همه شاه و شهیرید

همیرید همیرید و زین ابر برآید چو زین ابر برآید همه بدر منیرید

(1) 29. کافی، ج 5، ص 106، حدیث 4.

ایمان و آثار آن، ص: 218

نُه بر نام حیات اسلامی در قرآن (4)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

در جلسات قبل بیان شد که در قرآن کریم، پروردگار بزرگ، به نُه برنامه اعلام محبت فرموده است، و اعلام محبت حق، مقدمه و میزانی است برای این که بشر آگاه شود، به این که به چه برنامه‌هایی باید دل ببندد، و چه برنامه‌هایی را باید در زندگی و حیات خود محبوب بداند.

آنچه را خدای مهربان محبوب اعلام کرده، اصول سعادت آدمی را تشکیل می‌دهد، و انسان اگر در دنیا سعادتمند باشد، یعنی دارای يك زندگي پاك و خارج از گناه باشد، در آخرت هم سعادتمند خواهد بود و اگر در دنیا گرفتار شقاوت و پلیدی باشد، هیچ امیدی به آخرت او و نجات و آزادیش نیست.

اگر در آیات قرآن کریم دقت کرده باشید، معمولاً خداوند مطالبی را که از اهل قیامت نقل می‌کند، مطالبی است که اهل قیامت آن‌ها را به زندگی دنیای خود نسبت می‌دهند، و نمی‌گویند: امروز بدبخت شدیم، می‌گویند: دیروز خود را بدبخت کردیم، نمی‌گویند: امروز برای ما بد پیش آمد، بلکه می‌گویند: دیروز ما برای خود بد پیش آوردیم.

از نظر ادبی و انشایی، نوعاً افعال استفاده شده در قرآن کریم درباره قیامت، فعل ماضی است؛ یعنی مردم محشر تمام ناراحتی‌ها، بدبختی‌ها و گرفتاری‌های خود را به دنیا برمی‌گردانند. بنابراین، دنیا؛ یعنی همان آخرت، ولی پشت پرد دنیا، و اهل دنیا؛ یعنی همان سازندگان آخرت و سازندگان دنیای بعد هستند. آن‌ها باید به فکر این جا و به فکر آبادی‌اش باشند.

ایمان و آثار آن، ص: 219

معنای حقیقی عمران و آبادی

باید معنای عمران و آبادی را شناخت. عمران و آبادی این نیست که بشر دارای ساختمان‌های آسمان‌خراش صد و ده طبقه باشد و یا این که غرق در مواد و عناصر عالم باشد؛ بلکه عمران و آبادی این است که او بفهمد چگونه این مواد را مصرف کند؛ چگونه با دیگران زندگی کند که در سای حیاتش کوچک‌ترین ضرر و لطمه‌ای به حیات دیگران وارد نشود. عمران و آبادی به این است که در سای خطّ عمر انسان، حق کسی ضایع نشود، و هر انسانی در کنار انسان دیگر، آزادانه زندگی انسانی خود را بگذارند و او این زندگی را برای دیگران همانند قفس حیوانات تنگ نسازد. عمران و آبادی این است که انسان وقتی از خانه خارج می‌شود، عشق به گره‌گشایی داشته باشد، و واقعاً اگر يك روز برای او گره‌گشودن پیش نیامد، آن روز را روز بدبختی، شقاوت، بیچارگی، ناتوانی و ذلت بداند، در هر صورت، در جلسات قبل تیر نُه

برنامه‌ای که خدا به آن‌ها اعلام محبت کرده، بیان نمودم. در این جمله‌ای که شنیدید، دانستید عمران و آبادی حیات انسان باید چگونه و به چه کیفیتی باشد.

فقر انسانیت در عصر متجدد

در این جا به ذهنم مطلبی رسیده که با بحث ما مناسب است. زمانی که هنوز برق در تهران نیامده بود و کشور ما به قول معروف از مظاهر تجدد، نه از مظاهر تمدن، دور بود.؛ چون دنیای امروز تمدن ندارد، تجدد دارد؛ یعنی بساط زندگی همان بساط گذشته نیست و جدیدتر شده. ملتی تمدن دارد که در کمربند حیات آن ملت، حق یک نفر ضایع نشود. این معنای تمدن است، جهان ما؛ یعنی این کر خاکی، در کمربند تمدن نیست؛ بلکه در کمربند تجدد به علاوه عذاب است؛ در کمربند تجدد منهای عاطفه و فضیلت است؛ در کمربند تجدد زندگی ماشینی بوده و در آن انسان دیگر انسان نیست؛ بلکه ابزار است، آن هم ابزار برای مادون خودش، نه برای مافوق خود. انسان، ابزار ماشین است، و ماشین، صنعت و کارخانه، بر انسان حکومت دارد. این هم که در این تجدد، مرتب به انسان‌ها رسیدگی می‌کنند و برای آن‌ها بیمارستان، درمانگاه و صلیب سرخ و امثال این برنامه‌ها را می‌سازند، برای این است که آن‌ها مریض نشوند و بتوانند وظیف نوکری خود را نسبت به ماشین به خوبی انجام دهند؛ یعنی انسان در دست صنعت، مانند شته در دست مورچه، شده است. اکثر مورچه‌ها که گوشتخوار هستند، می‌گردند شته‌ها را پیدا می‌کنند. شته حیوانی هست که پر قرمز دارد و

ایمان و آثار آن، ص: 220

دانه‌های سیاهی بر روی آن است، و بیش‌تر بر روی درخت گردو و از این قبیل می‌نشینند. ما زمانی که بچه بودیم، به جای شته به آن‌ها پینه‌دوز می‌گفتیم. مورچه‌ها شته‌ها را شکار می‌کنند. آن‌ها وقتی شته‌ها را شکار کردند، نیشی سم‌دار به این شته‌ها می‌زنند، ولی این نیش را به طرزی آگاهانه به این شته‌ها می‌زنند که این شته‌ها، نه می‌میرند و نه دیگر، آن قوای اولیه را دارند. برای همین این شته‌ها تسلیم مورچه‌ها می‌شوند. آن‌ها زنده هستند، اما نه خیلی قوت دارند، و نه مرده‌اند. آن وقت مورچه‌ها چوپان دارند، و به چوپان‌های خود مأموریت می‌دهند که دو هزار شته را به صحرا ببرند و بچرانند و شب هم آن‌ها را به لانه برگردانند. سه یا چهار ماه که گذشت، این شته‌ها گوشت پروری پیدا می‌کنند. آن وقت، مورچه‌ها از گوشت این شته‌ها استفاده می‌کنند؛ یعنی آن‌ها را در لانه می‌برند و به کنسرو گوشتی تبدیل می‌کنند تا در این هفت یا هشت ماهی که آن‌ها را برای مصرف نگاه می‌دارند، خراب و فاسد نشوند.

در عصر متجدّد هم که از نظر بهداشتی به انسان می‌رسند، برای این است که او خراب نشود و به انجام وظیف خود ادامه دهد. این که دنیا از نظر مواد غذایی، خیلی به سر و سینه می‌زند، و بر علی‌گرسنگی جنگ به راه می‌اندازد، ولی جنگش ظاهری است، به خاطر این است که نیروها از بین نروند. برای این که دیگر ماشین نیروهای انسانی را استخدام کرده و انسان ابزار ماشین شده است. انسان دیگر وابسته به خدا و به عالم بالا نیست؛ بلکه ابزار ماشین است؛ برای همین در دنیای اروپا و آمریکا ذره‌ای عاطفه پیدا نمی‌شود. آن‌ها اگر به مریض رسیدگی می‌کنند، فقط به این علت است، نه به خاطر انسانیت.

نمونه‌ای از زندگی انسان در مغرب زمین

در کارخانه‌های مغرب زمین، کارگر روزی چهل دلار مزد می‌گیرد، و در همان حال، کارخانه‌دار دیگری پیشنهاد 45 دلار به او می‌دهد و او استعفای خود را کاردر کارخان قبلی می‌نویسد. فردا صبح که او می‌خواهد به کارخانه جدید برود و هنوز به استخدام آن در نیامده است، در بین راه تصادف می‌کند و پایش معیوب می‌شود. او برای این که جراحی شود، احتیاج به پول پیدا می‌کند، ولی او نمی‌تواند نزد کارخانه‌دار اوّل برود و بگوید مثلاً صد هزار تومان به من بده که پیش تو سی سال کار کرده‌ام؛ عمر، چشم و گوش خود را برای شما گذاشته‌ام، و حالا که تصادف کرده‌ام. برای این که او خواهد گفت: تا روزی که شما برای من کار می‌کردی، وظیف من، رسیدگی به شما بود، اما الان که کارگر من نیستی، اگر معیوب هم بشوی،

ایمان و آثار آن، ص: 221

یا زن و بچه‌ات از گرسنگی بمیرند، و یا بچه‌هایت یتیم گردند، به من ربطی ندارد. آن‌ها این بی‌عاطفگی را نسبت به فرزندان خود هم دارند. وقتی دختران و پسرانشان به سن معینی می‌رسند، آن‌ها را بیرون می‌کنند و می‌گویند، دیگر شما به ما ربطی ندارید، و اصلاً حق ندارید به خانه‌های ما بیایید؛ هم‌چنین فرزندان‌شان هم نسبت به پدر و مادر خود این بی‌عاطفگی را دارند. وقتی که بیمارستان به بچه‌ها اعلام می‌کند، پدرتان در دالان مرگ است، خرج جنازه‌کشی را به دفتر بیمارستان می‌دهند و می‌روند و دیگر به سراغ پدر محتضر نمی‌آیند. آن جا عاطفه، انسانیت و محبت هیچ معنایی ندارد؛ آن جا انسان ابزار ماشین است، و بدبختانه ما هم کم‌کم داریم این گونه می‌شویم و ابزار و نوکر ماشین می‌گردیم؛ ما هم داریم عواطف خود را از دست می‌دهیم، و هر مقدار که این سرمایه‌های عالی انسانی‌مان کم بشود، گرفتاری‌های‌مان بیش‌تر می‌شود؛ زندگی‌مان تبدیل به قفس می‌شود، و هر مقدار که پر بزنیم، پر، سر و دلمان می‌شکند و زندگی‌مان خراب می‌شود و ناراحت، متأثر، گوشه‌گیر، بدبین، ناامید و مأیوس می‌شویم و به کاینات بد می‌گوییم و دست به خودکشی

می‌زنیم. ما باید برویم با پروردگار خود آشتی کنیم. ما چرا خودمان را حبس کرده‌ایم؟ چه کسی گفته ما باید ابزار ماشین باشیم؟ ما نباید اسم این بی‌عاطفگی‌ها را تمدن بگذاریم. اسم این بی‌عاطفگی‌ها، تجدد منهای تمام شؤون انسانیت است. ما باید تمام شؤون زندگی را به نام آدمیت نامگذاری کنیم، و اسم چنین رسیدگی‌ها را پرورش مورچه‌ای بنامیم. در این پرورش، چوپان‌های مورچه‌ها شته‌ها را پرورش می‌دهند، برای این که از گوشتشان استفاده کنند. ولی چنین سوءاستفاده‌ای در منطق آدمیت نیست.

قرآن و اصول عالی حیات انسانی

قرآن مجید اصول عالی حیات انسانی را در نه بخش خلاصه کرده، و یا به طور تفصیل فرموده، ما تنها کاری که توانستیم در این چند جلسه انجام دهیم، فقط گفتن تیترا و ملاک‌ها بود. البته، شرحی از اصل اول این حیات را که پاکیزگی و بهداشت بود، بیان نمودیم. جلس قبل هم به شرح دومین اصل این حیات؛ یعنی توبه پرداختیم و شرایط آن را بیان نمودیم. در این جلسه هم می‌خواهم راجع به دومین ملاک، شرح بیش‌تری بدهم و رابطه آن را با انسانیت بیان کنم و بگویم انسان واقعی، چه کسی است؟

مثالی در نایاب بودن انسان واقعی

ایمان و آثار آن، ص: 222

فروغی «1» در کتاب سیر حکمت در اروپا، از هفت حکیم نام می‌برد که مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح هستند. حکمای سبعه یونانی که امهات مسایل فلسفی را، همین مسایلی که معروف به حکمت متعالیه است، با تمام اصطلاحاتش در رساله‌های خود آورده‌اند. فروغی می‌گوید: یکی از این حکما، روزی کار جالپی کرد. یکی از شاگردها دید استاد چراغی را روشن کرده و با چراغ می‌گردد؛ یعنی نگاه می‌کند و نگاه جستجویی هم دارد. به استاد گفت: استاد! مگر الان روز نیست. استاد گفت: بله. شاگرد گفت: پس چرا شما چراغ به دست گرفتی؟ استاد گفت: کاری دارم. شاگرد گفت: کارت چیست؟ استاد گفت: شاگرد! دست از دلم بردار. به خدا، از صبح که این چراغ را روشن کردم تا حالا دارم در این شهر می‌گردم و به دنبال آدم هستم.

قیمت و ارزش انسان واقعی

انسان خیلی قیمت دارد. قیمت انسان آن قدر زیاد است که پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «در پیشگاه پروردگار کسی که تمام سرمایه‌های وجودیش شکوفا شده، و مطابق با منطق الهی شکل گرفته است، احترامش پیش خدا از خان کعبه بیش‌تر است.» «2»

زمانی که در تهران برق نبود، شی‌ی مردی در خانه شخصی، شامش را خورد و خواست بخوابد. دید خوابش نمی‌برد. پس به خودش گفت: چرا خوابم نمی‌برد؟ من که ناراحتی وجدانی ندارم. جنایت و خیانت هم که نکردم، و اعصابم هم خراب نیست، برای خوابیدن هم آمپول و قرص نمی‌خورم. پیش از این، هر وقت می‌خواستم بخوابم، خوابم می‌برد. برای سلامت بدن، داشتن انسانیت فوق العاده مهم بوده، و زنده بودن عواطف، در پیشگیری از امراض مؤثر است. آن مرد همین‌طور فکر می‌کرد، چرا امشب خوابش نمی‌برد. تا این که به فکرش رسید که آن روز، از خانه که بیرون آمده، تا غروب کار خیر عمده‌ای نکرده، و عجب روز بدی برایش بوده است؛ تمام روز سرگرم کار و تجارت و داد و ستد و

(1) پی‌نوشت

1. محمدعلی فروغی (- خورشیدی) معروف به ذکاءالملک، سیاستمدار ایرانی و چند دوره نخست‌وزیر ایران. محمد علی فروغی که در اواخر دوران قاجاریه به لقب «ذکاءالملک» شهرت داشت، اولین و آخرین رئیس‌الوزرای رضا شاه و اولین نخست‌وزیر محمد رضا شاه است؛ که هم در جریان انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی و هم در جریان انتقال سلطنت از رضا شاه به پسرش نقش مهمی ایفا کرد.

(2) 2. خصال، ج 1، ص 27، حدیث 95: متن روایت چنین است: قال الصادق علیه السلام: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ.

ایمان و آثار آن، ص: 223

رفت و آمد شده بود. با خود گفت: هر چند امروز تا این جا روز بدی بوده، ولی من نمی‌گذارم این روز بد به صبح برسد. بلند شد و لباس‌هایش را پوشید و از خانه بیرون رفت. دید جوانی گریه می‌کند. پیش او رفت و دستش را روی شان آن جوان گذاشت و گفت: سلام. مسلمان باید خیلی با محبت باشد، امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: اگر غم‌های عالم به

مؤمن هجوم ببرد، این غم‌ها در قیاف او نشان داده نمی‌شود، و او شاد به نظر می‌آید و قیافه‌اش طراوت دارد؛ «1»
چنان‌که خدای متعال دربار چهار مؤمنان در روز قیامت فرموده: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ** «2».

او دستش را روی شانه جوان گذاشت و به او گفت: که آقا پسر! چرا گریه می‌کنی؟ آن پسر که در آن نصف شب، در تهران و آن هم در تاریکی از این سخن یکه خورده بود، گفت: شما چه کسی هستید؟ آن مرد گفت: من فردی غریبه‌ام. جوان گفت: پس چرا احوال من را می‌پرسی؟ آن مرد گفت: می‌خواهم دردت را دوا کنم. جوان گفت: مگر تو می‌دانی چگونه درد من درمان می‌شود؟ آن مرد گفت: آری. جوان گفت: این دیواری که من سرم را روی آن گذاشتم و دارم گریه می‌کنم، دیوار فاحشه‌خانه است. دختر جوان خیلی زیبایی این جا هست که تازه به این جا آمده. من هم روزی چهار و پنج هزار تومان کاسپی کرده‌ام و امشب هم که شب جمعه است، از شکم و از لباس خودم زده‌ام تا پولی جور شود و بیایم آن را در کام این دختر بریزم، ولی آن‌ها مرا راه نمی‌دهند؛ چون پول بیشتری می‌خواهند و من هم پول بیشتری را ندارم. آن مرد گفت: دختر را می‌خواهی؟ جوان گفت: آری. حاجی با عرقچین و محاسن درب فاحشه‌خانه را زد و خانم رئیس آمد، و به او گفت: آقا می‌دانی این جا کجاست؟ حاجی گفت: بله می‌دانم. گفت: آیا برای شما، آمدن با این قیافه به این جا قبیح نیست؟ گفت نه. چه فُبحی دارد؟ من که نیامدم در این جا در رختخواب مردم شرکت کنم؟ بلکه من آمدم به شما بگویم، فلان دختر جوان را به من بدهید تا او را از این جا ببرم. خانم رئیس گفت: این دختر از آن جایی که آمده، پنجاه تومان ضمانت داده است. پنجاه تومان آن وقت، پنجاه هزار تومان حالا هست. حاجی گفت: پنجاه تومان را می‌دهم. پنجاه تومان را داد و دختر را بیرون

(1) 3. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص 533، کلام 333. متن روایت چنین است: **وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنُ بِشَرِّهِ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَذْلُ شَيْءٍ نَفْسًا يَكْرَهُ الرُّفْعَةَ وَ يَشْتَأُ السُّمْعَةَ طَوِيلَ عَمُّهُ بَعِيدُ هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْعُولٌ وَ قَتْلُهُ شَكُورٌ صَبُورٌ مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ صَنِيعٌ بِحَلَّتِهِ سَهْلٌ الْحَلِيقَةُ لَيْسَ الْعَرِيكَهُ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَذْلُ مِنَ الْعَبْدِ.**

(2) 4. غاشیه: 8: چهار مؤمنان در آن روز شاد است.

آورد. بعد به پسر گفت: بیا برویم، و هر دو را به خانه برد. دختر را به زن و بچه‌اش داد و گفت: به این دختر احکام خدا را یاد دهید. به پسر هم گفت: از فردا به بعد، در مغازه خودم برای شاگردی بیا. سه چهار ماهی که گذشت، کارت‌هایی را چاپ کرد و فرستاد و گفت: من برای پسر و برای دخترم عقدکنان دارم، دختر با پسر عروسی کرد و چند سالی هم آن پسر پیش این بند خدا بود و بعد گفت: حاجی! من دلم برای شهر خودم تنگ شده، و از تهران هم خوشم نمی‌آید و می‌خواهم از این جا بروم. حاجی گفت: شهرتان کجاست؟ جوان هم نام شهری را برد و از حاجی خداحافظی کرد. در آن موقع، سفر کردن مشکل بود. شش یا هفت سالی که گذشت، حاجی برای کاری به مشهد رفت. در مسیر حرکت به مشهد، اول غروب، وارد آن شهری شد که جوان گفته بود. حاجی دید در دکان‌های نانواپی شصت و یا هفتاد نفری ایستاده‌اند و نان هم نیست. از آن‌ها پرسید: چرا نانواپی‌ها این قدر شلوغ است؟ به او گفتند: گندم کم است و ما نزدیک به قحطی هستیم و گندم‌فروش این شهر هم يك نفر است. هر چند انبارهای او گندم دارد، اما او گندم را به قیمت روز می‌فروشد. حاجی سؤال کرد که آدرس خانه‌اش کجاست؟ گفتند: این آدرس خانه‌اش است. حاجی نمازش را خواند و به در خانه صاحب گندم رفت. خان بزرگ، مجلل و خوبی بود. نوکر درب را باز کرد، گفت: چه کسی است؟ حاجی گفت: صاحبخانه را می‌خواهم. گفت: صاحبخانه با استاندار شهر حاضر نیست فالوده بخورد، حالا شما می‌خواهی نصف شب او را ببینی. تازه، این موقع شب، صاحبخانه خواب است، مگر می‌شود او را بیدار کرد. حاجی گفت: برو او را بیدار کن. نوکر از این کار سربازد و حاجی فریاد زد. صاحبخانه از این فریاد بیدار شد و گفت: چه خبر است؟ بعد به طرف درب دوید. نوکر دید تا چشم اربابش به این آقای غریبه افتاد، بر روی پای این مرد افتاد و شروع به بوسیدن پایش کرد و گفت: حاجی کجا بودی؟ چرا مرا خبر نکردی؟ این اصول انسانی است.

اصلاً پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: مؤمن أَلُوفٌ و مألوف است. انسان دارای انسانیت، هم خیلی عالی می‌جوشد و هم خیلی عالی با او می‌جوشند؛ شیرین است؛ صفا و وفا دارد؛ سالم است. «1» پیغمبر صلی الله علیه وآله به کاسب‌ها می‌فرماید: جنسی را که فروختید و خوب هم از فروشش استفاده

(1) 5. مجموعه ورام، ج 2، ص 25. متن روایت چنین است: «النبي صَلَّى الله عليه و آله وسلم: الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَ لَا يُؤْلَفُ.» در کافی، ج 2، ص 102، حدیث 17 هم این روایت را با همین متن از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است.

ایمان و آثار آن، ص: 225

کردید، اما مشتری می خواهد آن را پس بدهد، با کمال شوق آن را پس بگیرید و پولش را به او برگردانید. برای این که در قیامت، خداوند لغزش او را می آمرزد. «1»

امیرمؤمنان علیه السلام، اسو مهربانی و عطاوت

هر چند دلم نمی خواهد شنیده ها را دوباره تکرار کنم، ولی از طرفی هم دلم نمی خواهد برخی از دوستان به ویژه جوانان، و بعضی از رفقای که اولین بار است، در این مجالس شرکت می کنند، از بعضی از نعمت های روحانی محروم بمانند. برای این که ممکن است مطلبی را که ده بار گفته شده باشد، ولی باز هم عده ای باشند که آن ها را اصلاً نشنیده اند. من برای آن ها این شنیده ها را تکرار می کنم و می گویم: چقدر مؤمن باید مهربان باشد.

امیرمؤمنان علیه السلام سلطان مملکت و رئیس کشور بود و چند میلیون جمعیت زیر دستش بود. او که فرمانده سپاه بود، داشت از محلی عبور می کرد، دید دختر خانمی نشسته و گریه می کند. حضرت جلو آمد و به او سلام کرد و گفت: خواهر! چرا گریه می کنی؟ دختر گفت: خرما خریده ام، و خانم آن را نپسندیده، برگشتم، آن را برگردانم، فروشنده قبول نمی کند، و الان نمی دانم چه کنم؟ چون خانم گفته: باید بروی و خرما را پس بدهی، و فروشنده هم می گوید: من آن را پس نمی گیرم. این وسط، مانده ام چه کنم؟ حضرت فرمود: بیا به آن جا که خرما را خریده ای، برویم. دختر گفت: از بازار از مغاز فلائی. حضرت وارد آن مغازه شد و به فروشنده سلام کرد و پرسید: حالتان خوب است؟ فروشنده گفت: خدا را شکر. حضرت پرسید: این خانم از شما خرما خریده؟ فروشنده گفت: بله. حضرت گفت: مثل این که صاحب کار این خانم آن خرما را نپسندیده، ممکن است آن را پس بگیرید؟ فروشنده گفت: به شما ربطی ندارد، و اصلاً شما چکاره اید؟ چون این فروشنده علی علیه السلام را نمی شناخت، و اگر هم او را می شناخت و می گفت: چشم، این فروشنده آدم نبود. او الان که علی علیه السلام را نمی شناسد، باید بگوید، چشم، تا آدم باشد، و الا من درب مغازه ای بیایم و چون چند شب قبل با مغازه دار آشنا شده ام، مهم نیست که برای هم خم و راست شویم؛ بلکه خم و راست شدن برای هر انسانی مهم است، و الا اگر شخصی درب مغازه بیاید که دو تا ستاره هم روی

(1) 6. این روایت در تذکره الفقهاء (طالح دیشه)، ج 12، ص 117 به نقل از شرح السنه، بغوی، ج 5، ص 120،

حدیث 2117- العیز شرح الوجیز، ج 4، ص 280، چنین آمده است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من أقال أخاه المسلم صفقه يكرهها أقاله الله عشرته يوم القيامة.»

ایمان و آثار آن، ص: 226

شانه‌اش باشد و رنگ مغازه‌دار ببرد و بگوید: آقا! تمام مغازه، متعلق به جنابعالی است، مهم نیست. اما اگر این مغازه‌دار به آن پیرمردی که ظاهر خوبی ندارد، احترام کرد؛ با او دست داد و بغلش کرد و صورتش را بوسید؛ برایش شربت و چایی آورد و بعد جنس را هم برای او ارزان حساب کرد؛ با انصاف به او برخورد کرد؛ او را هم تا درب ماشین آورد و برایش درب ماشین را باز کرد، این مغازه‌دار آدمیت را نشان داده است، و الا اگر این احترام از روی ترس باشد، چنین احترامی قلابی و شیطانی است، و اگر این مغازه‌دار به کسی هم که خیلی به او علاقه دارد، احترام کرد، این احترام باز هم شیطانی و قلابی است. فرد باید همه جا آدم باشد. به راستی، ما چه موقع ادب یاد می‌گیریم؟

قرآن مثال انسانی را که آدم شده، در آیات بیست و چهارم و بیست و پنجم سور ابراهیم چنین گفته است: أَمْ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ إِذْ ذُنُوبُهُمْ رَءَاهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. «1»

بالاخر از این سخن، نمی‌شود دربار چنین انسانی گفت.

قبل بیان ادا این ماجرا، می‌خواهم نمونه‌هایی از آدمیت را در برخی انسان‌های برجسته بیان کنم.

مهربانی پیامبر با نوزادی که در دامن حضرت دستشویی کرد

بچه‌ای بر روی دامن پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و در همان دامن حضرت دستشویی کرد. مادر نگاهی به او کرد و می‌خواست فریاد بزند. پیغمبر صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد که چیزی نگویید، و بچه را هم نوازشی کرد تا خوب دستشویی کند. بعد بچه را بغل گرفت و به مهربانی فشرد و سپس او را به مادرش داد، فرمود: این کودک را به خانه ببر، و من می‌روم پیراهنم را آب بکشم. اما اگر تو فریاد زده بودی، و من هم او را از بغلم انداخته بودم، دیگر، زخم دل بچه از این رفتار، تا آخر عمر خوب شدنی نبود. او هر چند در دامن دستشویی کرده، ولی این اشکالی ندارد. «2»

(1) 7. آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاك [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاك است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است. میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد، و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند تا متذکر حقایق شوند.

(2) 8. فتح العزیز، عبد الکرم الرافعی ج 1، ص 254- المجموع، محیی الدین النووی ج 2، ص 590- 589:

وثبت فی صحیحی البخاری ومسلم عن أم قیس بنت محسن رضی الله عنها أنها (جاءت رسول الله صلى الله عليه وسلم باین لها صغیر لم يأكل الطعام فأجلسه رسول الله صلى الله عليه وسلم فی حجره فبال علیه فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بماء فنضحه علیه ولم یغسله) وفي صحیح مسلم عن عائشه رضی الله عنها أن النبی صلى الله عليه وسلم (كان یؤتی بالصبيان فیرك علیهم ویحنکهم فأتی بصبی فبال علیه فدعا بماء فاتبعه بوله ولم یغسله).

این حکم به طور اجمال در فقه شیعه پذیرفته شده است.

ایمان و آثار آن، ص: 227

به راستی، چه عیبی دارد، مردی وارد منزل می‌شود و می‌بیند خانمش خسته، کسل و گرفته، برای پختن غذا کنار گاز ایستاده است، و بچه کوچک آن‌ها هم دارد گریه می‌کند؛ چون کهنه‌هایش کثیف است، بچه را بردارد و ببرد در تشت بشوید. من سعی می‌کنم، آنچه را برای شما بگویم که خودم آن را انجام داده باشم؛ چون خدا به من محبت می‌کند.

تواضع آیت‌الله سید حسین کوه‌کمره‌ای

موضوع بسیار مهم، جاده باز کردن و پُر دادن به کسی است که بیش‌تر از خودت منفعت دارد. مرحوم آیت الله سید حسین کوه‌کمره‌ای «1» نزدیک به مرجعیت بود. دنیا به او می‌گفت: حضرت آیه الله العظمی کوه‌کمره‌ای! يك قدم دیگر مانده بود که نجف را قبضه کند. اما يك روز زود وارد کلاس درس شد. دید شیخ عمامه ژولیده‌ای که چشمش معیوب هم بود، گوش کلاس درس نشسته است، و چهار تا پنج طلبه هم اطرافش هستند، و او برای‌شان درس می‌گوید. پیش خود گفت: گوش بدهم ببینم این شیخ چه می‌گوید. وقتی او درس این شیخ ژولیده را گوش داد، گفت: خدایا! این شیخ درس خواند کجاست؟ خدایا! این شیخ چه کسی است؟ خدایا! نکند او فقط امروز دارد عالی درس می‌دهد؟ حالا فردا هم

زودتر می‌آیم، ببینم او چه می‌گوید. فردا هم زودتر آمد و دید، خیر، این شخص عالی درس می‌دهد. فردای آن روز، در مقابل چهارصد نفر، کوه کمره‌ای با آن عظمت، روی منبر نشست و گفت: شاگردان من! دیگر از فردا به بعد، من روی این کرسی نمی‌نشینم. سه روز

(1) 9. السيد [حسن] حسين بن محمد بن حسن بن حيدر الحسيني: الكوه كمرى أصلا الارونقي مولدا التبريزي النجفي مسكنا و مدفنا المعروف بالسيد حسين الترك توفي عقيما بالنجف في 23 رجب سنة 1299. (و الكوه كمرى) نسبة إلى كلمة مركبة من كلمتين (كوه) بوزن قوت فارسی بمعنى الجبل و (كمر) بوزن جبل فارسی بمعنى الصلب بلده من بلاد الترك في إيران (و الارونقي) نسبة إلى ارونق و لم اعثر عليها و كأنها بلده من بلاد الترك. كان من رؤساء علماء النجف المبرزين في عصره اماما جليلا مشهورا معروفا ذا جماعة و أشياع و اتباع و مدرسة كبرى مدرسا في الفقه و الأصول درس فيهما في حياه استاذة الشيخ مرتضى الأنصاري المذكور ثم انتهت اليه نوبه التدريس فيهما في النجف بعد وفاه الأنصاري 1281. انتهى اليه أيضا امر التقليد بعد وفاه شيخه المذكور فقلد في قفقاسيا و تركستان و أذربيجان و بلاد الفرس. أعيان الشيعة، ج 6، ص 147-146 با تلخيص

ایمان و آثار آن، ص: 228

زودتر در این کلاس آمدم، و دیدم يك روحانی دارد این جا درس می‌دهد و حس کردم از من پیش‌تر وارد است، و دیدم من به او محتاج هستم، من از فردا به بعد می‌روم و پای درس او می‌نشینم. هر کسی علم پیش‌تر می‌خواهد، آزاد است که در درس او شرکت کند، و نمی‌خواهد به درس دیگری برود.

این شیخ ژولیده چه کسی بوده که چشمش هم ناراحتی داشت؟ او همان شخصی بود که فردا شیخ مرتضی انصاری «1» شد. کسی که يك قدم مانده به کرسی مرجعیت، چرا این کار را کرد، و برای چه يك مرتبه از حالت مرجعیت به حالت شاگردی برگشت؟ برای این که او آدم بود.

به خدای لا شريك له، در بیش‌تر وقت‌ها که یادم هست، دستم را که دراز می‌کنم که لقمه‌ای را بردارم، به خدا، گریه‌ام می‌گیرد. به خودم می‌گویم خدایا! به خودت قسم، در این چند سالی که از عمرم گذشته، همین لقمه‌ای را که من می‌خواهم بخورم، تو به من زیادی داده‌ای. برای این که من تا حالا باید نفسم قطع می‌شد. از خدا می‌پرسم: در این دنیا من چکاره هستم؟ این چه زندگی

(1) 10. الشيخ الأنصاري (1214 - 1281. ق.): مرتضى بن محمد أمين بن مرتضى بن شمس الدين الأنصاري، الدزفولي، النجفي. ولد في مدينه دزفول الإيرانية في يوم الغدير الثامن عشر من ذي الحجه من سنه أربع عشره و مائتين و ألف. ارتحل إلى العراق مرتين، فأقام به نحو سبع سنين ملازماً لحلقات دروس: السيد محمد المجاهد بن علي الطباطبائي الحائري، و شريف العلماء محمد شريف المازندراني الحائري، و هو أبرز مشايخه، و موسى بن جعفر كاشف الغطاء النجفي. و عاد إلى دزفول، ثم زار مدينتي بروجرد و أصفهان، و التقى فيهما رجالات العلم و الفقه، ثم توجه إلى كاشان، فمكث فيها نحو أربع سنوات، حضر خلالها دروس أحمد بن محمد مهدي النراقي الكاشاني، و رجع إلى بلدته، فأقام بها مدّة يسيره. ثم ارتحل إلى النجف عام (1246)، فاستوطنها و حضر بحوث علي بن جعفر كاشف الغطاء (المتوفى 1253). و تبحر في الفقه و الأصول، و تصدّى لتدريسهما، فأظهر كفاءه و مقدره عاليه لما كان يتمتع به من ذوق رفيع، و دقه نظر، و غزاره علم، و لما كانت تتسم به بحوثه من عمق و ابتكار و روح علميه. و ذاع صيته في الأوساط العلميه، و أقبل عليه العلماء. ثم انتهت إليه رئاسه الطائفة بعد وفاه محمد حسن صاحب الجواهر في سنه (1266)، و كان يدرّس في مسجد الهندي في النجف الأشرف، فيحضر مجلس درسه أكثر من أربعمائيه عالم و طالب، و قد أخذ عنه و تخرج به عدد كبير من المشاهير، منهم: السيد حسين بن محمد الكوهكمري، و السيد محمد حسن الشيرازي، و حبيب الله بن محمد علي الرشتي، .. و ترك آثاراً جليله، أشهرها كتاب فرائد الأصول (مطبوع) المعروف بالرسائل، و كتاب المكاسب (مطبوع)، كتاب الطهاره، كتاب الصلاه، كتاب الصوم، كتاب الخمس، أحكام الخلل في الصلاه، الوصايا و المواريث، القضاء و الشهادات، رساله فتوائيه بالفارسيه سماها صراط النجاح ... موسوعه طبقات الفقهاء، ج 13، ص 557- 654 با تلخيص

ایمان و آثار آن، ص: 229

است که من دارم؟ نه کاری برای تو کردم، و نه کاری برای انسانیت و برای انسانها نمودم.

گر بر سر نفس خود امیری، مردی بر کور و کر نکته گیری، مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده ای بگیری، مردی

رودکی سمرقندی «1»

این کار آیت الله کمري، واگذار کردن کار، به متخصص است. پیغمبر صلی الله علیه وآله می فرماید: «کسی که بفهمد، بالاتر از خودش در کسب، در برنامه و در فکر وجود پدارد و برایش جا باز نکند، او به امت من خیانت کرده است.

«2» وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. «3»

ادام ماجرای حضرت علی علیه السلام

آن مغازه‌دار به حضرت علی علیه السلام گفت: آقا! به شما چه ربطی دارد. من به این خانم خرما فروختم و الان هم آن را پس نمی‌گیرم و این به شما ربطی ندارد. از طرفی آن دختر به قدری نرم و به قدری آسان داشت حرف می‌زد، و از طرف دیگر، آن مغازه‌دار هم چهره‌اش درهم بود و سرسختی می‌کرد؛ او دست‌هایش را به کمرش گرفته بود و مشت‌هایش را هم گره کرده بود که اگر علی علیه السلام بیش‌تر مقاومت کرد، او را بزند.

آدم در هر لباسی که هست، چقدر خوب است که نرم، گرم و خوب باشد. حالا این دختر خرما را برده و خائش قبول نکرده است، چه عیبی داشت که این مغازه‌دار این خرما را می‌گرفت و خرمای بهتری به او می‌داد؟ ولی او این کار را نکرد. او مشت به سین امیرمؤمنان علیه السلام زد و به او گفت: از مغازه‌اش بیرون برو. آقا بیرون آمد، و از آن دختر خواست که از آن مغازه بیرون بیاید. آن‌ها

(1) 11. نکته" در این رباعی به معنای مفهوم لطیف و دقیقی است که با دقت و تأمل دریافت می‌شود. این بیت رباعی با تغییر کلم "گیری" به "نگیری" به پوریای ولی نسبت داده شده است؛ هم‌چنین این رباعی به با تغییر در بیت اول، به بابا افضل کاشانی نسبت داده شده: گر در نظر خویش حقیری، مردی/ ور بر نفس خود امیری، مردی

(2) 12. بحار الأنوار، ج 22، ص 486، حدیث 13، وصیه النبی صلی الله علیه آله و سلم عند قرب وفاته و فيه:

وَ كَانَ مِمَّا ذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ: أَلَا وَ مَنْ أَمَّ قَوْمًا إِمَامَةً عَمِيَاءَ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ

هم‌چنین پیامبر صلی الله علیه آله و سلم فرموده است: «مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى السَّقَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» تهذیب الأحکام، ج 3، ص 5، حدیث 106

(3) 13. بقره: 114.

با همدیگر راه افتادند، و حضرت به آن دختر فرمود: خواهر دیدی، بقال قبول نکرد، پس بیا در خانه‌تان برویم و به خانت ماجرا را بگویم، شاید خانت قبولت کند، این جا که مغازه‌دار قبولت نکرد. این در حالی بود که علی علیه السلام امیر چند میلیون انسان بود.

جناب تاجر! دیروز که از ده آمده بودی و برای حمالی قبولت نداشتند، حالا که میلیاردر شده‌ای، سینه‌ات را سپر کرده‌ای؟ من هم که تا دیروز حرف یومیه‌ام را بلد نبودم، حالا که در برابر چندین نفر از منبر پایین می‌روم، کسی را نمی‌شناسم و خیال می‌کنم خدای روی زمین هستم؛ چون بلدم حرف بزیم با دهانی که دو روز دیگر آن را پر از خاك می‌کنند؛ دهانی که دو روز دیگر، کرم‌ها لب‌های به این زیبایی را می‌خورند و می‌برند. به راستی چه خبر است؟ امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: هر کسی سرمایه‌های وجودیش شکوفا نیست، از عواطف محبت، صفا و صمیمیت عبادت و فضیلت به دور است. اگر بیایند از من قیمت چنین کسی را بپرسند، من می‌گویم قیمت او انداز خس و خاشاکی نیست که با آن لحظه‌ای آتشی می‌افروزند.

دختر به راه افتاد و علی علیه السلام هم به راه افتاد. صاحبخانه که دید دختر نیامده، پیش خود گفت: این دختر جوان کجا رفت؟ او که دید رئیس مملکت اسلام آهسته آهسته دارد با کلفتش می‌آید، دوان دوان به سمت حضرت رفت. از آن طرف هم بازاری که علی علیه السلام را با مشت زده بود، داشت به طرف حضرت می‌آمد؛ زیرا يك نفر به او گفته بود: می‌دانی چه کسی را با مشت زدی؟ و او هم جواب داده بود: اگر تو هم هوس کردی، به تو هم مشت بزنم. گفت: نه، سین من ارزش مشت خوردن ندارد و من هوس آن را ندارم، اما من می‌خواهم به تو بگویم، مشت که زدی، به سین امیرمؤمنان علیه السلام بود. آن بازاری خود را به امیرمؤمنان علیه السلام رساند و به حضرت فرمود: مرا ببخش! حضرت گفت: من را ببخش که به درب مغازات آمدم و وقت شما را گرفتم؛ با تو حرف زدم؛ مرا ببخش تا من پیش خدا مسئولیتی نداشته باشم. چرا حضرت چنین گفت؟ برای این که این قدر این آدم با عاطفه و بزرگواری بود. بعد هم مغازه‌دار خرما را از آن دختر گرفت و با خرمای بهتری عوض کرد. «1»

حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت «2»

(1) 14. مستندی برای روایت گفته شده یافت نشد. البته، روایتی در کافی، ج 5، ص 152، حدیث 8 آمده که به روایت گفته شده تا انداز زیادی نزدیک است. متن آن روایت چنین است: «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَارِيَةٍ قَدْ اشْتَرَتْ لَحْمًا مِنْ فَصَّابٍ وَ هِيَ تَقُولُ زِدْنِي فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ زِدْهَا فَإِنَّهُ أَعْظَمَ لِلْبَرَكَةِ.»

(2) 15. مصرعی از غزل شمار 87 دیوان حافظ شیرازی.

ایمان و آثار آن، ص: 231

توبه دوی هم دردها

توبه يك اصل بوده و گناه، مرض است. جوان‌های عزیز باید بدانند، عادت به چشم‌چرانی و عادت به قمار، مرض است، و شخصی که عادت به زنا دارد، مریض است، و توبه دوی اوست، و ناامیدی از معالجه، کفر، و آن هم کفر به پروردگار. دکتر این امراض، قرآن است، و دوی این امراض، توبه می‌باشد. با توبه، انبساط روح پیدا کنیم، و شکوفا و خوش فکر شویم، و برای نجات انسان‌ها بکوشیم.

اقسام توبه

توبه سه قسم است. قسم اول، توبه فردی است؛ این که من تنها خودم آشتی کنم. قسم دوم، توبه خانوادگی می‌باشد؛ این که من بعد از آشتی کردن، خودم به سراغ خانم بروم و به او سلام می‌کنم و با او حرف بزنم؛ او را تشویقش کنم؛ به او پول بدهم؛ او را به مکه ببرم و توبه بدهم؛ او را با خدا آشتی دهم. من و مادر که خوب شلسم، این خوب شدن کم کم در بچه‌ها تأثیر می‌گذارد و دختر و پسر خانواده هم خوب می‌شوند، و بدین ترتیب خانه به طور کلی خوب می‌شود. بعد از توبه خانوادگی، نوبت به توبه اجتماعی می‌رسد. در این که جامعه چگونه باید توبه کند، باید به راهکارهایی که قرآن کریم مطرح کرده مراجعه کنیم؛ چون توبه اجتماعی به این سادگی نیست؛ ما مردمی نداریم که هم آن‌ها از آن آدم‌هایی باشند که آقا شیخ تقی بگوید: بیا توبه کنید، و آن‌ها بگویند، چشم. همه این طور نیستند. قرآن مجید در توبه اجتماعی دو برنامه مطرح کرده است. يك راه توبه اجتماعی در این آیه آمده است: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ**. «1» راهی که این آیه بیان می‌کند، يك راه پیشگیری از مرض است. راه دوم همان راهی است که گاندی هندی «2» از اسلام گرفت و به آن عمل کرد و

(1) 16. صف: 4.

(2) 17. مهاتما گاندی (مهنداس کارامچاند) (مهر - بهمن)، سیاستمدار و فیلسوف و نجات‌بخش کشور بزرگ هند از چنگال استعمار و استثمار انگلستان. او رهبر سیاسی و معنوی هندی‌ها بود که ملت هند را در راه آزادی از استعمار

امپراتوری بریتانیا رهبری کرد. گانندی در طول زندگی اش، استفاده از هر نوع ترور و خشونت برای رسیدن به مقاصد را رد می کرد. مردم هند از او با عنوان «پدر ملت» یا باپو (در هندی به معنای پدر) یاد می کنند. زادروز وی در هند، به عنوان يك روز تعطیل ملی است و گانندی جایانتي نام دارد.

منبع: ویکی پدیا، دانشنامه آزاد - دانشنام رشد با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 232

چهارصد میلیون آدمیزاد را از شر گرگ استعمار نجات داد. گانندی اسلحه، کارخانه، صنعت، پول و چیزی نداشت. عکس او را که می بینیم، فقط پارچه ای بر روی دوشش است و پارچه دیگری هم دارد که به کمرش می بست. او برای زندگی ساده خود، يك بز هم داشت که شیرش را می دوشید و می خورد؛ هم چنین مقداری از پشم این بز را قیچی می کرد و با دوک دستی می رسید و پیراهن درست می کرد. او حوله ای هم داشت که بر روی دوشش می انداخت. به راستی گانندی چه کار کرد که توانست چهارصد میلیون مریض را نجات دهد. توبه ای که قرآن به این شکل دارد، و گانندی نقشه اش را پیاده کرد، و چهارصد میلیون نفر را از شر استعمار نجات داد، دنیا اسم آن را سیاست عدم همکاری گذاشته است. بنابراین يك راه دیگر توب اجتماعی، سیاست عدم همکاری بوده و بر همه هم واجب است.

برنام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد توب اجتماعی

پیغمبر صلی الله علیه و آله این طرح سیاست عدم همکاری را برای معالج مرض و برای پیشگیری از خطر، به اجرا در آورد. پیغمبر که می خواست به جنگ تبوك برود، سه نفر بازاری پولدار مشهور، به نام های کعب بن مالك، هلال بن امیه و مراره بن ربیع، به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما چند کار در بازار و در زندگی داریم، اجازه می دهید ما کارهایمان را انجام دهیم، و بعد به شما ملحق شویم. حضرت فرمود: عیبی ندارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله که رفت، آن سه نفر گفتند: راحت شدیم؛ آخر، چقدر ما به جنگ برویم. آنها در مدینه ماندند و به پیامبر ملحق نشدند. اما پیغمبر صلی الله علیه و آله با سپا خود تا مرز تبوك رفت و بعد هم برگشت. در این خطوط جنگ تبوك، ارزنده ترین نکات تربیتی و ارزنده ترین برنامه های صبر و استقامت اسلامی برای مسلمان ها پیش آمد. مردمی که برای تأمین امنیت جامع اسلامی رفتند، کارشان در راهها به جایی رسیده بود که پوستی را که از گندم و جو مردم گرفته بودند و دور ریخته بودند، برای سد جوع بر می داشتند و می خوردند. ده نفر ده نفر با يك خرما بیست و چهار ساعت را زندگی

می کردند. آیا من می توانم بار دین به دوش بکشم، من که اگر صبح، سر میز صبحانه ام، کره، عسل، مربا و پنیر لایقوان نباشد، طاقت نمی آورم و آن روز به کاینات بد می گویم؛ من که اگر ظهر سفره ام رنگین نباشد، چیزی از گلویم پایین نمی رود؛ من که پیراهنم را باید پاریس بدوزد و کت و شلوارم را برای دوختن باید به لندن

ایمان و آثار آن، ص: 233

ببرند، آیا من می توانم بار دین را به دوش بکشم و اهل حق بشوم. سید جمال «1» می گفت: اگر زندگی مردم مسلمان به همان سادگی روز اول برگردد، آن ها دنیا را فتح می کنند؛ اگر آنان از مدپرستی، تجمل پرستی، سنگ پرستی و رنگ پرستی به در بیایند، دنیا را می گیرند.

خیلی طول نکشید که نبی اکرم صلی الله علیه وآله که با يك جامع جنگی به مدینه برگشت. به اهل مدینه خبر دادند که سپاه برگشته. رهبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه وآله هم منتظر بود که مردم به استقبال بیایند، ارتش را متوقف کرد و بر بالای بلندی رفت، و یا این که بر روی اسبش بلند شد و ایستاد: جامعه من! سیاست عدم همکاری را فراموش نکنید. رابطه با مراره بن ربیع، کعب بن مالک با هلال بن امیه (که با مردم مدینه در تمام برنامه های زندگی رابطه داشتند)، ممنوع است. مردم به استقبال آمدند و این سه نفر هم چنین کردند. این سه نفر، به هر کس سلام کردند، جوابی نشنیدند. جواب سلام واجب است، اما آن موقع به خاطر حفظ جامعه از مرض، حرام گشته بود. اگر مریض ها را رها کنند؛ چون مرضشان مرض مسری است، بقیه را هم بیچاره می نمایند. آن سه نفر گفتند: مردم را رها کنیم و پیش خود پیغمبر صلی الله علیه وآله برویم که او رحمه للعالمین است. هر سه نفر آمدند و گفتند: السلام عليك يا رسول الله! اما پیامبر صورتش

(1) 18. سید جمال الدین اسدآبادی: او در شعبان 1254 هجری قمری در قری اسدآباد همدان و در خانواده شیخ الاسلام متولد شد. سید او در اتمام تحصیلات دینی، به نجف رفت و در حوزه درس شیخ مرتضای انصاری شرکت کرد. شیخ مرتضی که از حدت ذهن و کثرت هوش سید جمال الدین مطلع شد، او را برای تبلیغ، به هندوستان فرستاد. در هند، سید جمال با زبان انگلیسی آشنا شد. سپس او به تهران آمد و شروع به نشر افکار و عقاید خود که اساس آن ایجاد وحدت اسلامی و جلوگیری از استعمار انگلیس و تأمین آزادی و استقلال حقیقی ملل اسلام بود، پرداخت. عمال انگلیس او را که برای مدتی به مصر رفته بود، از آن کشور اخراج کردند. در پاریس سید روزنامه عرو الوثقی را تأسیس کرد که سردبیری آن بر عهده شاگردش، شیخ محمد عبده بود. این روزنامه در روشن کردن افکار مردم ایران و عثمانی اثر به سزایی گذاشت. در سال 1307 ناصرالدین شاه بار دیگر او را به تهران دعوت کرد، لیکن بر اثر دسیسه های دربار، سید جمال مورد بغض شاه قرار گرفت و او معترضانه در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شد. مأمورین شاه او را از آن جا

خارج و به عتبات تبعید کردند. سپس سید جمال به اسلامبول بازگشت، سلطان عبدالحمید ابتدا به امید آن که از عقاید سید دریاب ایجاد وحدت اسلام استفاده کند، از او دلجویی کرد اما درباریان سلطان و کارگزاران انگلیس به مخالفت با سید برخاستند و در سال 1314 در اسلامبول مسموم، و جنازه‌اش را در قبرستان مشایخ اسلامبول به خاک سپردند. بعد با تلاش افغان‌ها، این جنازه به کابل انتقال پیدا کرد. منبع: دانشنام رشد - مرکز اسناد انقلاب اسلامی با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 234

را از آن‌ها برگرداند، و اصلاً به صورتشان نگاه نکرد. گاندی همین کار را کرد و گفت: از انگلستان لباس، پارچه، کارخانه و زندگی نگیرید و بازار برای آن‌ها درست نکنید. یکباره، چهارصد میلیون مصرف‌کننده متوقف شدند. آن موقع، این کار، چقدر کار مهمی بود. سیاست عدم همکاری، امراض را معالجه می‌کند؛ گناه را از بین می‌برد؛ بلکه گناه خود به خود از بین می‌رود.

جمعیت وارد مدینه شد، این سه نفر هم به خانه رفتند و در زدند، خانواده‌ها درها را باز کردند، اما به آن‌ها سلام نکردند. آنان دیدند احدی به آن‌ها سلام نمی‌کند. بیرون آمدند که رفقا را ببینند، دیدند کسی به آن‌ها اعتنایی نمی‌کند. رفتند از بقالی جنس بخرند، دیدند بقالی به آن‌ها جنس نمی‌فروشد؛ رفتند نان بخرند، دیدند نانواپی به آن‌ها نان نمی‌دهد. این‌گونه مدینه برای آنان قبرستان شد و دنیا برای‌شان تنگ گشت. جهان برای آن‌ها قفس شد. آن‌ها با خود می‌گفتند، چرا ما این طوری کردیم؟ ما بد کردیم. بعد هم دو روز که گذشت، در مسجد، خانمی از پشت پرده به مردی گفت: پیغمبر صلی الله علیه وآله هستند؟ گفت: آری، و رو به محراب نشسته. زن گفت: از رسول الله اجازه بگیر تا من او را ببینم. مرد رفت به رسول الله گفت: آقا! خانمی با شما کار دارد. پیغمبر صلی الله علیه وآله کنار پرده آمد، زن در حالی که اشک می‌ریخت، گفت: یا رسول الله! من زن کعب بن مالک هستم. ما تا امروز نه با او حرف زدیم، نه به او نگاه کردیم و هیچ رابطه‌ای با او نداشتیم. به خانه هم که آمد، نمی‌گذاشتم بچه‌هایم با او حرف بزنند. از پروردگار بپرسید، اگر خداوند راضی نیست که ما با این‌ها باشیم، البته، من از طرف دو زن دیگر هم نمایندگی دارم، شما ما را همین جا طلاق بدهید. آن‌ها بدون این که به محبت شوهرانشان فکر کنند و فکر کنند که سرانجام زندگی‌شان چه می‌شود، چنین تقاضایی مطرح کردند؛ چون آن‌ها غرق در محبت خدا بودند و زندگی‌شان غرق در عشق خدا بود. خدا داشت این جوری مرض را معالجه می‌کرد. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: طلاق نه، شما فقط وظیفه دارید به سیاست عدم همکاری ادامه بدهید. آن سه نفر از مدینه به طرف کوه احد رفتند. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: برای آن‌ها غذا ببرید و کنار بیابان بگذارید و برگردید و با آن‌ها حرف نزنید. آن‌ها چهل و نه شب صورت روی خاک گذاشتند و به پروردگار گفتند: بد کردیم؛ اشتباه کردیم؛ ما را بیامرز؛

ما را ببخش؛ ما ضرر کردیم؛ ولی این گفتن‌ها فایده‌ای نکرد. آن‌ها دیدند که آسمان هم با آن‌ها قهر است. ملکوت هم سیاست عدم همکاری دارد. این طور نبود که خدا به آن‌ها بگوید: حبیب من شما را راه نداده، من شما را راه می‌دهم؛ بلکه

ایمان و آثار آن، ص: 235

خدا می‌گفت: ما با هم اتحاد داریم؛ ما یکی هستیم؛ اصلاً يك طرح است. او شما را نمی‌خواهد، من هم شما را نمی‌خواهم. شب پنجاهم بود که کعب بن مالك باهوش گفت: رفقا! می‌دانید چرا خدا ما را قبول نمی‌کند؛ چون خدا هم به خاطر پیغمبر صلی الله علیه وآله سیاست عدم همکاری پیش گرفته است، و برای این که ما سه نفر با هم هستیم، ما را قبول نمی‌کند. ما اصلاً باید تنهای تنها شویم تا هیچ کس را دیگر نداشته باشیم. آن سه نفر از هم جدا شدند. نیمه شب بود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: یا رسول الله! خدا می‌فرماید: برای آن‌ها کافی است. آن‌ها برگشتند و آشتی کردند؛ دیگر قبولشان کن. آن وقت پیامبر دستور داد که مردم آن‌ها را بیاورند. نزدیکی‌های نماز صبح بود یا بعد از نماز صبح که هنوز صورت آن‌ها روی خاک بود و مثل زن و بچه مرده داشتند اشک می‌ریختند. نمایندگان پیغمبر صلی الله علیه وآله آمدند و زیر بغلشان را گرفتند و در حالی که پیغمبر صلی الله علیه وآله هم در مسجد ایستاده بود، آن سه نفر را آوردند. پیغمبر صلی الله علیه وآله کعب بن مالك را در آغوش گرفت و فرمود: به خدا، از روز تولد تا شب قبل، ساعتی در زندگی‌ات پرقیمت‌تر از ساعت توبه دیشب نبود. «1»

توبه، توبه فردی، خانوادگی، اجتماعی است، و توبه اجتماعی، عدم همکاری است.

خدا ان شاء الله ما را قبولان می‌کند. اگر ناامید شویم، کافر هستیم، بله، او ما را قبول می‌کند، و آبروی‌مان را هم حفظ می‌نماید؛ از گناه ما می‌گذرد، و ما هم به پروردگار پیمان می‌دهیم که در سای عنایت او برای خود آیند روشنی بسازیم.

(1) 19. تفسیر قمی، ج 1، ص 196-197. در ذیل آی صد و هجدهم سور توبه نیز به این اشاره مآجرا دارد.

ایمان و آثار آن، ص: 236

شخصیت زن در پرتو ایمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

یکی از مسایل بسیار مهمی که قانون گذاری قرآن مجید در زمان نزولش به آن عنایت و توجه مخصوص داشت، مسأل حقوق زن بود.

در دنیایی که قرآن مجید نازل می شد، جنس زن در هیچ يك از شؤون حیاتی، دارای حق نبود و از تمام بهره های عالی انسانی و حقوقی محروم بود. برای آشنایی با رفتار و کردار دنیا با جنس زن قبل از نزول قرآن، لازم است به اوضاع زندگی زن در چند کشور متمدن و مهم جهان در آن زمان، اشاره شود. البته، آن کشورهایی که در آن وقت، تقریباً گل سر سبد تمام کشورها بودند. این کشورها عبارتند از: یونان، ایتالیا، ایران، چین، هندوستان، و کشورهایی مشابه این کشورها. نخست نگاهی کوتاه داریم، به چهار زندگی زن را در این کشورها در آن زمان، و سپس بعد از بیان حق زن در آیین اسلام، آن را با حقوق زن در این کشورها، مقایسه

ایمان و آثار آن، ص: 237

می کنیم تا موقعیت برتر اسلام از نظر حقوقی در این رابطه معلوم گردد.

وضعیت زن در کشورهای مختلف

1. یونان

اما یونان در آن زمان، سرزمین علم، حکمت، فلسفه، ورزش، تحقیق، تعلیم و تدریس بود. یونان

یعنی کشور سقراط «1»؛ یعنی مرکز به وجود آورند زیمقراطیس «2»؛ یعنی محل نشو و نمای طالس ملطی «3»، افلاطون «4»، جالینوس «5»، ارسطو «6». مقدس ترین مراکز

(1) پی نوشت

1. سقراط (حدود سال‌های - ق. م): پدر علم فلسفه، با نحو تدریس سوفسطائیان مخالفت کرد. سوفسطائیان، به شاگردان خود می‌آموختند که چگونه در مباحثات، به سوالات مختلف جواب‌های زیرکانه‌ای بدهند. سقراط شاگردانش را تشویق می‌کرد تا در دنیای اطراف خود، جستجو کرده و مطابق با ندای وجدان خود، زندگی کنند، حتی اگر این کار، آن‌ها را در جهت مخالف با حکام کشور قرار دهد. سقراط هیچ اثر مکتوبی از خود بر جای نگذاشت، اما تعدادی از مباحثات وی با ساکنین آتن توسط شاگرد معروفش افلاطون (- ق. م) و نیز کسنوفون (- ق. م) به طور مکتوب ثبت شده‌اند. محکمه آتن سقراط را محکوم به مرگ کرد. او پس از این که وصیت‌هایش را کرد، جام زهر را به آرامی سرکشید و پس از دقایقی جان سپرد. منبع: دانشنام آزاد، با تلخیص

(2) 2. دموکریت یا دیمقراطیس یا دموکریتوس (Democritus) از فیلسوفان یونانی بود. دموکریت به سال قبل از میلاد در شهر آبدر به دنیا آمد. او سفرهای بسیار نمود و پنج سال با مهندسان مصری کار کرد. دموکریت نخستین کسی بود که از اتم سخن گفت و آن را جزو بخش‌ناپذیری دانست که دنیا از آن ساخته شده‌است. آثار دموکریت که در عهد عتیق شهرت فراوان یافته بود، به دست ما نرسیده‌است. او در یونان باستان به عنوان «فیلسوف خندان» معروف بوده‌است؛ چون بر ارزش شادمانی تأکید می‌کرده‌است. منبع: دانشنام آزاد، با تلخیص

(3) 3. طالس: او نخستین متفکر و فیلسوف یونانی در نیمه دوم قرن هفتم پیش از میلاد است. او از پدر و مادری فینیقی در شهر میلئوس به دنیا آمد. طالس پس از پیش‌بینی کسوف سال پیش از میلاد، به عنوان یک مرد دانشمند شناخته شد. وی نخستین کسی است که دانش هندسه را از مصر به یونان آورد. مهم‌ترین نکته‌ای که به وی نسبت می‌دهند، این است که دو مثلث مساوی یکدیگرند، اگر یکی از ضلع‌های آن‌ها و دو زاویه مجاور آن با هم مساوی باشند. طالس، نه به خاطر پاسخ‌هایی که به برخی مسائل داده، بلکه بیش‌تر به لحاظ پرسش‌هایی که طرح کرده است، در تاریخ فلسفه به جایگاه رفیعی دست یافته است. منبع: روزنامه شرق با تلخیص

(4) 4. افلاطون: افلاطون یا فلاطون، دومین فیلسوف از فیلسوفان بزرگ سه‌گانه (سقراط، افلاطون و ارسطو) یونانی است. در میان این سه، او بود که پایه‌های فلسفی فرهنگ غرب را بنا گذاشت. تأثیر او بر فلسفه اسلامی نیز قابل توجه است. افلاطون در آتن به سال قبل از میلاد در یک خانواده متشخص آتنی متولد شد. وی در بیست سالگی برای تکمیل معارف خود شاگرد سقراط شد. این مصاحبت و شاگردی به مدت ده سال ادامه یافت. پس از اعدام سقراط به سال، افلاطون آتن را ترک کرد. افلاطون در سال پیش از میلاد آکادمی را در مکانی به همین نام بنا کرد تا به طور جامع

به آموزش حکمت و تحقیق در این زمینه پردازد. ارسطو به مدت سال شاگرد آکادمی و پس از آن استاد بود. در آکادمی رشته‌های مختلفی، شامل ستاره‌شناسی، زیست‌شناسی، هندسه، اخلاق و کلام تدریس می‌شد. مهم‌ترین کتابی که از افلاطون به جای مانده رسال جمهور است. رسال جمهور، هنر و زیبایی را از دیدگاه افلاطون و سقراط به بهترین وجه نشان می‌دهد. افلاطون در سال مُرد منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد با تلخیص

(5) 5. جالینوس (- م): او از پزشکان یونان باستان بود. دیدگاه‌های او بیش از هزار سال دیدگاه چیره در پزشکی اروپا بود. جالینوس اهل پرگامون یونان (برگامای کنونی در ترکیه) بود. وی هشتمین و آخرین طبیب بزرگ است، و نه تنها کسی به پایه او در علم نرسید، بلکه هیچ کس به مقام علمی او نزدیک نگردید. از آغاز پیدایش پزشکی تا آن زمان، سوفسطائیان در آن فن اختلاف بسیاری پدید آورده و محاسن آن را از بین برده بودند. او بر ضد آنان قیام کرد و گفت آنان را ابطال نمود و دانش بقراط را زنده ساخت و بر کتب از دست رفته او، شروحی نوشت. او کتاب‌های بسیار در کشف حقایق فن پزشکی تألیف کرد. جالینوس، به قولی تا حدود چهارصد کتاب تألیف کرد که بخشی از آن‌ها در آتش‌سوزی نیایشگاه صلح از میان رفت. نام جالینوس به خاطر شهرت وی، در ادبیات فارسی رواج یافته‌است:

وگر خود علم جالینوس دانی چو مرگ آمد به جالینوس مانی نظامی

منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد با تلخیص

(6) 6. ارسطو: او در سال (قبل از میلاد) در خانواده‌ای ثروتمند از اهالی استاگیرا، شهری در شمال یونان، به دنیا آمد. در سالگی به فرهنگستانی به نام آکادمی افلاطون در آتن فرستاده شد و سال در آنجا درس خواند و تدریس کرد. در آموزشگاه خود در آتن را به نام لایسیوم تأسیس کرد. او که یکی از مهم‌ترین فیلسوفان غربی به حساب می‌آید. شاگرد افلاطون و آموزگار اسکندر مقدونی بود. تالیفات او در زمینه‌ها و رشته‌های گوناگون من جمله فیزیک، متافیزیک، شعر، زیست‌شناسی، منطق، علم بیان، سیاست، دولت و اخلاق بوده‌اند. ارسطو فلسفه را به عنوان «دانش بودن» تعریف می‌کرد. ارسطو را می‌توان از نخستین فیلسوفان تحلیلی دانست. وی همچنین واضع منطق نیز هست. آثار ارسطو بسیار متنوع بوده و شامل جمیع معارف و علوم یونانی (جز ریاضی) است که از آن جمله، می‌توان از فن شعر، فن خطابه، کتاب اخلاق، سیاست، ما بعد الطبیعه نام برد. ارسطو با انتقاد از فرضیه مثل (Idea) فلسفه خود را آغاز می‌کند. حقایق قابل ادراک وجود ندارند آنچه وجود دارد، مثال نیست، بلکه خرد و جزئی است. او سال بعد (0)، در سالگی درگذشت. منبع: دانشنامه ویکی‌پدیا، با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 238

یونان آن زمان، سه مرکز بود: معبد، برای عبادت، آکادمی، برای فراگیری دانش، و دادگستری، برای احقاق حق ضعیفان.

ایمان و آثار آن، ص: 239

در این کشور، اگر دختری را که شوهر می دادند و او در سال اول، فرزندی که می زایید، دختر بود، در دادگا آتن محکوم به پرداخت جریمه می شد. اگر این زن، در سال دوم هم دختر می زایید، در آن دادگاه، به دو برابر جریمه محکوم می شد، و چنانچه در سال سوم، باز این زن دختر می زایید، با حضور پدر و مادر آن زن و پدر و مادر داماد، در دادگستری به دار کشیده می شد.

2. چین

و اما در چین، وقتی در خانواده ای دختری متولد می شد، در زمانی که این نوزاد دختر در دست قابله بود، طبق رسم همیشگی این کشور، بلافاصله پدر این نوزاد دختر، از بازار آهنگرها يك جفت كفش آهنی که قالب آن انداز پای این نوزاد يك روزه بود، تهیه می کرد، و هنوز لباس به تن این نوزاد نپوشانده بودند، این كفش آهنی را به پایش می کرد و بندهایش را می بست. این دختر تا پانزده سال حق نداشت این كفش را بیرون بیاورد؛ برای این که پای این دختر رشد نکند؛ تا او یا در خانه بماند، و یا برای پراندن کلاغ و کبوتر، در کلبه ای در مزرعه بنشیند.

3. هندوستان

اما در هندوستان، دو قوم در هندوستان بودند. قوم اول، بت پرست بودند، و بتخان آن ها، در مرکزی که پیش خود آن ها مقدس بود، قرار داشت. هر سه سالی، یکبار، برای بتی که در آن بتخانه است، قبیله باید قربانی می برد. قربانی عبارت بود از دختری که هیجده سالش تمام شده بود. در آن جا او را قربانی می کردند تا قبیله به بت تقرّب پیدا کند.

الان هم که دنیا، دنیای علم، نور، روشنفکری قوم، تجدد و تمدن شده است، رسم دین و قاعد آیینی شان این است که اگر دختری را شوهر دادند و آن شوهر به مرض، تصادف و حادثه از دنیا رفت، چه بچه دار باشند و چه نباشند، به دنبال جناز شوهر، دختر باید تا کنار رودخانه مقدس بیاید، و برای این که بعد از این مرگ، آن زن در آیینشان حق شوهر کردن

ندارد، با طنابی آن زن جوان زنده را به مرد آن مرد می‌بندند و هر دو را با هم آتش می‌زنند و خاکسترشان را در رودخانه می‌ریزند.

4. ایتالیا

و اما در ایتالیا (روم قدیم)، اوضاع زن این بود که اگر شوهری از دست زنش کدورت پیدا می‌کرد، با کمک فرزندان، آن زن را در خانه برهنه می‌کرد. این زن

ایمان و آثار آن، ص: 240

می‌بایست به دستور شوهر سر پا می‌نشست تا دیگر روغن زیتون در حال جوشیدنی را بر روی سرش خالی می‌کردند. دوم این بود که اگر پدری در کار و کاسبی ضعیف می‌شد و احتیاج به پول پیدا می‌کرد، به خانه می‌آمد و دخترش را بر می‌داشت و به بازار می‌آورد و او را در معرض فروش می‌گذاشت؛ دختر را می‌فروخت و کمبود خرجش را رفع می‌نمود و این گونه زندگی‌اش را اداره می‌کرد.

5. ایران

و اما در فرهنگ ایران، تا زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله، زن ایرانی جزء اشخاص در آن جانداران زنده نبود؛ فرهنگ، یعنی که توالد و تناسل دارند، مثل: آدم، گوسفند، شتر، گاو، و مانند این‌ها، از اشخاص بودند و زن در این فرهنگ، جزء این اشخاص نبود، و حقّ ملکیت، کامل هم نداشت. در ایران فقط زن می‌توانست مالک مالی شود که قیمت آن از بیست من جو کمتر باشد؛ چنان‌که به تاریخ مراجعه شود، زنان ایرانی دهقان، دامدار و چوپان بودند، و هزاران کار کوچک هم به عهد آن‌ها بود.

6. عربستان

اما در عربستان، دربار زنان برنامه‌های مختلفی را اجرا می‌کردند:

برنام اول: وقتی دختر از مادر متولد می‌شد، فوراً او را زنده به گور می‌کردند.

برنام دوم: وقتی دو عرب به همدیگر می‌رسیدند، دو جمله می‌گفتند: از مرکبم به نفعت پایین آمدم، و از مرکبت به نفعم پایین بیا. این دو جمله که بین آنها رد و بدل می‌شد، آنان زنان خود را با همدیگر عوض می‌کردند؛ سه ماه، خاتم این عرب در رختخواب آن عرب دیگر بود، و سه ماه، خاتم آن عرب پیش این عرب بود.

برنام سوم: ده نفر جوان بودند، ولی هیچکدام قدرت ازدواج کردن نداشتند، بنا براین، همه آنها با هم با يك دختر به صورت شریکی ازدواج می‌کردند. سر سال که آن دختر، بچه‌ای می‌زایید، آنها می‌رفتند قیافه‌شناسی می‌آوردند. و آن ده مرد هم در اتاق می‌نشستند. آن قیافه‌شناس بچه را نگاه می‌کرد، و بعد آن را با قیاف آن ده مرد ارزیابی می‌کرد. جمجمه و قیافه بچه به قیاف هر کس بیش‌تر شبیه بود، قیافه‌شناس می‌گفت: آن كودك متعلق به او است، و آن فرد پدر بچه می‌شد. بقیه می‌ماندند تا سال دیگر که آن دختر دوباره بچه‌دار شود.

ایمان و آثار آن، ص: 241

حقوق زن در قرآن

اما همان وقت، قرآن زن را هم‌دوش مرد، انسان، مالك، واجب‌النفقة و وارث دانسته و عملش را در کارکرد مالی محترم می‌داشت و ملکیتش را هم بی‌حد می‌دانست؛ چنان‌که ثواب نماز و روزه و حجّ زن را با مرد برابر تلقی می‌کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شدیداً با شیرخوارگاه به مخالفت برخاست، و تربیت بچه را بر عهد مادر خانه گذاشت، و رهبر اسلام به آنها اعلام کرد: روزی که بچه می‌زاید، از همان اول که آن بچه در دامن‌تان شروع به شیر خوردن می‌کند، اگر قصدتان این باشد که آن فرزند متصل به امت اسلامی تربیت شود، تا دو سال بعد که شیر را قطع می‌کنید، پیش خدا، هر يك بار مکیدن آن كودك، برابر با آزاد کردن بنده‌ای از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام است. «1»

اسلام این چنین آمد و از مادران و تربیت‌شدگان خود، فاطمه، خدیجه، زینب، کلثوم و سمیه، محصولات، مانند: حسن، حسین، حبیب بن مظاهر، زهیر، قمر بنی‌هاشم، محمد حنفیه و علی اکبر گرفت. هم این افراد، محصولات جنس زن بر اساس آئین اسلام است، اما در روزگار ما، زن ارزان‌تر از هم زمان‌ها است. اکنون تبلیغات تجاری به وسیله خود زن، یا با تصویرش بر روی کالا، انجام می‌گیرد و این در حالی است که در اسلام، از نظر ارزیابی، حقوق زن با حقوق مرد، در عبادت، اجر بهشت و نماز یکسان است.

نمونه‌هایی از زنان تاریخ اسلام

در آیین قرآن و روایات و اخبار، اسلام برای حقوق زن چیزی کم نگذاشته است، و زنانی تربیت کرد که تاریخ عالم نمون آنان را نشان نمی دهد. چند نمونه مثال بزنم تا قدرت و قوت اسلام را در این باره درک کنیم.

همسر ابوبکر، یکی از ارزنده ترین نمونه های تربیتی اسلامی است. این زن از این مرد فرزندی به نام محمد پیدا کرد. محمد در دامن علم حضرت علی علیه السلام تربیت

(1) 7. امالی شیخ صدوق، ص 411. متن روایت چنین است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ تُرِيدُ بِهِ صَلَاحًا نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا وَ مِنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا لَمْ يُعَذِّبْهُ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَهَبَ الرَّجَالُ بِكُلِّ خَيْرٍ فَأَيُّ شَيْءٍ لِلنِّسَاءِ الْمَسَاكِينِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ يَمْنَزِلُهُ الصَّائِمُ الْقَائِمُ الْمُجَاهِدُ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعَظَمِهِ فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصْبَةٍ كَعْدِلٍ عَتَقَ مُحَرَّرٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَنْبِهَا وَ قَالَ اسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ.

ایمان و آثار آن، ص: 242

شد. او بیست و هشت ساله بود که او را به عنوان ارزنده ترین عاشق علی علیه السلام در کشور مصر کشتند «1» و بدنش را در پوست گاو گذاشتند و سوزاندند، و خاکسترش را به باد دادند. «2» وقتی محمد از دنیا رفت، علی علیه السلام تا چند سال برای او گریه می کرد. «3» محمد بن ابی بکر فرزند کوچکی به نام قاسم «4»، از خود به

(1) 8. محمد بن ابی بکر (10 - 38. ق.). محمد بن عبد الله (ابی بکر) بن عثمان بن عامر القرشی، التیمی، أبو القاسم المدنی، ربیب الامام علی، و امیر مصر من قبله. ولد بین مکة و المدینه فی حجة الوداع (سنه 10)، و نشأ بالمدينة فی حجر امیر المؤمنین، و کان علیه السلام قد تزوج أمه أسماء بنت عُمیس بعد وفاه أبيه. کان من أصفیاء أصحاب الامام علی علیه السلام، جریئاً فی الحق، موصوفاً بالعبادة، و الاجتهاد، فکان یدعی (عابد قریش). شهد وقعه الجمل مع علی علیه السلام، ثم ولی إمارة مصر فی سنه سبع، و قیل: ثمان و ثلاثین.

أمره بتقوى الله بالسرو العلانية، و خوف الله تعالى في المغيب و المشهد، و أمره باللين على المسلم، و الغلظ على الفاجر، و بالعدل على أهل الذمه ... بعث معاوية عمرو بن العاص بجيش من أهل الشام إلى مصر، فالتقى هو و عسكر محمد بن أبي بكر و دارت معارك شديده انتهت بدخول ابن العاص مصر، فاختمى ابن أبي بكر، فعرف «معاوية بن خديج السكوني» مكانه، فقبض عليه، و قتله، و دسّه في بطن حمار ميت و أحرقه، و ذلك في سنه ثمان و ثلاثين. فلما بلغ ذلك علياً عليه السلام حزن عليه حتى رُئِيَ ذلك فيه، و تبَيَّن في وجهه، و قام في الناس خطيباً، فقال: ألا و إنّ محمد بن أبي بكر قد استشهد رحمه الله عليه، و عند الله نحتسبه، أما و الله لقد كان ما علمت ينتظر القضاء، و يعمل للجزاء، و يبغض شكل الفاجر، و يحبّ سمّت المؤمن. موسوعة طبقات الفقهاء، ج 1، ص: 513- 515 با تلخيص

(2) 9. در تاريخ طبري، ج 5، ص 104 ماجرای کشته شدن محمد بن ابی بکر آمده است.

(3) 10. در تمام نهج البلاغه، ص 868، نامه 75 که حضرت دستور داده بود که در هر جمعه آن را برای مردم بخوانند، آمده است: ... فیا لها من مصیبه ما اعظمها بمصیبتی بمحمد. فوالله ما کان إلّا کبعض بنی ...

(4) 11. القاسم بن محمد بن أبي بكر (37- 108، 107. ق.). ابن أبي قحافه القُرشي التيمي، أبو محمد، و يقال: أبو عبد الرحمن المدني. ولد في خلافة الامام على عليه السلام، و قُتل أبوه و بقى القاسم في حجر عائشه. كان أحد فقهاء المدينة، و عدّ من أصحاب السجاد عليه السلام، و من أصحاب الباقر عليه السلام و هو جدّ الامام جعفر الصادق عليه السلام لأُمّه أُم فروه، و أمّها أسماء، و قيل قريبه بنت عبد الرحمن بن أبي بكر. نقل عنه الشيخ الطوسي في كتاب «الخلاف» فتويين. روى عبد الرزاق الصنعاني بسنده عن القاسم بن محمد أنّه أمر أصحابه من الضحك بإعادة الصلاه و لا يعيد الوضوء و من كلام القاسم: لأن يعيش الرجل جاهلاً بعد أن يعرف حقّ الله عليه خيرٌ له من أن يقول ما لا يعلم. و قال: قد جعل الله في الصديق البارّ المقبل عوضاً من ذی الرّحم العاقّ المدبر. توفي بئديد (بين مكه و المدينه) حاجاً أو معتمراً في سنه ثمان و مائه. موسوعة طبقات الفقهاء، ج 1، ص 490- 488

ایمان و آثار آن، ص: 243

یادگار گذاشت. قاسم بزرگ شد و عروسی کرد. خدا به قاسم، نو ابوبکر، دختری داد که اسمش را امفروه گذاشتند. «1» حضرت باقرالعلوم علیه السلام با این دختر؛ یعنی نو ابوبکر، دختر قاسم، ازدواج کرد. خدا از این دختر به امام باقرعلیه السلام، حضرت صادق علیه السلام را عنایت کرد. این تصویری از تربیت اسلام است.

امام صادق علیه السلام می خواست پسرش را زن بدهد، و از امام حسن مجتبی علیه السلام هم نوه ای به نام نفیسه به یادگار مانده بود. امام صادق علیه السلام خانواده خود را پیش مادر نفیسه فرستاد که نفیسه را به عقد پسرش در بیاورد.

او قبول کرد و نفیسه به خان امام صادق علیه السلام آمد و همسر پسر حضرت صادق علیه السلام شد. او پیش از رسیدن زمان مرگ، از مدت‌ها پیش، خود را آماد این دیدار کرده بود؛ نفیسه با دستانش قبرش را کنده بود و پیوسته در آن قبر می‌رفت و نماز می‌خواند. او توانست در این قبر شش هزار بار قرآن را ختم کند. روز مردن نفیسه، از او خواستند روزهایش را افطار کند، او امتناع کرد، و گفت: سی سال از خدا می‌خواستم که در چنین حالی با او دیدار کنم. سپس شروع به خواندن سوره انعام کرد و همین که به آیه صد و بیست و هفتم: **كُنْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «2»** رسید، هنوز طراوت این کلام الهی در دهانش بود که از دنیا رفت. **«3»** این زن يك نمونه از زنانی بود که اسلام تربیت کرد، ارزنده‌ترین نمون تربیت.

و اما در اصفهان، خانمی مجتهد داشتیم که تفسیری در قرآن نوشته، به نام مخزن‌العرفان. **«4»** این زن، نمونه در

(1) 12. أم فروه فاطمه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر: كانت أم الصادق عليه السلام و أمها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر و هذا معنى قول الصادق عليه السلام ان أبا بكر ولدني مرتين. روى الكليني في الكافي بسنده عن الصادق عليه السلام في حديث قال: كانت أمي من آمنت و اتقت و أحسنت و الله يحب المحسنين. قال: و قالت: أمي، قال أبي: يا أم فروه اني لأدعو الله لمذنبى شيعتنا في اليوم و الليلة ألف مره لأنا نحن فيما ينوبنا من الرزايا نصبر على ما نعلم من الثواب و هم يصبرون على ما لا [يعملون] يعلمون و روى الكليني في الكافي بسنده عن عبد الأعلى رأيت أم فروه تطوف بالكعبه عليها كساء متنكره فاستلمت الحجر بيدها اليسرى فقال لها رجل من يطوف يا أمه الله أخطأت السنه فقالت انا لأغنياء عن علمك. أعيان الشيعة، ج 8، ص 390 با تلخيص

(2) 13. انعام: 127: برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است و به پاداش کارهای پسندیده‌ای که همواره انجام می‌دادند یار و سرپرست آنان است.

(3) 14. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی، ج 10، ص 120.

(4) 15. نصرت أمين التجار (1308-1403): العلويه نصرت بنت محمد علی بن حسن بن محمد بن معصوم الحسيني الأصفهاني، الملقبه بأمين التجار. من القلّه من أصحاب العلم من النساء اللاتي بلغن رتبة الاجتهاد، ولدت في أصفهان سنة 1308 ق.، و بها أخذت المقدمات و السطوح و الخارج على أعلامها و بالأخص الشيخ محمد رضا الأصفهاني المعروف بالمسجد شاهی. و مما قال السيد المرعشي قدّس سرّه: «نالت مرتبه عاليه من العلم و الكمال، و لها عدّه إجازات اجتهاد و شهادات علميه من العلماء، كانت رحمها الله تدرّس الفقه و الأصول في أصفهان و ربّت عدّه علمات، لها مؤلّفات طبع

أغلبها، توفيت في أول رمضان 1403 في أصفهان». من آثارها: آخرين سير بشر، الأربعين الهاشمية، تفسير القرآن به نام مخزن العرفان در 15 جلد). فهرس التراث، ج 2، ص 601

ایمان و آثار آن، ص: 244

اسلام است. این زن نمونه، سطوح عالی فقه، فلسفه و حکمت درس می داد و مدرس تفسیر کتاب خدا بود.

شخصیت زن در قرآن

جنس زن را آن طور که شایسته است، نمی شود در این خانه خاکی دید. چهر شایسته جنس زن را باید در آئینه کتاب خدا دید. چند آیه در قرآن است که حقوق زن را از نظر شخصیت نشان می دهد:

قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ «1»

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ «2»

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهَ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «3»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ «4»

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ «5»

(1) 16. آل عمران: 61: بگو: بیاید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

(2) 17. آل عمران: 42: و [یاد کنید] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! قطعاً خدا تو را برگزیده و [از همه آلودگی های ظاهری و باطنی] پاک ساخته، و بر زنان جهانیان برتری داده است.

(3) 18. نحل: 97: از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

(4) 19. حجات: 13: ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است.

(5) 20. کوثر: 1- 3: بی تردید ما به تو خیر فراوان [که برکت در نسل است و از فاطمه ریشه می گیرد] عطا کردیم. پس [به شکرانه آن] برای پروردگارت نماز بخوان و شتر قربانی کن. یقیناً دشمن [که به] تو [زخم زبان می زند] خود بدون تبار و نسل [و بریده از همه خیرات و برکات] است.

ایمان و آثار آن، ص: 245

این آیات همگی آیاتی هستند که حقوق زن را از نظر شخصیت نشان می دهد.

باید گفت: تنها در سای اسلام، زن محترم است، و قبل از ظهور اسلام، زن شخصیتی نداشت. الان هم زنان بریده از قرآن، بی شخصیت ترین موجود آفرینش هستند. الان انسان می بیند که زن در کانون های فساد مصرف می شود.

نمونه ای از فدکاری يك زن در كربلا

جنگی سخت آغاز شده بود و جناده بن کعب «1» از اولین یاران حسین علیه السلام بود که به شهادت رسید. هنوز خون پدر گرم بود که پسر جوان او با بدرقه مادر عازم نبرد گردید. مادر به جوان خود گفت: عازم نبرد شو و پیشاروی فرزند رسول الله نبرد نما. پس جوان حرکت به سوی میدان نبرد را آغاز کرد. امام حسین علیه السلام که متوجه عزیمت جوان به صحنه نبرد شد، دستور داد که او را از رفتن به نبرد بازدارند. بعد حضرت به یارانش گفت، او جوانی است که تازه پدرش در جنگ به شهادت رسیده است؛ شاید مادر این جوان به رفتن او رضایت ندارد. جوان گفت: خود مادرم مرا به این رفتن دستور داده است. بعد جوان با سردادن این سرود راهی میدان نبرد شد:

أمیری حسین و نعم الأمير سرور فؤاد البشیر النذیر

جوان در میدان نبرد با تمام وجود خود پیکار نمود و شهید شد. دشمن جوان را سر برید و سرش را به طرف اردوگاه حسین علیه السلام پرت کرد. مادر سر جوان خود را به دست گرفت و گفت: آفرین پسر، ای خوشی دلم و ای نوردیدگانم! سپس سر فرزند جوانش را به طرف دشمن پرتاب نمود و يك تن از آنان را با این پرتاب کشت. بعد ستون خیم خود از جا گند و با این سرود به دشمنان حمله کرد:

أنا عجوز سیدی ضعیفه خاویه بالیه نحیفه

(1) 21. جناده بن کعب بن الحارث الأنصاری الخزرجی: ذکره صاحب ابصار العین و قال کان ممن صحب الحسین علیه السلام من مکة و جاء معه هو و اهله فلما کان یوم الطف تقدم إلى القتال فقتل فی الحمله الأولى انتهى. و لم يذكر مستنده ثم ذکر ابنه عمر و قال انه هو الذی قال فیه علیه السلام هذا غلام قتل أبوه فی المعرکه و لعل أمه تکره قتاله أعیان الشیعه، ج 4، ص 224. در بحارالأنوار، ج 45، ص 28 گفته است که جناده در کربلا شانزده نفر از دشمنان را کشته است.

ایمان و آثار آن، ص: 246

أضربکم بضربه عنیفه **دون بنی فاطمه الشریفه**

با این حمل این زن قهرمان، دو تن از دشمنان به درک واصل شدند. امام علیه السلام که حضور زنان در جنگ را درست نمی دانست، به آن زن قهرمان دستور بازگشت داد و برایش دعا نمود. «1» اسلام چنین زنانی را تربیت کرده است.

(1) 22. بحارالأنوار، ج 45، ص 27- 28- مناقب، ج 4، ص 104.

ایمان و آثار آن، ص: 247

رویارویی بادینان با بی دینان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

در کربلا دو طایفه رو به روی هم قرار گرفتند؛ طایفه‌ای با تعداد کم که حداقل نفرات نقل شده برای آن‌ها، هفتاد و دو نفر است، و طایفه‌ای هم که حداقل نفرات نقل شده برای آن‌ها، سی هزار نفر می‌باشد. این طایفه با این تعداد اندک خود، دینداران به معنای حقیقی و واقعی بودند، و طایف مقابل آن‌ها هم بی‌دینان حقیقی و واقعی بودند، هر چند که کلمات دینی بر زبان آنان جاری می‌شد، و یا برخی از اعمالشان ظاهری دینی داشت.

اگر ما بخواهیم با آیات قرآن کریم هر دو طایفه را ارزیابی کنیم، یکی از آن آیاتی که می‌تواند به ما در این ارزیابی کمک کند، آی چهاردهم سور مبارک حجرات است: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا**

ایمان و آثار آن، ص: 248

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «1»

خداوند متعال در این آیه به جریانی اشاره می‌کند که از قدیم، تفاسیر قرآن اصل جریان آن را نوشته‌اند؛ گروه و قبیله‌ای از اعراب دچار مشکل اقتصادی و مشکل امور مادی شدند. آن‌ها پیش خود فکر کردند: ما چرا بلند نشویم، به مدینه و محضر پیغمبر اسلام نرویم و اظهار ایمان نکنیم و نگوییم ما مؤمن و دیندار شدیم. اخلاق اهل دین هم این است که کمک همدیگر و مهربان نسبت به یکدیگرند. با این اعلام دینداری به وسیله دیگر مؤمنان و متدینان به طور قطع مشکلمان حل می‌شود و سختی‌مان برطرف می‌گردد؛ دردمان مداوا می‌شود و وضع مالی‌مان هم خوب می‌گردد؛ چرا که به وسیله پروردگار عالم، مردم مؤمن از بخل بر حذر داشته شده‌اند و از آن‌ها خواسته شده که اهل جود و اهل کرم باشند؛ اهل انفاق و اهل صدقه باشند. پس با این اعلام دینداری، مشکل ما حل می‌شود؛ یعنی در حقیقت، آن‌ها می‌خواستند این دینداری را زمینه‌ای برای سیر کردن شکم و حل مشکل پولی و مادی قرار بدهند، و اصل مقصد هم پول و شکم بود و نه دین و ایمان. بی‌خبر از این که پروردگار مهربان عالم، يك وصفش این است که: **عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ «2»** است؛ خداوند، هم آگاه به باطن، و هم آگاه به غیب، و هم آگاه به پشت پرده، و هم آگاه به ظاهر است؛ بی‌خبر از این که خداوند خدایی است که **لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ «3»**: چیزی از او پنهان نمی‌ماند؛ بی‌خبر از این که **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «4»**: خدا به هر چیزی دانا است؛ بی‌خبر از این که **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «5»**: خداوند به آنچه در عمق قلب‌ها پنهان است، آگاه است؛ برای او حاضر و غایب وجود ندارد؛ برای او حضور و شهود و غیب وجود ندارد؛ برای او پشت پرده و غیر پشت پرده وجود ندارد؛ او وجود مقدسی است که:

(1) پی نوشت

1. حجات: 14: بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی‌کاهد زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

(2) 2. حشر: 22: دانای نمان و آشکار است

(3) 3. آل عمران: 5: چیزی بر خدا پوشیده نیست.

(4) 4. مجادله: 7: یقیناً خدا به همه چیز داناست.

(5) 5. لقمان: 23: او به آنچه در سینه‌هاست، داناست

ایمان و آثار آن، ص: 249

إِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ «1»: هر چیز نزد حضرت او حاضر است. بعد، این که من فکر کنم که خلوتی را انتخاب نمایم و پرده‌ها را بیاندازم و درها را ببندم و مرتکب گناهی بشوم که این خداوند مرا نبیند، این طور نیست. وجود مقدس او، در هر جا حاضر است و کنار همه می‌باشد. وَ هُوَ مَعَكُمْ «2»: و او با شماست. نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ «3»: من از رگ گردن به شما نزدیکترم. اگر ما خیلی چیزها را از یاد ببریم، او آن را از یاد نمی‌برد. او فراموشکار نیست. تمام عالم هستی هم يك صفحه برای پرونده‌های انسان است. تمام عالم هستی و هر حرکت ما در این جهان، ثبت و ضبط می‌شود و پاک هم نمی‌گردد. این قوم و این قبیله، بی‌خبر از هم این حقایق بودند. این تنها اهل ایمان هستند که به وسیل قرآن از خدا خبر دارند؛ این اهل ایمانند که از علم خدا خبر دارند. این اهل ایمانند که از دید خدا خبر دارند؛ این اهل ایمانند که خلوت را خلوت نمی‌دانند و در آن جا هم خود را در حضور پروردگار مهربان عالم می‌بینند. این است که اهل ایمان همه جا غرق در حیا هستند و چه در آشکار و چه در پنهان، از پروردگار مهربان و عادل خود حساب می‌برند. وقتی که آدم جاهل به خدا شود، هر فسادی را مرتکب می‌شود، و اگر او جاهل به صفات خدا بشود، هر گناهی را

مرتکب می گردد. اما عالمان به خدا، هیچ وقت گناه نمی کنند، یا اگر هم گناهی مرتکب می شوند، آن گناه، گناه صغیره است. آن هم در وقتی اتفاق می افتد که آنان از خدا غفلت می کنند که معمولاً هم غفلت نمی کنند.

خلاصه، این قبیل جاهل به خدا، بلند شدند و به مدینه آمدند و اظهار ایمان کردند؛ ولی کاری به ایمان و به خدا نداشتند، و تنها به گرسنگی خود و به خرابی وضع مادیشان کار داشتند و نظرشان این بود که اگر بروند و بگویند، ما مؤمن به خدا شدیم، مردم مؤمن به خاطر تکلیف، وظیفه و مسئولیت خود به این ها کمک می کنند و مشکلشان را حل می نمایند. آن ها به محضر پیغمبر آمدند و چنان که در متن قرآن در آیه چهاردهم حجرات آمده: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا**: اعراب آمدند و گفتند ما واقعاً مؤمن شدیم. **آمَنَّا** فعل ماضی است؛ یعنی ما منزل ایمان را گذرانیدیم؛ ما یقین به خدا داریم و مؤمن به پروردگاریم؛ دل به خدا داریم.

(1) 6. یس: 32: و همه آنان [بدون استثنا گردآوری خواهند شد و] در قیامت نزد ما احضار می شوند.

(2) 7. حدید: 4: و او با شماست.

(3) 8 .. ق: 16: و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم.

ایمان و آثار آن، ص: 250

خداوند به پیغمبر اکرم فرمود: **قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا**: شما به این جمعیت و به این قبیله بگو، دروغ می گوید و شما ابداً ایمان نیاوردید؛ دل به خدا ندادید و هیچ اتصالی به پروردگار پیدا نکردید؛ چرا؟ **لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**: من که از دل شما آگاهم؛ من که عالم به قلب شما هستم و دل شما پیش من حاضر هست. **لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**، جای ایمان، جای باور و جای تصدیق کردن قلب بوده و سای این ایمان هم از کنار قلب شما رد نشده است.

مؤمن واقعی چه کسی است؟

شما اعراب اگر می خواهید بدانید مؤمن واقعی چه کسی است؟ **لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا** و **لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**: به این اعراب بگو که بگویند ما يك اشهد ان لا اله الا الله ای را به زبان گفتیم و نه به دل، و اگر شما اشهد ان لا اله الا الله ای را

به دل بگویند که خیلی قیمت پیدا می کند؛ اگر به دل بگویند، اشهد ان لا اله الا الله، ارزشتان از هم موجودات عالم بیش تر می شود: **أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّهِ. «1»**، شما از هم موجودات زند عالم بهتر می شوید.

پس آنان با گفتن این لا اله الا الله زبانی هنوز ایمان نیاورده اند: **قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**. اما به راستی، مؤمن واقعی چه کسی است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. «2»** این ارزیابی پروردگار است. خدا با این سخن دارد مؤمن واقعی را می شناساند. این آیات برای ما جنب شاقول را دارد. همه ما می دانیم که یکی از ابزارهای بنا، شاقول است. برای چه بنا شاقول را به کار می برد؟ برای این که کجی و راستی دیواری را که چیده است، بفهمد. شاقول برای این است که به بنا وضع کارش را بفهماند. شاقول يك معلّم است، ولي يك معلّم جامد. شاقول فهماننده، نشان دهنده و راهنماست. هر چند آجری را که بنا می چیند، شاقول را می گیرد و می بیند جای يك آجر يك سانت از جای بقي آجرها فرق دارد. بعد به کارگر خود می گوید، يك چکش و يا يك تیشه به این آجر بزن تا با آجرهای دیگر میزان بشود. بنا با شاقول است که می تواند پنجاه متر دیوار را

(1) 9. بینه: 7: اینانند که بهترین مخلوقات اند

(2) 10. حجرات: 15: مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شك ننموده و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کرده اند اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

ایمان و آثار آن، ص: 251

راست بالا ببرد، و الا اگر شاقول نباشد، دیوار دو سانت به دو سانت و يا يك سانت به يك سانت ولو این که دیده نشود، کج می شود و شکم می دهد و بالاخره می ریزد و خراب می شود. این آیات شریف قرآن هم شاقول است، ولی شاقول ارزش یابی ارزش های انسانیت است. آدم با این آیات می تواند خودش را بفهمد و بشناسد که در چه جایگاه و در چه موضعی قرار دارد و در کجاست؛ نزدیک به خداست یا دور از او؟ فاسد است یا صالح؟ ظالم است یا عادل؟ اهل انبیا است یا اهل فرعونیان؟ اهل خداست یا اهل شیطان؟ نهایتاً اهل بهشت است یا اهل دوزخ؟ این گونه آیات فهماننده

است و وادار می کند آدم خودش را درست ببیند و کج نبیند. **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ:** مؤمنان واقعی آنهایی هستند که خدا را باور کردند. البته، باور کردن خدا، مقدماتی دارد. یا این است که آدم می نشیند و در وجود خود در عالم هستی فکر می کند، یا این که نه، به سراغ قرآن می رود یا به سراغ گفته های انبیا و ائمه می رود، مثل این که سراغ نهج البلاغه می رود تا این که خدا را پیدا کند و باور نماید. مؤمنان واقعی آنهایی هستند که خدا و پیغمبر را باور کردند، **لَمْ يَرْتَابُوا:** و تا از این دنیا بیرون بروند، نسبت به حقیقت، دچار بیماری شك نمی شوند. اصلاً معنای باور این است. آیا ما خودمان را باور کرده ایم؟ به قول دکارت، من فکر می کنم که هستم، پس هستم و دیگر شکی در خودم ندارم. ما در خودمان شك نداریم و نسبت به خودمان، هیچ وقت دچار تردید نمی شویم که من الآن زنده ام یا مرده؟ البته، من یقین دارم که زنده ام، و در خودم شك نمی کنم که من اصلاً وجود خارجی دارم یا ندارم؟ البته که من وجود دارم. شك نمی کنم که من آثاری دارم یا ندارم؟ در خودم شك نمی کنم که من آیا لالم یا اهل گفتارم و زبان سخن دارم؟ چون باور دارم که من زبان سخن دارم و باور دارم که می بینم و هستم. فردا هم همین باور را دارم و يك ماه دیگر هم همین باور را دارم و تا وقت مردن هم همین باور را دارم. اهل ایمان چنین باوری را نسبت به خدا و پیغمبر دارند؛ الهیت پروردگار عالم را باور دارند؛ نبوت پیغمبر را هم باور دارند و این باورها را هیچ کس نمی تواند از آنها بگیرد. **وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ:** مؤمنان واقعی هم جهاد مالی دارند و هم جهاد بدنی. اهل ایمان جهاد مالی دارد. همین خدا به آنها گفته، انفاق، زکات و خمس داشته باشید، و آنها این جهادهای مالی را سر موقع انجام می دهند. اهل ایمان، جهاد بدنی دارند. همین خدا به آنها گفته، نماز برپادارید و روزه بگیرید و به جبهه

ایمان و آثار آن، ص: 252

بروید، و آنها این جهادهای بدنی را سر موقع انجام می دهند. این باور داشتن خدا، باور داشتن پیغمبر، باور داشتن جهاد با مال و جهاد با وجود و با جان و با بدن، در جمعیتی زنده هستند که **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ:** آنان مؤمنان راستینند. این هفتاد و دو نفر، مؤمن واقعی بودند و آن سی هزار نفر، بی دین واقعی بودند، گرچه کلمات دین بر زبانشان جاری می شد و یا برخی از اعمال دینی را انجام می دادند. من فکر نمی کنم نماز يك نفر از این سی هزار نفر، از عمر سعد گرفته تا شمر و خولی، در این هشت روزی که در کربلا بودند، قضا شده باشد؛ چون در اولین برخوردی که این جمعیت سی هزار نفری با حضرت سیدالشهداء علیه السلام در بیابان داشتند، فرمانده جمعیت آنان داشت با ابی عبدالله علیه السلام صحبت کرد و هنوز حرفها تمام نشده بود که اذان ظهر شد و امام حسین علیه السلام به فرماند آن لشکر گفت، فعلاً شما با جمعیت

خود بروید نمازتان را بخوانید و من هم با جمعیت خودم می‌روم نمازمان را می‌خوانیم، و بعد از تمام شدن نماز، صحبت‌مان را ادامه می‌دهیم. آن‌ها آمده بودند که امام حسین علیه السلام را بکشند، ولی حضرت به همین قاتلانش گفت، شما نمازتان را بخوانید و ما هم نمازمان را می‌خوانیم. این جور نیست که نماز، علامتِ ایمان باشد؛ بلکه باور، علامت ایمان است؛ تقوا، علامت ایمان است؛ ترك گناه، علامت ایمان است؛ مستقیم بودن، علامتِ ایمان است؛ برادری داشتن با دیگران، علامت ایمان است؛ صلح، علامت ایمان است؛ نه نماز تنها. برای همین می‌بینیم، این افراد هم کلمات ایمان را بر زبان جاری می‌کردند. آن‌ها اگر یا الله، یا رحیم، و یا یا کریم، می‌گفتند؛ اما این گفتن‌ها دروغ بود؛ آن‌ها نماز می‌خواندند؛ اما این نماز، دروغ بود. اگر نماز آن‌ها، نمازِ واقعی بود؛ آثار همان نماز واقعی را داشت که در قرآن آمده است: **أَقِمِ الصَّلَاةَ «1»**. نماز به پا دار که **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. «2»** اما این افراد نماز خواندند، و منکرترین منکرات را که کشتن هفتاد و دو مؤمن واقعی بود، مرتکب شدند، پس آن نماز دروغ بود. برخی از این‌ها حج می‌گزارند، ولی حج آن‌ها دروغ بود. برخی از این‌ها در کوفه اهل مسجد بودند، ولی این مسجد رفتن هم دروغ بود. این‌ها مؤمن واقعی نبودند؛ چرا؟ چون ایمان واقعی دارای آثار بسیار با ارزشی است؛ هم‌چنان‌که بی‌دینی واقعی هم دارای آثار بسیار پستی است.

(1) 11. نماز را برپا دار.

(2) 12. عنکبوت: 45. نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد.

ایمان و آثار آن، ص: 253

حیای دیندار و بی‌دین

در این جا به گوشه‌ای از آثار دین و دینداری عنایت می‌کنیم. به طور مثال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از ضرب‌المثل‌های انبیا جز این گفت مردم برجا نمانده است، اگر حیا نداری، هر کاری که خواستی انجام بده. **«1»** معلوم است چنین کسی که در برابر پروردگار و در برابر مردم حیا ندارد، دیگر از گناه روگردانی ندارد؛ آدم بی‌حیا از توهین و تحقیر مردم و ضرر زدن و ظلم کردن به آنان ابا ندارد، و الا آدمی که از پروردگار عالم حیا کند، در خلوت هم که باشد و آتش غریزه هم فوران کند، با خود می‌گوید، پروردگار عالم دارد مرا می‌بیند و من از او خجالت می‌کشم و نمی‌توانم

مرتکب کارِ زشت شوم. يك آدم با حیاء هیچ وقت به مردم حمله نمی کند؛ هیچ وقت به مردم تهمت نمی زند؛ هیچ وقت به مردم بد نمی گوید؛ هیچ وقت به مردم فحش نمی دهد. کسی که مای حیا دارد، ادب دارد؛ هم نسبت به خدا ادب دارد و هم نسبت به بندگان خدا. امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»²: آن کسی که حیاء ندارد، بداند دین ندارد؛ چون حیا از آثار دین واقعی است و از آثار الفاظ دین که به زبان آورده می شود، یا از آثار اعمال ظاهری که انجام می دهد، نیست.

عبادت به عشق رسیدن به دختر شاه

مرحوم نراقی در کتاب طاقدیس نقل می کند که جوان خارکنی عاشق دختر حاکم شد و با همان لباس خارکنی اش به خواستگاری او رفت. همان دم در نگهبان قصر به او گفت: شما قبلاً از اعلی حضرت وقت گرفتید؟ او گفت: نه. نگهبان گفت: نمی شود که وقت نگرفته، پیش شاه بروی. بعد به او گفت: اصلاً تو با شاه چه کار داری؟ گفت می خواهم بروم از شاه دخترش را خواستگاری کنم. نگهبان حسابی او را کتک زد و به او گفت برود گم شود و دیگر این جا پیدایش نشود. بعد کسی به این جوان خارک کن گفت می خواهی شاه دخترش را به تو بدهد؟ جوان گفت: خیلی دلم می خواهد. آن شخص گفت: این کاری ندارد. به مسجد جامع برو و کنار محراب آن، تا نفس داری، نماز بخوان. چند نفر که تو را دیدند، به تو می گویند التماس دعا. چند تا دعا هم که برای آن ها کردی، کسی هم دنبال این نخواهد بود که پیگیری کند ببیند سرانجام این دعاها تو

(1) 13. اشاره به این روایت عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 56: عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحْيَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ.»

(2) 14. کافی، ج 2، ص 106.

ایمان و آثار آن، ص: 254

چه می شود و آیا به اجابت می رسند یا نه. پس همین که بر حسب اتفاق مریض کسی هم خوب شود، می گویند: به به از این نَفَس. نَفَس عیسی در وجودش رفته و این طوری تو مشهور می شوی. در دربار ممکن است کسی مشکلی پیدا بکند که با پول و یا با دوا و یا با وساطت حل نشود و یکی هم بداند که در مسجد جامع عابد زاهد نَفَس داری هست و به

آن درباری بگوید: برو به آن عابد بگو که برایت دعا کند تا مشکلات حل شود، و این ماجرا همین طوری دهن به دهن که بگردد، ممکن است آن وقت شاه هوس بکند و بگوید: من دامادی پاك، پاك نعمت و نفس دار می خواهم که دخترم را به او بدهم که اگر دخترم گرفتاری پیدا کرد، از نفس او مشکلس حل شود. جوان خارکن گفت: راه خوبی است. جوان به مسجد جامع رفت و روز و شب نماز خواند. چند نفر هم از او التماس دعا کردند و این جوان کم کم مشهور شد. اما این نماز که نماز نبود؛ زیر پوشش این نماز، غریز جنسی برای رسیدن به دختر شاه شعله‌ور بود. این عبادت، عبادت خدا نبود. این عبادت، عبادت شهوت بود، ولی به این صورت. هر نمازی که نماز نیست. هر روزی که روزه نیست.

روایتی پرقیمت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربار ارزش حیا

دین واقعی یکی از آثار آن حیا است. از وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایتی نقل شده و چه روایت پر قیمتی است: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا، بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ: الصَّدْقُ، وَ الْحَيَاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ الشُّكْرُ.»¹: کسی که به غفلت و به اشتباه خودش را غرق گناه کرد، گناه مالی، گناه بدنی و گناه حقوقی، و این قدر گناه کرد که از سر تا قدم او به طور کامل در پوشش گناه قرار گرفت؛ دست گناه کرد؛ چشم گناه کرد؛ شکم گناه کرد؛ شهوت گناه کرد، اما او می آید با درایت پروردگار و با هدایت قرآن آراسته به چهار صفت می شود؛ زیبای به چهار صفت می گردد؛ خوش قیافه با چهار زینت می شود.

اولین آن صفات، «الصَّدْقُ» است؛ او ظاهر و باطن خود را یکی می کند، و چه دوست داشتنی است، آن که دلش با زبانش یکی است. صدق مقام خیلی برجسته‌ای است. اگر صدق در من نباشد، من متقلبانه خودم را به مردم می نمایانم؛ یعنی آن کسی را به مردم نشان می دهم که من آن طور نیستم؛ اما اهل صدق همانی که هستند، خود را به مردم نشان می دهند و به تقلب، نه به عمل خود، و نه به ارزش‌هایشان، چیزی را اضافه نمی کنند؛ سخن

اضافه‌ای نسبت به خود نمی‌گویند و همانی که هستند، خود را نشان می‌دهند، و همانی را می‌گویند که دلشان هم همان را می‌گوید، و این گونه آنان اهل صدق می‌شوند.

«وَالْحَيَاءُ»: و همین‌هایی که غرق در گناهند، می‌آیند ویژگی دیگری، چون: حیاء را پیدا می‌کنند و سر به زیر می‌شوند و نسبت به پروردگار، نسبت به خانواده و نسبت به مردم با ادب می‌شوند و دیگر، مغرورانه با کسی برخورد نمی‌کنند؛ دیگر نسبت به کسی ظلم نمی‌کنند؛ علی کسی یاره نمی‌گویند و نسبت به پروردگار هم سر به زیر می‌شوند و از خدا حیا می‌کنند.

«وَحُسْنُ الْخُلُقِ»: و آن‌ها به يك ویژگی دیگر دست می‌یابند و آراسته به حُسن خلق می‌شوند؛ آن‌ها می‌آیند آلودگی طمع را از نفس خود پاك می‌کنند و به جای آن، قناعت را می‌گذارند؛ آلودگی بخل را پاك می‌کنند و به جای آن، جود و کرم می‌گذارند؛ آلودگی غرور را پاك می‌کنند و به جای کبر، فروتنی و تواضع را می‌گذارند. در زبان پیغمبر، مجموع این ارزش‌ها، به عنوان حسن خلق شمرده شده است؛ یعنی تمام حالات آدمی، حالات مثبت می‌شود. این طور هم نباید فکر کنیم، که اگر آدم بخواهد این گونه بشود، صد سال طول می‌کشد. نه چنین نیست و این طور شدن، زمان زیادی را نمی‌خواهد.

«وَالشُّكْرُ»: و چهارمین حقیقی که آن‌ها به آن آراسته می‌شوند، شکر است. قرآن مجید شکر را این گونه معنا کرده: مصرف کردن نعمت در کار مثبت، هر نعمتی که باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید، با این چهار حقیقت، «بَدَّلَ اللَّهُ حَسَنَاتٍ»: تمام آن گناهان گذشته‌ای را که این فرد در آن غرق بوده و از فرق تا قدم او را فراگرفته بودند، خداوند با همین چهار پاك کن آن‌ها را پاك می‌کند؛ می‌آمزد؛ مورد عفو قرار می‌دهد؛ مورد بخشش قرار می‌دهد و در وجود او، جایگاه بدی‌ها را به خوبی‌ها واگذار می‌کند. به عبارت دیگر، با این چهار حقیقت، شیطان که نقاش زشتی‌هاست، دیگر از نقاشی کردن زشتی‌ها در تابلوی وجود آدم کنار می‌رود و نقاشی پروردگار شروع می‌شود. آن وقت، انسان انسانی پاك و آمرزیده می‌شود که مورد مغفرت پروردگار عالم قرار گرفته است.

موعظ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به يك اعرابی دربار حیا

کسی پیش پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به حضرت گفت: «اوصنی»: مرا موعظه کن و سفارشی به من بفرمایید؛ سخنی به من بگویید. پیغمبر هم

ایمان و آثار آن، ص: 256

ی

ك جمله به او فرمود که اگر آدم به این جمله عمل کند، واقعاً به خیر دنیا و آخرت می‌رسد؛ حضرت فرمود: «اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ كَمَا تَسْتَحْيِ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ مِنْ قَوْمِكَ.»¹؛ معنای این روایت به شکل حکایت چنین است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن مرد گفت: در اقوامت آدم سنگین رنگین و باوقاری که شخصیت شایسته و پاک داشته باشد و همه برای او احترام قایل باشند، می‌شناسی؟ مرد گفت: بله. حضرت فرمود: آیا جلوی او کار زشت می‌کنی؟ مرد گفت: ابداً یا رسول الله! حضرت گفت: آیا جلوی او کار جلف می‌کنی؟ مرد گفت: نه. حضرت گفت: آیا جلوی آن آدم شایسته باوقار و با عظمت و مورد توجه همگان، دلق بازی در می‌آوری؟ مرد گفت: نه یا رسول الله! حضرت فرمود: به همان شکلی که از او حیا می‌کنی، در زندگی‌ات از خدا حیا کن؛ به انداز حیایی که از يك فرد قابل توجه در خانواده‌ات داری، از خدا حیا کن؛ آن وقت در حالت حیا از خدا، اصلاً دست و دل آدم به سوی گناه پیش نمی‌رود. چطور می‌شود آدم از خدا حیا کند و لقم ربا را هم بردارد و بخورد؟ اصلاً حیا، مانع از این است که با بودن سفر پاک خدا، آدم دست به سمت لقم نجس دراز کند.

ماجرای شهادت مسلم در کوفه

این هفتاد و دو نفر، مؤمن واقعی بودند و از تمام حرکات، حالات و اخلاق آنان، آثار مثبت ایمان طلوع داشت، و آن سی هزار نفر بی‌دین واقعی بودند و از وجودشان تمام فسادها ظهور می‌کرد؛ چه در زمانی که آن‌ها در کوفه بودند و زمینه را آماده کردند تا هانی بن عروه «2» پیرمرد نود سال عاشق امیرمؤمنان علیه السلام،

(1) 16. مستدرک الوسائل، ج 8، ص 467.

(2) 17. هانی بن عروه: هانی بن عروه بن الفضاض بن عمران مرادی یکی از بزرگان کوفه و رئیس بنی مراد و از یاوران نزدیک امیرمؤمنان علیه السلام بود. هنگامی که مسلم بن عقیل از طرف امام حسین علیه السلام به کوفه آمد، هانی کمک‌های زیادی به او کرد و خانه‌اش پناهگاه اصحاب مسلم و محل جمع‌آوری سپاه شد. عبیدالله بن زیاد به جست‌وجوی مسلم بن عقیل پرداخت. وی در خانه هانی بن عروه پنهان شده بود. ابن زیاد همیشه هانی را بزرگ می‌داشت و به او احترام می‌گذاشت. هنگامی که این خبر به او رسید، سخت خشمگین شد و هانی را نزد خود خواند و وی را سرزنش کرد. هانی ابتدا انکار و سپس اعتراف کرد؛ اما از تسلیم مسلم به عبیدالله سرباز زد. در نتیجه، ابن زیاد وی را دستگیر کرد.

و با این که رئیس قبیله بود، او را بر زمین کشیدند و بردند. سرانجام به دستور ابن زیاد، هانی بن عروه را به همراه مسلم بن عقیل، روز هشتم ذیحجه سال 60 هجری، در دارالاماره کوفه گردن زدند و اجساد آنان را از بالای بام به زیر انداختند. خبر شهادت مسلم و هانی در بین راه کوفه در محلی به نام «ذات عرق» به امام حسین علیه السلام رسید، در حالی که آن حضرت همراه خانواده به سوی کوفه در حرکت بود. منبع: دانشنام رشد

ایمان و آثار آن، ص: 257

عاشق اهل بیت علیهم السلام و عاشق حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام کشته شود، و چه زمانی که زمینه فراهم کردند و میدان را به دست دشمنان دادند تا با آن وضع دلخراش مسلم بن عقیل «1» را اسیر کنند و بعد او را به میدان دارالاماره بیاورند و در مقابل ابن زیاد پست، او را وادار کنند که بایستد و به مسلم بگویند: چرا به امیر سلام نکردی؟ یعنی دشمنان يك مؤمن واقعی را شتمات کنند که چرا به يك بی دین سلام نکردی و بعد حکم قتل او را بدهند. وقتی حکم قتل مسلم داده شد، او به ابن زیاد گفت: من چند وصیت دارم، به مهلت بده که من وصیت هام را بکنم. ابن زیاد گفت: وصیت کن. مسلم گفت: بعد از کشته شدن من، زره و شمشیر و به طور کلی وسایل جنگی من را بفروشید؛ چون من در این شهر بدهکارم و با آن بدهی مرا بدهید. وصیت دیگر من هم این است که من می خواهم نامه ای به حضرت سید الشهداء علیه السلام بنویسم، یا به کسی بگویم چنین نامه ای را برام بنویسد و سریع هم این نامه را به پسر فاطمه زهرا برساند. من می خواهم در آن نامه بنویسم، حسین جان! من در نام قبلی به شما نوشتم که بیاید؛ اما حالا در این نامه می نویسم که نیایید. من در نام قبلی ام به شما نوشتم وقتی می آید، تنها نیایید و قمر بنی هاشم، علی اکبر، خواهرانت و تمام اهل بیت را با خود بیاورید،

(1) 17. مسلم بن عقیل: او نو ابوطالب از قبیل بنی هاشم بود. مسلم در زمان خلافت عمویش علی علیه السلام، از جانب وی متصدی منصب های نظامی در لشکر اسلام بود. در دوران امامت حسن بن علی علیه السلام مسلم در خدمت ایشان بود. سپس در زمان امامت حسین بن علی علیه السلام وی به عنوان نماینده و برای بررسی اوضاع و گرفتن بیعت از مردم کوفه، عازم این شهر شد و توانست از هزار نفر بیعت بگیرد. با عوض شدن والی کوفه نعمان بن بشیر و سر کار آمدن ابن زیاد شرایط برای فعالیت مسلم سخت گردید. با ایجاد جو رعب و وحشت و دستگیری ها، بیم و هراس بر مردم سایه افکند و از دور مسلم پراکنده شدند. مسلم بن عقیل در کوفه تنها و بی پناه ماند. پس از آن که

جایگا او برای ابن زیاد معلوم شد، مسلم يك تنه با سربازان ابن زیاد جنگید تا آن که گرفتار شد. او را به قصر ابن زیاد بردند. به دستور ابن زیاد، او را بالای قصر برده، سر از بدنش جدا کردند و پیکرش را به زیر افکندند. سر مسلم را همراه سر هانی، نزد یزید فرستادند. شهادت مسلم بن عقیل، روز هشتم ذیحجه سال (روز عرفه) بود. قبر مسلم در کوفه است و دارای گنبد و ضریح. محدث قمی پس از ذکر اعمال مسجد جامع کوفه، نماز و زیارتنامه‌ای برای حضرت مسلم نقل کرده است. منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 258

ولی در این نامه می‌خواهم بنویسم حسین جان! نه خودت بیا و نه يك نفر از کسانت را با خود بیاور؛ چرا که اگر بیایی، گرفتار این مردم ظالم و ستمگر خواهی شد. «1» اما آن‌ها به وصیت مسلم عمل نکردند و به مکه خبر ندادند، و ابی‌عبدالله با همان نام اول مسلم حرکت کرد و گرفتار این ستمگران شد. آن‌ها هشت روز حضرت را محاصره کردند تا روز عاشورا که خود حضرت و هم یاران، برادران و اصحابش را با لب تشنه سر بریدند و قطعه قطعه کردند.

(1) 18. مثیرالأحزان، ص 37.

ایمان و آثار آن، ص: 259

آثار دینداری واقعی در قرآن (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

اگر انسان به حقیقت، اهل دین باشد و اسلامی را که خداوند مهربان در حوزه نبوت هم پیغمبران مطرح کرده، داشته باشد و در يك كلمه، در تمام شؤون زندگی، وصل به پروردگار باشد، این دینداری، این اتصال و این ارتباط با اسلام واقعی، سبب پدید آمدن آثار بسیار مثبت و با ارزشی خواهد شد، چه در حالات انسان، و چه در اعمال انسان، و چه در اخلاق انسان، و به تعبیر وجود مبارك امام صادق علیه السلام، آدمی منبع تولید هر خیری خواهد شد. مجموع این آثار که از دینداری واقعی از وجود انسان پدید می آید، آدمی را محبوب دل ها می کند؛ چنان که قرآن مجید در این باره می گوید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا. «1»

ما پیاده شد این آیه را در وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام می بینیم. ایمان امام حسین علیه السلام، عمل صالح حضرت و ارزش های وجودی اش سبب شد که

(1) پی نوشت

1. مریم: 96: قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان [در دل ها] محبتی قرار خواهد داد.

ایمان و آثار آن، ص: 260

دل های نسبتاً پاک، و دل های دارای پاکی کامل، ظرف محبت برای وجود مقدس آن حضرت شوند. دشمن نمی دانست که با قطعه قطعه کردن بدن آن حضرت و با کشتنش، آثار وجودش از بین نخواهد رفت؛ چرا که او متصل به پروردگار عالم بود و هست.

معیت پروردگار با دینداران واقعی

آن که دیندار واقعی است، چه این که چهره مشهوری بشود و چه چنین چهره ای نشود، در هلاکت و نابودی بر روی او بسته است. اینان یا امثالشان، از آن جهت که اهل دین هستید، و از آن طرف که دینداری آنان، آثاری برای خود و برای دیگران دارند، در حد ظرفیت خود، با پروردگار مهربان عالم معیت دارند.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «1»

به طور یقین، خدا با کسانی است که اهل دوری از گناهند و اهل انجام خوبی‌ها هستند.

با تقوایان در بخش اول آیه، و محسنان، به معنای نیکوکار، در بخش دوم آیه، به این افراد اشاره دارد. بنا بر این آیه، وقتی خدا با انسان باشد، و سبب بودن خدا هم با انسان هم همین دینداری جدی باشد، در هلاکت بر روی انسان بسته خواهد بود. برای این کار لازم نیست که آدم چه در زمان حیات، و چه بعد از مرگ، بین مردم معروف و مشهور بشود.

دینداران واقعی عالم، همیشه مشمول دعای ملایکه‌اند

اگر ما به آیات هفتم و هشتم و نهم سور مبارک فاطر مراجعه کنیم، آن جا می‌بینیم که دینداران واقعی عالم، همیشه مشمول دعای ملایکه اطراف عرش و ملائک غیر اطراف عرش‌اند. معلوم می‌شود که ملائک عالم و ملائک عرش، دینداران واقعی را می‌شناسند، و برای همین، دینداران بین ملکوتیان مشهورند، هر چند آنان در بین زمینیان گمنام باشند. آن‌ها برای این دینداران از خدا چند درخواست می‌کنند؛ آنان می‌گویند: خدایا! اولاً ما برای اهل ایمان از وجود مقدس تو درخواست آمرزش داریم.

اهل ایمان و گناه کبیره

بالاخره ممکن است گاهی اهل ایمان بر اثر غفلت، بر اثر فتنه درون و بر اثر وسوسه‌های خناسان، دچار گناهی بشوند. البته، اهل ایمان تا جایی که من از آیات قرآن و روایات خبر دارم، اهل گناهان کبیره نیستند. گناهان کبیره چه گناهانی است؟ می‌گویند عالمی

(1) 2. نحل: 128: بی‌تردید خدا با کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند و آنان که [واقعاً] نیکوکارند.

ایمان و آثار آن، ص: 261

نود ساله خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت من گناهان کبیره را نمی‌شناسم، و می‌دانم قرآن مجید آن‌ها را مطرح کرده است: وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ «1»، اما پسر پیغمبر! من نمی‌دانم گناهان کبیره به چه گناهانی گفته می‌شود؟

امام صادق علیه السلام چقدر آسان مطلب را حل کردند و چون می دانستند این عالم هم اهل قرآن است. حضرت فرمود: قرآن مجید را بخوان. در آیات قرآن، خداوند به هر گناهی وعده عذاب داده، آن گناه، گنا کبیره است. حالا تعدادی از آن‌ها را که من در روایتی در وسائل الشیعه دیده‌ام «2»، بیان می‌کنم. ربا جزء گناهان کبیره است؛ خدا به ربا خور وعده عذاب داده است. خوردن مال یتیم، از گناهان کبیره است. برادرش مرده و از او سه بچه یتیم، چهار مغازه، دو قطع زمین و پولی که در بانک داشته، مانده است، و عمو و یا دایی و یا مادر و یا پدر بزرگ بچه‌ها سرپرست ایتام شدند و بعد، برخی از آن‌ها مقداری از مال یتیم را با دوز و کلک بردند و خوردند. در قرآن کریم درباره این افراد آمده است: **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا. «3»** بنا بر این آیه، این گناه، از گناه کبیره است. انسان به ناحق پدر و مادر را به عاق شدن خود از طرف آن‌ها بکشاند به قید ناحق در این بیان دقت شود. دل پدر و مادر می‌سوزد و می‌گویند، راضی نیستیم که سیگار بکشی؛ راضی نیستیم که با رفیق بد ادامه رفاقت بدهی؛ راضی نیستیم که عمرت را بیهوده تلف کنی؛ راضی نیستیم که اهل خوبی‌ها نباشی، و فرزند هم در مقابل آن‌ها موضع‌گیری بکند و کارش را هم چنان ادامه بدهد و این قدر پدر و مادر خود را از این بابت در فشار قرار بدهد که قلب آنان بسوزد و آن‌ها واقعاً از این فرزند خود ناراضی بشوند و به تعبیر روایات، او را عاق کنند. این عاق شدن، جزء گناهان کبیره بوده که درباره آن، وعده آتش داده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جوان عاق شده در حال احتضار

در این باره روایت عجیبی را هم نقل می‌کنند؛ راویان می‌گویند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت

(1) 3. شوری: 37: و [همان] کسانی که از گناهان بزرگ دوری می‌کنند ...

(2) 4. وسائل الشیعه ج: 15 ص: 319-318، حدیث 20629.

(3) 5. نساء: 10: بی‌تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم خود آتش می‌خورند، و به زودی در آتش فروزان در آیند.

ایمان و آثار آن، ص: 262

جوان بیماری رفتند. پیغمبر از همه دلسوزتر نسبت به امت است. اصلاً نسبت به امت، ما کسی را دلسوزتر از وجود پیغمبر نداریم. با این که در میان امت، افراد جفاکار به پیغمبر، زیاد بودند. خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرمود: اعمالتان را که به من عرضه می کنند و من گناهانتان را که می بینم، غصه می خورم و رنج می کشم؛ ولی با این جفاکاری امت، حضرت نسبت به آنها خیلی دلسوز است. حضرت بالای سر مریضی که جوان بیست دو سه ساله ای بود، نشست. پیامبر دید این جوان دیگر خوب شدنی نیست و در حال احتضار و در حال مرگ قرار دارد. این انسان دلسوز والا برگشت به جوان فرمود: حالا که در آستانه خروج از دنیا قرار گرفتی، زیباترین کار شهادتین است، پس بگو: «لا اله الا الله». او به پیغمبر نگاه کرد. زبانش بند آمده بود. يك وقت زبان آدم بند می آید، به خاطر این که فرد سخته مغزی کرده، و يك بار هم زبان آدم بند می آید، چون انسان به بیماری سخت و سنگینی مبتلا شده و بدنش بسیار ضعیف شده است. پیغمبر آگاه به حقایق، می دانست که بند آمدن زبان این جوان هم ممکن است به سکنه ارتباط داشته باشد، و هم ممکن است به ضعف شدید بدنی او ارتباط داشته باشد، و هم ممکن است به سنگینی بدنش ارتباط داشته باشد. حضرت دوباره به جوان فرمود: جوانم! بگو: «لا اله الا الله». ولی جوان باز نگفت. این طبیبِ دردمندان برگشت به اصحاب فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ جالب این بود که پیغمبر اول فرمود، آیا مادر دارد و نگفت پدر دارد. اصحاب عرض کردند: بله. مادر دارد. حضرت پرسید: کجا هست؟ اصحاب گفتند: در اتاقی دیگر است. حضرت گفت: او را صدا کنند. همین که مادر جوان آمد و داخل چهارچوب درِ اتاق قرار گرفت، حضرت با يك دنیا محبت به او فرمود: از پسرت راضی نیستی؟ مادر جوان گفت: نه. حضرت گفت: پس معلوم شد چرا زبان این جوان بند آمده.

عاق، گناه خیلی سنگینی است و نمی گذارد آدم در حال دینداری بمیرد. البته، چنان که در ابتدا گفتیم، این عاق نباید به ناحق باشد؛ مثل این که پدر و مادر به جوان می گویند، ما از تو واقعاً راضی نیستیم و نفرینت می کنیم. از آنها می پرسند چرا؟ و آنها می گویند: برای این که این جوان خیلی خوب درس می خواند، و یا می گویند، به خاطر این که این جوان نماز می خواند، و یا می گویند، برای این که او در جلسات روضه شرکت می کند، و یا می گویند، برای این که با افراد مذهبی سر و کار دارد و ما دلمان می خواهد که او هم به شکل جوانان آمریکا و اروپا لباس بپوشد، و دلمان می خواهد پنج تا دوست دختر داشته باشد و آنها را بردارد و به

ایمان و آثار آن، ص: 263

خانه بیاورد. در این موارد، پدر و مادر هر چقدر هم به خودشان فشار بیاورند که فرزند در گردون عاق شدن قرار بگیرد، او در آن قرار نمی گیرد؛ چرا که آنها در نقطه ای می خواهند پسر را آق بکنند که خدا در آن نقطه پسر را قبول کرده است. در این جا آنها قدرت عاق کردن او را ندارند که بگویند ما عاقت کردیم؛ چون خدا باید این عاق را بپذیرد که نمی پذیرد.

پیغمبر به مادر جوان فرمود: من از تو می خواهم که از جوانت گذشت کنی. مادر جوان گفت: نمی کنم. پیغمبر اصرار کردند تا بالاخره آن مادر حاضر شد گذشت کند. هنوز جوان نفس داشت و پیغمبر بار دیگر به او فرمود: بگو «لا اله الا الله»، و جوان خیلی راحت گفت: «لا اله الا الله». مشکل حل شد. علت لال شدن زبان جوان وقت مرگ، قلب مادر بود. کلید باز شدن زبان او هم قلب مادر بود. بعد، حضرت برای این که یاران هم بفهمند چه خبر هست، به جوان فرمود: پس چرا بار اول که به تو گفتم، بگو «لا اله الا الله»، آن را نمی گفتی؟ جوان گفت: آن وقت تا می خواستم بگویم، «لا اله الا الله»، هیولای عجیبی در برابر من ظاهر می شد و زانم از ترس بند می آمد. حضرت فرمود: حالا چه شده که توانستی آن را بگویی؟ جوان گفت: آن هیولا حالا پشت کرده و دارد می رود. آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن جوان فرمود: دعایی را می خوانم و تو به دنبال من آن را بخوان:

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ»

چه دعای زیبایی! در ضمن این دعا، پیغمبر دارد خدا را می شناساند:

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ»

ای خدایی که عمل کم بندها را قبول داری!

خدایی که خودش غنی و بی نهایت است، اما این قدر بزرگوار و آفاست که عمل اندک عبد را قبول می کند،

«اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ.»

خدایا! خوبی هایم کم است و بدی هایم بیش تر می باشد. از این بدی های بیش تر از خوبی های من گذشت کن.

و او گذشت می کند. اگر بنای گذشت کردن نداشت که از هیچ گناهکاری نمی گذشت. حالا که بنای گذشت کردن در وجود او هست و حتی از گناه بسیار سنگینی، مانند: گناه حر بن یزید ریاحی که این هفتاد دو نفر را در دست این گرگان گرفتار کرد، گذشت نمود، از ما هم گذشت می کند. این اخلاق خداست و این اخلاق پروردگار مهربان

ایمان و آثار آن، ص: 264

عالم است. بعد از خواندن این دعا هم جوان از دنیا رفت. «1»

بنا بر این يك اثر دینداری است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا. «2»

دل‌های خوبان عالم، ظرف محبت دینداران واقعی می‌شود، یا جای وجود دینداران عالم، ظرف وجود فرشتگان می‌شود و برای آن‌ها دعا می‌کنند که:

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ. «3»

خدایا گناهان اهل ایمان را ببخش.

مؤمن گناه کبیره انجام نمی‌دهد، ولی او ممکن است به گناه صغیره دچار شود، اما آن گناه صغیره را ملائکه، آن هم ملائک عرش، اصرار دارند که خدا آن را ببخشد، و ملائکه، مؤمنان واقعی را می‌شناسند و به پروردگار می‌گویند، او را ببخش، و يك درخواست دیگر فرشتگان عرش، این است که می‌گویند: خدایا! روز قیامت روز سختی است؛ روز شدیدی است؛ روز سنگینی است؛ روز طوفانی است؛ روز پرفشاری است:

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتُهُ. «4»

(1) 6. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 132:

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اغْتَقَلَ لِسَانُ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، وَعِنْدَ رَأْسِ الرَّجُلِ امْرَأَةٌ، فَقَالَ لَهَا: هَلْ لِهَذَا الرَّجُلِ أُمٌّ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا أُمُّهُ. فَقَالَ لَهَا: أَفَرَضِيَّةٌ أَنْتِ عَنْهُ أَمْ لَا؟ فَقَالَتْ: لَا بَلْ سَاخِطَةٌ. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَرْضَى عَنْهُ، فَقَالَتْ: قَدْ رَضِيتُ عَنْهُ لِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ لَهُ: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ: قُلْ يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْعَفُورُ، فَقَالَهَا،

فَقَالَ لَهُ: مَاذَا تَرَى؟ فَقَالَ: أَرَى أَسْوَدَيْنِ قَدْ دَخَلَا عَلَيَّ. قَالَ: أَعِدْهَا فَأَعَادَهَا فَقَالَ: مَاذَا تَرَى؟ فَقَالَ: قَدْ تَبَاعَدَا عَنِّي وَ دَخَلَ أَبْيَضَانِ وَ خَرَجَ الْأَسْوَدَانِ، فَمَا أَرَاهُمَا وَ دَنَا الْأَبْيَضَانِ مِنِّي الْآنَ يَأْخُذَانِ بِنَفْسِي فَمَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ.

(2) 7. مریم: 96: قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان [در دلها] محبتی قرار خواهد داد.

(3) 8. غافر: 7. پس آنان را که توبه کرده‌اند و راه تو را پیروی نموده‌اند بیمارز

(4) 9. غافر: 9. و آنان را از عقوبت‌ها ننگه دار، و هر که را در آن روز از عقوبت‌ها ننگه داری بی‌تردید او را مورد رحمت قرار داده‌ای.

ایمان و آثار آن، ص: 265

خدایا! ما از تو می‌خواهیم که در قیامت، تمام مؤمنین واقعی عالم را از رنج‌های قیامت نگهداری تا آن‌ها وقتی دارند وارد محشر می‌شوند، درد و رنجی نداشته باشند.

و يك درخواست دیگرشان این است که: خدایا! تمام این اهل ایمان را وارد بهشت کن؛ اما نه این‌ها که آن‌ها را تنها در بهشت ببری؛ بلکه پدران خوب گذشت آنان، همسران خوب ایشان و فرزندان خوبشان را هم همراه آنان در بهشت قرار بدهی، و همان‌طوری که در دنیا آن‌ها دور هم بودند و خوش بودند، در این جا هم دور هم باشند و در بهشت هم به صورت خانوادگی کنار یکدیگر باشند:

رَبَّنَا وَ أَذْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. «1»

این فیوضات الهی به انسان می‌رسد، البته، وقتی که او دیندار باشد؛ ولی انسان بی‌دین، از دعای فرشتگان محروم است، و اصلاً دعاگو ندارد؛ بلکه برخی از بی‌دین‌ها، مانند معاویه، چنان‌که امام صادق علیه السلام از حضرت علی علیه السلام نقل کرده، وقتی می‌میزند و خبر مرگشان که به مردم می‌رسد، آن‌ها احساس راحتی می‌کنند «2»؛ چرا؟ چون با مرگ خود، دیگران را از شرّ خود راحت می‌کنند؛ اما دیندار واقعی که از دنیا می‌رود، مثل حضرت سیدالشهداء علیه السلام، برادران و یاران حضرت که در اوج دینداری بودند، هزار و پانصد سال است که از دنیا بیرون رفتند، اما در خلال این هزار و

پانصد سال، هنوز هم در همه جا دنیا برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می کنند؛ خرج می کنند؛ جلسه برپا می کنند. اگر این امر يك امر خدایی نبود که این گونه نبود.

این ذوق و سماع ما، مجازی نبود و ین جهد که می کنیم، بازی نبود

با بی خردان بگو که ای بی خردان بیهوده سخن به این درازی نبود

علاءالدوله سمنانی «3»

(1) 10. غافر: 8: پروردگارا! و آنان را در بهشت های جاودانی که به آنان و به شایستگان از پدران و همسران و فرزندان شان وعده داده ای در آور یقیناً تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

(2) 11. اشاره به روایتی که تفسیر قمی، ج 2، ص: 268 آن را نقل کرده است. قمی این روایت را از امام صادق علیه السلام، و آن حضرت آن را از پدرانش صلوات الله علیهم نقل کرده است. در این روایت، حضرت علی علیه السلام خطاب به معاویه می گوید: «... فَإِنْ أَنَا قَتَلْتُكَ فَإِلَى النَّارِ أَنتَ وَ يَسْتَرْيَحُ النَّاسُ مِنْكَ وَ مِنْ ضَلَالَتِكَ وَ إِنْ قَتَلْتَنِي فَأَنَا إِلَى الْجَنَّةِ ...»

(3) 12. شیخ ابوالکرم رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی از بزرگان تصوف ایرانی و از شاعران و نویسندگان سده های هفتم و هشتم هجری قمری بود. وی در زمان اباقا و ارغون شاه ایلخانی دارای مشاغل دیوانی و سیاسی مهم بود. سلوک و صحبت با شیخ عبدالرحمن اسفراینی از روندهای مهم در زندگی روحانی علاءالدوله بود. شیخ علاءالدوله سمنانی در تصوف معتقد به میانه روی بود و در زمینه اجرای دستورهای دین اسلام و سازگاری باورها با اصول دین سخت گیر بود. علاءالدوله مردی ثروتمند بود و چندین بار نیز سفر حج را انجام داد. گسستن کامل او از خدمات درباری در سال ق. و با اجازه الجایتو خان (- ق.) صورت گرفت. پس از سال، علاءالدوله در خانقاه سکاکیه معتکف شد. خواجهی کرمانی از ارادتمندان او بود و گردآوری دیوان اشعار علاءالدوله سمنانی را نیز به وی نسبت داده اند. آرامگاه شیخ علاءالدوله سمنانی در روستای صوفی آباد سمنان قرار دارد.

این معیت پروردگار با آنان است که چنین برنامه‌هایی را صورت می‌دهد. محبوب شدن نزد قلوب پاکان و برانگیختن فرشتگان به دعا، از آثار دینداری است.

آرامش، اثر دیگر دینداری

اثر دیگر دینداری، آرامش است. واقعاً دینداران واقعی در آرامش هستند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ هُمُ الْأَمْنُ. «1»

این وعده پروردگار است که برای آنان امن و آرامش باشد.

پیغمبر اسلام گامی فقط نان خالی به دست می‌آوردند، ولی با این حال می‌گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «2»، و اصلاً از این که چرا من ندارم و مشرکین دارند، و چرا من نان خالی دارم و سفر خان فلانی پر است، اضطراب نداشت؛ حضرت آرام آرام بود. روزی هم که نداشت، چنان که نوشته‌اند، گاهی اتفاق می‌افتاد حضرت، سه شبانه روز هم يك لقم غذا به دست نمی‌آورد و شکم حضرت خیلی مالش پیدا می‌کرد، آن حضرت با دستمالی تکه سنگی را به شکم خود می‌بست تا از مالش رفتن شکم خود جلوگیری کند. بعد در همین حال، هر کسی او را می‌دید و می‌گفت: آقا! حالتان چگونه است؟ حضرت نمی‌گفت: من سه شبانه روز است که نان نخوردم؛ بلکه آرام و راحت می‌گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ». «3»

در هر حالی به سر می‌برم، برانم جای شکر هست.

(1) 13. انعام: 82: کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرك] نیامیختند، یعنی [از عذاب] برای آنان است، و آنان راه یافتگانند.

(2) 14. حمد: 2.

(3) 15. جامع الأخبار، ص 182، الفصل الحادی و الأربعون و المائة فی النوادر و هو آخر الكتاب:

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ، قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ إِذَا رَأَى مَا يَسُرُّهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ.

ایمان و آثار آن، ص: 267

ما اوج آرامش اهل دین را می‌توانیم در گودال قتلگا کربلا ببینیم. در این موقعیت، آن قدر حضرت سید الشهداء علیه السلام آرامش باطن داشت که با دیدن هفتاد و دو بدن قطعه قطعه شد یاران و فرزندان، و با شنیدن صدای ناله زنان و بچه‌های کاروانش، انگار که گودال قتلگاه بهترین تختخواب استراحت اوست. برای همین، او صورت خود را بر روی خاک گذاشت و گفت: «الهی! رضاً بقضائك.» «1» آن هم در کمال آرامش؛ یعنی اصلاً دلش گرفتار این نبود که چرا الان یزید در کاخ نشسته و من در گودالم؛ چرا الان دارند شیرخوارگان بنی‌امیه را در گهواره‌های شان آرام می‌کنند؛ گهواره‌هایی که به آن، میخ طلا و نقره زده بودند، ولی باید نوزاد شش ما من، تشنه جان بدهد. اصلاً دل او اسیر این مسایل نبود؛ چون همه ناآرامی‌ها متعلق به اسارت قلب است؛ همه چون و چراها، متعلق به اسارت قلب است. همین است که اهل ایمان آرامش کامل دارند. به خدا قسم، حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه، از نظر باطن، خوش‌تر از شاهانی بود که روی گران‌ترین تخت‌ها آرمیده بودند.

می‌دانیم این آرامش باعث سلامت بدن است؛ این آرامش باعث طول عمر می‌شود؛ این آرامش باعث قدرت دفاعی بدن ماست؛ می‌دانیم دکترهای مهم عالم امروز می‌گویند، منشأ بیش‌تر امراض، به تعبیر خودشان، استرس‌هاست که البته، این سخن جدیدی نیست که آن‌ها می‌گویند. این سخن است که هزار و پانصد سال پیش، امام صادق علیه السلام گفت: «الْعَصَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ.» «2» معنای خارجی «غضب»، همان استرس است. این سخن امام صادق علیه السلام است. قرآن مجید می‌فرماید از آثار دینداری واقعی، آرامش و امنیت است.

خاکستر شدن مغازه و آرامشی شگفت

رفیقی داشتم که ای کاش زنده بود و من می‌توانستم به او بگویم که يك شب در جلس ما بیاید تا ما بتوانیم او را از نزدیک ببینیم. ولی اکنون او در بین ما نیست. این رفیق من، در زمان حیاتش مغازه پر درآمدی داشت. علت پردرآمدی مغازه‌اش هم خوبی خودش بود. او خیلی خوب بود. این قدر او خوب بود که با

صبرا علی قضائك يا رب لاإله سواك، يا غياث المستغيثين، مالی رب سواك ولا معبود غيرك، صبرا علی حكمك يا غياث من لا غياث له، يا دائما لا نفاذ له، يا محي الموتى، يا قائما علی كل نفس بما كسبت احكم بيني و بينهم وأنت خير الحاكمين. (مقتل الحسين عليه السلام للمقرم: 357، ينابيع الموده، ص 418).

(2) 17. کافی، ج 2، ص 303.

ایمان و آثار آن، ص: 268

این که صد مغازه آن طرف تر از مغازه او هم جنس های مغاز او را داشتند، ولی مردم آن صد مغازه را رها می کردند و می آمدند از مغاز او خرید می کردند؛ چون او خیلی آدم باانصافی بود. نباید خیلی تعجب کنیم. او وقتی مُرد، بعد پنجاه سال درآمد فراوان، فقط يك خانه معمولی برای زن و بچ خود گذاشت. به راستی، آن هم پول ها چه شد. او این پول ها را از خدا گرفته بود و با خدا هم معامله کرد. البته، او پسرهایش را زن داد و دخترهایش را هم شوهر داد؛ نه این که آن ها را در سختی قرار بدهد؛ چون به هیچ مردی اجازه نداده اند که کل ثروت خود را در راه خدا بدهد تا بعد از مرگش، زن و بچه های خودش محتاج به دیگران شوند. او زندگی هم آن ها را رو به راه کرد. ولی آن درآمد خیلی بیش از این ها بود، و او این درآمد را بعداً با خدا معامله می کرد. به خوبی یادم است او همیشه يك عبا زیر بغلش بود. وقتی که هوا سرد می شد، آن را بر دوش خود می انداخت، و برای نماز به مسجد می آمد، و باز بعد از خواندن نماز، آن را بر روی دوشش می انداخت. خیلی هم آرام راه می رفت. يك روز که او آرام آرام داشت به طرف مغازه اش می رفت. کسی آمد و به او گفت که کجا می روی؟ او گفت: مثل هر روز، هشت صبح به مغازه ام می روم. آن شخص گفت: امروز به مغازات نرو. او گفت: چرا مگر بازار تعطیل است؟ آن شخص گفت: نه، مغاز شما دیگر تعطیل شد. رفیقم گفت: چطور تنها مغازه ما تعطیل شد؟ گفت: دیشب در نیمه های شب سیم های قدیمی برق اتصالی پیدا کرد و جرقه زد و مغاز بغل شما که يك جعبه فروشی بود، آتش گرفت. آن جا که جای آمدن ماشین آتش نشانی نبود و برای همین نتوانستند جلوی پیشرفت آن آتش را بگیرند. پس آتش های آن مغازه به مغازه شما هم رسید و هم مغازه و هم جنس های را خاکستر کرد. شدت آتش چنان بود که ساختمان مغازات هم فرو ریخت. الان هم آن جا مأموران آتش نشانی ایستاده اند.

ممکن است جوانان باور نکنند؛ ولی این ماجرای است که خود من در جریان آن بودم. آخر، من آن وقت در همان نزدیکی‌ها زندگی می‌کردم. او بعد از شنیدن آنچه برایش پیش آمده بود، همان‌طوری که عبا زیر بغلش بود، به مسجد رفت و عباي خود را بر روی دوشش انداخت و دو رکعت نماز عاشقانه و با حال برای خدا خواند. سلام نماز را که داد، با لحنی صمیمانه به خداوند گفت: دلت می‌خواست من پیرمرد با این محاسن سفیدم دیگر این بار سنگین دنیا بر روی دوشم نباشد، و وقت مردنم هم دغدغه نداشته باشم و نگویم، آی پول! و آی مغازه‌ام! چه عشقی با من کردی که این بار سنگین را خاکستر کردی و به

ایمان و آثار آن، ص: 269

باد دادی که من راحت بمیرم. بعد او اصلاً به مغازه‌اش نرفت که ببیند چه شده است. او به خانه برگشت و یکی دو سال بعد هم از دنیا رفت.

این حال از کجا برای انسان آمده بود؟ از این آیه: **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ. «1»**

بند خوب من! آنچه داشتی اگر از دست رفت، متاع اندك دنیا بود، پس برای آن غصه نخور. من نمی‌گذارم تو به مشکل برخورد نمایی. اگر دو روز هم مشکل داشتی، صبر کن. من مشکل تو را حل می‌کنم. اگر ثروت دنیا را به تو دادم، خوشحال و مغرور نشو؛ چون این‌ها را باید بگذاری و بمیری؛ برای همین، نه با از دست رفتن آن‌ها دچار غصه شو، و نه با به دست آوردنشان دچار غرور و خوشحالی شو؛ طرفین آن برایت مساوی باشد. با من باش، نه با پول؛ با من باش، نه با مغازه؛ مغازه هم ماندنی نیست. حالا هم سرپا بماند و به حادثه برخورد نکند، باز ملك‌الموت خواهد آمد و آن را از دستت می‌گیرد و تو را با يك پارچه کفنی به آن طرف انتقال می‌دهد. چنین آرامش به زهد برمی‌گردد، و این زهد هم از آثار مهم دینداری واقعی است.

(1) 18. حدید: 23: تا [با یقین به این که هرگزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید، و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید

ایمان و آثار آن، ص: 270

آثار دینداری واقعی در قرآن (2)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

در نگاهی کوتاه به آثار دینداری به معنای واقعی در آیات کتاب خدا قرآن مجید، ما می بینیم که این آثار تقریباً در اغلب سوره ها آمده است. آدرس تعدادی از این آیات بیان می شود، و هر کس می تواند با مراجعه به قرآن مجید آن آثار را ببیند. چنین کسی می تواند پیش خود حساب کند، اگر در مملکتی مثل مملکت خودمان که طبق آمار رسمی حدود هفتاد میلیون جمعیت دارد، همه دیندار به معنای واقعی بودند و از وجود همه آنها این آثار و این برکات آشکار می شد، مملکت ما چه مملکتی می توانست باشد.

یکی از آن آیاتی که پانزده اثر از دینداری واقعی را بیان می کند، آی صد و هفتاد و هفت سور مبارکه بقره است. از این آیه تا نزدیک به آخر سوره آل عمران، آیه صد و نود و یک، آثار دینداری به معنای واقعی بیان شده است؛ هم چنین، در اواخر سور مبارک فرقان، از آیه شصت و سه به بعد: **و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا...** و سور مبارک معارج در اواخر قرآن، از آی بیست و دوم به بعد: **إِلَّا الْمُضِلِّينَ** آثار دینداری بیان شده است.

اگر کل جامعه، همگی دیندار واقعی باشند، طبق این آیات، در آن جامعه فتنه نخواهد بود؛ فساد نخواهد بود؛ اضطراب و ندامتی نخواهد بود؛ ابداً مال مردم خوری نخواهد بود؛ گناه کبیره نخواهد بود.

ایمان و آثار آن، ص: 271

نمونه ای از دینداری عصر صاحب زمان عجل الله تعالی فی فرجه الشریف

در این جا من می خواهم نمونه ای را از محیطی نقل می کنم که به وسیل وجود مبارک امام دوازدهم اداره می گردد و هم ملت آن جامعه، از مرد و زن، دیندار واقعی هستند.

قبل از این که من این نمونه را از قول حضرت باقرعلیه السلام نقل کنم، نکت مهمی را بیان می‌نمایم. اگر ما هرز بودن چشمان را در روزگاران به حساب بیاوریم؛ طغیان شهوات را به حساب بیاوریم؛ روابط نامشروع را به حساب بیاوریم؛ خیانت‌های مالی را هم به حساب بیاوریم، خواهیم دید هم‌آن‌ها یا محصول بی‌دینی است، و یا محصول ضعف دینداری، و از این جا معلوم می‌شود، چقدر دینداری به سود مردم است.

امام باقرعلیه السلام در بیان این نمونه چنین فرمود: زمانِ حکومتِ دوازدهمین امام عجل الله تعالی فی فرجه الشریف، اگر دختر هیجده ساله زیبایی در بازار بغداد شتری را بار بکند؛ نه هواپیمایی را، و نه اتومبیلش را؛ بلکه شتری را بار کند و با آن شتر به سفری طولانی برود و مطمئناً در مسیر این سفر، به هزار تا ده هزار نفر از جمعیت‌های زیاد قبایل بیابان‌نشین بر خواهد خورد، و چون شتر از هم حیوانات بارکش بیش‌تر می‌تواند بار بکشد، اگر يك طرف این شتر، بار طلای ناب بیست و چهارعیار باشد، و بار يك طرف دیگر آن، نقره باشد، و قصد این دختر جوان، و نه زن، این باشد که با این شتر این بار طلا و نقره را از بازار بغداد به بازار شام ببرد و تحویل بدهد؛ یعنی بخواد از مملکتی به مملکت دیگر برود و با شتر هم بخواد به چنین سفری برود، از بازار بغداد تا خود بازار شام، چشمی پیدا نمی‌شود که به خیانت به قیاف این دختر نگاه کند، و دستی هم پیدا نمی‌شود که طلا و نقره او را بردارد و ببرد. چرا؟ چون در آن روزگار، همه دیندار هستند **«1»**؛ همه دین‌باورند؛ چون در

(1) بی‌نوشت

1. برداشتی از روایتی طولانی است که البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 686-689 آن را از عبد‌الأعلی حلبي، و او از امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، نقل کرده است. متن آن بخشی از روایت که مورد استناد قرار گرفته چنین است: «... يقاتلون، و الله، حتى يوحد الله، و لا يشرك به شيئاً، و حتى تخرج العجوز الضعيفه من المشرق تريد المغرب و لا ينهها أحد، و يخرج الله من الأرض بذرهما، و ينزل من السماء قطرها، و يخرج الناس خراجهم على رقابهم إلى المهدي عليه السلام و يوسع الله على شيعتنا، و لولا ما يدرکهم من السعاده لبغوا.»

ایمان و آثار آن، ص: 272

آن روزگار همه عاشقانه به قرآن عمل می‌کنند؛ چون مردم آن روزگار می‌بینند که قرآن به آن‌ها می‌گوید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ. «1»

چون آنها به قرآن عمل می کنند، و می دانند و باور دارند که قرآن مجید فرمود:

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. «2»

آن زمان همه از قیامت خود می ترسند و خوف دارند. بنا براین، آن روزگار، هر کسی نسبت به هر چیزی که دارد، خیالی راحت دارد. در آن روزگار کلّ مردم يك شهر شبها درب خانه های خود را باز می گذارند و آسوده می خوابند؛ چون می دانند دزدی یافت نمی شود. در آن روزگار، اگر دختر زیبای مردم بخواهد پیاده از خان خودشان به خان عمومی خود در ده کیلومتر آن طرف تر، برود و برگردد، پدر و مادر این دختر احساس امنیت دارند و می دانند دختری که سالم از خانه بیرون رفته، به طور یقین سالم به خانه برمی گردد.

این زندگی خوبی نیست که طیّ دویست سال، اول انگلستان، و بعد روس و بعد هم امریکا به ما تحمیل کردند و هنوز بعد از این همه زحمات و شهید دادن های مردم مذهبی، ریشه کن نشده است. هنوز دارد گناه موج می زند؛ بی اعتمادی موج می زند؛ ترس موج می زند؛ وحشت موج می زند؛ مال مردم خوری از آب خوردن راحت تر شده است؛ هر چقدر هم دادگستری ها را عریض و طویل می کنند، و هر چقدر هم افراد فداکار و زحمت کش را به نیروی انتظامی اضافه می کنند، و این همه، آنها هم در مرزها شهید می دهند، باز هم موج فساد بلند است؛ یعنی پروردگار می گوید، دادگستری و نیروهای ارتش، نیروی انتظامی و بسیج نمی توانند جای دین را پر کنند، و آن کسی که بی دین است، دور از چشم این نیروها، می رود و جنایت خود را مرتکب می شود، و از آن طرف، کسی هم که دیندار است، هیچ باری بر دوش دولت و نیروی انتظامی نیست؛ چون دیندار کلاتری نمی خواهد؛ زندان نمی خواهد؛ اسلحه نمی خواهد؛ تازیانه نمی خواهد؛ قاضی نمی خواهد؛ دادگاه نمی خواهد؛ پرونده نمی خواهد؛ یعنی اگر هفتاد میلیون نفر دیندار بشوند و در دین هم بمانند، حداقل طی يك نسل که تقریباً شصت سال می شود، دادگستری تعطیل می گردد؛ چون دیگر کسی با دادگستری کار ندارد. کسانی را به دادگستری می برند که یا آدم کشته اند، و یا دزدی کرده اند، و یا می خواهند زن را طلاق بدهند، و یا می خواهند برای ظلم شوهرشان از او جدا بشوند، و یا

(1) 2. نور: 30: به مؤمنان بگو چشم به هیچ ناخرمی ندوزند.

(2) 3. زلزله: 8: اگر وزن عمل شرّ کسی به دان ارزن باشد، به حساب خواهد آمد.

ایمان و آثار آن، ص: 273

زمین را غصب کرده‌اند، و یا خانه‌ای را با دوز و کلک به چنگ آورده‌اند.

در روزگار امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه الشریف هم که دینداری حاکم بر هم مردم است، اوضاع چنین است و آنان در امنیت به سر می‌برند؛ راحتند؛ دغدغه ندارند؛ اضطراب ندارند.

در روایات هم دارد که به خاطر دینداری مردم، چقدر جنس‌های مورد نیاز مردم از خوراکی و غیر خوراکی زیاد می‌شود؛ چون این وعد قرآن است: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. «1»**

زمان امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه الشریف، طلافروش درب مغاز خود نشسته و به مردمی که دارند داخل بازار می‌شوند، التماس می‌کند که بیایید برای خانم‌ها و دخترانتان طلا بردارید و ببرید. من پولش را نمی‌خواهم؛ همین‌طور میوه‌فروش به مردم التماس می‌کند، هر چند تا جعبه میوه می‌خواهید ببرید، ببرید. من پولش را نمی‌خواهم. پارچه‌فروش هم می‌گوید، مردم! بیایید پارچه‌های من را ببرید. من فعلاً پولش را نمی‌خواهم. این قدر برکت و نعمت زیاد می‌شود که داد و ستد نزدیک است به بجائی شدن کشیده شود. «2»

البته، من نمی‌دانم این روایت را که می‌خواهم نقل کنم، تأویل دارد یا نه؟ یعنی این که باید برای آن معنای دیگری گفت، یا این که نه، معنای مستقیم آن، عین حقیقت است؟ جابری رضی الله عنه گفت: در آن زمان، دیگر يك گوسفند از گرگ فرار نمی‌کند؛ چون می‌داند که دیگر گرگ به او کاری ندارد؛ برای این که گرگ غذای خود را چیز دیگر قرار داده است، یا نه این روایت می‌خواهد بگوید این قدر زندگی خوب و با امنیت می‌شود که انگار

(1) 4. اعراف: 96: و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند [به عذابی سخت] گرفتیم.

(2) 5. شاید اشاره به روایتی است که در من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 313، حدیث 4119 به این واقعیت اقتصادی در عصر ظهور ناظر است: عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ مَنْ كَانَ بِالرَّهْنِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ فَقَالَ: «ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ قُلْتُ فَالْخَبَرُ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ

رَبِّحَ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رَبًّا مَا هُوَ قَالَ ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْيَوْمَ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَبِيعَ مِنَ الْأَخِ الْمُؤْمِنِ وَ يَرْبِحَ عَلَيْهِ.»

ایمان و آثار آن، ص: 274

گرگ و میش هم با هم دوست و خودمانی می شوند و با هم زندگی می کنند. این قدر امنیت برقرار می شود. «1»

البته، يك بخش دیگر از این آیات هم ده آی سور مبارك مومنون است و بخشی از آثار دینداری را هم باید در روایات دید. بخش عمده‌ای از آثار دینداری را هم باید در اعمال دینداران دید. مثلاً يك حالت دیندار، حالت رقت و نازک‌دلی است؛ به عبارت دیگر، آنها حالت رحم و حالت محبت دارند.

ماجرای شفقت در بازار قلم تهران

در این جا می‌خواهم داستانی را بگویم. البته، این داستان مربوط به هشتاد و یا نود سال پیش است و مربوط به حالا نیست. در همین بازار تهران، واسطه‌هایی بودند که جنس تاجرها را به بقال‌ها و عطارها می‌فروختند. چون بانک نبود و به تبع آن، چك و سفته هم نبود، ضامن در خرید و فروش که من مثلاً به قیمت آن زمان هزار تومان جنس بدهم و خریدار هم پول مرا برگرداند، فقط دین مردم بود. اگر کسی می‌خواهد صحت این قصه را جویا شود، فرد می‌تواند آن را از پدربزرگ‌هایی که هنوز زنده‌اند، بپرسد.

در بازار تهران ده تا مشتری درب مغازه می‌آمد و هر کدام به تناسب آن زمان، سه هزار تومان، دو هزار تومان، هزار تومان و پانصد تومان خرید می‌کرد. اول آن کسی که پول نقد می‌داد، آن را می‌داد و می‌رفت، و آن کسی که می‌خواست جنس را نسیه بخرد، چون نمی‌خواستند اسراف کنند، در تك كاغذ كوچكى، در يك قسمت از ورق كاغذى كه آن را به ده قسمت تقسیم کرده بودند، مثلاً می‌نوشت: من به میرزا محمد تقی سه هزار تومان این جنس‌ها را فروختم که قرار است يك ماه دیگر پول آن را بیاورد و به من بدهد، و به خریدار می‌گفت، آن نوشته را امضا کند و او هم آن را امضا می‌کرد. يك ماه دیگر هم آن پول را می‌آورد و می‌داد و می‌گفت، آن كاغذ را بمن بده. آنها خیلی قوی‌تر از بانک عمل می‌کردند؛ چون الان کسی دویست میلیون تومان جنس می‌خرد و برای آن، ده تا چك می‌دهد، و بعد، هم چك اول بر می‌گردد، و هم نه تای دیگر آنها. دولت هم واقعاً می‌گوید، بودجه

(1) 6. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج 3، ص 231. متن روایت چنین است: و أخرج سعيد بن منصور و ابن المنذر و البيهقي في سننه عن جابر رضي الله عنه في قوله: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» قال: «لا يكون ذلك حتى لا يبقى يهودى و لا نصرانى صاحب ملة الا الإسلام حتى تأمن الشاه الذئب و البقره الأسد و الإنسان الحيه و حتى لا تقرض فأره جرابا و حتى توضع الجزية و يكسر الصليب و يقتل الخنزير و ذلك إذا نزل عيسى بن مريم عليه السلام.»

ایمان و آثار آن، ص: 275

ندارم که به زندانی پول بدهم. پس خودتان با هم بروید آن را حل کنید. می گوئیم: آقا چک داده. دولت می گوید: داده که داده. من چکار کنم؟ و به این سادگی، چکها بی اعتبار می شود؛ یعنی حالا ده تا چک بیست میلیونی، به انداز آن تک کاغذ هشتاد و یا نود سال پیش، بین کاسبها ارزش ندارد. آن زمان، هفت و هشت روز به آخر سال مانده، پول مردم را می دادند، و تعداد این تاجرها هم کم نبود. الان اگر يك نفر از این آدمها پیدا بشود، ما همه تعجب می کنیم و می گوئیم: الله اکبر، انگار انسان جدیدی در زندگی پیدا شده است! اما نود سال پیش، اگر يك نفر مال کسی را می خورد، مردم می گفتند، الله اکبر، مگر می شود؟ ولی الان تعجبها بر عکس شده است؛ مثلاً خانمی به شوهر خود می گوید: دختر با حجاب و با ادبی دیدم و می خواهم برای پسرمان به خواستگاری اش برویم. شوهرش می گوید: راست می گویی؟ با حجاب! تعجب می کند و می گوید: تو را خدا، دختر سنگین و رنگین! و باورش نمی شود. از بس که مردم در پارکها، دبیرستانها، دانشگاهها و اتوبوسها دختر جلف می بینند؛ دختر پوک می بینند؛ دختر بی ربط می بینند. حالا تا تعریف ارزشهای يك انسان به میان می آید، مردم بخت زده می شوند.

آن زمان، فرد تاجر دلال را صدا می کرد و می گفت که در این مدت اخیر، به چند نفر جنس دادی؟ او مثلاً می گفت: به پنجاه نفر؟ از او می پرسید: از چند تای آنها پول جنس را گرفتی؟ دلال می گفت: چهل تا را، و این قدر هم رسید گرفتم. تاجر می پرسید: ده تای دیگر چی؟ دلال می گفت: ده تا دیگر پول جنس را ندادند. تاجر می گفت: چرا؟ دلال می گفت: آنها گفتند، ده روز مانده به عید، پول جنس را می دهیم. دو روز مانده به عید، تاجر دلال را صدا می کرد و می گفت: چکار کردی؟ دلال می گفت: هفت نفر پول جنس هایشان را دادند. ولی پیش سه تای آنها رفتم پول بگیرم، دیدم چهر آنها درهم است. به آنها گفتم، پول جنس هایی را که از تاجر بردید، بدهید. به خدا سوگند خوردند که خود را به زحمت انداختند که پول را فراهم کنند، ولی امسال برای آنان گرفتاری پیش آمد و این مقدار هم هزینه این گرفتاری

شد، و دیگر پولی برای شان نماند که پول جنس‌ها را بدهند. بعد تاجر به دلال می‌گفت: صورت حساب این سه نفر را به من بده. سپس پشت همان میزی که جلویش بود، می‌رفت؛ چون آن وقت تاجرهای روی زمین می‌نشستند و میز و مبل، خیلی رسم نبود. تاجر می‌دید یکی از این سه نفر هزار تومان بدهکار بود، و یکی هزار و هفتصد تومان، و یکی هم دو هزار تومان بدهکار بود و در

ایمان و آثار آن، ص: 276

مجموع، پول زیادی می‌شد. بعد تاجر دفاتر مالی خودش را بررسی می‌کرد و می‌دید که خدا در فروش آن سال، استفاد خوبی را نصیب او کرده است، و این سه نفر با هم نزدیک پنج هزار تومان بدهکار بودند. پس زیر ورق هم آنها می‌نوشت، پول رسید. خدا برکت بدهد. سپس به دلال می‌گفت، این صورت حساب‌ها را ببر و به این سه نفر بده؛ برای این که این‌ها توان مالی برای شان نمانده تا بتوانند بدهی خود را به من بدهند، پس به زور این طلب را از آنها بگیر. من آنها را بخشیدم و خدا سال دیگر آن را به من می‌دهد؛ چون خداوند در قرآن وعده داده که ده برابر آن را می‌دهد: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا. «1»** آنها ده برابر قرآن را باور داشتند؛ وعده‌های خدا را باور داشتند و با قرآن مجید هم زندگی می‌کردند؛ اهل گذشت بودند. از آثار دینداری، رحم است؛ مروت است؛ انصاف است؛ محبت است؛ چشم پوشی است.

حکایت واعظ معروفی که بدی را با خوبی دفع کرد

من که بچه بودم، ایران، به خصوص تهران، اوضاع سیاسی خاصی پیدا کرده بود. من آن زمان به مدرسه می‌رفتم و البته، بعد در کتاب‌ها درباره آن اوضاع سیاسی به طور مفصل مطالعه کردم. آن زمان در ایران دار و دسته‌های سیاسی گوناگونی به راه افتاده بودند. در آن زمان، واعظ معروفی که در منبر رفتن حرف اول را می‌زد؛ یعنی این واعظ در پنجاه و پنج سال پیش، شلوغ‌ترین منبر را داشت. يك دار و دسته سیاسی اصرار داشت که این واعظ در منبرهای پر جمعیت خود، از آنها دفاع کند، و ایشان هم از آنها دفاع نمی‌کرد؛ یعنی می‌دید دفاع او جنب حق و دینی ندارد. در همین مسجد امام بازار، برای شنیدن منبر این بزرگوار که خدا او را رحمت کند، داشت جمعیت موج می‌زد که یکی از طرفداران آن دار و دست مخالف که خیلی قوی هیکل و لات‌منش بود، آمد و از یکی از سکوه‌های این مسجد راست راست بالا رفت تا آن که واعظ از منبر پایین آمد. جمعیت دور او حلقه زده بودند و داشتند او را بیرون می‌بردند تا او در خیابان سوار ماشین بشود و برود. این جناب لات، بالای این سکو، بر سر این واعظ محترم، چند عربده کشید و چند فحش آبدار هم به او داد.

جریان تمام شد. بعد از مدتی که آب از آسیاب افتاد و رهبران آن جریان مخالف، مُردند و چراغ زندگی شان خاموش شد، و سران جریان این طرف هم مُردند و نسل جدید بر سر کار آمد، و دیگر، هیچ خبری از آن جریان ها در مملکت

(1) 7. انعام: 160.

ایمان و آثار آن، ص: 277

نبود، و در ضمن، من آن وقت دیگر طلبه شده بودم. يك روز من دیدم همین لات گردن کلفت که دیگر آرام شده بود، یعنی همان فردی که در آن روز بر سر آن واعظ عریده کشیده بود و به او گفته بود، شکمت را پاره می کنم و می کشمت و چند فحش آبدار هم به او داده بود، ساعت ده صبح به منزل آن واعظ آمده است. من هم در اوایل طلبگی ام بودم. علما و گویندگان به خان این واعظ می آمدند و هر روز در آن خانه از شنبه تا جمعه، و از جمعه تا جمعه دیگر، بحث علمی برقرار بود. این فرد وارد خانه مزبور شد و سلام کرد و نشست. این واعظ هم برای او نیم خیز شد و گفت: یا الله، حالتان چطور است؟ و او گفت: الحمدلله. واعظ گفت: چه عجب. آن مرد گفت: عرضی دارم. واعظ گفت: بفرمایید؛ یعنی واعظ آن مرد را خوب و کامل می شناخت؛ چون هیکل او معلوم بود و از یاد نمی رفت که این همان است و همین طور ثُن صدأ، عریده ها و فحش های آن روزش. این يك اثر دینداری است. قرآن این اثر را در آی بیست و دوم سور رعد بیان می کند: **وَ يَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ**. البته، در جای دیگر قرآن هم آمده است. دینداران واقعی بدی های دیگران را با خوبی های خود عوض و بدل می کنند؛ نه این که در مقابل بدی، بدی نمایند؛ بلکه آن ها در مقابل بدی آن ها، خوبی می کنند. آیا الآن بیش تر مردم تحمّل چنین حالی را دارند که بخواهند بدی های دیگران را با خوبی ها دفع کنند.

امام حسن علیه السلام و دفع کردن بدی با خوبی

يك آدم بی تربیت و بد زبان که خودش می گوید، دچار حسادت سخت و کینه هم بودم، وقتی وارد مدینه شدم، دیدم آقای بر قاطر بسیار زیبایی که زیاتر از آن ندیده بودم، نشسته. به یکی گفتم این شخص کیست؟ گفت حسن بن علی. من هم که نسبت به این که حضرت علی چنین فرزندی داشته باشد، دچار حسادت شدم و کینه هایم شعله ور گردید، پس جلو رفتم و رو به روی او، شروع به بدگویی نسبت به خودش و به پدرش، علی بن ابی طالب، کردم. او هم در جواب، با

پا رکاب به شکم قاطرش نزد که هر چه زودتر از آنجا برود؛ بلکه دهن قاطر را کشید و ایستاد، و تمام فحش‌ها و بد و بیراه‌های مرا ساکت گوش داد. دیگر دهن من کف کرده بود و نمی‌توانستم حرف بزنم؛ از بس که فحش داده بودم، چانه‌ام درد گرفته بود. من که ساکت شدم، امام حسن علیه السلام شروع به سخن کرد و خیلی آرام از من پرسید: شما مسافر هستید؟ یعنی حضرت مطابق این آیه: **يَذَرُونَ بِالْحُسْنَةِ السَّيِّئَةَ** «1»، رفتار کرد و بدی را با خوبی عوض و بدل نمود و گفت: شما

(1) 8. قصص: 54- رعد: 22.

ایمان و آثار آن، ص: 278

مسافرید؟ گفتم: بله. حضرت گفت: پس شما غریبه‌اید و تا حالا به مدینه نیامده‌اید. شما ممکن است این خلأها و کاستی‌ها را داشته باشید؛ اگر نیاز به پول دارید، من پول دارم که به شما بدهم. اگر در این شهر قرض دارید، بگویید من قرض شما را ادا کنم؛ اگر خانه می‌خواهید، تا وقتی در این شهرید، به خان ما بیاوید. در آنجا ناهار، شام و صبحانه هم است؛ خلاصه، هر کاری دارید، به من بگویید تا برای‌تان انجام بدهم. مرد شامی که از برخورد کریمان حضرت شکفت زده شده بود، و خود را شایسته چنین برخوردی نمی‌دانست و شاید در دل آرزو می‌کرد که زمین دهن وا کند و بی‌تریتی چون او را فرو برد تا دیگر در این دنیا نباشد تا چشمش به آن حضرت بیفتد. از این محبت حضرت، دگرگون شد و گفت: دیگر هیچ کس را مانند او دوست نداشتم. «1»

من هم می‌گویم، حسن جان! خدا می‌دانسته که این مقام را به چه کسی بدهد؛ خدا می‌دانسته دینداران هیچ وقت نمی‌آیند، زشتی را با زشتی، و بدی را با بدی جواب بدهند. دینداران بدی‌های اطرافیان خود را؛ حالا زن بدی شوهرش را، و شوهر، عصبانیت و داد و بیداد زنش را، و پدر رنجی را که پسرش برای او ایجاد کرده، با خوبی جابه‌جا می‌کنند: **يَذَرُونَ بِالْحُسْنَةِ السَّيِّئَةَ**.؛ چون دینداران رحم دارند؛ محبت دارند؛ مهر دارند؛ کینه ندارند؛ دینداران نگاه دیگری به زندگی دارند؛ نگاه دیگری به مردم دارند؛ دینداران هر کس را می‌بینند، پیش خود می‌گویند: این فرد از ما بهتر است؛ چون ما که از پروند او خبر نداریم و از او هم بدی‌ای سراغ نداریم. اما ما از خود، بدی سراغ داریم.

ادام حکایت واعظ معروف

این واعظ به این لات گفت که مطلبی داری؟ واعظ هم نرم و با محبت این سخن خود را گفت. آخر، در چنین موقعیتی آدم می‌تواند قیافه‌ای بگیرد که آن فرد لات بفهمد که: هان! تو همان حرام‌لقمه‌ای بودی که در آن

(1) 9. کشف الغمه، ج 1، ص 561. متن روایت چنین است:

و روی ابن‌عائشه قال دخل رجل من أهل الشام المدينة فرأى رجلاً راكباً بغله حسنه. قال لم أر أحسن منه، فمال قلبي إليه، فسألت عنه، فقل لي: إنه الحسن بن علي بن أبي طالب، فامتلاً قلبي غيظاً و حنقاً و حسداً أن يكون لعل ولد مثله، فقلت إليه، فقلت: أنت ابن علي بن أبي طالب؟ فقال: أنا ابنه. فقلت أنت ابن من و من و من و جعلت أشتمه و أنال منه و من أبيه و هو ساكت حتى استحيت منه، فلما انقضى كلامي، ضحك و قال: أحسبك غريباً شامياً. فقلت: أجل. فقال: فمل معي إن احتجت إلى منزل أنزلناك و إلى مال أرفدناك و إلى حاجه عاوناك فاستحييت منه و عجت من كرم أخلاقه فانصرف و قد صرت أحبه ما لا أحب أحداً غيره.

ایمان و آثار آن، ص: 279

روز و در پیش مردم، به من بد و بی‌راه گفתי. اما این واعظ این گونه رفتار نکرد و با ادب و با محبت به آن لات گفت: مطلبی بود؟ او گفت: بله. واعظ گفت: پس آن را بفرمایید. آن لات گفت: در دو شب در خان من روضه است. خان من هم هزار متر است و می‌تواند به خوبی جمعیت زیادی را در خود جا دهد. دلم می‌خواهد شما بیایید. ایشان فرمود این روضه کی هست؟ آن مرد مثلاً گفت: ده اول صفر. واعظ گفت: اگر اجازه بدهید، من دفتر منبرم را نگاه بکنم. بعد واعظ دفتر منبرهایش را که باز کرد، و پس از کمی ورق زدن آن، گفت: این دهه‌ای که شما می‌خواهید، وقتم خالی است، پس ان شاء الله من می‌آیم.

این رفتار واعظ، دینداری هست. در دینداران نباید کینه باشد و نیست؛ یعنی دیندار نمی‌تواند اهل کینه باشد. آیا او می‌تواند چنین باشد؟ آیا کسی که روزی دوبار در برابر قبله می‌ایستد و می‌گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، با این موج بی‌نهایتِ رحمانیت و رحیمیتی که به دیندار می‌خورد، می‌شود دیندار زُخْتُ باشد؟ تلخ باشد و ایجاد عذاب در قلب مردم بکند؟ نه، چنین ادعایی را نباید باور کرد.

ایمان و آثار آن، ص: 280

دیگردوستی اهل ایمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

آیات قرآن آثار دینداری واقعی را در سه طایفه با نام و بی نام بیان می کند. یکی در وجود انبیا و پیامبران، و یکی را هم در وجود ائمه طاهرین علیهم السلام، و یکی را هم در وجود گروهی که خود حضرت حق از آنها تحت عنوان مؤمنین؛ یعنی آنهایی که به دینداری واقعی قبول دارد، یاد می کند، و با توجه به آثار مثبت و با برکتی که در دینداری هست، از هم مردان و زنان هم دعوت می نماید که اینان را در دینداری سرمشق خود قرار بدهند.

البته، قرآن مجید می گوید، اگر آنها بخواهند ساختمان حیات خود را به صورت مستقیم بالا ببرند، و اگر آنها نخواهند چنین کنند و این دعوت من را قبول کنند، این افراد را سرمشق زندگی قرار نخواهند داد. اما اگر آنان این افراد را سرمشق قرار ندهند، بیگانه و جدای از سرمشق نمی مانند؛ بلکه ابلیسان، شیاطین و فرعونیان تاریخ می آیند و خود را سرمشق آنان قرار می دهند و خود و فرهنگشان را بر آنان تحمیل می کنند؛ ساختمان انسانیت آنها را در معرض هجوم قرار می دهند و آن را تخریب می کنند و از آنان موجودی بی ارزش، پوک و بدون بنیان به وجود می آورند، و این چنین فضای حیاتشان آلوده می شود؛ از فتنه، فساد و نا امنی پر می شود و هم آنان دچار شرّ یکدیگر می شوند. متن آیه این است: **و يُذِيقُ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ** ¹؛ یعنی آنها گرفتار همدیگر می شوند و مرتب از هم ضرر و زیان می بینند.

اگر مهلت باشد و آنان از بی دینی پشیمان بشوند که در آن فضای مهلت، می شود جبران ورشکستگی ها را کرد؛ اما اگر مهلت تمام بشود، دیگر راهی برای جبران ورشکستگی نیست و آنها به اسارت عذاب دنیای بعد در می آیند.

در آن جا هم می بینیم که تمام این عذاب ها ساخت خودمان بوده که بین آن عذاب ها و ما، پوششی به نام دنیا قرار داشته است. این خیمه را که بلند بکنند؛ یعنی دنیا را تغییر بدهند و به عالم آخرت برگردانند، عذاب های ساخت خودمان، ما را به اسارت خواهند گرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: اسیری خواهید شد که این اسیر آزادی و نجات ندارد. ² سخن جالب دیگری هم امیرمؤمنان علیه السلام دارد. حضرت

1. انعام: 65.

(2) 2. از کلمات امام علی علیه السلام که به اسارت انسان اشاره دارند:

«مغلوب الهوی دائم الشقا مؤبد الرق»: آن که در چنگ هوا گرفتار است، همیشه بدبخت و همواره اسیر و دربند است (ترجم غررالحکم و دررالکلم انصاری، ج 2، ص 764).

ایمان و آثار آن، ص: 281

می‌فرماید: مجموع گناهان بشر، برای هر بشری، برای هر خانواده‌ای و برای هر جامعه‌ای، يك مَرکب چموش است. «1»
امیرمؤمنان علیه السلام آنچه را که می‌دیده، می‌گفته است؛ این حقایق برای امیرمؤمنان علیه السلام روشن و معلوم بوده است.

تجسّم عمل در قرآن کریم

ما محور بسیار مهمی را تحت عنوان: «تجسّم عمل» در قرآن داریم. قرآن می‌گوید، مردم فکر نکنند اگر کار خوبی انجام دادند، بعد از پایان کار و تمام شدنش، آن کار فقط در پرونده ثبت می‌شود. نه، این طور نیست، بلکه عمل انجام شده در پرونده ثبت می‌شود و هم خود عمل باقی می‌ماند؛ یعنی عمل از بین نمی‌رود و می‌ماند «2»، و بعد می‌گوید، روز قیامت مردم عین اعمالِ دور عمل خود را با چشمشان می‌بینند. «3»

یکی از کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است که نمی‌دانم الان در بازار پیدا می‌شود یا نه؟ من مؤلفش را هم دیده بودم. آدم دانشمندی بود و کتاب را خیلی قوی نوشته است. من زمانی که طلبه بودم، این کتاب را خریدم و استفاد زیادی هم از مطالب این کتاب کردم.

(1) 3. نَحْجُ الْبَلَاغَ صَبْحِي صَالِح، ص 57، کلام 16. متن روایت چنین است: «أَلَا وَ إِنَّ الْحُطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ حُمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ جُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ.»

(2) 4. آیاتی که به صراحت درباره بقای عمل در آخرت سخن می‌گویند:

الف - آیه سی ام سور آل عمران: «يَوْمَ نَجْذِ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا.» روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده حاضر شده می یابد، و آرزو می کند که ای کاش میان او و کارهای زشتش زمان دور و درازی فاصله بود.

ب - آی چهل و نهم سور کهف: «يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.» می گویند: ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آنکه آن را به حساب آورده؟! و هر عملی را انجام داده اند، حاضر می یابند، و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

(3) 5. این آیات عبارتند از:

1. آی صد و شصت و هفتم سور بقره: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ.» خدا این گونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است، به آنان نشان می دهد.

2. آی ششم سور زلزله: «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ.» آن روز مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه های پراکنده [به سوی منزل های ابدی خود بهشت یا دوزخ] باز می گردند، تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند

ایمان و آثار آن، ص: 282

نام این کتاب: «تبدیل نیرو به ماده» بود. «1» مؤلف در این کتاب به سراغ کتاب های خارجی هم نرفته بود و این مسأل تبدیل نیرو به ماده را فقط از آیات قرآن و روایات اثبات کرده بود. اگر این کتاب پیدا شد، بهتر است خوانده شود؛ چون کتاب بسیار خوبی است؛ کتابی است که مسایل بسیار مهمی را از آیات قرآن و روایات کشف کرده است. آن جا ثابت می کند که آنچه را ما از عالم طبیعت می خوریم، این خوراک ما، تبدیل به کار و به عمل می شود. عمل را که انجام می دهیم و تمام می شود، نباید فکر کنیم آن عمل نابود شده و فقط در پرونده ای که پروردگار مقرر کرده، ثبت شده است. نه چنین نیست و طبق آیات و روایات، خود عمل باقی می ماند. لذا قرآن مجید دیدن عمل را هم مطرح کرده است:

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ* «2»

؛ یعنی هر کسی هر چند که عمل او به اندازه وزن يك ارزن باشد، او این عمل را در عالم بعد می بیند و آن را با هیچ چیز هم اشتباه نمی کند. برای همین، تا آن را می بیند، می فهمد آن عمل، عمل خودش است. مؤلف کتاب آن را خیلی قوی نوشته است.

آنهایی که دین دارند، آثار دینداری شان می ماند، و آنهایی هم که بی دین هستند، آثار بی دینی شان می ماند. ما اگر دیندار نباشیم، آزاد هم نخواهیم بود. آن کسی که در فضای بی دینی ادعای آزادی می کند، دروغ می گوید. اعمال این انسان نشان می دهد که او اسیر خواسته های بی منطق درون خود، یا اسیر خواسته های زشت خانواده خود، و یا اسیر خواسته های زشت رفیقش است، و در نتیجه، او آزاد نیست.

دینداری وقتی بر فردی حاکم باشد، فرد به تعبیر قرآن مجید، کارگاه تولید خیر می شود. این مطلب در سور مریم آمده است. «3» اگر خانواده ای دیندار باشد،

(1) 6. نوشت آیت الله محمد امین رضوی. این کتاب در سال 1338 ش. به نگارش درآمده است. نام کامل کتاب، تجسس عمل یا تبدیل نیرو به ماده است.

(2) 7. زلزله: 6- 8: در آن روز مردم پراکنده از گورها برآیند تا نظاره گر اعمالشان باشند؛ هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد، پاداش آن را خواهد دید، و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد، کیفر آن را خواهد دید.

(3) 8. در آیات 11 تا 14 سور مریم، زکریا و زینب با دعای خالصانه ای که زکریا به درگاه پروردگار می کند، کارگاه تولید خیر می شوند. محصول این کارگاه خیر، یحیی است؛ هم چنین در آیات 15 تا 34 این سوره، مریم مورد بخشش و جود خدا قرار می گیرد و کارگاه تولید خیر می گردد. عیسی محصول این کارگاه است؛ همین طور در آیات 41 تا 50 این سوره ابراهیم، با دعایی که می کند، منبع تولید خیر می گردد. محصول های این کارگاه خیر، اسحاق و یعقوبند. نیز در این سوره، از موسی، اسماعیل و ادریس به عنوان منبع تولید خیر نام برده می شود.

ایمان و آثار آن، ص: 283

آن خانواده کارگاه مولد خیر می شود و این مسئله در سوره احزاب آمده است. «1» اگر جامعه دیندار باشد، کل جامعه منشأ خیر می شود. این مطلب در بسیاری از آیات قرآن کریم آمده است. «2»

دیگردوستی ابراهیم علیه السلام و نقد خداوند بر آن

تا این جا بخشی از آثار دینداری گفته شد. حالا به سراغ آیاتی می‌رویم که حیات انبیای خدا را مطرح می‌کند و بیان می‌نماید که زندگی این افراد تحت تأثیر دینداری جدی بوده است.

به طور خلاصه، دینداری؛ یعنی دلبستگی به خدا؛ دلبستگی به قیامت؛ دلبستگی به فرهنگ خدا، و زندگی کردن بر اساس این دلبستگی به خدا، قیامت و فرهنگ خدا.

در فضای دینداری، انسان موجودی دیگردوست و بسیار بسیار با ارزش می‌شود. حالا باید این دیگردوستی را در زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام ببینیم تا اوصاف دیگر دینداری را هم بیان بکنیم.

روزی که در منطق مکه غیر از بیابان، تپه، دره، کوه‌های سخت و ریگزار هیچ چیز نبود، به امر پروردگار، ابراهیم علیه السلام با فرزندش این خانه کعبه

(1) 9. اشاره به آی سی و سوم سور احزاب است که خداوند از اهل بیت پیامبر یاد می‌کند که مورد تطهیر الهی قرار گرفته‌اند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.» این تطهیر الهی، زمین مناسبی را برای تولید خیر در اهل بیت ایجاد می‌نماید. در این جا، اهل بیت به عنوان يك خانواده مطرحند، نه فرد فرد آنها.

(2) 10. از جمله این آیات، آیات زیر است:

- رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره: 128).

- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً (بقره: 143).

- وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران: 104).

- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران: 110).

همچنین آیات: آل عمران: 113-114- مائده: 66- اعراف: 159 و 181- نحل: 120- مؤمنون: 52-

حج: 34- جاثیه: 28.

در این آیات به طور عموم، امت به عنوان منبع تولید خیر، و گاهی به عنوان منبع تولید خیر و شر مطرح شده است. البته، از حضرت ابراهیم علیه السلام هم تعبیر به امت شده است.

ایمان و آثار آن، ص: 284

را در آن جا بنا کرد. او کاملاً می دید که آن جا در آینده مرکز زندگی می شود؛ او می دانست که دعایش مستجاب است؛ او می دانست صدها سال دیگر، آن منطقه محلّ زندگی می شود، هر چند که ابراهیم علیه السلام بعد از مدتی از دنیا می رفت و نمی توانست يك نفر از کسانی را که در آینده می خواستند در این سرزمین بیایند زندگی کنند، ببیند.

ابراهیم علیه السلام در برابر این دستور پروردگار نگفت به من چه؟ من مسوول خودم هستم؛ مسئول همسر و فرزندم هستم، و اصلاً آینده به من چه مربوط است؟

یکی از آثار دینداری این است که دیندار با فرهنگ پر از بُخل سر و کاری ندارد. پس ابراهیم علیه السلام رو به پروردگار کرد و با توجه به این که می دانست دعایش مستجاب است، گفت: خدایا! من نسبت به کلّ افراد خانواده و جامعه‌ای که در آینده به وجود می آید (که حالا شاید صدها سال بعد از ابراهیم علیه السلام، مکه شهر شد)، دغدغه دارم و راحت نیستم. راحتی من در این است که از تو بخواهم و تو هم آن را قبول بکنی، و بعد او چنین درخواست کرد: **وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ «1»** خدایا! مردمی را که در آینده به این منطقه می آیند؛ چون اگر می خواست برای مناطق دیگر دعا کند، تحصیل حاصل بود. اگر می خواست برای اهل نینوا دعا کند که خودش هم متولّد آن جا بود، می دید آن جا منطق آبادی است؛ آب فراوانی دارد؛ زمین‌های مستعدی دارد؛ باغات فراوانی دارد. اگر می خواست برای ایران دعا کند، در زمان او، نقاط انسان‌نشین ایران خیلی آباد بود. اگر می خواست برای مصر دعا کند، این سرزمین، کشور متمدّن قدیمی بود. اگر می خواست برای منطق فلسطینیان دعا کند، آن جا مرکز بهترین مرکبات بود؛ اما او داشت برای يك منطق کویری دعا می کرد؛ برای منطقه‌ای که پیچده در دل کوه‌ها و ریگزار بود و گاهی درج حرارت هوایش به پنجاه درجه هم می رسید. برای همین، ابراهیم علیه السلام گفت: **وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ:**

خدایا! هر چه مؤمن به تو در آینده در این منطقه خانه و زندگی پیدا می کند، از هم میوه ها نصیبش کن.

حالا اخلاق خود خدا را ببینیم. ابراهیم علیه السلام که برای مؤمنان چند صد سال بعد دعا کرد، خداوند منتقدانه به او فرمود: **وَ مَنْ كَفَرَ**. تو که برای دشمنان من دعا نکردی؛ تو که برای اهل فساد که در آینده در این مکه خیمه می زند، دعا نکردی، ولی من به تو بگویم که من دعای تو را در حق مردم مؤمن

(1) 12. بقره: 126.

ایمان و آثار آن، ص: 285

مستجاب می کنم و از همه جای کر زمین میوه ها را به این منطقه سرازیر می کنم، ولی از این سفره، دشمنان خودم را هم محروم نمی کنم و به آنها هم از این ثمرات خواهم داد. این اخلاق خود خداست. این اخلاق دینداری است که خدا می گوید، کافر هست و من را قبول ندارد، ولی من روزی ام را به او می دهم و آن را قطع نمی کنم؛ اما آن کافر به قیامت، به خاطر کفر خودش، جهنمی می شود.

در آنچه ابراهیم علیه السلام گفت، می بینیم که يك دیندار چه دلشوره ای برای مردم زمان آینده داشته، تا چه رسد به مردم زمان خودش. برای زمان خود ابراهیم علیه السلام، وجود او چه برکات و منفعتی برای مردم داشت. این رفتار بیان می کند که دیندار، یعنی دیگر دوست؛ یعنی دغدغه دار برای غریبه ها؛ یعنی ناراحت برای غریبه ها که مبادا زندگی بر آنها سخت بگذرد و مبادا در زندگی مشکل پیدا کنند.

ابراهیم علیه السلام دعا کرد و می دانست دعایش مستجاب است. مستجاب هم شد ما الان اگر به مکه می رویم، آنچه از درخت و گل در خیابان ها می بینیم، می بینیم که این گیاهان در خاک شهر مکه کاشته نشدند. در آن خاک، هیچ چیز قابل کشت نیست؛ بلکه خاک این درخت و گل را از بیرون آوردند؛ جاهایی را گود کردند و آن خاک را در آن جا ریختند و بعد، این گیاهان را در آن جا کاشته اند. در طول دوازده ماه سال، در هر ماهی که ما به مکه برویم، می بینیم از اقسام میوه هایی که در عالم به ثمر می آیند، سیل وار به آن جا سرازیر هست. یعنی مکه امروز همان طوری شده که ابراهیم در دعایش درخواست کرده بود.

این معنای دیگر دوستی است. حالا ابراهیم علیه السلام این دیگر دوستی را يك مقدار محدود کرد و گفت مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ. خدای متعال به ابراهیم علیه السلام گفت، این حدود را بردار و بگذار کافران هم از این سیب، گلابی، خیار، موز و پرتقال، و خلاصه، این مرکبات و این میوه‌های دیگر عالم، نصیب داشته باشند و بتوانند آن‌ها را بخورند و بگویند: عالم خدا ندارد. بگذار آن‌ها چنین بگویند، اما خودت اهل خوراندن این روزی‌ها به آن‌ها هم باش.

دیگر دوستی در سایر مکاتب

این دیگر دوستی را ما در چه مکتبی در مکتب‌های فعلی عالم می‌توانیم پیدا کنیم؟ در هیچ يك از ایسم‌های که هر يك از آن‌ها در گوشه‌ای جهان حکمرانی می‌کنند، این دیگر دوستی پیدا نمی‌شود. در هم این مکتب‌ها و ایسم‌ها،

ایمان و آثار آن، ص: 286

ی

ك قانون مشترك است. این قانونی که من می‌گویم، در کتاب‌هایی دیدم که در کشور سوئیس نوشته شده است. این قانون مشترك هم مکتب‌های ایسم‌دار، چه ایسم‌های شرقی، مثل: کمونیسم، و چه ایسم‌های غربی، مثل: کاپیتالیسم، و چه ایسم‌هایی که از این دو ایسم متولد شده‌اند، این است که: «الحکم لمن غلب». فرمانروایی کل عالم، متعلق به کسی است که زورش از همه بیش‌تر است. ما الان تحقق همین «الحکم لمن غلب» را چند سال است در همسایگی کشور خودمان، در کشور عراق و در کشور افغانستان می‌بینیم. امریکا می‌گوید، زور دارم، و همه جا باید بروم و اجازه هم نمی‌خواهم؛ چون زور دارم. باید هر معدنی را از هر کشوری غارت کنم و اجازه هم نمی‌خواهم، و اگر ملّتی مثل عراق که مالک آن نفت هستند، بخواهند به من بگویند، چرا؟ من زن‌ها، مردان، جوان‌ها و بچه‌های‌شان را می‌کشم، و به مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها حمله می‌کنم و آن‌ها را خراب می‌کنم. این مکتب، مکتب امریکا، انگلیس و کشورهای دیگر اروپایی است که نوکر آمریکایند، و همین‌طور این مکتب اسرائیل است. آن جا، دیگر دوستی هیچ معنایی ندارد. آن جا می‌گویند، زور دارم، پس هر چیزی را که بخواهم، می‌برم و هیچ کس هم حق ندارد، به من چیزی بگوید.

دیگر دوستی علوی

ولی انبیا و فرهنگ پروردگار يك مسایل دیگری را مطرح کردند. فرهنگ پروردگار يك نفر را تربیت کرد که دغدغه همه دنیا را داشت.

مدت بسیار کمی مانده بود که امیرمؤمنان علیه السلام از دنیا برود، پس حضرت فرزندان، حسن، حسین، عباس، محمد، عون، جعفر، زینب و کلثوم را صدا زد و گفت همه کنار بستم بیایید که من می‌خواهم وصیت کنم. آنچه می‌خواهم از این وصیت بیان کنم، تنها يك جمله از وصیت امیرمؤمنان علیه السلام است که مخالف تمام فرهنگ‌ها و ایسم‌هایی است که امروز بر جهان حاکم هستند. آن جمله‌ای که حضرت به فرزندان گفت: «وَكُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»¹: عزیزان من! دشمن سر سخت ظالم زورگو و یار واقعی مظلوم و حقوق غارت شد مظلومان را از ظالمان بگیرید و به صاحبانشان پس بدهید.

این حرف فرهنگ دینداری است. البته، این یکی از آثار دینداری است.

(1) 13. نهج‌البلاغ صبحی صالح، ص 421-422، کلام 47.

ایمان و آثار آن، ص: 287

گناهان، مرکب چموش، و خوبی‌ها، مرکب رهوارند

آن‌هایی که در اوج دینداری هستند، چشمشان هم باز است. امیرمؤمنان علیه السلام وقتی گناهان را نگاه می‌کند، پشت پرد گناهان را این گونه می‌بیند و می‌گوید: مجموع گناهان، مرکب چموشی است که نمی‌شود اختیار آن را در دست گرفت؛ زیرا قدرت چموشی آن خیلی بالا است. هر انسانی که سوار این مرکب چموش می‌شود و چون نمی‌تواند اختیار آن را به دست بگیرد، و به تعبیر خود نهج‌البلاغه، چنین اسبی لجام ندارد که آن را نگه دارد. این مرکب چموش، سوار خود را با چموشی می‌برد، و وقتی از چموشی آرام می‌گیرد که سوار خود را تحویل جهنم بدهد. این نگاه امیرمؤمنان علیه السلام به بدی‌هاست. اما وقتی حضرت به خوبی‌ها نگاه می‌کند، اسم خوبی‌ها را مرکب رهوار می‌گذارد. این مرکب، سوار خود را بی‌اذیت، بی‌ترس، بی‌وحشت و با امنیت حرکت می‌دهد، در حالی که مهار آن هم دست صاحبش است که کج نرود و بی‌تقوایی نکند و خوابش هم نبرد. این مرکب خوبی‌ها، سوار بر خودش را به آخرین منزلی که می‌برد و او را آن جا پیاده می‌کند، بهشت پروردگار است. «1»

دیگردوستی حسینی

این جا این نکته را باید گفت که جانِ انبیا علیهم السلام همان بهشت است؛ همین طور که جان ائمه علیهم السلام همان بهشت است؛ هم چنین جان مومنان واقعی، همان بهشت است. این افراد هر چیزی را که می خواستند، آن را برای همه می خواستند، و اول هم آن را برای دیگران می خواستند. این نکته نکت خیلی شگفت انگیزی است که آن ها اول آن را برای دیگران می خواستند.

من نمی دانم چه کتابی را در این زمینه آدرس بدهم؛ چون در این زمینه کتاب های بسیاری وجود دارند که راجع به زندگی وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است که اگر هر يك از آن ها يك دور خوانده شود، می بینیم که امام حسین علیه السلام اول می گفت، هم مردم، و بعد می گفت خودم؛ اول می گفت، خانواده هم مردم، و بعد می گفت، خانواده خودم.

اعرابی وارد مدینه طیبه شد و از کریم ترین مردم جويا شد. مردم امام حسین علیه السلام را به او معرفی کردند. او داخل مسجد شد و دید که امام حسین علیه السلام در حال گفتن سلام نماز است. مقابل آن حضرت ایستاد و این اشعار را سرود که معنای آن چنین است:

کسی که الان چشم امید به تو دارد و حلق درب خانه تو را حرکت دهد، ناامید نخواهد شد.

(1) 14. نهج البلاغ صبحی صالح، ص 57، خطب 16.

ایمان و آثار آن، ص: 288

تویی که بخشنده و مورد اعتماد می باشی. پدر تو قاتل افراد فاسق و نابکار بود.

اگر مقام نبوت پدران و نیاکان شما نبود، ما به آتش دوزخ دچار می شدیم.

امام حسین علیه السلام که از نماز فارغ شد، به قبر فرمود: آیا چیزی از مال حجاز باقی مانده؟ قبرگفت: آری، مبلغ چهار هزار دینار از آن مال مانده است. حضرت فرمود به آن اعرابی بگو که با تو به در خانه بیاید. حضرت که به خانه رفت، به قبر گفت: آن چهار هزار دینار را بیاور؛ زیرا اکنون کسی که از ما بیش تر به آن ها احتیاج دارد، پیش ما آمده

است. سپس آن حضرت ردای یمانی اش را از تن بیرون آورد و آن چهار هزار دینار را در میان آن پیچید. حضرت این چنین کرد،

چون به نظر حضرت، این تعداد دینار برای برآورده شدن نیاز آن اعرابی کم بود. گویی حضرت تنها به رفع نیاز آن اعرابی نمی‌اندیشید، بلکه می‌خواست او را بی‌نیاز کند. علاوه بر این، حضرت که نمی‌خواست آن اعرابی در گرفتن آن دینارها دچار شرمندگی شود، آن ردا پر از دینار را از شکاف در بیرون فرستاد، و این اشعار را هم برای آن اعرابی خواند:

خذها فانی اليك معتذر و اعلم باني عليك ذو شفقه

این دینارها را بگیر و مرا برای این که این پول مختصر را به تو بخشیدم، ببخش، و بدان که من نسبت به تو شفقت و مهربانی دارم.

لو كان في سیرنا الغداه عصا امست سمانا عليك مندقعه

اگر حق ما را به ما می‌دادند، باران بذل و بخشش از آسمان‌ها بر تو فرو می‌ریخت.

لكن ريب الزمان ذو غير و لكف مني قليله النفقه

ولی چه باید کرد که حوادث روزگار وضع انسان را تغییر می‌دهند و دست من فعلاً از پول خالی است.

راوی می‌گوید: اعرابی آن دینارها را گرفت و شروع به گریه کرد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: آیا چون بخشش ما اندک است، گریه می‌کنی؟ اعرابی گفت: نه. من با چند دینار و پول خیلی کم‌تر از این، مشکلم حل می‌شد، ولی الان شما به من چهار هزار دینار، و این ردا را داده‌اید که بیش‌تر از خواست من است؛ بلکه من دارم بر این دست کریمت گریه می‌کنم که چگونه خاک آن را می‌ریاید و این گونه، تداوم بذل و بخشش‌هایت را از بین

ایمان و آثار آن، ص: 289

می‌برد. ای کاش! این دست بماند که تا قیامت مردم از آن بهره‌مند از کمالات بشوند. «1»

(1) 15. المناقب ج: 4 ص 66-65: وَفَدَ أَعْرَابِيٌّ الْمَدِينَةَ فَسَأَلَ عَنْ أَكْرَمِ النَّاسِ بِهَا فَدُلَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَوَجَدَهُ مُصَلِّياً فَوَقَفَ بِإِزَائِهِ وَ أَنْشَأَ:

لَمْ يَجِبِ الْآنَ مِنْ رَحَاكَ وَ مِنْ حَرَكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْخَلْقَةَ

أَنْتَ جَوَادٌ وَ أَنْتَ مُعْتَمِدٌ أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ

لَوْ لَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوَائِلِكُمْ كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةً

قَالَ فَسَلِّمِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ قَالَ يَا قَنْبَرُ هَلْ بَقِيَ مِنْ مَالِ الْحِجَازِ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ فَقَالَ هَاتِمَا قَدْ جَاءَهَا مِنْ هُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَّا ثُمَّ نَزَعَ بُرْدِيهِ وَ لَفَّ الدَّنَانِيرَ فِيهَا وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ شَقِّ الْبَابِ حَيَاءً مِنَ الْأَعْرَابِيِّ وَ أَنْشَأَ:

خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَ اعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ

لَوْ كَانَ فِي سَبِيلِنَا الْعُدَاةُ عَصَا أُمْسَتْ سَمَانًا عَلَيْكَ مُنْذِفَةً

لَكِنَّ رَبَّ الزَّمَانِ ذُو غَيْرٍ وَ الْكَفُّ مِنِّي قَلِيلُهُ النَّفَقَةِ

قَالَ فَأَخَذَهَا الْأَعْرَابِيُّ وَ بَكَى فَقَالَ لَهُ لَعَلَّكَ اسْتَفْلَلْتَ قَالَ لَا وَ لَكِنَّ كَيْفَ يَأْكُلُ التُّرَابُ جُودَكَ وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام.

ایمان و آثار آن، ص: 290

جایگاه نماز در ایمان ابراهیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

آثاری که دینداری واقعی از خود نشان می دهد، در هیچ حالتی، و در هیچ مکتبی، وقتی که انسان معتقد به آنها باشد، بروز نمی یابند. علت آن هم این است که دیندار واقعی از طریق ایمان و باور، وصل به پروردگار بوده و نسبت به او تسلیم

است. پروردگار مهربان عالم، از بند دیندار خود، فقط و فقط خیر می‌خواهد و از او، راضی به هیچ شری نیست؛ به عبارت دیگر، اخلاق و منش دیندار واقعی، اخلاق خداست. البته، در هر مرحله‌ای، اخلاق پروردگار بی‌نهایت است، ولی این اخلاق در انسان دیندار، دارای حدود و نهایت است. البته، با همه حدود و نهایتی که دیندار به این اخلاق می‌دهد، این اخلاق رنگ‌خداپی داشته و دیندار از این جهت، هم‌اخلاق خدا است.

خدا در آیه بیست و ششم سور مبارک آل عمران خود را در زبان مؤمنان راستینش چنین معرفی می‌کند:

يٰۤاَيُّهَا الْاٰخِرُ

خداوندا! آنچه نزد تو و با تو می‌باشد، خوبی هست.

؛ چون خدا بدی ندارد.

و در آی هفتاد و نهم سور نساء هم می‌فرماید:

مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللّٰهِ

خوبی‌هایی که به شما می‌رسد، همه از جانب خدا است.

هزین سترگ ابراهیم علیه السلام برای نماز

يك اخلاق پروردگار این است که لطف، عنایت و بخشش را دریغ نمی‌کند. دیندار هم همینطور است. او وقتی که وصل به خدا باشد، چشم جوشان محبت مهربانی می‌شود و دریغ

ایمان و آثار آن، ص: 291

هم نمی‌کند. ابراهیم علیه السلام که از انبیای خداوند متعال بود، می‌دانست نماز از با ارزش‌ترین رشته‌های الهی است و يك نمازگزار وقتی که در چهارچوب نماز الهی قرار می‌گیرد، آدم فوق‌العاده با منفعتی می‌شود؛ چنان‌که ما می‌بینیم خود ابراهیم که اهل نماز بود و از این سفر با عظمت بهره‌مند بود، چقدر به انسان‌ها و به نسلش محبت داشته که به خاطر نماز می‌آید يك کار عملی را انجام می‌دهد و هم‌چنین به خاطر نماز، يك مناجات با پروردگار می‌کند. ابراهیم که می‌دانست از طریق نماز می‌شود فیوضات پروردگار مهربان عالم را چه در دنیا و چه در آخرت جمع کرد و خود او هم جمع این فیوضات

را هم لمس کرده بود، به خاطر محبتش به دیگران، چه غریبه و چه آشنا، و چه بیگانه و چه خودی، واقعاً هزینه کرد تا دیگران هم بتوانند به این منبع خیر اتصال پیدا نمایند.

اما کار عملی او که من فکر نمی‌کنم چنین کاری که ابراهیم علیه السلام برای خاطر نماز کرده، انجامش در توان کسی غیر از اولیای خاص خدا باشد. حالا شاید ما در خیال خود يك پیامبر دیگری را به جای ابراهیم علیه السلام فرض کنیم که با همان موقعیت باشد و او هم بخواهد برای نماز چنین هزینه‌ای را بکند؛ اما این پیامبر، فرضی و خیالی است، و واقعیت این است که کاری که ابراهیم علیه السلام برای نماز کرد، هزین خیلی سنگینی برای نماز است و انجام آن از طاقت عموم بشر خارج است.

«فراغ» برای اهل محبت، برای اهل مهرورزی و برای انسان‌های رقیق‌القلب، بار بسیار سنگینی است.

بچه‌دار نشدن ابرهیم علیه السلام و ازدواج با هاجر علیها السلام

ابراهیم علیه السلام طبق آیات قرآن مجید تا مرز هشتاد سالگی که دیگر اوج پیری است، بچه‌دار نشد. خداوند متعال که دارای قدرت بی‌نهایت است، بعد از این که زمین ازدواج ابراهیم علیه السلام را با يك دختر خانمی به نام هاجر علیها السلام فراهم کرد، اراده فرمود که ابراهیم در این سن کهولت و پیری، از این خانم بزرگوار، بادب، با تربیت و پاک بچه‌دار بشود.

خیلی از جوان‌ها و مرد‌ها به اهل دعا مراجعه می‌کنند؛ اهل دعای واقعی؛ یعنی آن‌هایی که دعانویس نیستند و دعا را محل درآمد زندگی قرار نداده‌اند. به اهل دعا، یعنی به اهل خدا. حقّ هم دارند. می‌گویند، ما ده سال است ازدواج کردیم، اما پانزده سال است که بچه‌دار نشدیم. شما از خدا بخواهید که ما بچه‌دار بشویم. حالا خداوند یا مصلحت می‌داند که با دعای اولیایش به ما بچه بدهد، و یا آن را به مصلحت ما

ایمان و آثار آن، ص: 292

نمی‌داند. اما اگر خداوند به این زن و شوهر ناامید، بچه عنایت کند، ما می‌بینیم، چه شور و چه نشاطی در قلب این زن و شوهر ناامید پدید می‌آید. انگار که هم دنیا را به آن‌ها داده‌اند. تا بچه ناله‌ای می‌کند، او را پیش بهترین طبیب متخصص اطفال می‌برند. بچه را با لباس مناسب می‌پوشانند، تا سرما نخورد، و یا آن قدر گرمش نشود که مریض شود؛ چون آن‌ها می‌ترسند که دیگر بچه‌دار نشوند. حالا خدا آمد و به مردی که فرض می‌کنیم، در بیست سالگی ازدواج کرده

و شصت سال است که با هم وجود دلش بچه می‌خواست، و این خواستن هم امر طبیعی و فطری برای انسان است، بعد از شصت سال انتظار، به او بچه داد. البته، شاید تا آن موقع، چراغ این انتظار در ابراهیم علیه السلام خاموش شده بود. به هر حال، خدا به او يك پسر داد که ابراهیم علیه السلام اسم او را اسماعیل گذاشت.

البته، کسی که با خدا صاف باشد، کسی که پاك زندگي بکند، از بس که خدا عاشقِ صافی و پاکی است، به علت این پاکی و صافی، درهای رحمت خود او را به روی چنین کسی باز می‌کند. هاجر کُلُفَت و کنیز بود که در قلمروی زندگي ابراهیم علیه السلام قرار گرفت. اما این کنیز چقدر صاف، پاك و پاکدامن بود که شوهری، مانند: ابراهیم علیه السلام نصیبش شد، و خود او هم با کمال اشتیاق با ابراهیم علیه السلام ازدواج کرد، هر چند می‌دانست که ابراهیم با او تفاوت سنی زیادی دارد. شاید چهل سال و یا بیشتر، هاجر علیها السلام با ابراهیم علیه السلام تفاوت سنی داشت. «1» ولی کمالات، عظمت، ادب ابراهیم باعث شد که این خانم با ایشان ازدواج بکند. در حقیقت، هاجر علیها السلام با يك پیرمرد ازدواج نکرد؛ بلکه او با ارزش‌ها ازدواج کرد. این بهترین نوع ازدواج

(1) پی‌نوشت

1. در تفسیر مفاتیح‌الغیب دربار سن حضرت ابراهیم علیه السلام گفته شده:

اعلم أن القرآن يدل على أنه تعالى إنما أعطى إبراهيم عليه السلام هذين الولدين أعنى إسماعيل و إسحاق على الكبر و الشيخوخه، فأما مقدار ذلك السن فغير معلوم من القرآن و إنما يرجع فيه إلى الروايات فقل لما ولد إسماعيل كان سن إبراهيم تسعا و تسعين سنة، و لما ولد إسحاق كان سنه مائه و اثنتي عشرة سنة و قيل ولد له إسماعيل لأربع و ستين سنة و ولد إسحاق لتسعين سنة، و عن سعيد بن جبیر: لم يولد لإبراهيم إلا بعد مائه و سبع عشرة سنة، و إنما ذكر قوله: عَلَى الْكِبَرِ لأن المنه بعبه الولد في هذا السن أعظم، من حيث إن هذا الزمان زمان وقوع اليأس من الولادة و الظفر بالحاجه في وقت اليأس من أعظم النعم، و لأن الولادة في تلك السن العاليه كانت آيه لإبراهيم (مفاتيح الغيب، ج 19، ص 106-105). البته، قرآن دربار سن هاجر به صراحت سخنی نگفته است.

ایمان و آثار آن، ص: 293

است. البته، این ازدواج با اختیار خود هاجر علیها السلام صورت گرفت.

معنای هم کفو بودن در ازدواج

ممکن است که پدری به دختر بیست سال خود بگوید که شما با يك مرد پنجاه ساله ازدواج بکنید، و آن دختر هم بگوید، نمی‌خواهم با چنین فردی ازدواج کنم؛ چون سن او خیلی زیاد است، و من حس می‌کنم که او نمی‌تواند به نیازها، عواطف و محبت‌هایم پاسخ مناسب بدهد. او می‌تواند چنین بگوید؛ چون ازدواج از روی اجبار، شرعی نیست. ولی اگر پسری، و یا دختری بخواهند ازدواج نامناسب بکنند. حالا که زمین دیدنی‌ها برای کل مردم کر زمین آزاد شده و آدم می‌تواند به راحتی هر کسی را ببیند، ممکن است جوانی عاشق يك دختر یهودی بشود که همکلاش است، و یا عاشق دختری بهایی بشود، و یا نه، پسر بهایی، عاشق دختری مسلمان بشود. در چنین جایی، پدر می‌تواند از ولایت خود استفاده بکند و جلوی این ازدواج را بگیرد، و اگر آن دختر و پسر ازدواج بکنند، در حالی که پدر و مادر ناراضی هستند، آن‌ها عاق می‌شوند. ازدواج با بهایی که باطل است و عقد با او واقع نمی‌شود، و چنین ازدواجی زنا می‌شود. ازدواج با جوان بی‌دینی که ضروریات دین را قبول ندارد، و می‌گوید، من قرآن را، و یا پیغمبر را، و یا امام حسین را قبول ندارم و خلاصه، من دین را قبول ندارم، هم باطل است، و اگر به هزار محضر بروند، و آن‌ها هم بین این دو عقد بخوانند، آن عقد بسته نمی‌شود، و آن دو نسبت به هم نامحرم باقی می‌مانند، و اگر هم بچه‌دار شوند، آن بچه هم حرام‌زاد قطعی می‌شود. بنابراین، باید حریم‌ها حفظ بشود.

این مسایل را من از این جهت گفتم که يك وقت کسی فکر نکند که اسلام می‌گوید، وقتی خانواده به دختر گفتند، با این مرد شصت ساله ازدواج بکن، او باید به این ازدواج تن در دهد. نه، چنین نیست. در ماجرای ازدواج هاجر با ابراهیم، این هاجر بود که با میل و با انتخاب خود، این ازدواج را انتخاب کرد.

اگر قضی انتخاب خود در میان باشد، و انتخاب هم درست باشد و بعد هم دختر بگوید، من فقط به خاطر عواطف و احساساتم، به این ازدواج راضی نمی‌شوم؛ برای این که من می‌دانم که این مرد هشتاد ساله پاسخگوی حالات من نیست؛ بلکه با انتخاب خودم می‌خواهم با این مرد ازدواج بکنم، آن دختر چنین حقی دارد؛ چون اسلام در جایی به کسی زور نمی‌گوید؛ چون خود آن دختر می‌خواهد این ازدواج انجام شود.

ایمان و آثار آن، ص: 294

آنچه اسلام آن را برای ازدواج محور قرارداده، هم کفو بودن است «1»، چه در سن، و چه در قیافه، و چه در خانواده. ممکن است يك پسر خیلی خوش اندام باشد و چهر زیبایی هم داشته باشد، و مادرش بگوید، باید با دختر خاله‌ات ازدواج کنی، و من به ازدواج تو با غیر دخترخاله‌ات، رضایت نمی‌دهم، و دختر خال آن پسر هم دو سال از پسر

کوچکتر است؛ پسر بیست سالش است و دختر خاله‌اش هجده سال دارد. علاوه بر این، دماغ این دختر کج است، و لبی بی تناسب قیافه خود دارد. آیا بر این پسر واجب است که با این دختر ازدواج بکند؟ و ممکن است دختر خیلی زیبا باشد، و پدر بگوید، باید با پسر برادر من ازدواج بکنی، و پسر برادر؛ یعنی پسرعموی دختر هم هیچ امتیاز و قیافه‌ای نداشته باشد، آیا این دختر باید به این ازدواج تن در دهد؟ می‌گویم، نه. دین می‌گوید، ملاک ازدواج، هم‌کفو بودن است. این که رسم قبیله و عشیر ما این است. اصلاً دین این رسم‌ها را قبول ندارد. دین آزادی، اختیار و انتخاب را به معنای الهی‌شان قبول دارد، و بعد هم ازدواج‌های زوری و اجباری، در دین باطل است. اما هنوز در کشور ما، ازدواج نامناسب، زیاد هست. می‌گویند، رسم قبیله ما این است که دخترعمو و پسرعمو در عقد هم دریابند؛ چون عقد دخترعمو و پسرعمو در آسمان‌ها خوانده شده است. مگر آسمان‌ها جای دفتر ازدواج است؟ دفتر ازدواج، متعلق به زمین و زیر نظر دفتر دادگستری است. خدا در آسمان‌ها دفتر ازدواج ندارد. هر کس که گفته عقد دخترعمو و پسرعمو در آسمان‌ها خوانده شده، سخن غلطی گفته است؛ هم‌چنین این سخن که رسم طایف ما این است نیز سخن نادرستی است.

پاداش هاجر و اسماعیل علیهما السلام، داشتن مزار در همسایگی خان خدا

در این جا ما هاجر را می‌بینیم که در برابر این انسان جامع تمام ارزش‌ها و کمالات می‌گوید، من از احساسات و عواطف دو روزه‌ام گذشت می‌کنم تا شاید، بلکه یقیناً در این ازدواج برکاتی به وجود آید. خدا هم در برابر این ازدواج، اسماعیل را به این زن داد. عجب خانمی، و چه بچه‌ای. این خانم فقط همین یک پسر را پیدا کرد. اما این بچه، ریش پاک‌ترین، کامل‌ترین و بهترین نسل عالم شد.

(1) 2. الکافی، ج 5، ص 339، حدیث 1:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مُؤْمِنٌ وَ الْمُؤْمِنَةُ كُفُوٌ لِلْمُؤْمِنَةِ وَ الْمُؤْمِلَةُ كُفُوٌ لِلْمُؤْمِلَةِ

ایمان و آثار آن، ص: 295

به راستی هاجر کیست؟ «1» و مادر چه زنان و مردانی است؟ او مادر خدیج کبری، فاطمه زهرا، زینب کبری سلام الله علیهم است؛ هم‌چنین او مادر پیامبر اسلام، امیرمؤمنان، امام حسن و امام حسین سید الشهداء و باقی ائمه و امام زمان

صلوات الله عليهم است. تمام سادات عالم، چه از طریق مادری و چه از طریق پدری، به هاجر می‌رسند. قبر این مادر و این فرزند که مدت کمی در دنیا زندگی کردند، در کنار کعبه است. من هر وقت که به آن محل می‌رفتم، به یاد جریانات زندگی نورانی و ملکوتی ابراهیم، هاجر و اسماعیل می‌افتادم. ماکه اغلب یا به حج واجب رفته‌ایم، یا به حج عمره، و یا در فیلم‌ها و در عکس‌ها دیده‌ایم که در يك طرف کعبه، دیواری کوتاه و بیضی شکل وجود دارد که این قطعه، جزء طواف نیست. خداوند متعال، داخل این دیوار را، قطعه بیضی شکل را، از طواف استثنا کرده است و کسی حق ندارد از آن جا طواف خود را آغاز کند؛ چون آن جا جزء مطاف نیست. این

(1) 3. هاجر: نام همسر حضرت ابراهیم و مادر حضرت اسماعیل علیهما السلام می‌باشد. وی کنیزی بود که حاکم مصر، سنان بن علوان، در سفر ابراهیم و همسرش به آن دیار، به ساره بخشید. سال‌ها گذشته بود و حضرت ابراهیم از ساره دارای فرزند نشده بود؛ چون ساره دریافت که ابراهیم از این بابت دل آزرده است، هاجر را به وی بخشید. پس از مدتی هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد. ساره از این پیشامد ناراحت شد و قادر نبود که این ماجرا را ببیند، چرا که خودش فرزند نداشت. لذا به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که من طاقت تحمل اینان را ندارم و آنها را از نزد من ببر، در این حال پیام الهی نیز به ابراهیم علیه السلام رسید که آنها را به سوی سرزمین دیگری ببر. ابراهیم علیه السلام، هاجر و فرزندش اسماعیل به راهنمایی جبرئیل به سرزمین مکه که در آن زمان بیابانی بی‌آب و علف بود، برد و آنان را آن جا گذاشت و خود بازگشت، در هنگام بازگشت ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا من ذریه خود را در این سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه‌ات مسکن دادم (سوره ابراهیم آیه 37). به زودی، ذخیر آب و غذای آنان تمام شد و تشنگی در صحرای سوزان مکه بر آنان چیره شد. هاجر به گمان این که از دور چشمه‌ای آبی را می‌بیند، هفت بار مسیر را دوید و چون بدان جا رسید، درمی‌یافت که سرابی بیش نبوده است. این مسیر، مسیر بین دو کوه کوچک صفا و مروه بود که هم اکنون نیز حجاج بیت الله الحرام هفت بار این مسیر را می‌پیمایند. اما در همین هنگام چون طفل شیرخوار خویش بازگشت، دید که اسماعیل پاشنه بر زمین می‌زند و کم‌کم از زیر پایش آب جوشیدن گرفت و چشمه‌ای پدیدار شد که همان چشمه زمزم و آبش همین آب زمزم است که تاکنون نیز می‌جوشد و بر زمین می‌آید. کم‌کم قبائلی از جرهمیان که از آن منطقه گذر می‌کردند، چون دریافتند که چشمه آبی پدید آمده، بدان جا آمدند و اقامت گزیدند. پس از مدتی، ابراهیم بدانجا بازگشت و با مشاهد آن جا خدای را شکر گفت. بعدها به همراه پسرش اسماعیل کعبه را کنار همین چشمه زمزم بنا کرد. منبع: دانشنام رشد

ایمان و آثار آن، ص: 296

قطعه در روزگاری خان این مادر و این فرزند بود، و پنج هزار سال است که اسم آن را "حجر اسماعیل" «1» گذاشته‌اند. ناودان بام کعبه به طرف حجر است. آیات رحمت خدا بر روی پرد کعبه هم بر روی حجر اسماعیل است؛ هم‌چنین قبر هاجر و اسماعیل زیر ناودان است؛ یعنی خدا قبر این زن و بچه ابراهیم علیه السلام را آورده و آن را دیوار به دیوار خان خودش قرار داده است. می‌پرسم بهتر از این وضع می‌شود که آدم، همسای خان خدا بشود؟

جوانان و چهل شبانه روز پاکی

جوان‌ها باید پاکی را فقط برای چهل روز امتحان کنند؛ یعنی آن‌ها باید در این چهل شبانه‌روز مواظب باشند که واقعاً به این فضای پاکی، آلودگی نرسد، و الا اگر در خلال این سی روز یا سی و نه روز آلودگی‌ای پیش بیاید، ورود این آلودگی، ساختمان ریاضت چهل شبانه‌روزی را خراب می‌کند، و اگر نه، آن‌ها اگر تا تمام شدن مدت چهل شبانه‌روز بر این پاکی بمانند، بعد از این چهل شبانه‌روز، در خود صدق، صفا و پاکی خواهند دید و خواهند دید آن‌صدق، صفا و پاکی چه آثاری را در زندگی‌شان پدید می‌آورد:

سحرکه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف

شراب نجس است، و ظرف آن هم نجس است. اما آن کسی که انگور را در خمره می‌اندازد و سپس آب این انگور و خود

(1) 4. حجر اسماعیل: حجر اسماعیل میان رکن شامی و رکن غربی مکه قرار دارد. حجر به معنای پناه و دامن است و از این رو به اسماعیل علیه السلام منسوب داشته‌اند که چون دیوارهای کعبه به دست او و پدرش بنا شد، وی برای پناه بردن از گرمای خورشید در سایه و کنار این دیوار می‌نشست و یا این که سایبانی کنار آن برای خود برافراشته و در آن جا پناه می‌گرفت، چون از گرمای مکه نزد خداوند شکوه کرد، خدا به او وحی فرمود که من در این مکان برای تو روزنه‌ای به بهشت می‌گشایم که تا روز قیامت از آن نسیم روح افزا بر تو بدمد. حضرت اسماعیل علیه السلام چون درگذشت، او را در همان مکان مدفون ساختند. عبدالله بن زبیر هنگام تجدید بنای کعبه، حجر را حفر کرد و در آن سنگی به رنگ سبز یافت. از قریش در این باره پرسید، عبدالله بن صفوان گفت: این قبر حضرت اسماعیل علیه السلام است، به آن دست زن. لذا ابن‌زبیر آن را به حال خود رها کرد. گویند مدفن آن حضرت بین ناودان طلا و در غربی کنونی حجر (قرار داشته

و غیر از او، مادرش هاجر و دختران او و نزدیک به هفتاد پیامبر نیز در این مکان مدفون شده‌اند. حجر اسماعیل بخشی از خان کعبه بوده است که طی چند نوبت در دوران‌های مختلف تعمیر و بازسازی کعبه، از خانه خارج شده است. منبع: دانشنام رشد با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 297

آن انگور به جوش می‌آید و به شراب مست کنند حرام و نجس تبدیل می‌گردد، بعد از این که این آب انگور از روزگار شراب بودن خود گذر کند، بعد از گذشت چهل روز از شراب بودن، سرکه می‌شود. حالا آیا باید این سرکه را با کلّ انگورها و خوشه‌هایی که در درون آن است، آب بکشند و همین‌طور آیا باید داخل آن خمرهای را که در آن شراب بوده، شلینگ بگیرند و آب بکشند؟ پاسخ منفی است؛ چون اگر بخواهند انگورها را خالی کنند، و بعد آن‌ها را آب بکشند، آن انگورها از بین می‌رود، و اگر هم بخواهند سرکه‌ها را آب بکشند که سرکه قابل آب کشیدن نیست. در خلال آب کشیدن، سرکه با آب مخلوط می‌شود و از بین می‌رود.

چقدر پاکی مهم است که وقتی شراب نجس حرام به سرکه تبدیل می‌شود و خود را از يك عنصر حرام تبدیل به يك عنصر حلال می‌کند، خدا قبول کرده که بگوید: با حلال شدن سرکه، پاکی هم به سراغ انگورها می‌آید. هم آن انگورها پاک می‌شود، و هم آب آن انگور پاک می‌شود و هم خمرهای که آن آب انگور در آن قرار داشته، پاک می‌گردد، و خوردن چنین آب انگوری هم مستحب می‌شود. «1» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: سرکه چه خوراك نیکویی است، و چه فقیر است خانه‌ای که در آن سرکه نیست. «2»

اهمیت درمانی سرکه

چهل و دو سال پیش، وقتی آیت الله العظمی بروجردی سکنه قلبی کرد و دکترهای ایران گفتند که حتما باید پرفسور موریس را که آن موقع، بهترین دکتر قلب بر روی کره زمین بود، از پاریس بیاوریم. با پرفسور موریس تماس گرفتند که زودتر خود را به بالین آقای بروجردی برساند. من کاملاً یادم است که برای آوردن دکتر چه سرعت عملی به کار بردند. آقای بروجردی روز سه شنبه سکنه کرده بود و آن‌ها توانستند روز چهارشنبه پرفسور موریس را به قم بیاورند. پرفسور موریس که آقای

(1) 5. در وسائل الشیعه ج: 25 ص 93- 88 روایاتی در استحباب سرکه آورده است:

- الْخَلُّ يَشُدُّ الْعَقْلَ

- نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ يَكْسِرُ الْمِرَّةَ وَ يُخَيِّ الْقَلْبَ

- الْإِصْطِبَاغُ بِالْخَلِّ يَقْطَعُ شَهْوَةَ الزَّنا

- نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ وَ لَا يَفْتَقِرُ أَهْلُ بَيْتِ عَنْدَهُمُ الْخَلُّ

- إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى خَوَانٍ عَلَيْهِ خَلٌّ وَ مِلْحٌ

(2) 6. کافی، ج 6، ص 329، حدیث 1. این روایت را امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده است. متن روایت چنین است: قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ كِسْرًا فَقَالَ هَلْ عِنْدَكَ إِدَامٌ فَقَالَتْ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا عِنْدِي إِلَّا خَلٌّ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ. مَا أَفْقَرَ بَيْتٌ فِيهِ الْخَلُّ.

ایمان و آثار آن، ص: 298

بروجردی را معاینه کرد، به او گفته شد، به آقای بروجردی چه غذایی بدهیم؟ او هم در جواب گفت: هر غذایی می خواهید، به ایشان بدهید، ولی باید با غذا سالادی هم بدهید که سرکه در آن باشد. دکترها گفتند: آقای پرفسور! ما ایرانی ها مریض را از خوردن سرکه پرهیز می دهیم و به او می گویم، سرکه نخور که خیلی برایت بد است. پرفسور گفت: یکی از داروهایی که می تواند رگ های ایشان را باز کند، فقط سرکه است. البته، در صبح پنجشنبه، کلی آقای بروجردی مقداری کم کار شد و اور ایشان چنان بالا آمد که نتوانستند آن را پایین بیاورند، و ایشان از دنیا رفت.

امروز در دنیا درمان با سرکه برای خود جایگاهی دارد «1»، اما همین سرکه، دیروز شراب بوده است:

ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بر آرد اربعینی «2» حافظ

(1) 7. خواص درمانی سرکه:

- استفاده از سرکه در کنار وعده‌های غذایی باعث رقیق شدن خون شده و به تجزیه چربی‌ها و دفع سموم کمک کرده و سبب کاهش چربی و کلسترول بد خون می‌شود.
 - اسید سیتریک موجود در سرکه، هضم و جذب کلسیم موجود در سرکه و سایر مواد غذایی را آسان می‌کند و در سوخت‌وساز بدن موثر است.
 - سرکه می‌تواند باکتری‌های مضر سیستم گوارشی را از بین ببرد، بنابراین افرادی که در سیستم گوارش خود با مشکلاتی نظیر: یبوست، نفخ، اسهال، دل درد و دفع نامرتب مزاج مواجهند، با مصرف سرکه می‌توانند به رفع این مشکل بپردازند.
 - سرکه می‌تواند ترشح اسید معده را متعادل کرده و از بروز گاز معده جلوگیری کند.
 - سرکه در رفع جرم دندان و التهاب لثه موثر است. به منظور رفع بوی بد دهان و نیز سفیدی دندان‌ها، هفته‌ای یک بار دندان‌های خود را با مسواک آغشته به سرکه مسواک بزنید.
 - در صورتی سرکه می‌تواند در کاهش وزن تاثیرگذار باشد که فرد از رژیم مناسبی جهت کاهش وزن پیروی کند، در غیر این صورت سرکه تاثیری در کاهش وزن نخواهد داشت.
 - بخور سرکه رقیق شده، در رفع گرفتگی بینی ناشی از سرماخوردگی موثر است و سردردی که در نتیجه بدی هوای محیط، بخار حمام و زیادی صفرا باشد را معالجه می‌کند.
 - سرکه در درمان بوی عرق بدن، قارچ پا و ورم پا موثر است و می‌تواند در رفع احساس گرفتگی پاها تاثیر قابل توجهی داشته باشد.
 - سرکه ضد عفونی کننده قوی است و می‌تواند به عملکرد سم‌زدایی کبد کمک کرده و صفرا را از بین ببرد.
 - دوام سرکه نامحدود است. حتی اگر بعد از مدتی کدر شود و رسوب کند، همچنان خاصیت دارد؛ ولی باید در نظر داشت سرکه برای مبتلایان به ضعف اعصاب، درد مفاصل و زخم معده مضر است. منبع: سایت آفتاب
- (2) 8. دیوان حافظ، غزل شماره 476، با مطلع سحرگه رهروی در سرزمینی.**

ایمان و آثار آن، ص: 299

اما حوصله و صبر ما کم است. اگر ما يك يا دو ماه به تمام معنا آدم خوبی بشویم، تمام درهای رحمت خدا بر روی ما باز می شود. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بسته بودن درهای رحمت خدا، به تناسب آلودگی هاست، و اگر آلودگی ها کنار برود، درهای رحمت الهی باز می شود. «1»

ابراهیم علیه السلام در آزمونی سخت

حالا ابراهیم علیه السلام این پدر هشتاد ساله بعد از شصت سال انتظار کشیدن برای فرزند، بچه دار شده است. این بچ شیرخوار چه خوشحالی زایدالوصفی در ابراهیم به وجود آورد. البته، وضعیت مادر اسماعیل که جوان بود، فرق می کرد. این خوشحالی ابراهیم در حالی صورت می گرفت که محیطی که این کودک در آن متولد شده بود، محیط فوق العاده مناسبی بود. آن محیط، محیط شام بود که در گرداگرد آن، باغ ها و گلستان ها قرار داشتند، و هم چنین سرشار از آب های فراوان بود، و هوایی لطیف و بهاری، آن را فرا گرفته بود. جبرئیل علیه السلام آمد و به ابراهیم علیه السلام گفت: این خانم جوان و بچه اش را بردار و به راه بیافت و همین طور به حرکت خود ادامه بده تا جایی که خدا به تو امر کند و به شما اجازه دهد که پیاده بشوید، شما آن جا پیاده شوید. این هم مسیر حرکت. بعد هم که آن زن و این بچه را که گذاشتی، نباید بمانی، و باید برگردی. آیا ما طاقت چنین آزمونی را داشتیم؟ من می گویم، نه، ما چنین طاقتی نداشتیم. برای همین است که خداوند از ما برآوردن چنین خواسته ای را نکرد، و آن را به کسی گفت که طاقت انجام این امر الهی را داشت. ابراهیم هاجر را با اسماعیل برداشت و از شام حرکت کرد و آمد تا نزدیک اردن، جاد تبوك. آن جا پیچید و وارد عربستان شد. در آن جا باز هم به او گفته شد که به مسیر خود ادامه بدهد. او هم حرکت کرد و آمد تا همین جایی که اکنون

(1) 9. برداشتی از این سخن حضرت که در تمام نهج البلاغه، ص 705 - 706 آمده است:

أَكْبِرُوا الاسْتِغْفَارَ فَإِنَّهُ يَجْلِبُ الرِّزْقَ، وَ قَدِّمُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ عَمَلِ الْخَيْرِ بِجَدْوَةٍ عَدَا. تَوَقُّوا الذُّنُوبَ، فَمَا مِنْ بَلِيٍّ وَ لَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ، حَتَّى الْخُدْشَ وَ النَّكْبَةَ وَ الْمُصِيبَةَ. فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ يَقُولُ: مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنْدِيكُمْ وَ يَعْمُوا عَنْ كَثِيرٍ. تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ادْخُلُوا فِي حَبَّتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. وَ الْمُؤْمِنُ مُنِيبٌ وَ تَوَّابٌ. بَابُ التَّوْبَةِ مَفْتُوحٌ لِمَنْ أَرَادَهَا، فَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ.

ایمان و آثار آن، ص: 300

مسجد الحرام قرار دارد. آن جا در آن زمان فقط کوه بود و دره، ریگ و گرما، و نه يك لیوان آب در آن جا پیدا نمی شد، و نه يك علف سبز می توانست در آن جا بروید.

من در تابستان در مکه بوده ام و تیرماه آن جا را دیده ام. خیلی ها در تیرماه مکه فقط از گرما خفه می شدند و می مردند. جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: خدا می گوید، این مادر و این بچه را همین جا، در این دره با این همه کوه، و آفتابی که به این سنگ ها و ریگ ها و رمل ها خورده می شود، و پوست بدن آدمی از شدت حرارت، کنده می گردد، بگذار و برگرد. چه امتحانی!، و چه خانگی!.

ما برای خانم های خود خانه خریده ایم، و برخی از ما آن را به اسمشان کرده ایم. هم ماشین داریم و هم درآمد، و سالی چند بار هم با هواپیما به مشهد می رویم؛ همین طور به حج عمره، و یا به زیارت کربلا و دیگر مزارهای شریف عراق می رویم، اما تا پیش آمدی رخ می دهد، اخم خانم های ما در هم می رود و می گویند، در مدت بیست سالی که با شما ازدواج کرده ایم، شما برای ما چکار کرده اید. حالا آن وقت ابراهیم علیه السلام این زن جوان را با این بچه در این بیابان می گذارد، و به او می گوید: هاجر! این امر خداست که با این بچه در این جا بمانی. هاجر به ابراهیم می گوید: من مطیع خدا هستم و ما را بگذار و برو. می پرسم، الآن در مملکت ما، چند نمونه از این زن پیدا می شوند؟ جواب کاملاً روشن است. چنین زنی پیدا نمی شود. هاجر علیها السلام گفت: من مطیع امر خدا هستم و از ابراهیم علیه السلام خداحافظی کرد.

برای درك این ماجرا، خوب است که ما يك بار دیگر شام دیروز و سوریه و دمشق امروز را با تمام نعمت ها و هوای آن چنانی اش در ذهن بیاوریم و يك بار دیگر هم این دره را با این کوه های سر به فلک کشیده و سختش و هوای آتشین آن، به ذهن بیاوریم و وضعیت ابراهیم را درك کنیم. در چنین وضعی، ابراهیم داشت برمی گشت. این کار ابراهیم، هزینه ای است که او برای نماز پرداخت کرد و گفت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ «1»

خدایا من این زن و بچه ام را با تمام عشقی که به آن ها داشتم، به دستور تو در این بیابانی که در آن يك علف، و یا يك لیوان آب پیدا نمی شود، و کنار خانه ات که به آن احترام گذاشته ای، گذاشتم (و رفتم).

رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ «2»

(1) 10. ابراهیم: 37.

(2) 11. همان.

ایمان و آثار آن، ص: 301

خدایا! برای این که این زن و این بچه، در این جا و در آینده، اگر آدمیزاد آمد و خواست در این اطراف زندگی کند، حکم نماز تو را نماز اجرا کنند.

سخن ابراهیم علیه السلام این دو کلمه بود: مردم و نمازگزار. نماز این قدر ارزش دارد که ابراهیم گفت: من به عشق بر پا شدن خیم نماز، این زن جوان و این بچه را این جا گذاشتم و رفتم. این محبت ابراهیم به مردم بود که چرا تنها من از منافع نماز بهره ببرم. پس بگذارم این زن و بچه در این جا بمانند و این جا اگر شهر زندگی شد، آن ها دیگران را هم وارد نماز کنند. من نمی دانم از زمان مرگ اسماعیل و هاجر تا حالا چند سال گذشته، و تاریخ دقیقی هم در دسترس نداریم و شاید شش هزار سال، و یا هفت هزار سال، و یا ده هزار سال، از آن روزی که ابراهیم اسماعیل و هاجر را آن جا گذاشت، و از صمیم قلبش برای برپایی نماز دعا کرد. تا زمانی که ما آلان در آن به سر می بریم، گذشته و مگه از نماز خالی نمانده است.

هزین دیگر ابراهیم علیه السلام برای نماز دیگران

اما ابراهیم علیه السلام هزین دیگری برای نماز دیگران نمود و چنین دعا کرد:

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ «1»

خدایا! من نماز را فقط برای خودم نمی خواهم. تا قیامت بچه هایی که از نسل من به وجود می آیند، آن ها را هم وارد نماز نما.

استحابت دعای ابراهیم و نماز امام حسین

علیه السلام

در ظهر عاشورا

دعای ابراهیم علیه السلام، عجب دعای مُستجابی بود. از ذری ابراهیم، حسین علیه السلام دو رکعت نماز در کربلا خواند که نه قبل از این دو رکعت نماز، و نه بعد از این دو رکعت نماز، نه در گذشت عالم، و نه در آیند آن، نمون این نماز دیگر خوانده نشده و دیگر هم خوانده نخواهد شد. روز عاشورا، اول ظهر وقت نماز بود. ابو ثمامه صائدی «2» پیش ابی عبدالله علیه السلام آمد. از هفتاد و دو نفر،

(1) 12. ابراهیم: 40.

(2) 13. ابو ثمامه صائدی: عمرو بن عبدالله بن کعبه صائدی، معروف به «ابو ثمامه صائدی»، از تابعین بود، مردی دلاور و از شخصیت‌های معروف شیعه. ابو ثمامه در بسیاری از جنگ‌ها همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام شرکت کرد و پس از شهادت امام، در زمره اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام در آمد. در ظهر عاشورا ابو ثمامه پس از آن که با امام حسین علیه السلام نماز ظهر را به جا آورد، به امام عرض کرد: یا ابا عبدالله، می‌خواهم به دوستانم ملحق شوم. از این که زنده بمانم و تو را کشته ببینم، ناخشنود خواهم شد. اجازه بده به میدان بروم. امام علیه السلام به او اجازه مبارزه داد و فرمود: ما نیز بعد از مدتی کوتاه، به تو ملحق خواهیم شد. ابو ثمامه سرگرم مبارزه شد و آن قدر جنگید تا جراحات زیادی بر تنش وارد شد. در همین هنگام پسرعمویش، قیس بن عبدالله صائدی که در سپاه عمر سعد بود و با ابو ثمامه دشمنی دیرینه‌ای داشت، او را به شهادت رساند.

منبع: دانشنام رشد با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 302

تنها تعدادی مانده بودند، و بقیه هم با بدن‌های قطعه قطعه جلوی چشم آن‌ها نفر قرار داشتند. ابو ثمامه آمد و گفت: حسین جان! ظهر شده و وقت نماز است. حضرت فرمود: من آماده‌ام. آن‌ها نمی‌توانستند در يك صف بایستند؛ چون آن‌ها همین که که آماد برگزاری نماز شدند، چهار هزار تیرانداز هم آماده تیر انداختن به سوی آن‌ها شدند. آن‌ها پشت

گردن هم صف بستند؛ امام جماعت ابی عبدالله علیه السلام بود، و هم اقتداکننده هم عبارت بودند از: قمر بنی هاشم، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه ...

کسی از اولیای خدا برایم نقل کرد و گفت: قبل از این که نماز شروع بشود، ابی عبدالله علیه السلام حجاج بن مسروق «1» را که از مکه تا کربلا داشت برای نماز حضرت اذان می گفت، صدا کرد و به اصطلاح با يك دنیا محبت به او فرمود: اذان تمام نمازهای من را نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاءم را تو گفتی، امروز می خواهم اذان نماز من را اکبرم بگویند. حجاج گفت: یا بن رسول الله بگویند که اذان بگویند.

در نماز خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد «2»

حافظ

تیراندازی شروع شد. امام دستور داد دو نفر از این یارانش به نامهای زهیر بن قین بجلی «3»، و سعید بن

(1) 14. حجاج بن مسروق الجعفی: استشهد مع الحسین علیه السلام بکربلاء سنه 61. فی ابصار العین: الحجاج بن مسروق بن جعفر بن سعد العشیره المذحجی الجعفی کان من الشیعہ، صحب أمير المؤمنين علیه السلام فی الکوفه، و لما خرج الحسین إلى مکه خرج من الکوفه إلى مکه لملاقاته فصحبہ، و کان مؤذنا له فی أوقات الصلاه. و کان هو و یزید بن المغفل الجعفی رسولی الحسین إلى عبید الله بن الحر الجعفی لما رأى الحسین فسطاطه فی قصر بنی مقاتل و هو سائر إلى العراق کما فی خزانه الأدب الکبری.

منبع: أعيان الشیعہ، ج 4، ص 568 با تلخیص

(2) 15. دیوان حافظ، غزل شمار 173: با مطلع: در نماز خم ابروی تو با یاد آمد

(3) 16. زهیر بن القین بن قیس الأنماری البجلی: استشهد مع الحسین علیه السلام سنه 61. کان زهیر أولا عثمانیا و کان قد حج فی السنه التي خرج فيها الحسین إلى العراق فلما رجع من الحج جمعه الطريق مع الحسین فأرسل اليه الحسین علیه السلام و كلمه فانتقل علویا و فاز بالشهادہ. و فی ابصار العین کان زهیر رجلا شریفا فی قومه نازلا فیهم بالکوفه شجاعا له فی المغازی مواقف مشهوره و مواطن مشهوره. و لما حضر وقت صلاه الظهر قال الحسین علیه السلام لزهیر بن القین و سعید بن عبد الله الحنفی تقدما امامی حتی اصلى فتقدما أمامه فی نحو نصف من أصحابه حتی صلی بهم صلاه الخوف.

منبع: أعيان الشيعة، ج 7، ص 71- 72 یا تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 303

عبدالله حنفی «1» جلوی او بیایستند تا خود حضرت با نیمی از دیگر یارانش که هنوز زنده بودند، نماز جماعت گزارد. «2» آن دو نفر به امام گفتند: حسین جان! شما با خیال راحت با یارانت نماز بگذار، و ما دو نفر جلوی شما می ایستیم تا هر تیری آمد، به ما بخورد و به شما آسیبی نرسد. این نماز که نماز خوف و نماز جنگ بود، دو رکعت داشت. در رکعت اول، جلوی حضرت، سعید بن عبدالله حنفی ایستاد و تیرباران شد و بر زمین افتاد. در رکعت دوم، زهیر جایگزین سعید شد. او خیلی به زحمت توانست خود را تا پایان نماز سرپا نگه دارد؛ چون بدنش از همه طرف تیر باران شده بود. امام که داشت تشهد می خواند، دیگر زهیر داشت جان می داد. امام هر چه سریع تر تشهد را تمام کرد. سعید در همان پایان رکعت اول از دنیا رفته بود، پس حضرت سر زهیر را به دامن گرفت. زهیر چشمش را باز کرد، و این جمله را از حضرت پرسید: أرضیت عنی یا ابا عبدالله؟ حسین جان! از من راضی شدی.

(1) 17. سعید بن عبد الله الحنفی: استشهد مع الحسين عليه السلام بكرلاء سنة 61 من الهجرة له بكرلاء مقامات مشهودة تدل على رسوخ ايمانه و شجاعته و شده ولائه لأهل بيته عليهم السلام "منها" ما في المناقب و غيره انه لما كانت ليلة عاشوراء و جمع الحسين عليه السلام أصحابه و خطبهم و قال لهم اني قد أذنت لكم فانطلقوا جميعا في حل ليس عليكم مني ذمام و هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا و ليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي و تفرقوا في سوادكم و مدائنكم فان القوم انما يطلبونني و لو قد أصابوني لخوا عن طلب غيري فأبوا ذلك كلهم و قاموا فتكلموا بكلام ملؤه الايمان الصادق و الولاء الكامل و الشجاعه الفائقة فكان ممن قام سعيد بن عبد الله الحنفی و تكلم بكلام مذکور في الزياره المنسوبة إلى الناحية المقدسه فقال لا و الله لا نخليك حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيك و الله لو اعلم اني اقتل ثم أحيا ثم أذرى و يفعل بي ذلك سبعين مره ما فارقتك حتى القى حمامي دونك و كيف افعل ذلك و انما هي موته و قتله واحده ثم بعدها الكرامه التي لا انقضاء لها ابدا.

منبع: أعيان الشيعة، ج 7، ص 241 یا تلخیص

(2) 18. مثيرالأحزان، ص. 65. متن روایت چنین است: و حضرت صلاه الظهر فأمر عليه السلام لزهير بن القين و سعيد بن عبد الله الحنفی أن يتقدما أمامه بنصف من تخلف معه و صلى بهم صلاه الخوف بعد أن طلب منهم الفتور عن القتال لأداء الفرض ...

ایمان و آثار آن، ص: 304

دینداران واقعی، منشأ آثار مثبت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

دینداران واقعی، از ابتدایی که زندگی در کر زمین شروع شده تا الآن، به خاطر اتصال خود به خدای مهربان، و به خاطر یقینشان به روز قیامت، و به فرمود امیرمؤمنان علیه السلام با توجه به این که آنان پایان این زندگی و بهشت و دوزخ را پیش روی خود می بینند «1»، منشأ آثار مثبتی، هم برای خود، و هم برای ناس، بوده اند؛ یعنی برکات و خیرات خود را محدود به خویش و مردم مؤمن و هم کیشان نمی کردند، و برای این آثار و انتقال آنها، چیزی را جز انسان بودن انسانها و زنده بودن موجودات، لحاظ نمی نمودند. امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه جمل خیلی با ارزشی در این رابطه دارند. امام می گوید:

«فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ.» «2»

شما مردم، هم نسبت به قطعه زمینها و هم نسبت به هم چهارپایان و حیوانات مسئول هستید

؛ یعنی گستر مسئولیت شما بسیار وسیع است و سای این مسئولیت هم بر سر شما و هم بر سر دیگران و هم بر سر حیوانات و هم بر سر قطعات زمین است.

(1) پی نوشت

1. نهج البلاغ صبحی صالح، ص 303، خطبه 193. متن مورد نظر چنین است:

يُصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ

(2) 2. نهج البلاغ صبحی صالح، ص 242، خطب 167.

ایمان و آثار آن، ص: 305

با توکل بر خدا، صد هزار هست خرما، صد هزار درخت خرما است

برخورد خود امیرمؤمنان علیه السلام با زمین چنین بود که این برخورد حتی در ایام حکومت ایشان نیز ادامه داشت؛ یعنی آن حضرت ساعت‌هایی را برای زمین قرار داده بود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید، او روزی داشت شتری را با يك باری می‌برد. يك نفر رسید و به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: این بار چیست؟ امام فرمود: اگر خدا عنایت کند و بخواهد، در بار من، صد هزار درخت خرما است. چرا حضرت نفرمود: بار شترم، صد هزار هست خرما هست؛ چون درخت و نخلیه‌ای در بار شتر حضرت بسته نشده بود.

يك دیندار واقعی چه دیدگاه زیبایی دارد! اولاً حضرت گفت: اگر خدا عنایت کند، و اگر خدا بخواهد؛ یعنی ما هر کاری را بخواهیم بکنیم، اگر بخواهیم کار انجام بشود و تحقق پیدا بکند، باید به خدا تکیه کنیم:

وَ إِنْ يُرِذَّكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ «1»

اگر تو به گونه‌ای باشی که من برای تو خیری را بخواهم؛ یعنی بنده‌ای هستی که قبولت کرده‌ام و دوستت دارم، و خیری را برایت می‌خواهم، تمام موجودات عالم اگر جمع بشوند و بخواهند جلوی رسیدن خیری که من برایت خواسته‌ام بگیرند، نمی‌توانند.

آنها کجا می‌خواهند راه‌بندان درست بکنند که خیر من به تو نرسد. کل جاده‌های آفرینش، در اختیار من است، پس کدام راه را می‌خواهند ببندند؟ حضرت اول گفت: خدا. چنین کسی که حالش این است که تا خدا نخواهد، کاری انجام

نمی گیرد و او باید قابلیت نشان بدهد که خدا برای او خیر بخواهد. این فرد نمی تواند آدم مغروری بشود؛ نمی تواند آدم متکبری بشود؛ نمی تواند برای دیگران سینه سپر بکند؛ چون حال او نسبت به پروردگار عالم، حال خاکساری است. او می گوید، من هیچ کارهام، این يك حرف راستی است. این که تو همه کارهای، این هم يك حرف راستی است.

این که امیرمؤمنان علیه السلام چرا به جای این که بگوید، صد هزار هست خرما، فرمود، صد هزار درخت خرما. گفتن چنین سخنی برای این است که دیندار نباید حال بین و الان بین باشد؛ چون آن کسی که الان بین است، فقط برای الان کار می کند و توجه ای به آیند کار خود ندارد. امیرمؤمنان علیه السلام هم زمان آیند دنیایش را می بیند و هم زمان آیند آخرتش را. او به گونه ای دارد کار می کند که هم در آیند دنیایش کم نیاورد و هم در آیند آخرت خود؛ یعنی مؤمن باید عاقبت بین

(1) 3. یونس: 107.

ایمان و آثار آن، ص: 306

باشد، و به هست خرما بگوید، نخل خرما؛ یعنی این که من خدا دارم و به او امید هم دارم، و زمین و آب هم هست. پس چنین کسی به جای صد هزار هست خرما، باید بگوید صد هزار درخت خرما.

امام باقر علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام رفت و با دست خود این هسته ها را کاشت، و بعد از چند سال، این هسته ها به درخت تبدیل شدند، حتی يك هسته از این صد هزار هسته، هم از رده خارج نشد و هم آن ها ریشه گرفتند و سبز شدند و بعد، تبدیل به درخت نخل گشتند و پر از خرما شدند. «1»

به این نکته باید دقت کرد که حالا مگر هزین خوراك و پوشاك علی بن ابی طالب علیه السلام و نان خورهای که در چهاردیواری خان او بودند و در اختیار او قرار داشتند، چقدر بودند که حضرت می خواست چنین کار گسترده اقتصادی را برای تأمین نیازهای آن ها انجام دهد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن خیلی زرنگ است. «2» اما آدم های بی دین خیلی زرنگ نیستند، و تنها خیلی آدم های زورگویی هستند، ولی دینداران زرنگ هستند. امیرمؤمنان علیه السلام حساب کرد که من غیر از آن صد هزار درخت خرما، تعداد دیگری نخل خرما دارم و چند سال هم هست که آن خرماها را که به بازار می دهم، هزین من و نانخورهای من تأمین می شود و من با آن ها می توانم زندگی شخصی ام را اداره

کنم. حالا چطور چند تا نخل خرما زندگی علی را اداره می‌کند؟ چون علی، نه در خوراک، و نه در پوشاک، و نه در مرکب، و نه در مسکن، اهل اتلاف و اسراف نیست. او يك زندگی با قناعتی داشت؛ لباس معمولی می‌پوشید، ولی لباس‌هایش خیلی تمیز بود و هیچ وقت لکه‌ای بر روی لباس‌های علی دیده نشد. خوراک حضرت هم تنها يك خوراک بود؛ یعنی این که حضرت علی سفر رنگین نداشت.

(1) 4. کافی، ج 5، ص 75، حدیث 6. متن روایت چنین است:

لَقِيَ رَجُلًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَحْتَهُ وَسُقٌ مِّنْ نَّوَى فَقَالَ لَهُ: مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ تَحْتَكَ؟ فَقَالَ: مِائَةُ أَلْفٍ عَدَقٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَعَرَسَهُ فَلَمْ يُعَادَرْ مِنْهُ نَوَاءٌ وَاحِدَةٌ.

هم‌چنین این روایت با کمی تفاوت از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَخْرُجُ وَ مَعَهُ أَحْمَالُ النَّوَى فَيُقَالُ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! مَا هَذَا مَعَكَ؟ فَيَقُولُ: نَخْلٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَعْرِسُهُ فَلَمْ يُعَادَرْ مِنْهُ وَاحِدَةٌ (کافی، ج 5، ص 75، حدیث 9).

(2) 5. الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِيرٌ (بحار الأنوار، ج 64، ص 307).

هم‌چنین حضرت علی علیه السلام گفته است: المؤمن كيس عاقل (غررالحکم، ص 89).

ایمان و آثار آن، ص: 307

در کتاب‌ها خواندم که هر شب، سفر شامی که برای هارون الرشید می‌انداختند، و هزینه‌اش را هم باید ادار دارایی می‌داد؛ یعنی باید برای تأمین هزینه آن، مالیات‌های مردم را مصرف آن می‌کردند، معادل با پنجاه هزار دینار بوده است.

اما علی بن ابی‌طالب می‌گفت: بدن طعام می‌خواهد و آن را هم به اندازه می‌خواهد. «1» مطابق با این فرمود حق تعالی: «وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» 2، چنین انسانی سفره رنگین هم لازم نداشت که در آن ده جور غذا بخورد «3»؛ چون معده باید ده جور هم به این لقمه‌ها برسد. مگر معده چقدر قدرت دارد؟ خود بدن مگر چقدر کشش دارد؟ البته،

اسراف در خوراك و انداختن سفره‌های رنگین، مرگ زودرس می‌آورد؛ در سلامت خون، اختلال ایجاد می‌کند؛ حافظه را خیلی کم می‌کند؛ کلیه و معده را هم ضعیف می‌کند؛ چون بدن خیلی سنگین می‌شود. «4»

ماجرای دوست پیری که با کم خوراکی زندگی می‌کرد

من دوستی داشتم که گاهی در مسافرت‌ها تا دیر وقت کنارش بیدار بودم. به خاطر این که از معلوماتش استفاده می‌کردم. زمانی هم که من با او دوست شدم، او نزدیک به نود سال سن داشت. عمده‌ترین غذای او، یا نان و ماست بود، و یا نان و میوه. تازه، کم هم می‌خورد. او می‌گفت: بدن، به بیش‌تر از این، نیاز

(1) 6. در کافی 6، ص 328، حدیث 3 دربار خوراك حضرت علی علیه السلام از زبان امام صادق علیه السلام چنین آمده است:.

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْبَهَ النَّاسِ طِعْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ وَ الْخَلَّ وَ الزَّيْتِ وَ يُطْعِمُ النَّاسَ الْخُبْزَ وَ اللَّحْمَ.

(2) 7. اعراف: 31. و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید

(3) 8. در نام 45 نهج البلاغ صبحی صالح، ص 417-418، حضرت از کارگزار خود در بصره، به خاطر شرکتش در سفر رنگین سرمایه‌داران بصره انتقاد کرده و او را به ساده‌زیستی خود دعوت کرده است:

أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ حُنَيْنٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْذِيهِ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ جَفْمٌ وَ عَنِيَّهُمْ مَدْعُوٌّ ...

(4) 9. در مستدرک الوسائل، ج 16، ص 214-213 دربار مضار پرخوری و فواید کم‌خوری روایاتی آورده است:

- فِي طِبِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: مَنْ تَعَوَّدَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَسَأَ قَلْبُهُ

- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فَسَادُ الْجَسَدِ فِي كَثْرَةِ الطَّعَامِ

- عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَ الْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ

ایمان و آثار آن، ص: 308

ندارد. او می گفت: ما باید قناعت بکنیم تا به تمام گرسنگان مملکت، غذا برسد، و معنا ندارد که هم غذاها را به طرف خودمان جلب کنیم. به طور یقین، این شکل از عروسی ها و مهمانی ها و جلساتی که برای مکه در این هتل ها می گیرند، و هر چقدر هم که مهمان ها از غذاها می خورند، انگار غذاها دست نخورده است، در قیامت سؤال دارد. آن وقت تا دیروقت که پیشش بودم، برای من حدیث می گفت، و من می دیدم بعضی از این حدیث ها را نشنیده ام. او قطعات زیبای ناب تاریخی مفید می گفت، و می دیدم آن ها را نشنیده ام. او از زندگی خودش می گفت، و می دیدم همه آن ها درس است. مجموع لباسی هم که تنش بود، در بیش از بیست سالی که با او بودم، هر وقت او را می دیدم، در هر دوره ای، با پارچه های ایرانی ارزان قیمت و محکم بود. او بیش تر هم لباسی پنبه ای می پوشید. يك شب به او گفتم، این شعرایی که می خوانی خیلی پر معنا است، من تا به حال آن ها را نشنیده ام، می خواهم بدانم که این شعرها متعلق به چه کسی هست؟ او گفت: متعلق به خودم. البته، الآن دارند دیوان او را تنظیم می کنند تا چاپ نمایند. خودش صد و دوازده، سیزده سالش که شد، خاموش شد. نه این که مریض بشود و بمیرد؛ یعنی این که دیگر تمام کارخانه بدنش خودش از کار افتاد. هر شب می گفتم از این شعرها برایم بخوان. من هم يك مقدار اهل شعر هستم. يك شب به او گفتم، چند تا شعر حفظی؟ در سن نود سالگی، يك بقیع بزرگ داشت که آن را جلوی من گذاشت، و گفت: در تمام این دفترچه ها شعرهایم را نوشتم، و دویست هزار بیت شعر حفظم. دفترها را بردار و هر جایی از آن ها را می خواهی باز کن و اول شعر را بگو، من تا آخر آن شعر را می خوانم. داشتن چنین حافظه سرشاری در سن نود سالگی، برای سلامت حافظه است.

وقف صد هزار درخت خرما توسط حضرت علی علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام خرج خود را به اندازه گرفته بود. او هر روز خانه عوض نمی کرد؛ هر روز اسب عوض نمی کرد؛ سه ماه یکبار، لباس عوض نمی کرد. سالی يك بار فرش عوض نمی کرد؛ نقاشی گران قیمت نداشت؛ گچ بری نداشت؛ آینه کاری نداشت؛ بلکه آن حضرت می گفت: آن مقدار درخت خرما که دارد خرج مرا می دهد، پس الان که این صد هزار تا درخت خرما به ثمر نشسته، اضافه بر خرج من در زندگی است. آن حضرت اهل این هم نبود که آن درختان را بفروشد و پولش را بانك بگذارد، و بعد هم برود به این طرف و آن طرف که ببیند کدام بانك بیش تر سود می دهد. حضرت فرمود: قبر! يك قلم و يك صفحه برایم

ایمان و آثار آن، ص: 309

بیاور. قنبر می گوید: من يك قلم و يك صفحه برای نوشتن آوردم و به امیرمؤمنان علیه السلام دادم. دیندار می گوید، خودم و دیگران، و دیگران هم هر که می خواهند باشند. حضرت این طور نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم.

این صد هزار درخت خرما را که تمام آن ها را به دست خودم نشانده ام و اکنون به لطف خدا، به میوه نشسته اند، وقف نیازمندان و محتاجان مردم مسلمان کردم و تولیت آن را به حسن و حسینم واگذار نمودم. حسن و حسین خودم هم حق ندارند يك دانه از این خرماها را بخورند، مگر آن که آنان هم مثل فقرا، نیازمند بشوند. «1»

این رفتار، نمونه يك دیندار واقعی است.

عواقب خطرناك مهاجرت کشاورزان به شهرها

امیرمؤمنان علیه السلام می گوید، زمین نباید خالی از کشت باشد. «2» ما زمین های مستعدی که در آن اکنون کشت نمی شود، خیلی داریم و همین طور آب هایی که هرز می روند، اما کشاورزان این زمین ها را به حرص آن خانه های بزرگ که در مناطق خوش آب و هوا و سالم واقع شده اند، رها کردند، و به طمع پول، به شهرهای بزرگ آمدند. هم خودشان را به دردسر انداختند و هم اهالی آن محل را به دردسر انداختند. این یقینی است که تراکم موجب فساد است. در این بخش ها پدران این کشاورزان مهاجر، قبل از نماز صبح بیدار می شدند و می آمدند لب چشم کنار باغ و یا کنار خانه وضو می گرفتند، و نماز شبی می خواندند و اشکی می ریختند. بعد که نماز صبح می خواندند، به داخل طویله هایی که در داخل همان خانه ها بود، می رفتند و به گاو، گوسفند و مرکبشان رسیدگی می کردند. بعد از آن هم بیل، تیشه و خورجینی برمی داشتند و سر زمین می رفتند و باغ و بذر تولید می کردند و بعد آن را به نزدیک ترین شهر می بردند و می فروختند و با پول آن ها هزینه های يك سال زندگی خود

(1) 10. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج 3، ص 190، از اوقاف حضرت علی علیه السلام سخن رفته است.

أوقاف على عليه السلام: ومن الصدقات ما كان له في خير، ووادى القرى وسويقه الغفران، وبئر قيس، والشجرة، وعيون استخراجها في ينبع منها: بحير، وعين نولا، وعين أبي نيزر، وعين أبي ميزر وهي التي أراد معاوية أن يشتريها من الحسين عليه السلام عندما أصاب الحسين دين عظيم. فقال عليه السلام: إن أبي أوقفها ابتغاء وجه الله فلا غيره.

(2) 11. کافی ج 5، ص 75. متن روایت چنین است:

- كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَضْرِبُ بِالْمَرْءِ وَ يَسْتَخْرِجُ الْأَرْضِينَ ...

ایمان و آثار آن، ص: 310

را در می آورند. این کشاورزان با چنین روشی، هشتاد، یا نود و صد سال با بدن بر پا و بر جا زندگی می کردند و با حال خوشی هم از دنیا می رفتند و می رفتند به بهشت. اما نسل های فعلی آنها، سر زمین ها و کنار چشمه ها و رود های خود نمی مانند. ولی آنها مسئول زمین های خود هستند. اگر زمینداران و آنهايي که نزديك زمین های کشاورزی بودند، به سخن امیرمؤمنان علیه السلام را گوش می کردند و آن جا می ماندند، در شهرها تراکم ایجاد نمی شد و کار به آن جا نمی رسید که به جوانی بگویند، چرا ازدواج نمی کنی، و او بگوید، در این روزگار، ازدواج، حداقل يك خانه، يك ماشین و يك خرجی برای زن و بچه می خواهد که در همان ابتدا، فراهم کردن این ها با صد میلیون هم درست نمی شود. شاید تنها تعداد کمی از آنها هستند که بتوانند خود را نگه دارند و بگویند ما از قیامت می ترسیم، ولی هزار تایی دیگر آنها رابطه نامشروع برقرار می کنند. در به وجود آمدن این گناهان، همه سهم دارد. دولت در این گناهان سهم دارد. آنهايي که به طمع پول به شهرهای بزرگ آمدند، در گناهان سهم دارند. ثروتمندان حرفه ای در این گناهان سهم دارند. مافیای خطرناک و بدتر از گرگ که زمین را به متری سه و چهار میلیون تومان رسانده، هم سهم دارند. خیلی ها با خیال راحت می روند در خانه های شان می خوابند، اما فردای قیامت، آنها را می آورند و به آنها می گویند، شما در گناه بیست میلیون دختر و پسر جوان و بالاتر از جوان شريك هستید؛ به این دلیل که شما به صورت نامرئی با زمین کاری کردید که نسل جوان نتواند خانه بخرد؛ برای این که شما نامرئی کاری کردید که سنت ها و عادات ها از نظر مالی خیلی رشد کنند؛ شما عروسی ای صد میلیون تومانی بر پا کردید که چشم هم چشمی ایجاد کرد. الآن اگر يك جوان بخواهد زن بگیرد، دو میلیون هم ندارد. سی جا می رود و دختر را می بیند و می پسندد. شرایط را که به او ارایه می کنند، فرار می کند. مثلاً می گویند عروسی باید در هتل

آزادی باشد. بنده خدا می بیند که کرای سوار شدن به مترو را ندارد که از نیرو هوایی به شاه عبدالعظیم برود، به او می گویند، برای برگزاری مراسم عروسی دختر ما باید پنجاه میلیون هتل اجاره کنی. همه این امور با همدیگر جمع شده و سفره انواع گناهان را باز کرده است، و الا، هر خانواده ای می توانست به راحتی دو پسر خود را زن بدهد، و به راحتی هم می توانست دو دختر خود را شوهر بدهد. با این ازدواج های آسان و راحت چقدر می شد بارگناه را کم کرد. جوان نوزده و بیست ساله ای که زن دارد، و دختر خوبی هم نصیبش شده، بیمار نیست که به

ایمان و آثار آن، ص: 311

دنبال رابط نامشروع برود. امیرمؤمنان علیه السلام می گوید، این فرد با همسرش، دو تایی قانع می شوند و از شهوت سیر می شوند و دیگر، چشم به حرام شهوت ندارند، و اگر دوباره آتش شهوتشان شعله ور شد، باز آن ها پیش هم می روند. «1» اما الان آتش همه بر افروخته شده و عامل خاموشی ندارد. به ناچار باید این آتش همه را بسوزاند.

حضرت علی علیه السلام کل صد هزار نخل خرما را وقف کرد. نگاه به دیگران، و به ناس، کار افراد دیندار است. به خدا سوگند، ما در بی دینان، نمی توانیم نمون چنین کسانی را پیدا کنیم. بی دین ها به دنبال بی دینی، بی حیایی، هرزگی و فساد خود هستند. البته، بی دینی اقتضای این کارها را دارد؛ چنان که دینداری هم اقتضای آن کارها را دارد.

سفر تبلیغی به قطر و مشکل به همراه داشتن کتاب های شیعه

من سفری تبلیغی به کشور قطر رفته بودم و می خواستم در آن جا به منبر بروم. وقتی از فرودگاه قطر به آن منزلی رفتم که صاحبش من را دعوت کرده بود، چقدر خوشحال شدم، وقتی از او شنیدم که دارای کتابخانه ای است؛ چون می خواستم وقتم بیهوده نگذرد؛ چون متأسفانه هنگامی که به کشورهای حاشی خلیج فارس و عربستان می روی، دو تا کتاب را هم که داری با خودت به آن جا میبری، در فرودگاه از شما می گیرند و دیگر هم آن ها را پس نمی دهند. من با خودم کتابی را به عربستان برده بودم که در فرودگاه مأمور عربستانی آن را از من گرفت. به آن مأمور گفتم، شما به هر صفحه از این کتاب که می خواهی، فقط نگاهی بکن، و خواهی دید این کتاب جز روایات پیغمبر نیست و در آن نوشته: «قال رسول الله: ...». آن مأمور با زبان عربی گفت: «ممنوع و حرام». دیدم من به این فرد جاهل چه می توانم بگویم؛ چون او نمی توانست به درخواست من پاسخ مناسبی بدهد. شاید خیال می کرد که من کتابی را آوردم تا مملکتشان را از آنان بگیرم. هر چه تلاش کردم، او به سخن من گوش نداد و کتاب را از من گرفت. به او گفتم: پس به من قبضی بده تا وقتی

خواستم به ایران برگردم، آن کتاب را به من پس بدهی؟ او در جواب گفت: پس دادن، حرام. آن‌ها خیلی راحت داشتند اموال مسلمان‌های دیگر را مصادره می‌کردند و بعد که به آن‌ها می‌گفتید،

(1) 12. در غررالحکم، ص 393، از حضرت علی علیه السلام در رابط قناعت با عفاف چنین روایت شده است:

ألا وإن القناعة و غلبه الشهوة من أكبر العفاف

ایمان و آثار آن، ص: 312

قبضی به ما بدهید تا بعد بتوانیم آن را از شما پس بگیریم، می‌گفتند: «حرام». برای همین، دیگر مجبور بودم در هر کشور عربی که به منبر می‌روم، همان‌جا برای خودم کتاب شیعی تهیه کنم. صاحب خانه به من گفت: چه کتابی می‌خواهی؟ من گفتم: من کتاب‌های مناسب با شغلم را می‌خواهم. او هم همان روز اول، کلیدی در آورد و به من داد و گفت: از در خانه که بیرون می‌روی، درب اول سمت راست کوچه را با این کلید واکن. به آن جا رفته و دیدم سالن بزرگی است که از کف تا سقف آن کتاب چیده شده است. آن جا هر کتابی را می‌خواستم، در دسترس بود. آن پنج روزی که در قطر بودم، از آن کتاب‌ها یادداشت برداری کردم. آن کتابخانه کتاب‌های خیلی خوبی داشت؛ کتاب‌هایی را داشت که من هم آن را نداشتم. البته، او شیعه عرب بود و می‌توانست هر کتابی را که می‌خواست به قطر بیاورد؛ چون با او کاری نداشتند و ساکش را در فرودگاه باز نمی‌کردند.

ماجرای عفت و وزیدن يك جوان در برابر پیشنهاد زنی زیبارو

در یکی از آن کتاب‌هایی که در آن کتابخانه خواندم، داستان خیلی جالبی را نقل کرده بود. داستان چنین بود: خانم زیباچه‌ای که به جوانی دل بسته بود، به او پیشنهاد گناه می‌دهد. در پاسخ به این پیشنهاد، این جوان جواب خیلی زیبایی داد. او به این خانم گفت: من جوان هستم و در اوج غریز جنسی قرار دارم، و تو هم زن جوان و زیبایی هستی، و فکر می‌کنی من باید سریع به خواسته‌ات پاسخ مثبت بدهم و بی‌درنگ آن را قبول کنم. اما با ارزیابی‌ای که من دارم، اگر بدتم قطعه قطعه شود، من نمی‌توانم دعوت را قبول کنم. آن زن گفت: مگر تو چه ارزیابی داری؟ آن جوان گفت: قرآن در آی صد و سی و سه سور آل عمران می‌گوید:

و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ. «1»

حالا اگر متری بیاوریم و انداز طول و عرض قد و پنهایی تو را بگیریم، بر ما محدود بودن آنها معلوم خواهد شد. حالا من پیام خود را برای چنین حجمی از زیبایی، خود را از آن بهشت با آن وسعت و پهنا محروم کنم و آن را از دست بدهم؛ چون خدا گفته، زنا شما را از بوی بهشت

(1) 13. بشتابید به سوی مغفرت خدا و بهشتی که پهنای آن، پهنای تمام آسمانها و زمین است.

ایمان و آثار آن، ص: 313

محروم می کند «1»، و من به جای آن بیایم تو انسان سی کیلویی را که صد و چهل پنجاه سانت قد، و پنجاه سانت عرض دارد، بگیرم و به قیمت کنار تو بودن، بهشت به پهنای آسمانها و زمین را که خدا وعده داده، رها کنم؟ ای خانم زیبارو! چقدر دچار حماقت شده ای که مرا به چنین معامله خسارت باری دعوت می کنی!

این ماجرا، متعلق به عفت پیشگی پسر جوانی دیندار بود.

ماجرای عفت ورزیدن زن یتیم دار در برابر پیشنهاد مغازه دار ثروتمند

حالا هم داستان عفت پیشگی خانمی دیندار را بیان می کنم. هر دو داستان را می گویم تا خانمها هم بدانند چقدر پاکدامنی آنها هم دارای ارزش است.

خانمی با سه بچه یتیم، به شخصی که خانواده اش را می شناخت، مراجعه کرد، و به او گفت: این بچه های یتیم را نگاه کن و بین این بچه ها از امشب گرسنه اند، و تو هم خیلی ثروتمندی، و خدا هم در قرآن گفته:

وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. «2»

برای فقیران و محتاجان، در پول افراد ثروتمند، حقی است.

پس حقی که خدا برای یتیمان قرار داده، به بچه‌های یتیم بده. آن شخص گفت: فردا بدون این بچه‌هایی که گفתי، به فلان آدرس بیا که من پول خوبی را به تو می‌دهم. آن خانم گفت: برای چه من باید به آن جا تنها بیایم؟ مرد گفت: چون آن خانه خلوت است و می‌توانیم ساعتی کنار هم باشیم. آن خانم گفت: واقعاً آن خانه خلوت است. مرد ثروتمند گفت: بله. آن خانم گفت: جدی جدی آن جا خلوت است؟ مرد باز هم تأکید کرد و گفت: بله. زن با دلهره پرسید: آیا خانم و یا بچه‌ات با آن خانه کاری ندارند که بیایند در بزنند و ما را ببینند و آبروریزی بشود. مرد ثروتمند گفت: مطمئن باش. کسی به آن جا رفت و آمد نمی‌کند. زن گفت: باشد.

- (1) 14. اشاره به روایتی از امام باقر علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ در کتاب کافی، ج 2، ص 349، حدیث 6. متن روایت چنین است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فِي كَلَامٍ لَهُ إِيَّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُؤْخَذُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَائِقٌ وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَ لَا شَيْخُ زَانٍ وَ لَا جَارٌ إِزَارِهِ خِيَلَاءَ إِنَّمَا الْكِبَرِيَاءُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
- (2) 15. ذاریات: 19: و در اموالشان حقی برای سایل تهی دست و محروم از معیشت بود.

ایمان و آثار آن، ص: 314

من می‌آم. مرد گفت: پس زیباترین لباس‌هایی را که داری بپوش و بیا. خانم هم فردا خیلی سرحال آمد و در را زد. مرد آمد و درب را باز کرد. آن خانم از اول حیاط منقلب شد و شروع به گریه کردن کرد. مرد گفت: تو چرا داری گریه می‌کنی؟ زن گفت: برای این که تو آدم بدقولی هستی. تو به من گفתי، این خانه خلوت است. پس این پنج کس الان در این جا چه کار می‌کنند؟ مرد گفت: خانم! مگر تو دیوانه شده‌ای. این جا که کسی نیست. زن گفت: چرا آن‌ها این جا هستند، و من دارم آن‌ها را می‌بینم. یکی از آن‌ها خدا است، و چهار تای دیگر، آن فرشتگانی هستند که در قرآن مجید از آن‌ها سخن به میان آمده است «1»؛ دو فرشته‌ای که پروند من را دارند می‌نویسد، و دو فرشته‌ای که دارند پروند تو را می‌نویسند. من این جا می‌ایستم تا تو این پنج کس را از این جا بیرون کنی، و بعد ما بتوانیم با هم زنا بکنیم. در این وضعیت من خجالت می‌کشم؛ چون این پنج نفر دارند من را می‌بینند. مرد گفت: خانم! به درب مغازه برویم که تو مرا بیدار کردی. زن گفت: برای چه به درب مغازه بیایم؟ مرد ثروتمند گفت: به آن جا بیا؛ چون من می‌خواهم نصف ثروت خدادادی‌ام را به اسم تو و بچه‌هایت کنم. تو من را بیدار کردی.

با دقت در این داستان‌ها، می‌بینیم دیندار، تصفیه‌کننده فرد و جامعه است، و بی‌دین هم آلوده‌کننده فرد و جامعه است.

(1) 16. اشاره به آی هجدهم، سور ق: مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. هم‌چنین از این فرشتگان در آیات دیگر قرآن سخن به میان آمده است: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ* كِرَامًا كَاتِبِينَ* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (انفطار 12-10).

إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (یونس: 21).

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (زخرف: 80).

ایمان و آثار آن، ص: 315

چند ماجرا از دینداران واقعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

کسانی که به حقیقت، اهل خدا هستند و به قیامت باور دارند، و بر اساس این اهل خدا بودن و باور داشتن قیامت، برای انسان‌ها ارزش قایل هستند، دل آن‌ها، به خاطر مشکلات انسان‌های دیگر، و یا به خاطر گمراهی و بدکاری آنان، آرام نیست، و وقتی قلب مبارك آن‌ها آرام می‌شود که مشکلات مردم، چه از نوع مادی آن‌ها، و چه از نوع معنوی‌شان، حل بشود.

قرآن مجید می‌گوید، این دینداران از همه ابزارهایی که در اختیار دارند، هم به خاطر عبادت خدا، و هم به خاطر تأمین خیر دنیا و آخرت خودشان، و هم برای حل مشکلات مردم استفاده می‌کنند، و از عجایب حال آن‌ها این است که کینه‌ای نسبت به مردم پیدا نمی‌کنند، هر چند هم از دست آنان آزار ببینند. آن‌ها آزاردهی مردم را محصول جهل و بی‌خبری آن‌ها

می دانند. این دینداران واقعی از مردم آزار می کشند، ولی بعد معلّم آنها می شوند و آنها را بیدار و بینا می کنند. در حقیقت، چنین دیندارانی منابع برکات پروردگار در جامعه انسانی هستند که گاهی شعاع وجودشان محدود زمان و مکان ملتی را که در آن زندگی می کنند، در می نوردد و نور وجود آنها تمام زمانها را اشغال می کند و سودشان به انسانیت می رسد.

در این بحث می خواهم ماجراهایی را بیان کنم که برای همگان مفید هستند. البته، به خواست خدا و واقعاً به

ایمان و آثار آن، ص: 316

محبت و به رحمت خدا، من هم گاهی به طور مستقیم، در برخی از این ماجراهایی که نقل خواهم کرد، تا حدی وارد شدم، و در برخی از آنها هم نتوانستم وارد شوم و بعداً از آنها باخبر شدم.

ویژگی این ماجراها این است که هر يك از آنها ثمر فوق العاده‌ای برای خود آن شخص دیندار، یا برای مردمی که در حیطه آن شخص بودند، داشته است. این ماجراها هم ماجرای مالی است، و هم علمی و هم اخلاقی و تربیتی.

این ماجراها نشان می دهند که چقدر این انسانهای خداخواه و مؤمن به قیامت، می توانند گاهی برای يك شهر، و گاهی برای يك مملکت، و گاهی برای دنیا مفید باشند.

حاج حسین، حمام‌داری دیندار

دقیق نمی دانم که زمان وقوع این ماجرای که بیان می کنم سال 1346 بود یا 1347. آن موقع، من طلبه جوانی در قم بودم که تازه شروع به منبر رفتن کرده بودم. يك بزرگواری که شغلش حمامی بود، در یکی از مناطق تهران حمامی قدیمی داشت که به خاطر بزرگواری، ادب، دلسوزی و ایمان او، چه در محل، و چه در خارج از محل، گروه خیلی خوبی جذب آن حمام شده بودند و همیشه این حمام مشتری داشت. آن زمان در خانه‌های تهران حمام خیلی کم بود. البته، بیش‌تر ثروتمندان مناطق بالا حمام داشتند. خدا او را که درجانش عالی است، متعالی کند. اسم این صاحب حمام حاج حسین بود و خیلی انسان پرتحرک و با نشاطی بود و نیت پاکی داشت. يك کار او این بود که درب هیچ حمامی در تهران زودتر از در حمام او باز نمی شد. اگر حمام‌های تهران چهار صبح باز می کردند، حاج حسین دو صبح می آمد و در حمام را باز می کرد، هر چند هم در آن ساعت مشتری زیادی نداشت، اما او می گفت: مبادا مرد، زن، و یا جوانی اهل نماز باشند و احتیاج به آب داشته باشند، و هوا سرد باشد و نتوانند در خانه غسل کنند، یا هر چند هوا گرم است، در خانه امکانی برای پاکی بدن برای نماز نداشته باشند، و پا شوند به این حمام بیایند تا بنا به دستوری که خدا در قرآن داده، بتوانند غسل بکنند و

نمازشان از بین نرود. او از همان ساعت می‌آمد، جانمازش را کنار دُخُل حمام می‌انداخت و مشغول نماز شب، حال و مناجات می‌شد. بعضی از مشتری‌ها هم که می‌دیدند او در حال گریه و سجده است، خودشان پول حمام را در دخل می‌گذاشتند و می‌رفتند.

کار دیگر او این بود که خودش را به گونه‌ای به مردم شناسانده بود که هر کار و مشکلی دارند و هر گره‌ای در کارشان است، وقت خاصی نگذارند و بتوانند در طول بیست و چهار ساعت، در هر وقتی که می‌خواهند،

ایمان و آثار آن، ص: 317

به او مراجعه کنند. بالاخره یا می‌توانستند او را در حمام ببینند، و یا می‌توانستند او را در خانه ببینند، و یا اگر در خواب بود، اجازه داشتند که زنگ در خانه را بزنند. خلاصه، کاری در آن محل نبود که به ایشان مراجعه نشود، مگر این که آن را حل کند، مثل: بیماری، مرگ، عروسی، عزا و حتی بنایی. البته، او برای حلّ تمام این مشکلات، آن قدر پول نداشت که با پول خود آن‌ها را حل کند، ولی او از طریق همین مشتری‌های حمام آن قدر آبرو تأمین کرده بود که می‌توانست به حلّ این مشکلات بپردازد. او تعدادی از مشتری‌های ثروتمند حمامش را شناسایی کرده بود و بعد با زیانش از آن‌ها کمک می‌گرفت و مشکل مردم را حل می‌کرد. اگر بخوایم از وجودش تعبیری بکنیم، باید بگوییم، او نمونه بهترین اصحاب ائمه ما بود؛ باید بگوییم، او چشمه خیر بود. باید بگوییم، او کلید حل مشکلات بود. کلید که نه، کلیدها بود؛ چون امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه هشتاد و هفت نهج البلاغه در حق چنین انسان‌هایی می‌گوید:

«وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى» «1»

وجود این انسان يك کلید نبود؛ بلکه وجود او کلیدها بود که قفل هر مشکلی را باز می‌کرد. البته، هم ما می‌توانیم این گونه بشویم. این گونه شدن، مقداری محبت می‌خواهد؛ مقداری ادب می‌خواهد؛ مقداری رأفت می‌خواهد؛ مقداری اختلاط با مردم را می‌خواهد؛ مقداری در میان مردم بودن را می‌خواهد؛ مقداری همراهی با مردم را می‌خواهد. البته، ما به تدریج می‌توانیم خود را به عنوان کلید مشکل، به عنوان يك آدم خَیّر و به عنوان عمله خدا جا بیندازیم. این جا انداختن عیبی ندارد؛ چون این جا بحث ریا هم پیش نمی‌آید. اصلاً برای چه ریا پیش بیاید؟ مگر من می‌خواهم برای مردم کار بکنم که مردم به من باریک الله بگویند، و یا برای من کف بزنند. من می‌خواهم مردم آگاه شوند که اگر مشکل پیدا کردند، بیایند آن را به من بگویند و به تنهایی در این مشکل دست و پا نزنند. این مرد برای مردم آن منطقه چنین وجودی داشت. چون من زیاد با او برخورد می‌کردم، و او به من محبت داشت. من هم به او ارادت داشتم و با حسرت به او

نگاه می کردم. من آن وقتی که با او بودم، می گفتم: چرا من يك هزارم این فرد هم نیستم و نشدم. چرا من چنین نشدم؟ و مانع راه من چه بوده است؟ چون اگر آدم به این جایگاههای الهی نرسد،

(1) پی نوشت

1. نهج البلاغ صبحی صالح، ص 118، خطب 87.

ایمان و آثار آن، ص: 318

معلوم می شود در مسیر حرکت او به سمت این جایگاهها، به طور یقین مانعی وجود دارد.

مردی به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام گفت: من واقعاً برای نماز شب بیدار می شوم و می بینم ساعت مثلاً چهار است و اذان را هم ساعت پنج می گویند. ولی انگار من به رختخواب چسبیده ام و نمی توانم از آن بلند بشوم. خیلی هم دوست دارم که نماز شب بخوانم. پس چرا نمی توانم بلند شوم؟ من که زود می خوابم، و راحت هم می خوابم و سالم هم هستم. من با این که بیدار می شوم، اما نمی توانم بلند شوم. حضرت به او فرمود: گناهانت را کم کن. این که محروم از عنایت حق هستی، یا برای این است که تو اهل غیبت هستی، و یا برای این است که تو اهل فحشی، و یا برای این است که تو اهل دروغی، و یا برای این است که تو اهل تهمت هستی، و یا برای این است که تو اهل نگاه به نامحرم هستی. «1»

هر گناهی به تناسب خود، آدم را از خدا و از رحمتش دور می کند. هر چقدر هم پاکی انسان بیش تر باشد، او به رحمت حق نزدیک تر می گردد و آدمی می شود که کلید برای حل مشکلات مردم است. این آدم بزرگوار هم برای مردم محل، کلید شده بود. او برای مردم محل هم کلانتری بود و هم دادگستری. چه خانواده هایی که به مرز طلاق رسیدند، و ایشان پا در میانی کرد و بین زن و شوهر ایجاد عشق و محبت نمود. چه پسرهایی را زن داد، و چه دخترهایی را هم شوهر داد. من نمی دانم واقعاً دیگر چه تعبیری از ایشان بکنم. خلاصه، او انسان آرامی نبود و همیشه تحرك و نشاط داشت. شب هم که داشت با خستگی به رختخواب می رفت، نقشه می کشید که چگونه فردا به جای این که ده مشکل مردم را حل بکند، بتواند پانزده تا از مشکلات مردم را حل کند. بعد هم فکر می کرد از چه مسیرها و افرادی می تواند مشکلات مردم را حل کند. زمانی حاج حسین تلاش هایش را سامان می داد که زمان قبل از انقلاب بود. زمانی بود که گروه مذهبی با ارتش، ژاندارمری، کلانتری و دادگاهها جدا بود. دولتی ها نگاه

(1) 2. المقنعه، ص 142. متن روایت چنین است: و روى أن رجلا قال لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَحَبُّ أَنْ أَصَلِيَ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ لَسْتُ أَسْتَيْقِظُ لَهَا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قِيدَتْكَ ذُنُوبُكَ.

همچنین در کافی، ج 2، ص 272، حدیث 16، از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است:

إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحَرِّمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ

در تهذیب الأحکام، ج 2، ص 122، حدیث 213 باز از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ فَيُحَرِّمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ فَإِذَا حُرِّمَ صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِّمَ بِهَا الرِّزْقُ.

ایمان و آثار آن، ص: 319

دیگری به ملت داشتند، و ملت هم يك نگاه دیگری به آنها داشت. اوضاع مملکت مثل حالا نبود که همه با هم شده‌ام. آن وقت این آدم در محل با قاضی رفیق شده بود؛ با دادگستری رفیق شده بود؛ با کلانتری رفیق شده بود؛ با ژاندارمری رفیق شده بود. تا يك نفر به ناحق گرفتار می‌شد، او می‌رفت و می‌گفت: حق با این فرد هست، و مشکل او را حل کنید؛ من به نفع او شهادت می‌دهم. اصلاً او برای مردم همه چیز بود و بعد از مردنش هم این خیمه جمع شد؛ یعنی حاج حسین اولادی نداشت که بعد از خودش آن کارها را ادامه بدهند، و دوستانی هم به توان روحیه خودش نداشت که چنین کنند، و حیف از این افراد که می‌میرند.

من در روایات شیعه دیدم که این افراد وقتی می‌میرند، آسمان و زمین چهل شبانه‌روز برای ایشان گریه می‌کند. «1» در قرآن مجید هم همین مسأله هست. البته، من حقیقت این روایت را نمی‌فهمم. یعنی نمی‌فهمم گریه آسمان یعنی چه؟ گریه زمین یعنی چه؟ قرآن مجید دارد که بدکاران که می‌میرند:

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ «2»

بَکَیِ بَکَیِ بُکَاءً؛ یعنی گریه کردن، و معنای آیه چنین است: نه آسمان بر ایشان گریه می‌کند، و نه زمین. وقتی آسمانها خبر مرگشان را بشنوند، می‌گویند، به درک که مرد. به گوش زمین هم که خبر مرگ آنها برسد، می‌گوید يك بار، کم‌تر.

به جهنم که چنین فردی سقط شد. يك عده این جورى هستند، اما عده‌ای که می‌میرند، واقعا جایشان خالی می‌شود.
«3»

(1) 3. در البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص: 17-14 ذیل آی بیست و نهم سور دخان: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» روایتی آورده است:

- عن عبد الله بن الفضيل الهمداني، عن أبيه، عن جده، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: «مر عليه رجل عدو الله و لرسوله، فقال: فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ، ثم مر عليه الحسين بن علي عليه السلام، فقال: لكن هذا لتبكين عليه السماء و الأرض، و قال: و ما بكت السماء و الأرض إلا على يحيى بن زكريا و الحسين بن علي عليهم السلام.

- عن الحسن بن الحكم النخعي، عن رجل، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام في الرحبه، و هو يتلو هذه الآية: فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ إذ خرج عليه الحسين بن علي عليهما السلام من بعض أبواب المسجد، فقال: «أما هذا سيقتل و تبكى عليه السماء و الأرض.»

(2) 4. دخان: 29.

(3) 5. در تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 629 آمده است:

في مجمع البيان و روى عن أنس عن النبي صلى الله عليه و آله قال: ما من مؤمن الا و له باب يصعد منه عمله و باب ينزل منه رزقه، فاذا مات بكيا عليه.

فيمن لا يحضره الفقيه من لا يحضره الفقيه (ج 1، ص 139، حديث 381) بعد ان نقل حديثا عن الصادق عليه السلام قال: عليه السلام إذا مات المؤمن بكت عليه بقاع الأرض التي كان يعبد الله عز و جل فيها، و الباب الذي كان يصعد منه عمله و موضع سجوده ...

ایمان و آثار آن، ص: 320

روزی حاج حسین پیش من آمد. من خیلی جوان بودم و بیست و شش و یا بیست و هفت سالم بود. او از من پرسید: هنوز در قم درس‌ها هست؟ گفتم: نه، دیگر تابستان شده و درس‌ها دیگر دارد تعطیل می‌شود. آن وقت که از من پرسیده بود، آخرهای خرداد و یا اوایل تیر بود. بعد گفتم: پس وقت داری که پنج روز ایام شهادت حضرت زهرا علیها السلام در فلان منطقه و خان فلان کس صبح‌ها به منبر بروی؟ من گفتم: بله، وقت دارم. او گفت: پس با این جواب مثبت شما، شما نسبت به وقت این منبرها، متعهد شدید، و من هم روز اول جمادی‌الثانی منتظرم.

این منبر هم برای خود داستانی داشت. واسطه این منبر چنان‌که گفتم، حاج حسین بود. وقتی بر سر قرارم به این منبر رفتم، روز اول دیدم خانه‌ای است از آن معماری‌سازی‌های قلم ایران که در مقابل سرما و گرما است و بسیار فضای دل‌انگیزی دارد. من آن موقع، خبر نداشتم که در این خانه شصت سال است که اهل خانه و گذشتگان آن‌هایی که الان در خانه هستند، خدا را به بهترین وجه عبادت کرده‌اند. البته، بعداً از آن خبردار شدم. در این خانه برای حل مشکلات مردم، دایم طرح و نقشه کشیده شده و یک صد سال است که در آن، برای حفظ دین و هدایت مردم، جلسه گذشته می‌شود و از عالمان موثر در مردم، دعوت می‌شود. من نسبت به هیچ یک از این اطلاعات باخبر نبودم و بعد از آن مطلع شدم. همین که من از درِ اتاق به محلّ روضه وارد شدم، صاحبخانه به استقبال آمد. محلّ روضه، سه تا اتاق بزرگ بود که دنبال هم بودند و چهارصد و پانصد نفر هم گنجایش داشت. با حاضران مجلس که سلام و احوال‌پرسی کردم، بر روی منبر رفتم؛ منبری که فقط یک پله داشت، در سخنرانی‌ام، خدا شاهد است، فقط محو قیافه صاحبخانه بودم. دربار چهره نورانی شنیده بودم، ولی آن را ندیده بودم، قیافه نورانی که قیافه‌ای سالم، پاک و باوقار بود. خدا در یکی از آیات سور فتح، از این قیافه تعریف می‌کند. هم خود قیافه را تعریف می‌کند، و هم از آثار و نشانه‌های این قیافه سخن می‌گوید. «1»

(1) 6. اشاره به آی بیست و نهم سور فتح: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا.»

به نظر من می‌آمد که این آدم، چهل یا چهل و دو سالش باشد. این قدر قیافه صاف، شاداب و سر حال بود که يك خط شکستگی و شیار در این قیافه پیدانمود. در بار عالم معنا گفته شده است که عوامل معنوی بر روی ظاهر انسان هم اثر می‌گذارد. این چهر صاحبخانه به نظر می‌رسید که قیافه يك مرد چهل و چهل و پنج ساله باشد. مثل عکس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در سن هشتاد و هشت سالگی که پوست چهره تغییر نکرده و در آن سن، قیافه عین سن بیست سالگی همان‌طوری مانده است. خوش به حالش، چقدر این قیافه نورانی بود. از منبر که پایین آمدم، به یکی گفتم، به نظر من، صاحبخانه چهل و یا چهل و پنج سال سن دارد. او به من گفت: او بالای هشتاد سال سن دارد. در آن پنج روزی که آن جا منبر می‌رفتم، داستانی را خود این صاحبخانه برای من گفت. البته، بعد از مردن او هم، نو او داستان دیگری را برایم تعریف کرد که من هر دوی این داستان‌ها را این جا بیان می‌کنم.

داستان اول: ماجرای برخورد بد استاد با شاگرد معترضش

صاحبخانه به من گفت: پنجاه سال پیش، البته، حالا که من دارم این داستان را نقل می‌کنم، نود سال هم بیشتر از آن گذشته است. روی همین منبر يك گوینده و يك عالم سید منبر می‌رفت. آن روز من و پدرم که زنده بود و دو تایی رو به روی منبر نشسته بودیم، سید بر روی منبر گفت: مردم! خوش اخلاق باشید؛ نرم‌خو باشید؛ اهل محبت باشید؛ اهل مهر باشید؛ بداخلاق نباشید؛ تندخو و عصبانی نباشید؛ تلخ نباشید. بعد سید این داستان را گفت: من در مدرسه عبدالله‌خان که اول بازار بود، با يك طلب شمالی هم حجره و هم درس بودیم و استادی داشتیم که در این مدرسه به ما در رشته‌ای درس می‌داد. شانزده تا بیست نفر هم بودیم که در درس این استاد شرکت می‌کردیم. ما آن وقت، بیست تا بیست و دو سال سن داشتیم که این طلبه شمالی در درس به استاد اشکال کرد و گفت: استاد! این که شما دارید می‌گویید، درست نیست و مطلب درست این است. البته، آن طلبه اشتباه می‌گفت. استاد گفت: نه، مطلب من درست است. طلبه گفت: نه، مطلب شما درست نیست. این را که گفت، استاد از کوره در رفت و چنان با کلامات زشت به این طلبه شمالی حمله کرد که قابل بازگو کردن نیست.

ایمان و آثار آن، ص: 322

سید واعظ گفت: این طلبه شمالی خیلی خُرد شد و جلوی همه ما هم درسی‌هایش خیلی خجالت زده شد. خیلی هم به او برخورده بود. او از سر درس بلند شد و رفت. بعد يك ساعت که درس تمام شد، ما آمدم از او دلجویی بکنیم و به او بگوییم که استاد بود و احترامش هم واجب است. بالاخره این چیزها در درس و یا مباحثه پیش می‌آید و باید او آن را به دل نگیرد، و نباید به خاطر آن، از درس خواندن منصرف شود؛ بعد از چند روز هم استاد یادش می‌رود و هم او. واعظ

گفت به سراغش که رفتم، دیدم هم خودش نیست و هم اثابیه‌اش که يك رختخواب بود و يك و يا دو دست لباس کهنه. فکر کردم او به مدرس دیگری رفته است. بیست روزی و يا يك ماهی من و چند تا از هم‌درسی‌هایش به هر چند تا مدرسه علمیه در تهران بود، سر زدم، اما دیدم از این طلبه خبری نیست. بیست سال بعد که من به درس خواندنم ادامه دادم و عالم شدم و منبری گشتم و استاد ما هم از دنیا رفته بود؛ همین استادی که عصبانی بود و دل این طلبه از دست او شکسته شد و رنجیده‌خاطر گشته بود. بیست سال بعد از مردن استاد، من استادم را در عالم رؤیا دیدم. او در حالی که گریه می‌کرد، به من گفت: بعد از مردنم به دنبال آمدند و گفتند: پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در دادگاه شما را می‌خواهد. من بلند شدم و به دادگاه رفتم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خیلی تلخ با من برخورد کرد و به من گفت: تو به يك طلبه توهین کردی، و با این توهین، دل طلبه‌ای را شکسته‌ای و او از توهین تو تحقیر شد و از طلبگی درآمد. چه بسا اگر او می‌ماند، حکیم، و يا عارف و يا مرجع تقلیدی می‌شد. تو با این تلخات به دین من و به مردم من ضرر زدی و تو محکومی. استاد گفت: این چند سالی که مرده‌ام، من در عالم برزخ در رنج و در سختی‌ام. سید! من نسبت به تو حق معلمی دارم، این طلبه را پیدا کن و از او رضایت بگیر؛ چون من این جا در عذاب هستم. واعظ گفت: این را که استادم به من در خواب گفت، من از خواب بیدار شدم.

من خیلی خواب نقل نمی‌کنم، مگر خوابی که مطابق با آیات قرآن و روایات باشد و خواب بین هم برای من اطمینان‌آور باشد، مثل این واعظ بزرگواری که آن صاحبخانه از او خیلی تعریف می‌کرد.

واعظ گفت: خیلی به دنبال آن گشتم و نتوانستم او را پیدا کنم. سه یا چهار ماه طول کشید تا از طریق مازندرانی‌هایی که متعلق به آن منطقه بودند و گاهی هم به تهران می‌آمدند و با خود برنج و مرکباتی می‌آوردند که بفروشدند، خبری از او گرفتم، و معلوم شد

ایمان و آثار آن، ص: 323

که او همان روز لباسش را در آورده و به منطقه‌ای در ساری رفته و در همان محل خودش شغل کشاورزی را انتخاب کرده.

واعظ گفت: يك نامه برای او نوشتم و جریان خوابم را برای او تعریف کردم. آن وقت چون ماشین نبود و باید با اسب و قاطر نامه‌ها را می‌بردند و جواب را می‌گرفتند و می‌آوردند، رسیدن نامه و آمدن جواب نامه طول می‌کشید. برای همین تا رسیدن جواب نام آن طلب سابق به من، يك ماهی طول کشید. او در جواب نامه نوشته بود: هر چند دلم از دست این استاد زخم خورده بود و هر وقت او را یاد می‌کردم، نفرت به من دست می‌داد، اما راضی نیستم این پیرمرد بیچاره در

برزخ دچار سختی بشود، و من از او راضی شدم و از خدا هم خواستم مشکل او را حل کند. واعظ گفت: رضایت را که از آن طلب سابق گرفتم، يك شب جمعه استاد را در خواب دیدم. او من را خیلی دعا کرد و گفت: از وقتی از آن طلبه رضایت گرفتی، مرا آزاد کردند و من دیگر مشکلی ندارم؛ نمازها، روزه‌ها و درس دادن‌ها را قبول کردند. تا وقتی که من گرفتار بودم، می‌گفتند هیچ چیزی از پرونده‌ات را امضا نمی‌کنیم. این يك ماجرا بود.

داستان دوم: ماجرای پارچه‌فروشی که با خدا معامله کرد

اما ماجرای دیگر که دربار خود آن صاحبخانه بود. من دیگر از آن صاحبخانه که گفتم، خبر نداشتم. در واقع، درس داشتم و نتوانستم دوباره به آن روزه بروم، و هشت و نه سال بعد، يك روز غروب که آمدم از مسیر مسجد گوهرشاد، وارد حرم حضرت رضا علیه السلام بشوم دیدم جوانی حدود هفده و هجده ساله با محاسن کم مودبانه به من سلام کرد و گفت: من را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه. جوان گفت: من نوه آن صاحبخانه هستم. گفتم: بابابزرگ چطور است؟ گفت: او مرحوم شد. گفتم: از بابابزرگ به تو چه چیزی رسید؟ جوان در کنار حرم امام رضا علیه السلام صادقانه به من گفت: بابابزرگ من، کاسپی بود که مشتری خیلی داشت. او داشت راست می‌گفت. من خودم مغاز پدربزرگش را دیده بودم. آن مغاز پارچه فروشی از نانوائی هم شلوغ‌تر بود. آن جوان گفت: پدربزرگم نود و سه ساله بود که فوت کرد. او هفتاد سال پارچه فروشی کرد و در این مدت، پارچه قلابی به کسی نداد؛ او در فروش پارچه، يك سانت کم نگذاشت؛ او همیشه ده و یا بیست سانتی متر پارچ اضافه می‌گذاشت. او گفت که بعد از مردن پدربزرگم، پدرم، عمویم و عمه‌هایم، فکر می‌کردند در این مدت هفتاد سال،

ایمان و آثار آن، ص: 324

او درآمد زیادی به دست آورده و آن را در بانکی گذاشته است. آن‌ها فکر می‌کردند که او، به حساب آن روز يك میلیارد تومان، و به حساب امروز، صد میلیارد تومان، در بانکی گذاشته است و می‌توانند آن را بین خود تقسیم نمایند. وصیت‌نام او داخل صندوقی بود که هیچ وقت کلید آن را پیش کسی نمی‌گذاشت. بعد از مردنش، کلید آن صندوق را از جیبش درآوردند. در آن صندوق را باز کردند و وصیت‌نامه‌اش را بیرون آوردند. در وصیت‌نامه نوشته بود: دخترها که شوهرهای خوبی کردند و وضعشان هم خوب است. پسرهایم که هم ازدواج کردند و هم مغازه دارند. بنابراین، هیچ کدام از شما نیازی به ارث من نداشتید. . برای همین، من فقط این خانه و مغازه‌ام را برای شما گذاشتم که دیگر در زمان حیاتم نشد آن‌ها را بینتان تقسیم کنم. شما طبق قرآن، آن‌ها را بین خود تقسیم کنید. اصلاً به فکرتان راه ندهید که من میلیون‌ها تومان برای شما گذاشته‌ام؛ چون به جز آنچه گفتم، من يك ريال برای‌تان نگذاشتم. من همین که زندگی‌تان را سر پا کردم،

هر چه درآمد اضافی داشتم، با خودم برداشتم و به طرف خدا بردم. من با تمام آن ثروت جمع شده، نود تا خانه ساختم و بعد اثاث‌های‌شان را کامل کردم. بعد هم زن و شوهرهای تازه عروسی کرد فقیری را پیدا کردم و بدون این که آنها من را بشناسد، در محضر، آن خانه‌ها را با هم اثاثیه‌شان، بجای به نامشان کردم و رفتم و بدین ترتیب، من پولم را با خود به قیامت بردم. این عاقبت يك مؤمن بود که این چنین به دیدار خدای متعال شتافت.

ایمان و آثار آن، ص: 325

مهرورزی اهل ایمان با هم مردم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

بحث در رابطه با دینداری و دینداران واقعی بود، چه دیندارانی که قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم تا زمان آدم علیه السلام بودند که خدا در آیات قرآن به آنها اشاره کرده و از آنها تعریف کرده و آنان را اهل بهشت معرفی نموده است، و چه آنها که در فضای بعثت پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله و سلم و امامت امامان علیهم السلام تا زمان ما تربیت شدند و یا از آلاّن تا روز

ایمان و آثار آن، ص: 326

قیامت دارند تربیت می‌شوند. این مجموعه به خاطر ایمانشان به پروردگار و به خاطر این که به قیامت باور داشتند و به خاطر این که آراسته به اخلاق سالم بودند، آلوده به بخل نبودند؛ آلوده به طمع نبودند؛ آلوده به حرص نبودند؛ آلوده به کبر نبودند؛ آلوده به ریا نبودند؛ آلوده به غرور و منیت نبودند، و به خاطر اعمال شایسته‌شان، هم برای خود و هم برای دیگران آثار عظیمی داشتند.

منشأ این که آنها تا وقتی زنده بودند، برای دیگران آثار عظیمی داشتند، این بود که آنها به تمام مردم مهر می‌ورزیدند؛ آنها وقتی به مردم نگاه می‌کردند، به آنها به عنوان ساخته شده‌های محبوبشان، خدا، نگاه می‌کردند، با این که می‌دانستند در بین مردم افرادی به سر می‌برند، برای این که نگاهشان محدود است و آلوده هست، ایمانشان ضعیف بوده و اهل گناه هستند؛ اما در هر صورت، می‌گفتند این‌ها به وجود آمده‌های پروردگار هستند و تا جایی که واقعاً برای مان امکان دارد، طبق خواسته پروردگار، ما باید به هر کیفیتی که اقتضا می‌کند، به این افراد خدمت کنیم؛ مومنان آنها را تقویت کنیم؛ افراد ضعیف‌الایمان آنان را از ضعف ایمانی نجات بدهیم؛ گناهکارانشان را توبه بدهیم؛ مشکل فقیرانشان را حل بکنیم و در این زمینه هم نباید هیچ چیز مانع ما بشود.

دعوت قرآن به رعایت عدالت نسبت به دشمنان

خداوند آیه‌ای در سوره نساء دارد که در رابطه با دادگستری است؛ در رابطه با دادگاه‌هاست؛ در رابطه با پرونده، قاضی، شاهد و حکم است، و خیلی آیه مهمی است، و هم‌چنین این آیه در رابطه با جامعه و به خصوص در رابطه با جنگ است. به طور کلی باید گفت: محتوای آیه نسبت به همه نواحی زندگی مؤمنان گسترده‌گی دارد. خداوند در این آیه می‌گوید:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ «1»

کینه و رنج‌سازی يك قوم باعث نشود که شما در حدّ آنها عدالت را رعایت نکنید، و من از شما بندگان مؤمن به خودم می‌خواهم که در حقّ آنها فقط جاده عدالت را بپیمایید. این عدالت‌ورزی به تقوا نزدیک‌تر است.

(1) پی‌نوشت

1. مائده: 8: و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک‌تر است.

تقوا حالتی است که هم شما را از دوزخ ایمن می‌کند، و هم شما را محبوب من قرار می‌دهد، و هم مشکل زندگی خودتان را حل می‌کند.

تقوا یعنی حفظ کردن خود در حدود خدا، در مرزبندی‌های خدا. حالا يك نمونه از آن را در این جا می‌گویم که با آن نمونه عملی، کاملاً می‌شود معنای تقوا را دریافت کرد. این نمونه هم فقط در چهارچوب ایمان تحقق پیدا کرده است و در خارج از فضای ایمان، ما تحقق چنین نمونه‌ای را در پنج قاره جهان سراغ نداریم.

نمون عملی رعایت عدالت نسبت به دشمن

شب بیست و یکم ماه رمضان، امیرمؤمنان علیه السلام تمام فرزندان خود را جمع کرد و به آن‌ها وصیت نمود.

البته، هر مؤمنی باید وصیت داشته باشد. «1» خدا قدیمی‌ها را رحمت کند. من یادم هست اغلب آن‌ها وصیت‌نامه داشتند، آن‌ها وصیت‌نامه‌های خوبی هم نوشتند. بعد از وصیت نامه نوشتن هم گاهی پنجاه سال دیگر هم زنده بودند. برای همین، نباید مؤمنان از وصیت نوشتن فراری باشند؛ زیرا وصیت عمر را طولانی می‌کند؛ وصیت اجازه نمی‌دهد باقیمانده‌گان بعد از ما، به مشکلات داخلی و به مشکلات قانونی برخورد کنند.

امام که وصیت مالی نداشت و وصیتش وصیتی معنوی بود. در این جا باید خیلی دقت کرد؛ چون در این وصیت ما می‌توانیم ببینیم دین چه تأثیری بر دینداران واقعی می‌گذارد. حضرت در آخر این وصیت خود فرمود: فرزندان من! در انتقام خون من، امیرمؤمنان بودن من را مطرح نکنید؛ علی بودن من را مطرح نکنید؛ اسلحه نکشید و بگویید، امیرمؤمنان را کشتند، پس ما هم باید این قدر بکشیم تا دلمان آرام بشود. چنین کشتنی خلاف عدالت است؛ مخالفت با خداست؛ خلاف حدود پروردگار است؛ خلاف دین پیغمبر است. در انتقام خون من، شما فقط این نکته را طرح نکنید که قاتل يك نفر را کشت. پس ما هم می‌توانیم يك نفر را بکشیم. البته، اگر بنا شد کسی کشته شود؛ چون اسلام در قرآن به خانواده مقتول می‌گوید، شما برای مقتول نسبت به قاتل، سه راه دارید، هر کدام را می‌خواهید انتخاب کنید. «2»

(1) 2. در کافی، ج 7، ص 3، حدیث 5 آمده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَصِيَّةُ حَقٌّ وَ قَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ.

(2) 3. اشاره به آی صد و هفتاد و هشت سور بقره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ: الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

ایمان و آثار آن، ص: 328

اگر قانون دین عملی بشود، خیلی خوب می شود. يك راه این است كه يك قتل در مقابل يك قتل انجام گیرد و قاتل اعدام شود. اگر ما این راه را نخواهیم طی کنیم، می توانیم دیه بگیریم. طبق قانون قرآن و فقه، دادگاه برای قاتل مقداری دیه قرار داده است، همان را بگیرید و از اعدام قاتل بگذرید، یا نه، بدون گرفتن دیه، از قاتل گذشت کنید. بعد برای این که مهریانی را در جامعه تقویت بکند، می گوید، اگر از قاتل بگذرید، این کار بهتر است؛ یعنی انتخاب سوم بهتر است.

در بهشت، یاد گناهان گذشته را از خاطر گناهکاران آمرزیده می بَرند

اخلاق خود خداوند، گذشت از گناه بوده است. ما از اول پانزده سالگی مان تا حالا چقدر گناه کردیم، ولی می بینیم خداوند این گناهان را آشکار نکرده است؛ نه پرونده مان را باز کرده تا گناهانمان را بر ملا بکند، و نه به يك شکلی آنها را به رخ خودمان کشیده است تا شرمند شویم. بعد هم زمینه گذشت خود از آنها را برای مان قرار داده و گفته است، گناه را ترك بکنید که همان ترك، توبه است «1»، و من شما را می بخشم، و در قیامت هم آنها را به رختان نمی کشم.

فقط يك مسأله می ماند که اگر گناهکار بخشیده شده را به بهشت ببرند، او در آن جا می بیند، همه شاد هستند، ولی او در درون خود غصه دار است؛ او پیوسته یاد گناهانش می افتد و می گوید، چقدر خدا در حق من آقایی کرده است. حق من نبود که به بهشت بیایم، اما حالا پروردگار من را در بهشت آورده، و از این بابت، همیشه غصه می خورد و همیشه رنج می کشد.

خداوند برای حل این مسأله چکار می کند؟ پروردگار قبل از این که گناهکار آمرزیده شده را به بهشت ببرد، کل گناهان او را تا ابد از یادش می برد؛ یعنی گناهکار

(1) 4. در تحف العقول، ص 197، کمیل بن زیاد، از علی علیه السلام روایت کرده است:

... وَ تَرَكُ الذَّنْبِ وَ الْإِسْتِعْفَارُ اسْمُ وَقَعٍ لِمَعَانِي [لِمَعَانٍ] سِتُّ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ حُقُوقَ الْمَخْلُوقِينَ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ وَ الرَّابِعُ أَنْ تُؤَدِّيَ حَقَّ اللَّهِ فِي كُلِّ فَرَضٍ وَ الْخَامِسُ أَنْ تُذِيبَ اللَّحْمَ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ وَ الْحَرَامِ حَتَّى يَرْجِعَ الْجِلْدُ إِلَى عَظْمِهِ ثُمَّ تُنْشِئَ فِيمَا بَيْنَهُمَا لَحْمًا جَدِيدًا وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْبَدَنَ أَمَّ الطَّاعَاتِ كَمَا أَدَقَّتْهُ لَذَاتِ الْمَعَاصِي.

ایمان و آثار آن، ص: 329

تایب هیچ وقت در بهشت به یاد هیچ يك از گناهانش نمی افتد تا غصه بخورد؛ چون بهشت جای غصه خوردن نیست.

«1»

توسّل به حرمت پیغمبر و اهل بیت صلوات الله علیهم و به نقطه اجابت رسیدن دعا

پیرمردی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله! من شنیدم اگر کسی خدا را به حرمت پیغمبر و اهل بیت صلوات الله علیهم قسم بدهد، خدا به حرفش گوش می دهد. البته، آن جایی که باید گوش بدهد، اما خداوند بعضی جاها را نباید گوش بدهد.

مثل این که من امشب رو به قبله بنشینم و گریه هم بکنم و ده بار هم خدا را به پیغمبر و اهل بیت صلوات الله علیهم قسم بدهم و بگویم من این جا می نشینم، این هم قسم های من و این هم گریه ام، ساعت دوازده شب، يك تریلر هجده چرخ بفرست که بیست تن چك پول صد هزار تومانی بار آن باشد. البته، معلوم است که خداوند چنین دعایی را قبول نمی کند.

البته، جایی که باید دعا قبول بشود، اما آن دعا قدرت ندارد که به قبولی برسد. با توسّل به پیغمبر و اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم، دعا قدرت پیدا می کند و به نقطه اجابت می رسد. پیرمرد گفت: یابن رسول الله! تا بخواهند ابلیس را به جهنم بپندازند، او می گوید، خدایا! به آبروی پیغمبر و اهل بیتش مرا به جهنم نبر و مرا بیمارز، و خدا هم قبول می کند. حضرت فرمود: ابلیس نمی تواند خدا را به پیغمبر و آل پیغمبر قسم بدهد. آن پیرمرد گفت: آخر چرا نمی تواند، چنین کند؟ حضرت فرمود: خدا پیغمبر و اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم را از یادش می برد. پیرمرد گفت: چگونه ممکن است آدم ده هزار سال و صد هزار سال این افراد را بشناسد، بعد اسامی آنها از یادش برود؟ چطور از یادش می رود؟ پیرمرد نود ساله سخن امام را قبول نکرد. امام فرمود: از یادش می برند. خود حضرت عالی چند سالتان است؟ پیرمرد گفت: نود

سال. حضرت فرمود: اسمت چی است؟ پیرمرد هر چقدر فکر کرد، اسمش به یادش نیامد. او پیش خود گفت: خدایا! در خانه زخم مرا چه صدا می‌کند؟ تقی! تقی!

(1) 5. در قرب‌الاسناد، ص 49، از حضرت علی علیه السلام روایت شده که دوستان اهل بیت در آخرت، از همان زمان برانگیخته شدنشان از قبور، حزن و اندوهی ندارند. متن روایت چنین است:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: يَخْرُجُ أَهْلُ وَلَا يَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ مُشْرِقَةً وَجُوهُهُمْ مَسْتُورَةٌ عَوْرَاتُهُمْ آمِنَةٌ رُوعَاتُهُمْ قَدْ فُرِجَتْ عَنْهُمْ الشَّدَائِدُ وَ سَهَلَتْ لَهُمُ الْمَوَارِدُ يَخَافُ النَّاسُ وَ لَا يَخَافُونَ وَ يَحْزَنُ النَّاسُ وَ لَا يَحْزَنُونَ وَ قَدْ أُعْطُوا الْأَمْنُ وَ الْإِيمَانُ وَ انْقَطَعَتْ عَنْهُمْ الْأَحْزَانُ

ایمان و آثار آن، ص: 330

احمد! این اسم‌ها که اسم من نیست. بچه‌هایم مرا چه صدا می‌کنند؟ به حضرت گفت: یا بن‌رسول‌الله! من از خیر سؤال گذشتم، شما اسمم را به من بگویید، چه اسمی هست که من دارم از فراموش کردن اسمم، دق می‌کنم. حضرت اسمش را به او گفت، و فرمود: این طوری از یادش می‌رود.

در بحث ما هم خداوند هر گناهکار آمرزیده را به بهشت می‌برد و گناهانش را از یادش می‌برد. این قدر عفو الهی و چشم‌پوشی حضرت حق گسترده است. برای همین او دوست دارد ما هم در گذشت و چشم‌پوشی هم اخلاق خودش باشیم.

حضرت علی‌علیه السلام در وصیت فرمود: عزیزان دلم! امیرمؤمنان بودن مرا عَلم نکنید، و فقط بگویید، ابن‌ملجم يك نفر را کشته، و ما هم باید يك نفر را بکشیم، و بعد فرمود: پسرانم! هیچ کدام از شما آن جا نبودید تا شاهد باشید که ابن‌ملجم با من چی کار کرده؟ خودم که می‌دانم. حسن جان! حسین جان! ابن‌ملجم فقط يك ضربت به من زده، شما هم يك ضربت به او بزنید. خدا به شما حق نمی‌دهد که بر او دو ضربت بزنید. «1» این دین است؛ این رعایت عدالت دیندار در حق قاتلش است.

مؤمن آبروساز است

حالا همین دیندار می خواهد مال مردم را رعایت کند؛ همین دیندار می خواهد آبروی مردم را رعایت کند. جوانی آمد خدمت امیرمؤمنان علیه السلام و گفت: من زنا مرتکب شدم و خداوند برای آن حد معین کرده است. من آمدم آن را به شما بگویم تا مرا حد بزنید و من پاك شوم. حضرت فرمود: در حق خودت داری اشتباه می کنی و خیالاتی شده ای. در واقع، مرد چنین گناهی کرده بود، اما دین به امیرمؤمنان علیه السلام، و به هر مؤمن دیگری دستور داده، به هر شکلی که ممکن است، کاری بکنید که آبروی گناهکار محفوظ بماند و به حد و قصاص نرسد. گفت: تو خیالاتی شدی، و فکر می کنی که گناهکاری. مرد گفت: علی جان! من زنا کردم. حضرت فرمود: دیگر ادامه نده و بلند شو برو، تو اشتباه می کنی. اما حالا بعضی ها مته به خشخاش می زنند تا گناه دیگران را کشف کنند؛ اما امیرمؤمنان علیه السلام اصرار دارد که گنا انجام شده، پنهان بماند. این دینداری است. مرد رفت و فردا آمد و

(1) 6. من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 189، حدیث 5433. متن روایت چنین است:

و رَوَى عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ، قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ، وَ أَشْهَدَ عَلِيَّ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ وَ رُؤَسَاءَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ ... ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدِّمِّ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَتُهُ مَكَانَ ضَرْبِهِ وَ لَا تَأْتُمْ ...

ایمان و آثار آن، ص: 331

گفت: علی جان! من زنا کردم. حالا من دارم می گویم که امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: هوای کوفه گرم است و تو دچار اختلال حواس شدی. مرد پاکدامن برو. دوباره حضرت او را بیرون کرد. مرد فردا برای بار سوم آمد و گفت: علی جان! من زنا کردم باز حضرت او را بیرون کرد. مرد برای بار چهارم آمد و گفت: علی جان! من زنا کردم. با این اقرار دیگر آن مرد چهار بار اقرار کرد و حضرت را مجبور به اجرای حد نمود، و به قنبر گفت: او را بازداشت نما. حضرت خشگمین شد و گفت: چقدر رشت است کسی از شما برخی از کارهای زشت را انجام دهد، بعد خود را پیش مردم بی آبرو کند. اگر این مرد در خانه توبه می کرد، به خدا قسم، توبه اش بین او و خداوند بهتر از این بود که من حد را بر او اجرا کنم. «1»

تقصیر خود آن مرد بود که چهار بار اقرار کرد. او باید روز اول می‌رفت و دیگر هم نمی‌آمد.

حفظ آبروی مسلمان، حفظ آبروی خانواده‌ها لازم است. البته، آدم اشتباه می‌کند و مرتکب گناه می‌شود، اما گناه زبان آن کسی که گناه گناهکار را پخش می‌کند، سنگین‌تر از گناه گناهکار است. ممکن است که گناهکار توبه کند و خدا هم او را ببخشد. اما خداوند دربار آن کس که گناه گناهکار را پخش کرده، درآی نوزدهم سوره نور می‌گوید:

إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

برای آن زبانی که گناه دیگری را بین مردم پخش کرده، عذاب دردناکی مهیا شده است.

مؤمن این گونه نیست که بدی گناهکاران را پخش کند؛ مؤمن آبروساز است؛ مؤمن شخصیت‌ساز است.

(1) 7. برداشتی از روایتی که در کافی، ج 7، ص 188-189 حدیث 3. متن روایت چنین است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهَّرَنِي. قَالَ: بِمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ مِنْ مُزَيْنَةَ. قَالَ: أَمْ تَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا. قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَافْرَأْ فَقَرَأَ فَأَجَادَ. فَقَالَ: أَمْ بِكَ جَنَّةٌ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَادْهَبْ حَتَّى نَسْأَلَ عَنْكَ. فَذَهَبَ الرَّجُلُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ بَعْدُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهَّرَنِي. فَقَالَ: أَمْ لَكَ زَوْجَةٌ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَقِيمُهُ مَعَكَ فِي الْبَلَدِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ فَأَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَهَبَ وَ قَالَ: حَتَّى نَسْأَلَ عَنْكَ فَبَعَثَ إِلَى قَوْمِهِ فَسَأَلَ عَنْ خَبَرِهِ، فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَحِيحُ الْعَقْلِ. فَرَجَعَ إِلَيْهِ الثَّالِثَةَ، فَقَالَ لَهُ: مِثْلَ مَقَالَتِهِ، فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ حَتَّى نَسْأَلَ عَنْكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ الرَّابِعَةَ، فَلَمَّا أَقَرَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَنْبَرٍ: اخْتَفِظْ بِهِ ثُمَّ غَضِبَ ثُمَّ قَالَ: مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيَفْضَحَ نَفْسَهُ عَلَى رُءُوسِ الْمَالِ، أَمْ لَا تَأْبَ فِي بَيْتِهِ، فَوَ اللَّهُ، لَتَوْبَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدَّ ...

ایمان و آثار آن، ص: 332

ماجرای اختلاط می‌رداماد با گناهکاران برای هدایت آنها

در این جا می‌خواهم ماجرای خیلی زیبایی را از آثار اهل ایمان بگویم. دو عالم مشهور کم‌نظیر در زمان حکومت صفویه و در اوج عظمت آن، در عصر شاه عباس، می‌زیستند که هم اکنون قبر یکی از آن‌ها در کنار قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است، و بیش‌تر ما آن را زیارت کرده‌ایم، جناب شیخ بهایی «1»، و يك عالم دیگر هم میرداماد «2» است که از شخصیت‌های بزرگ رشته فلسفه و حکمت بوده، و آن چهره معروف و با عظمتی که اکثر ما اسمش را شنیده‌ایم و در کره زمین هم دانشمندان او را می‌شناسند، صدرالمُتأهلین شیرازی، شاگرد این میرداماد بوده و پرورش‌یافت او.

میرداماد دیندار فوق‌العاده‌ای بود و نسبت به مردم دغدغه‌دار بود. او خیلی هم عظمت و شخصیت داشت، طوری که حتی می‌خواستند به او پست مهم مملکتی بدهند. بین

(1) 8. محمد بن حسین بن عبد الصمد حارثی، معروف به شیخ بهایی در سال 953 هجری در شهر بعلبك لبنان به دنیا آمد. نسب شیخ به حارث همدانی، صحابی جلیل‌القدر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد. در زمان شاه طهماسب اول به اصفهان وارد شد و در آن جا نیز با تحصیل علوم مختلف ظرف مدت کوتاهی به مقبولیتی عام دست یافت و از سوی شاه عباس صفوی نهایت احترام را به خود اختصاص داد. وی مشرب عرفانی داشت و از برجسته‌ترین عرفای زمان خود بود. شیخ بهایی حدود 30 سال از عمر خود را در سفر گذراند. او در زمینه‌های گوناگون نظیر: تفسیر، حدیث، فقه، اصول، رجال، فلسفه، دعا، لغت، ریاضی، نجوم، شعر و ادب فارسی و چندین دانش دیگر بیش از 80 تألیف دارد. در فنون مختلف نظیر مهندسی، رمل و اسطرلاب نیز مهارت ویژه‌ای داشت. از کارهای عمرانی فراوان وی می‌توان به اقدامات وی در مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام، مسجد امام اصفهان و منار جنبان، حمام گرم اصفهان و بسیاری بناهای به یاد ماندنی دیگر اشاره کرد.

شیخ در سال 1030 هجری قمری دیده از جهان فرو بست و بدن مطهر او را از اصفهان به مشهد مقدس انتقال داده و در جوار امام رضا علیه السلام به خاک سپردند.

منبع: سایت راسخون، مقال شیخ سالروز بزرگداشت شیخ بهایی، با تلخیص

(2) 9. الداماد (970-1041. ق.): محمد باقر بن محمد بن محمود بن عبد‌الکریم الحسینی، الأستزادی الاصل، الأصفهانی، الشهير بالدماذ أحد كبار علماء الامامیه فی الحکمه و الفلسفه و الکلام. تبخر فی جمیع العلوم لا سیما فی العقلیات. نال حظوه کبیره عند ملوک ایران الصفویین، و اشتهر بین العلماء، و انتهت إلیه رئاستهم بعد وفاه صدیقه الحمیم بهاء الدین العاملی (سنه 1030. ق.). توفی سنه إحدى و أربعین و ألف بالعراق لما جاء لزیاره العتبات المقدسه مع الملك

صفی الصفوی، و مُحمّل إلى النجف الاشرف، و دُفن إلى جوار أمير المؤمنين عليه السّلام. موسوعه طبقات الفقهاء، ج 11، ص: 315-317 با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 333

علما او يك استاد شناخته می شد و شاگردانی مثل ملاصدرای شیرازی پرورش داد که ارزش کمی برای يك استاد نیست.

این میرداماد، این دیندار که دغدغ مردم را داشت، از خانه که بیرون می آمد، قبل از این که به حوز درس برود، يك ربع و یا بیست دقیقه ای می آمد، در يك قهوه خانه می نشست. حالا این هایی که توی قهوه خانه بودند، جماعت کفترباز، قمارباز، لات، چاقوکش و عربده کش بودند؛ او فقط برای هدایت کردن آنها، مدتی می آمد، با این هایی که سر چهارراه ها و سر کوچه ها می ایستاندند، اختلاط می کرد. گزارش این اختلاط با مردم، آن هم در قهوه خانه و کنار لات ها و چاقوکش ها، به شاه عباس رسید. روزی که در دربار شاه عباس جلسه ای علمی بود، شاه عباس با يك دنیا احترام، رو به به میرداماد کرد و گفت: آقای بزرگ! عالم کم نظیر زمان دولت من! شنیدم یکی از علمای بزرگ کشور من رعایت حدود عالم بودن را نمی کند. میرداماد گفت: مگر او چکار می کند؟ شاه گفت: به من گفتند او به قهوه خانه می رود و با لات ها و جوان ها و با مردم کوچه بازارا اختلاط می کند. میرداماد گفت: اتفاقاً من هم هر روز در این مناطق هستم و عالمی را که شما می گوئید، من ندیدم؛ یعنی شاه! مگر ما عالم شدیم که برویم خود را پنهان بکنیم، و بعد مردم نوبت بگیرند و با کمال تواضع پیش ما بیایند. مگر ما عالم شدیم که ویتزین نشین بشویم. خدا این علم را به ما داده که به مردم انتقال بدهیم؛ این علم را به ما داده که مردم را هدایت کنیم. این دینداری است.

ترس حضرت علی علیه السلام از مُثل شدن ابن ملجم

حضرت فرمود: حسن جان! حسین جان! من نگرانم که وقتی ابن ملجم را با يك ضربت بکشید، مردم عصبانی شمشیر، خنجر، چاقو و چوب بردارند و بر سر جنازه بریزند، لیش را ببرند؛ دماغش را ببرند؛ زبانش را ببرند؛ گوشش را ببرند؛ چشمش را در بیاورند. حسن جان! حسین جان! من از جدتان پیغمبر، خودم شنیدم که تکه و پاره کردن بدن میت، هر چند سگ هار باشد، در دین جایز نیست. تا ابن ملجم مرد، او را دفن کنید. این دیندار است. «1»

(1) 10. نُهج البلاغ صبحی صالح، ص 422-421، کلام 47 من وصیه له علیه السلام للحسن و الحسین

علیهما السلام لما ضربہ ابن ملجم لعنه الله. متن روایت چنین است:

... ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَحُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا تَقْتُلُنِي إِلَّا قَاتِلِي. انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِثُّ مَنْ ضَرَبْتَهُ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبِهِ وَ لَا تُثَلُّوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ إِنَّا كُمْ وَ الْمُثَلَّةُ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ.

ایمان و آثار آن، ص: 334

مهرورزی امیر مؤمنان علیه السلام با پیرمرد مسیحی کوری که گدایی می کرد

در زمان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام و در اوج قدرت آن، روزی حضرت داشت تنها با غلامش قنبر در کوفه حرکت می کرد که در مسیری دید پیرمرد مردی با محاسن سفید نشسته و دارد گدایی می کند. خیلی ناراحت شد. در همان جا، بغل پیرمرد نشست و گفت: پدر! وقار شما، سن شما و محاسن سفید شما اقتضای گدایی نمی کند. شما آبرو دارید. شما آقاید. با این گدایی، به آبرو و به آقایی تان لطمه می خورد. پیرمرد گفت: آقا! کارمند وزارت دارایی بودم که پیر و کور شدم. وزیر دارایی، علی بن ابی دافع، یک روز من را خواست و گفت: آقا! دیگر از دست تو کاری بر نمی آید، پس به سلامت برو. به خدا قسم، علی می خواست مثل مادر داغ دیده گریه کند. آدم های دیندار خیلی دل نازک هستند. به قنبر فرمود: برو علی بن ابی دافع را بردار و پیش من بیاور. قنبر رفت و به وزیر دارایی گفت: علی با تو کار دارد. علی بن ابی دافع دوان دوان آمد. حضرت به او گفت: تا وقتی این پیرمرد جان داشت و بدنش سالم بود، از او کار کشیدی، وقتی هم که کاری از او بر نمی آمد، بیرونش کردی. الان او با زن و بچه اش چکار باید بکند. آیا خوب است که یک نفر را این جور به خاک سیاه نشانده ای؟ ابن ابی دافع گفت: علی جان! این آدم سر پا بود و کار هم خوب می کرد. ولی اکنون او دیگر توان کار ندارد. در ضمن، مسیحی هم هست. حضرت گفت: من به دینش کار ندارم. حالا زن و بچه او از کجا بیاورند بخورند؟ الان اگر بچه این پیرمرد، دخترش، دامادش، عروسش و نوه هایش بگویند، بابا بزرگ! ما می خواهیم که امشب مهمانی به خان شما بیایم، او چقدر باید خجالت بکشد. چه جوری به این ها بگوید که نیایند. حضرت به آن پیرمرد گفت: وقتی سرپا بودی، چقدر حقوق می گرفتی؟ او گفت: علی جان! این مقدار حقوق می گرفتم. حضرت فرمود: با این مقدار حقوق، زندگی ات کاملاً تأمین می شد؟ پیرمرد گفت: آری، علی جان!

همان جا حضرت به ابن ابی دافع گفت: اسمش را بنویس و تا زنده است حقوقش را بده. «1»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ رَجُلٍ بَلَغَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: نَصْرَانِيٌّ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَغْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْفَعُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

ایمان و آثار آن، ص: 335

دیندار نسبت به کارافتاده‌ها، بی‌اعتنا نیست و می‌گوید، اگر این کارفتاده، اداری است، حقوق بازنشستگی دارد و از این راه تأمین می‌شود، و اگر او اداری نیست و حقوق بازنشستگی ندارد، بر من دیندار واجب شرعی است که زندگی او و زن و بچه‌اش را از سهم زکات، از سهم خمس، از صدقه، از انفاق اداره بکنم؛ یعنی باید نگا هر مؤمنی به هم انسان‌ها، نگا به عنوان بندگان خدا باشد. در بین این بندگان خدا هم یهودی، مسیحی، آشوری و زرتشتی وجود دارد. دیندار نان‌رسان است؛ دیندار آدم مهربانی است؛ دیندار آدم با محبتی است.

مهرورزی آیت الله بروجردی در زمان قحطی

پدران ما برای ما نقل کردند که از زمان شروع قاجاریه تا تقریباً تمام شدن حکومت این سلسله، دو بار در ایران قحطی سختی آمد که مردم پوست خشک بز و برگ می‌خوردند. در آن روزگار، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در بروجرد خیلی به مردم فقیر کمک کرد. بعد هم آقای بروجردی کم آورد و بدهکار شد. در آن زمان، یعنی 80 سال پیش، بدهی ایشان به حدود 5 هزار تومان رسید. سال 41 یا 40 بود که پدرم یک خانه 70 متری در تهران خرید به قیمت 4900 تومان که الان با این 4900 تومان تنها دو کیلو پرتقال می‌دهند.

آقای بروجردی فرمود: من به مردم بدهکارم و این خان من هم ملک پدری‌ام است که به من به ارث رسیده. این خانه بزرگ است و ما می‌توانیم در یک خان کوچک‌تری زندگی بکنیم. برای همین گفت که این خانه را در معرض فروش بگذارند. قبل از این که این خانه را بفروشند، یک عادت‌ی که ایشان داشت، هر روز صبح، داخل سی تا چهل پاکت پول می‌گذاشت، یک تومان، پانزده ریال و پنج ریال. البته، آن موقع این پول‌ها به صورت اسکناس بودند. من خودم اسکناس پنج ریالی را دیده بودم. بعد سپرده بود، هر کسی به درب خانه آمد و اظهار نیاز کرد، به تناسب نیازش، یک پاکت به او بدهند تا برود. هر روز سی تا چهل نفر می‌آمدند و پول می‌گرفتند. در این بین، یکی از آن‌ها هم دروغ نمی‌گفت. گداهای راستگویی بودند؛ گداهای پاکی بودند و هیچ وقت حرام نمی‌خوردند.

ایمان و آثار آن، ص: 336

کسی آمد پیش حاج شیخ عبدالکریم حایری، مؤسس حوز علمی قم، و گفت: من فقط لنگِ سه تومان هستم. حاج آقا! سه تا تکه تومان به من بدهید تا مشکلم حل شود. حضرت حاج شیخ فرمود: هیچ عیبی ندارد، شما دست مبارکتان را در جیب راستتان بکنید و سه تومان درآورید و در جیب چپتان بگذارید، بعد پولدار می شوید. اما بیش تر آن گداهایی که پیش آقای بروجردی می رفتند، راست می گفتند. آقای بروجردی خانه را فروخت و پنج هزار تومان پول فروش خانه را در پاکتی گذاشت و به خادم خود داد و به او گفت: این پاکت پیشت باشد تا من قرض خودم را با آن بدهم تا بعد يك خانه محدودتری بخریم. خادم این پاکت پنج هزار تومانی را بغل این پاکت های يك تومانی، دو تومانی و پانزده ریالی گذاشت. تا این که پیرمرد با ادب و موقری خدمت آقای بروجردی آمد. از گوشه چشم این پیرمرد همین طور داشت اشک می ریخت که گفت: پیرمردم و آبرو دارم، به من محبت بکنید. با دو تومان و بیست و پنج ریال، مشکل من حل می شود. آقای بروجردی به خادم خود اشاره کرد که به او پاکتی بدهد، و خادم اشتباهی پاکت پنج هزار تومانی پول فروش خانه را به آن پیرمرد داد و پیرمرد فقیر آن را گرفت و رفت، اما يك ساعت بعد، همان پیرمرد با گریه بیش تری به بروجرد بازگشت و پیش آقای بروجردی رفت. آقای بروجردی به او گفت: مگر به شما پول ندادند؟ پیرمرد با داد و بیداد گفت: چرا آقا پول دادند. آقای بروجردی گفت: پس چرا برگشتی، و چرا گریه می کنی؟ پیرمرد گفت: آقا! من به شما گفتم، با دو تومان و با پانزده ریال مشکلم حل می شود. حالا با این پنج هزار تومانی که شما به من دادید، من چکار کنم؟

آیا الان از این گداهای دیندار داریم که اشتباهی اضافه بگیرند، بعد آن را برگردانند. چرا این قدر زندگی ما به هم خورد؟ چرا این قدر زندگی ما خراب شد؟ حیف نبود که گداهای پول های ما را می بردند و برمی گردانند، ولی آلان نزدیک ترین افراد به ما، پول های ما را می گیرند، به نیت این که آن ها را برنگردانند.

آقای بروجردی به جای این که بگوید، این پول فروش خانه ام هست که باید با آن بدهی هام را به مردم بدهم، گفت: پیرمرد! این پنج هزار تومان حواله پروردگار مهربان عالم به تو بوده و من به هیچ عنوان آن را پس نمی گیریم. پس آن را بردار و برو. این رفتار، رفتار يك فرد دیندار است.

ایمان و آثار آن، ص: 337

آتش احسان بر خان حضرت علی اکبر علیه السلام

از سروده‌ای در کتاب مقاتل الطالبین که درباره حضرت علی اکبر علیه السلام است، برمی آید که از زمانی که علی اکبر علیه السلام به دنیا آمد تا روز شهادتش در عاشورا، هر چند سال که داشت، هجده سال و یا بیست و پنج سال، برای این که در شهادت سن مطرح نیست، در این مدت، او حتی به انداز يك پلك به هم زدن هم از خدا غافل نبود. علی اکبر علیه السلام وقتی که دیگر جوان رشیدی شده بود و خانه‌اش از خان ابی عبدالله علیه السلام جدا شده بود که به نظر می‌رسد ائمه بچه‌های خود را زود زن می‌دادند و علی اکبر علیه السلام هم زن گرفته بود و چون ادب داشت، نمی‌خواست در خانه پدرش باشد، اما هر روز پیش او می‌آمد. او خانه را که عوض کرد، هر شب تابستان و زمستان بر روی پشت بام می‌رفت، و از ساعت یازده به بعد شب آتش روشن می‌کرد و سپرده بود که هر کس مشکل دارد و خانه‌اش را بلد نیست، این آتش نشان او باشد. هر وقت شب هم که می‌خواهد بیاید، بیاید که او مشککش را حل می‌کند. به نگهبانان دروازه‌های شهر مدینه هم سپرده بود، اگر غریبه‌ای می‌خواست وارد شهر شود و خانه نداشت؛ پول نداشت؛ نان نداشت، به او بگویند، به آن جا که آتش روشن است، برود. آن جا هم به او اتاق می‌دهند، و هم به او نان می‌دهند. آن‌ها با مردم این گونه رفتار می‌کردند و به آن‌ها محبت می‌نمودند.

ایمان و آثار آن، ص: 338

گری شوق اهل ایمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلا و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

کتاب خدا، قرآن مجید، نزدیک به سیصد بار، رحمت پروردگار و مهر و مهربانی حضرت حق را مطرح کرده است.

نظام‌بندی قرآن را هم که ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم

قرآن صد و چهارده سوره دارد که ابتدای هر سوره‌ای با رحمت خدا شروع شده، هم با رحمانیت، و هم با رحمت که ترجمه ریشه‌ای هر دو، مهر و محبت است.

در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از نظر ادبی، کلمه «رحمن» بنا به نگا قوی‌ترین و بزرگ‌ترین عالمان، امثال: مرحوم آیت الله خویی «1» که يك جلد تفسیر بر سوره حمد و بخشی از آیات بقره دارند و عمرشان هم کفاف نداد که آن را ادامه بدهند، اما همین يك جلدی که نوشتند، جزء منابع ارزشمند علمی اسلامی است. «2» امثال ایشان می‌گویند، کلمه «رحمن»، صیغ مبالغه است که خود پروردگار هم که این لغت بسم الله را به کار گرفته، در صدد این بوده که بگوید، مهر، رحمت و محبت او، اندازه و حدود ندارد و این که بیندیشیم و دریابیم که اگر خداوند متعال کسی را در معرض رحمانیت خودش قرار بدهد که عبارت از محبت و مهر بی‌اندازه است، آن انسان متصل شده به این رحمت بی‌اندازه، چه موجودی می‌شود و چه آثاری از او ظهور می‌کند، اگر بنا باشد آن انسان، مطلع‌الفجر خورشید رحمانیت خدا باشد و افق طلوع رحمت خدا شود ..

(1) پی‌نوشت

1. آیت الله سید ابوالقاسم خویی فرزند سید علی اکبر بن میرهاشم موسوی خویی. او در 15 ماه رجب 1317. ق در خانواد علم و تقوا در شهر خوی دیده به جهان گشود. پدرش، آیت الله حاج سید علی اکبر فرزند سید هاشم موسوی خویی، از شخصیت‌های برجست خوی بود. بیش‌تر در محضر درس میرزای نائینی و کمپانی بوده‌است. حوز درسش تا پایان عمر ادامه داشت و چنان شهره یافت که در دو دهه آخر عمرش، در حوزه‌های علمیه عراق، بلکه جهان اسلام بی‌نظیر بود بسیاری از فقها و فضلاء امروز، خوشه‌چین دانش بیکران این استاد والامقام می‌باشند. برخی از شاگردانش عبارتند از: آیت الله میرزا جواد تبریزی، آیت الله سید ابوالحسن شیرازی، آیت الله سید جمال‌الدین خویی، آیت الله باقرشریف قرشی، آیت الله باقر ایروانی، سید محمدباقر حکیم.

از آثار اوست: معجم رجال حدیث - فقه الشیعه، در 5 جلد، در فقه - مصباح الاصول در 2 جلد، در اصول استدلالی 4- اجود التقريرات، در تقریرات دروس مرحوم میرزای نائینی، در 2 جلد - نفحات الاعجاز فی رد حُسن الایجاز - البیان فی تفسیر القرآن - فقه القرآن علی المذاهب الخمس ..

آیت الله خویی سرانجام در پی يك بیماری قلبی، در روز شنبه 8 صفر 1413. ق (مطابق با 17 مرداد 1371 ش) در کوفه دارفانی را وداع گفت.

منبع: کتاب قرآن پژوهان آذربایجان غربی، با تلخیص.

(2) 2. اشاره به کتاب البیان فی تفسیر القرآن است که دومین و مهم‌ترین اثر قرآن‌پژوهی آیت‌الله خویی می‌باشد .. تنها يك جلد است و در سال 1375. ق. در «مطبعه الآداب» نجف اشرف منتشر شد ..

منبع: کتاب قرآن‌پژوهان آذربایجان غربی، با تلخیص.

ایمان و آثار آن، ص: 339

من در این زمینه، در شرح دعای کمیل که در حدود پانصد صفحه است، گوش بسیار بسیار دورنمایی از مهربانی پروردگار عالم را تصویر کرده‌ام، البته، با کمک قرآن و کتاب‌های علمی.

این کتاب به شش زبان ترجمه شده، و از ترجمه‌های خارجی این کتاب، اطلاعات خوبی به من رسیده، که در این جا من به آن‌ها کاری ندارم، و فقط می‌خواهم زمانی را یادآور شوم که این شرح دعای کمیل امیرمؤمنان را دادم که برای کشورهای پاکستان، هند و بنگلادش، به اردو ترجمه کنند و همین‌طور این کتاب را دادم که برای کشورهای عربی و سنی‌نشین به عربی ترجمه کنند. مترجم کتاب به زبان اردو که خودش هندی بود، ولی استاد زبان فارسی بود، یکبار متن فارسی شرح دعای کمیل را خواند، برای این که چهارچوب کتاب به دست او بیاید و بداند به چه کیفیتی باید ترجمه شود؛ چون ترجم این کتاب کار مشکلی بود؛ برای این که من در این کتاب، نزدیک به دویست صفحه راجع به مهربانی پروردگار عالم مطلب آورده بودم و این دویست صفحه از نظر عاطفی و از نظر ادبی روی موج انشای عاطفی قرار گرفته بود و او می‌خواست کتاب با همین کیفیت را به اردو برگرداند، و مترجم عربی کتاب هم می‌خواست چنین کند، با این که هیچ کدام از آن‌ها همدیگر را نمی‌شناختند؛ چون کسی که اردو زبان بود، هندی بود، و کسی هم که عرب‌زبان بود، اهل یکی از ممالک عربی بود. هر چند هر دو نفر در قم می‌خواستند این کار را انجام بدهند، ولی بی‌خبر از همدیگر، به ما گفتند که ما قبل از این که این کتاب را ترجمه کنیم، به اندازه عمرمان در کنار رحمت خدا گریه کردم، نه برای خواندن ذکر مصیبت، برای این که در این کتاب هیچ مصیبتی ذکر نشده است؛ بلکه وقتی آدم خدا را، رحمتش را و محبتش را می‌شناسد، واقعاً بی‌طاقت می‌شود و نمی‌تواند جلوی گریه کردن خود را بگیرد. اسم این گریه، گریه شوق است

ایمان و آثار آن، ص: 340

کتاب طاق‌دیس «1» نسخ قاجاری خان ما و گری شوق

پدر بزرگ من و پدر خود من، هردویشان، کتاب طاق‌دیس داشتند که شاید هشتاد و نود سال پیش آن را خریدند. این کتاب چاپ روزگار قاجاریه است و حالا هم خیلی کهنه شده .. این دو تا با این کتاب زندگی می‌کردند. پدر بزرگم، مخصوصاً زمستان‌ها، وضو می‌گرفت و می‌آمد رو به قبله زیر کرسی می‌نشست و این کتاب را باز می‌کرد و می‌خواند و گریه می‌کرد، در حدی که جلوی پیراهنش از گریه خیس می‌شد. همین کار او، به پدر من منتقل شد. من وقتی بچه بودم با این که کتاب را نمی‌شناختم، ولی می‌دیدم پدرم کتاب کهنه‌ای می‌آورد و می‌نشیند با تُن صدای محزون، آن را می‌خواند و گریه می‌کند.

ما در این جو بزرگ شدیم و در جو ماهواره و گناه نبودیم؛ در جو فساد نبودیم؛ در جو تقلب و دوز و کلک نبودیم؛ در جو مادرانی نبودیم که شوهرداران خوبی نباشند؛ در جو پدرانی نبودیم که همسرداران خوبی نباشند. جو خانه پاک بود؛ نور بود؛ الهی بود؛ شوق بود؛ نشاط بود؛ عبادت بود؛ حال بود.

کمی که من بزرگ شدم، هنوز این کتاب شمار صفحه هم نداشت، من کلاس دوم و یا سوم بودم که با مداد بر صفحات آن شماره گذاشتم. بعد دیدم این کتاب طاق‌دیس مرحوم ملا احمد نراقی «2» است. ملا احمد در این کتاب اشعاری را دارد که واقعاً وقتی آدم می‌نشیند آن‌ها را زمزمه می‌کند، نمی‌تواند از گریه خودداری کند.

پدران و مادران باید مقداری به خانه‌های‌شان جو معنوی بدهند؛ باید مقداری در خانه سنگین و رنگین باشند؛ عاطفه و محبت را در خانه به صورت دریاوار هزینه کنند؛ در خانه خیلی آرام باشند؛ گاهی قرآن مجید را در این شب‌هایی که طولانی است، بردارند و زمزمه کنند؛ گاهی اشعار گذشتگان را زمزمه کنند؛ اگر به آنان هم حالت گریه دست داد، خجالت نکشند و گریه کنند و بگذارند بچه‌های‌شان این شکل‌ها، این گریه‌ها و

(1) 3. مثنوی «طاق‌دیس» اثر طبع و قریحه مرحوم حاج ملا احمد فاضل نراقی، متخلص به «صفائی» است. این منظومه گهربار، شامل مواعظ عارفانه و روحانی، آمیخته به لطایف و ظرایف ادبی است. سراینده خوش‌ذوق و فاضل این مثنوی بلند، توانسته است بسیاری از احکام و اوامر الهی و فصل‌هایی از مبانی اصول و فروع دین مبین اسلام را با زبان شعر و ذوق در هم آمیزد و بر ملاحظت و حلاوت مفاهیم دینی بیفزاید. این مثنوی عرفانی، به جهات فراوانی، شبیه و دنباله‌روی مثنوی معنوی، اثر مولانا جلال الدین رومی است. انتشارات امیرکبیر در سال 1362 ش. اقدام به چاپ این اثر گرانبها کرد. منبع: ویژه‌نامه کنگره بزرگداشت فاضلین نراقی با تلخیص

(2) 4. حضرت آیت الله ملا احمد نراقی رحمه الله علیه عالمی معروف و علامه‌ای مشهور، در فقه و اصول ماهر، در حکمت و فلسفه و ریاضی متبحر و در آگاهی بر ادیان باطله سرآمد بوده است. وی در سال 1185 یا 1186. ق

در قریه نراق از توابع کاشان دیده به جهان گشوده، پدرش حاج ملا مهدی بن ابی ذر (م 1209. ق.)، شیخی جلیل و فقیهی پارسا بوده است. این عالم ربانی و حکیم و شاعر توانا، در سال 1244. ق. در شهر کاشان به بیماری وبا مبتلا و دارفانی را وداع گفت و جسد مطهرش را از کاشان به نجف حمل نمودند و در کنار آرامگاه پدرش در صحن مطهر پشت سر حضرت به خاک سپردند. مجله مشکوه شماره 42، با تلخیص

ایمان و آثار آن، ص: 341

این حال‌ها را ببینند. این لحظات، خاطره‌های بسیار عالی برای آنان می‌شود. من خودم خاطراتی که از خانواده پدری و مادری دارم، نمی‌گذارند که الان آن طوری که باید، در زندگی خوش باشم و لذت ببرم، همیشه من در یاد آن خاطرات گذشته‌ام، مثل این که در خانه ما اذان بود؛ قرآن بود؛؛ حال بود؛ صفا بود؛ گریه بود؛ پاکی بود؛ رفاقت‌های خوب بود؛ حرف‌های خوب بود؛ عبادت بود؛ از ماه رمضان خوشحال بودند؛ از وقت نماز خوشحال بودند.

من خیلی از شعرهای کتاب طاق‌دیس را حفظ هستم، یعنی در همان جوی به سر می‌برم که از خانواده پدر بزرگی‌ام نسبت به این کتاب شروع شد و باعث شد که من یکی از کتاب‌هایی را که دل به آن بندم، همین کتاب طاق‌دیس باشد و شعرهایش را حفظ کنم.

ماجرای گری مشتاقانه و عاشقان حضرت شعیب علیه السلام در کتاب طاق‌دیس

مرحوم نراقی بعضی از روایت‌های بسیار شورانگیز را در کتاب طاق‌دیس به صورت شعر در آورده. از جمله این روایت که حضرت شعیب علیه السلام که بعداً پدر زن موسی بن عمران علیه السلام شد، خیلی گریه می‌کرد.

حضرت شعیب علیه السلام چند نوع گریه داشت که یکی از آن‌ها، گریه شوق بود. او آن قدر گریه شوق کرد که کور شد. بعد از این که این پیغمبر خدا از کثرت گریه کور شد، برای این که این افراد محرم این حریم بودند و خدا عاشق آن‌ها بود و آن‌ها را دوست داشت، و خدا هر کس را دوست داشته باشد، در آبرو، در عظمت و در توجه دادن دل‌ها به سمت آن‌ها برای شان زمینه‌سازی می‌کند و یار، مددکار و ناصر آن‌ها هم می‌شود؛ هم‌چنین دفاع‌کننده از آن‌ها می‌گردد: **إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا «1»**، چشم شعیب علیه السلام را برگرداند و چشمش عین روز اول شد، انگار که او تازه از مادر متولد شده، چشمی بی‌عیب. شعیب‌علیه السلام دوباره گریه کرد، و دوباره کور شد، و خدا هم دوباره چشم شعیب

علیه السلام را به او برگرداند. اما شعیب علیه السلام باز به گریه کردن خود ادامه داد تا برای سومین بار کور شد و بار سوم هم خدا چشمش را به او برگرداند.

دنیای این افراد با پروردگار، دنیای رفاقت بود؛ دنیای عشق بود؛ دنیای ارتباط بود؛ این جمعیت شش میلیاردی مردم کره زمین دارند اشتباه زندگی می کنند، این جمعیت اگر با خدا ارتباط پیدا کنند، و اگر خدا را به عنوان رفیق خود انتخاب بکنند، و اگر خدا را

(1) 5. حج: 38.

ایمان و آثار آن، ص: 342

وکیل خود انتخاب بکنند، زندگی آنان غیر اینی که هست، می شود.

يك وقت ثروتمندی حرفه‌ای که البته، يك روزی هم رسید که کل ثروتش به باد رفت و مُرد، آن زمانی که در اوج ثروت بود، در جلسه‌ای من را دید، در حالی که من نمی دانستم این فرد کیست. آن جا او را به من معرفی کردند و گفتند، این فرد خیلی ثروتمند است. نمی دانم چه چیزی پیش آمد که راجع به شکل زندگی صحبت شد و من يك گوشه‌ای از زندگی بندگان خدا را در آن جا گفتم. بعد او برگشت به من گفت که شما خودت چه جوری زندگی می کنی؟ من آنی که بود، برایش گفتم. به خدا قسم، او برگشت به من گفت: این‌ها راست می گویند که من خیلی ثروت زیادی دارم، ولی من حاضرم کل آن ثروت را به تو بدهم و ده روز شکل زندگی‌ام شکل زندگی تو را پیدا کند. خود این بند خدا هم گفت: مردم خیال می کنند که ثروت داروی درد است. من می گویم، ثروت نه تنها داروی درد نیست، بلکه ثروت دردساز است.

از جانب خداوند متعال خطاب رسید: شعیب! بهشت می خواهی، من بهشت را برای تو قطعاً امضا کردم و تو دیگر در عالم بعد اهل بهشتی. وقتی خود خدا به آدم چنین نوید، خبر و وعده‌ای بدهد، خیال آدم صد در صد راحت می شود.

شعیب! از عذاب دوزخ می ترسی، من تا ابد به تو از عذاب دوزخ امان دادم، و تو دوزخ را نمی بینی. دیگر، تو برای چه چیزی گریه می کنی؟ برای بار سوم هم که چشمت را به تو برگرداندم، باز هم تو داری گریه می کنی؟ شعیب علیه السلام گفت: خدایا! عاشقم، و گری عاشق هم بند نمی آید. من این قدر گریه می کنم که به وصال و لقای تو برسم. «1»

این گریه گری شوق بود. این گریه‌ای که مترجم شرح دعای کمیل می‌گفت هم گری شوق بود؛ یعنی آدم وقتی

(1) 6. علل الشرائع، ج 1، ص 57. متن روایت چنین است:

عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: بكى شُعَيْبٌ عليه السلام من حُبِّ الله عزَّ وجلَّ حتى عمى فَرَدَّ الله عزَّ وجلَّ عليه بصره ثُمَّ بكى حتى عمى فَرَدَّ الله عليه بصره فلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجَزْتُكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْجُثْتُكَ فَقَالَ إلهي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أُنَّى مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَّدْتُ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْذِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ قَالَ الصَّدُوقُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَغْنَى بِذَلِكَ لَا أُرَاكَ أَبْكِي أَوْ أَرَاكَ قَدْ قَبِلْتَنِي حَبِيبًا

ایمان و آثار آن، ص: 343

این گستره بی‌نهایت مهربانی خدا را می‌بیند و اهل خدا هم هست، به او حالت گریه دست می‌دهد.

امیرمؤمنان علیه السلام معصوم بود، اما کمیل بن زیاد «1» می‌گوید: شب جمعه که حضرت می‌خواست دعای کمیل «2» را شروع بکند، صورتش را بر روی خاک می‌گذاشت و در همان حالت سجده، دعای کمیل حضرت، تا نزدیک اذان صبح، طول می‌کشید. حضرت که سرش را بلند می‌کرد، دیگر خاک زیر صورت حضرت از گریه گِل شده بود. «3»

آیا حضرت برای گناهی گریه می‌کرد؟ یا این که گری آن حضرت، گری شوق بود؟

«رحمن» و «رحیم» در قرآن کریم

مرحوم آیت الله العظمی خویی می‌گوید، وزن کلم «رحمن»، وزن مبالغه است؛ یعنی پروردگاری که مهر و رحمتش بی‌اندازه است. حالا اگر می‌خواهیم مهر خداوند را با چشمان هم ببینیم، باید همین عالم را تماشا کنیم. هم این عالم، آثار محبت و آثار رحمت است. «آب» از آثار عنایت و رحمت است؛ «هوا» از آثار حمت است؛ کوه‌ها از آثار رحمت است؛ یعنی هر چیزی را که ما در این عالم می‌بینیم، می‌بینیم که آن چیز، جلوه رحمت الله است؛ جلوه مهربانی پروردگار است. این سخن دربار کلم «رحمن» بود.

و اما کلم «رحیم»، صفت مشبّهه است. در ادبیات عرب، صفت مشبّهه واقعی است که دلیل بر ثبوت دارد. «رحیم» صفت مشبّهه است؛ یعنی وجود مقدّسی که مهر، محبت و رحمتش ثابت است و از بین نمی‌رود و همیشگی و ابدی است.

قرآن صد و چهارده سوره دارد، و اول صد و سیزده سوره آن، با رحمانیت و رحمت شروع شده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. البته، يك بار هم يك بسم الله كامل وسط سوره نمل آمده است، و با حساب آن، بسم الله موجود در

-
- (1) 7. کمیل بن زیاد النخعی (12- 82): ابن نھیک بن الھيثم النّخعی، الکوفی، صاحب أمير المؤمنين عليه السلام. كان کمیل من أصحاب الامام علی علیه السلام و شیعتہ و خاصتہ. شھد معہ وقعہ صفین، و کان عاملہ علی ہیت، کما عُدّ من أصحاب الامام الحسين عليه السلام. استشهد کمیل بن زیاد فی سنہ اثنتین و ثمانین، و قيل غیر ذلك. قال ابن أبي الحديد: قتله الحجاج علی المذهب فیمن قتل من الشیعه موسوعه طبقات الفقهاء، ج 1، ص 498- 502 با تلخیص
- (2) 8. دعاء کمیل بن زیاد النخعی: کان أمير المؤمنين علیه السلام یقرأ هذا الدعاء فی سجوده علی ما رواه الشیخ فی المصباح مرسلًا و قال إنه علمه لکمیل بن زیاد و قال إنه دعاء الخضر ... الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج 8، ص 193
- (3) 9. إقبال الأعمال، ص 706.

ایمان و آثار آن، ص: 344

قرآن، صد و چهل و چهارتا می‌شود. يك سوره هم بدون بسم الله شروع شده است، و آن هم سوره توبه است. این سوره با این آیه هم شروع شده:

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «1»

این جا و در این سوره، خدا می‌خواسته با پیمان‌شکنان با تلخی برخورد بکند که من شما را نمی‌خواهم و من از شما نمک‌خوره‌های نمک‌دان‌شکن متنقّر و بیزار هستم؛ این جا دیگر جای بسم الله نبود؛ جای رحمت نبود؛ جای رحیم نبود؛ جای رحمان نبود؛ اما همین خدا، در دو و سه تا آی پایین‌تر، يك مرتبه درگیری‌اش به طور کلی فروکش می‌کند و به همین نمک به حرام‌های عهدشکن می‌گوید، اگر توبه کنید، من شما را قبولتان می‌کنم و گناهتان را می‌بخشم و شما را می‌آمرزم.

من این سخنان را دارم می گویم که اگر خدای نکرده جوانی که فریب فرهنگ غرب، و یا فریب ماهواره‌ها، و یا فریب رفیق بد را خورده و از پروردگار فاصله گرفته است، برگردد؛ چون تا ابد او در زندگی خود نمی تواند رفیقی مهربان تر و با محبت تر از خداوند پیدا کند. به خدا قسم، جوانان باید توجه کنند که:

این دغل دوستان که می بینی مگسانند گرد شیرینی «2»

سعدی

جوانان باید بدانند که بهترین رفیق، آن کسی است که محبت و مهرش ثابت است و محبت و مهرش هم مثبت می باشد و در برابر هزینه کردن مهر و محبتش هم هیچ چیزی از شما نمی خواهد. فقط محبت می خواهد.

مشاهد مهرورزی خداوند با بندگان در دعای عرف امام حسین علیه السلام

همین طور اگر جوانان می خواهند محبت و مهرورزی خداوند متعال را ببینند که چگونه است، همین حالا در خانه دعای عرف حضرت ابی عبدالله الحسین «3» را در مفاتیح الجنان ببینید «4»، آن جایی که جملات این جوری شروع می شوند:

(1) 10. خدا و پیغمبرش از مشرکان پیمان شکن بیزار هستند.

(2) 11. مثنوی ای در مواعظ سعدی با همین مطلع.

(3) 12. دعاء عرفه المنسوب إلى سيد الشهداء عليه السلام دعاء مبسوط مشهور، فيقال: إنه كان يدعو به في جبل عرفات على ملا من الناس و قد حفظوه عنه، و فيه بيان الحمد و الثناء و الشكر للحضره الربوبيه و تقرير المعارف الدينيه الإلهيه و ذكر بدائع صنائع الله تعالى في مخلوقاته ... الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج 8، ص 193

(4) 13. مفاتیح الجنان، ص 260 - 271.

ایمان و آثار آن، ص: 345

«أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ»

تویی که آبروی من را نپردی

و الا تو که می دانی که در پرونده من چه چیزهایی ثبت شده، اما این قدر تو رفیق خوب و مهربانی هستی که بر روی چهل سال گناهان من پرده کشیدی. تازه ما چند تا گناه کردیم.

حکایت شده که مردی به نام ابن صمد بیش تر اوقات شب و روز وجود خود را محاسبه می کرد. تا این که روزی ایام گذشت عمرش را حساب کرد، دید شصت سال از عمرش گذشته است. روزهای عمرش را که حساب کرد، دید بیست و یک هزار و نصد روز شده است. فریاد زد، وای بر من، اگر من در هر روز تنها یک گناه بیش تر مرتکب نشده باشم، پس خدا را با بیست و یک هزار و نصد گناه ملاقات می کنم. این را گفت و بیهوش بر زمین افتاد، و در همان حالت بیهوشی از دنیا رفت. «1»

در روایتمان دارد اگر گناه، گناهان سنگین، به نصد هزارتا برسد، حوصله ملائکه به قول معروف سر می رود، و می گویند: خدایا! باز هم می خواهی آبروداری کنی؛ باز هم می خواهی محبت کنی، دیگر این بنده را رد کن. خطاب می رسد: مگر این بنده چند تا گناه دارد؟ ملائکه می گویند: نصد هزار گناه. خداوند می گوید: من به این بنده مهلت می دهم تا توبه کند. مگر بار این نصد هزار گناه بر روی شما سنگینی می کند؟ این بنده معصیت من را کرده و نه معصیت شما را، پس چرا شما ناراحتید؟ او با من درگیر شده، نه با شما. «2» این مهربانی پروردگار و لطف او است.

(1) 14. محدث قمی، منازل الآخرة.

(2) 15. در کتاب مصابیح القلوب، ص 179 روایتی آمده که از جهاتی به روایت نقل شده در متن، شبیه است:

جوان گنهکاری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: گنهکارم، نزد خداوند برای من آمرزش بخواه تا خداوند مرا ببامزد. آن بزرگوار از برایش آمرزش طلبید و خداوند او را آمرزید. جوان رفت. مدتی گذشت که در مسیر مخالفت دوباره لغزید و آمرزش از خدا خواست و پیامبر از خداوند آمرزش این جوان را خواست و خداوند او را آمرزید. دفع سوم نیز همین طور شد. در دفع چهارم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جوان! سه دفعه آمدی و من از برایت طلب آمرزش کردم، این بار خجالت می کشم. آن جوان، دل شکسته شد و با چشمان پر از اشک، از خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و سر به صحرا گذاشت. جبرئیل علیه السلام نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: خداوند می فرماید، بندگانم را تو روزی می دهی یا من؟ پیامبر گفت: خداوند روزی می دهد. آیا بندگانم معصیت مرا می کنند یا معصیت تو را؟ گفت: معصیت تو را. آیا بندگانم را تو می آمرزی یا من؟ گفت: خداوند. پس چرا بند مرا دلشکسته نمودی؟ مگر نمی دانی من ارحم الراحمین هستم و آمرزیدن را دوست دارم. ای احمد! برخیز و به صحرا برو و آن جوان که سر بر روی خاک افکنده، سرش را از خاک بردار و مژد آمرزش را به او بده.

ایمان و آثار آن، ص: 346

آن جملات دعای عرفه که مشتمل بر عبارت: «أَنْتَ الَّذِي...» هستند، بسیارند، و در این مجال اندک، من نمی‌توانم هم آن‌ها را بیان کنم. نکته این جا است که در روایت دارد، امام حسین علیه السلام وقتی که این جملات را در صحرای عرفات می‌گوید، از چشم خود حضرت، مانند: مشک آب، اشک می‌ریزد. این در حالی بود که امام حسین علیه السلام که من فدایش بشوم، گناهی نکرده بود و در عین حال داشت می‌گفت: «أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ»: تو کسی هستی که بر گناهانم پرده‌پوشی کردی.

سِرّ ندیدن مرد خود در خواب

مرحوم آقا شیخ عباس قمی در همین کتاب مفاتیح‌الجنان می‌گوید، هر کس بخواهد مرده خود را خواب ببیند، این دعا را بخواند و این کار را بکند، بعد مرده خود را در خواب ببیند. يك کسی تمام این کارهایی را که شیخ عباس قمی گفته بود، انجام داد، ولی مرده خود را در خواب ندید. برای همین، از دست شیخ عباس خیلی ناراحت شد و پیش خود گفت: آخر شیخ عباس این چه مطالبی بود که در کتابت مفاتیح نوشتی. عمل این مطالب سودی نداد و نتیجه‌ای در بر نداشت. از این بابت خیلی عصبانی شده بود. دوست من گفت، شب شیخ عباس به خواب او آمد و گفت: من هم این مطالب را درست نوشتم. آن فرد گفت: پس من آن‌ها را غلط انجام دادم. شیخ عباس گفت: نه، تو اتفاقاً هم آن کارها را هم درست انجام دادی. آن فرد گفت: پس چرا مرده‌ام به خوابم نیامد؟ شیخ عباس گفت: حالا چرا معطل این هستی که او به خوابت بیاید. من با این که مرده‌ام، به این طرف آمده‌ام و آلاں هم من در عالم بعد هستم. خداوند متعال نمی‌گذارد مرده‌هایی که به خاطر گناهان و اشتباهاتی داشتند، اکنون دچار رنجند، به خواب بیداران در دنیا بیایند؛ مبادا که آبروی مرده بریزد. به این که آن مرده در خواب آن زندگان بیاید و بگوید، بله، ما را به زنجیر کشیدند و ما را داخل آتش بردند. برای همین خداوند متعال اصلاً نمی‌گذارد که آن مردگان به خواب زنده‌ها بیایند. با این پرده‌پوشی خداوند، زندگان می‌گویند، این بند خدا که مرده، عجب آدم خوبی بوده است و خدا او را رحمت کند، و همان مرد گرفتار که خداوند نمی‌گذاشت به خواب کسی بیاید، اگر همین‌طور چهل نفر آدم خوب دربار او بگویند، خدایا او را بیامرز، خطاب می‌رسد که عذاب او را بردارید؛ چون چهل نفر از بندگانم از من درخواست آمرزش او را کردند. این خداست.

ایمان و آثار آن، ص: 347

مقایس قسمتی از سخن امام حسین علیه السلام در دعای عرفه با يك رباعی باباطاهر

«أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ»، حالا امام حسین علیه السلام نمی گوید، خدایا! این کارها را می خواهم در حق من انجام بدهی؛ بلکه او می گوید، خدایا! این کارها را در حق من انجام دادی، و تویی آن خدایی که گناهان مرا بخشیدی.

چقدر امام حسین علیه السلام زیبا دارد می گوید که خداوند این کار کرده. اما باباطاهر می گوید، خدایا! این کار را بکن؛ امام حسین علیه السلام می گوید، خدا این کار را کرده، اما باباطاهر درخواست انجام آن را داده. امام حسین علیه السلام می گوید، چنین کاری انجام گرفته. باباطاهر می گوید:

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی

حالا ما چرا گناه کردیم؟ آیا واقعاً ما مخالف خدا بودیم؟ زین العابدین علیه السلام به ما یاد داده که به خداوند بگوییم، خدایا! تو می دانی، نه ما با تو جنگ داشتیم، و نه ما با تو مخالف بودیم، بلکه فریب خوردیم. ما گناه را به عنوان مخالفت با تو انجام ندادیم. یادمان رفت و غفلت کردیم؛ اشتباه نمودیم. «1»

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی

آخر من می ترسم، این نمازهای ما هم گناه باشد؛ این کارهای خوب ما هم گناه باشد؛ یعنی فردای روز قیامت، آنها را هم مورد اشکال قرار دهند که بابا طاهر می گوید: به غیر از معصیت، چیزی ندیدی

مقایس زیباترین شعر سعدی با سخن حضرت در دعای عرفه

سعدی شعری دارد که به عقید من، این شعر از نظر معنا، از زیباترین شعرهای عالم است. این شعر خیلی زیباست. من گاهی این شعر را در قنوت نمازهای مستحبی خوانده‌ام. وقتی که این شعر را می خواندم، طاقتم را از دست می دادم و گری بسیاری می کردم و می گفتم: خدایا!

(1) 16. اشاره به قسمتی از دعای ابوحمزه ثمالی، مفاتیح‌الجانان، ص 192. متن دعا چنین است:

إِلَهِي لَمْ أَغْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَحِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لَا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوٍ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ عَلَبَنِي هَوَايَ وَ أَغَانَنِي عَلَيْهَا شَفَوْتِي وَ غَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ.

ایمان و آثار آن، ص: 348

این کار را انجام می‌دهی؟ بعد دیدم امام حسین علیه السلام می‌گوید، این کار را انجام داده است، حالا تو می‌گویی انجام می‌دهی. خیلی شعر با حالی است. اگر سعدی، غیر از این رباعی را در کل عمرش نداشت، به خدا بس بود که بگوییم او حرف اول و آخر را در قالب شعر زده است:

بر در کعبه سائلی دیدم

کلم «سایل» در این جا، به معنای گدا نیست؛ بلکه به معنای درخواست کننده از خدا است:

بر در کعبه سائلی دیدم

این‌ها را خود سعدی دیده است. او خیلی از مسافرت‌ها و دیده‌هایش را نوشته است:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می‌گریستی خَش

در غیر از شعر، کلم «خَش» «خوش» گفته می‌شود، به معنای خوب. به خاطر وزن شعری این کلمه باید «خَش» خوانده شود:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می‌گریستی خَش

من نگویم که طاعتم بپذیر

اصلاً من نیامدم که پرده کعبه را بگیرم و بگویم، نمازم را قبول کن؛ روزه‌ام را قبول کن؛ حجم را قبول کن. اصلاً من این حرف را نمی‌زنم؛ من کاری به عباداتم ندارم:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می‌گریستی خَش

من نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش

نمی‌خواهم نمازهایم را قبول کنی؛ نمی‌خواهم روزه‌هایم را قبول بکنی؛ بلکه گناهانم را ببخش که فردای قیامت، من با این پرونده پشت نیام تا تو به ملائکه بگویی که او را پیش ابی‌عبدالله ببرید و پرونده‌اش را جلوی حسین باز کنید تا حسابی خجالت‌زده بشود و آب گردد تا حسین برگردد و بگوید، من دیگر از تو توقع گناه نداشتم.

برای فهم این شعر و مقایس آن با سخن امام حسین علیه السلام باید یکبار دیگر آن را خواند. سعدی می‌گوید، خدایا چنین کاری را بکن، ولی امام حسین علیه السلام با این سخن خود می‌گوید: «أَنْتَ الَّذِي عَفَرْتَ»، خدایا! تو این کار را کردی و گناهان مرا بخشیدی.

بر در کعبه سایلی دیدم که همی گفت و می‌گریستی خَش

من نگویم که طاعتم پذیر قلم عفو بر گناهام کش

ایمان و آثار آن، ص: 349

جوان‌ها به دنبال چه کسی بهتر از خدا می‌خواهند بروند؟

جوان‌ها به دنبال چه کسی بهتر از خدا می‌خواهند بروند؟ به دنبال آن‌هایی که تا حالا رفتند، آنان تا به حال چه چیزی به جوانان دادند؟ چه چیزی به آن‌ها اضافه کردند؟ بلکه آن‌ها از جوانان کم کردند.

باز در همین دعای عرفه، می‌بینیم که امام حسین علیه السلام خدا را چنین شناسانده:

«يَا مَنْ دَعَوْتُهُ ... عَطِشَانًا فَأَرْوَانِي»

تو آن خدایی هستی که از زمان ولادت من تا به حال، تشنه تو را خواندم، و تو مرا با آب خوش و گوارا سیراب کردی.

این آب را در کوه‌ها، در چشمه‌ها، در رودها چه کسی به راه انداخت؟ من تنها همین را می‌دانم که يك لوله آب در خانه من است، و هر بار به آب نیاز داشته‌ام، شیر آب را باز می‌کنم و نمی‌دانم خدا چند میلیارد چرخ را گردانده تا این يك لیوان آب به من برسد: «يَا مَنْ دَعَوْتُهُ ... عَطِشَانًا فَأَرْوَانِي»

«يَا مَنْ دَعَوْتُهُ ... عُزْبَانًا فُكْسَانِي»

خدایا! تو بودی که من عریان تو را خواندم، و تو هم مواد لازم را برای تهی لباس من ایجاد کردی تا بدن من پوشیده شود.

«یا مَنْ دَعَوْتُهُ ... جَائِعاً فَأُطْعِمَنِي». شکم گرسنه من را چه کسی سیر کرده؟ آیا رفقایم چنین کردند؟ آیا آنها نخود و لوبیا را ساختند؟ آنها گوشت‌ها را ساختند؟ آنها سبزیجات را ساختند؟ چه کسی در گرسنگی مرا سیر کرده؟ او خدا بوده که چنین کرده است.

خداوند مؤنس مؤمنان در تنهایی قبر

باز هم گوشه‌ای از رحمت خداوند را بگویم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: وقتی بند کفن بنده مومن را باز می‌کنند و صورتش را بر روی خاک می‌گذرانند و لحد می‌چینند و بعد در قبر او خاک می‌ریزند و آن را پر می‌کنند، دیگر همه باید برگردند. به راستی آن موقع، آنها چه می‌توانند بکنند؟ آنها نمی‌توانند آنجا بمانند. یعنی نمی‌شود که من در قبر توقع داشته باشم که خانم، پسر، دختر، عروسم پیشم بمانند؟ آنها برای چه باید در بهشت‌زها بمانند؟ آنها باید برگردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: يك طرف قبر، به طرف هم آن‌هایی که دارند باز می‌گردند، حالت يك پنجره پیدا می‌کند و روح میت، نه بدن او، می‌بیند همه دارند می‌روند. وقتی همه رفتند، او در آن خان تنهایی قبر، تا می‌آید وحشت‌زده بشود، صدایی می‌شنود که با شنیدن همان کلمه اول آن، آرامش می‌کند. بنده من! نزدیکیات تو را گذاشتند و رفتند، مبدا از تنهایی بترسی؛

مبدا از تنهایی غمناک بشوی. خودم تا قیامت مؤنس هستم. «1»

بعد آدم چنین خدایی را بگذارد و رها کند. نمی‌دانم چرا زندگی بعضی از آدم‌ها این قدر اشتباه است.

(1) 17. در کافی، ج 3، ص 242-241، حدیث 1، روایتی نقل شده که مضمون آن مناسب با روایت نقل شده در

متن است:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ مَوْضِعٍ قَبْرِ إِلَّا وَهُوَ يَنْطِقُ كُلَّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَنَا بَيْتُ التُّرَابِ أَنَا بَيْتُ الْبَلَاءِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ قَالَ فَإِذَا دَخَلَهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَالَ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أُحِبُّكَ وَ أَنْتَ تَمْشِي عَلَى ظَهْرِي فَكَيْفَ إِذَا دَخَلْتَ بَطْنِي فَسَتَرِي ذَلِكَ قَالَ فَيُفْسَخُ لَهُ مَدَّ الْبَصَرِ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ وَ يُخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ تَرَ عَيْنَاهُ شَيْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْكَ فَيَقُولُ أَنَا رَأَيْتُ الْحَسَنَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ وَ عَمَلُكَ الصَّالِحِ الَّذِي كُنْتُ تَعْمَلُهُ قَالَ ثُمَّ تُؤْخَذُ رُوحُهُ فُتَوَضَّعُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ رَأَى مَنْزِلَهُ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ تَمَّ قَرِيرَ الْعَيْنِ فَلَا يَزَالُ نَفْحُهُ مِنَ الْجَنَّةِ تُصِيبُ جَسَدَهُ يَجِدُ لَذَّتَهَا وَ طَيِّبَهَا حَتَّى يُبْعَثَ

ایمان و آثار آن، ص: 350

انبیا و ائمه، منبع خیر و احسان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد و اهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

تمام انبیای خداوند و ائم طاهرين برای تمام مردم، منبع خیر و منبع احسان بودند؛ به خاطر ارتباطی که از طریق باطن و قلب مبارك خود با خدای متعال داشتند و ایمانشان به آخرت، گویای ایمانی بود که آن را با مشاهد قیامت با چشم سر به دست آورده بودند، و به خاطر این که آنان دنیا را خان تکلیف و مسئولیت می دانستند؛ خانه ای که خدا تکالیف و مسئولیت را بر عهد آنها گذاشته بود؛ چه قبل از این که پیغمبر و امام شوند، و چه بعد از این که به این مقام انتخاب شوند؛ همان طور که اقتضای وجود خورشید، پدید آمدن روز است؛ چنان که فلاسفه در این زمینه می گویند، خورشید علت روشنایی روز بوده و روشنایی روز، معلول آن است، و هرگز معلول نمی تواند از علت جدا شود، و به عبارتی، ایجاد فاصله بین علت و معلول، غیر ممکن است. نمی شود خورشید از افق طلوع کند و روز نشود؛ نمی شود خورشید غروب کند و شب نشود. نمی شود دست ما همراه با اراده، چیزی را حرکت دهد و حرکت صورت نگیرد. بالاخره ما که پشت ماشین می نشینیم و اراده می کنیم که ماشین ما را از مقصدی به مقصد دیگر ببرد، دست ما علت روشن شدن ماشین است، و سوییچ هم که با حرکت دادن آن در جای سوییچی، ماشین روشن می شود، معلول می باشد. پای ما علت است و پدال گاز را که آن را فشار می دهیم تا ماشین حرکت کند، معلول این علت است. محال است که

ایمان و آثار آن، ص: 351

بشود بین علت و معلول، جدایی انداخت. ایمان انبیا به خدا و روز قیامت و ایمان ائمه به خدا و روز قیامت علت بود و آثاری که از وجود مبارك آنها در میان ملت هایی که در آنان به سر می بردند، صادر شد، معلول بود

پاکی پیامبران و ائمه علیهم السلام

کمی بیان خود را ساده تر کنم؛ قرآن مجید می گوید هیچ گونه زمین خیانتی برای انبیا و امامان علیهم السلام وجود نداشت: **مَا كَانَ لِإِيَّائِي أَنْ يُعْلَ «1»** اگر آن ها میلیون ها سال هم زنده بودند، امکان پدید آمدن يك ذره خیانت از آن ها، وجود نداشت؛ چون خیانت علت می خواهد و علت آن، در وجود آن ها نبود؛ ظلم علت می خواهد و علت آن، در وجود آن ها نبود؛ پایمال کردن حق مردم علت می خواهد و علت آن در وجود آن ها نبود. علتی که در وجود آن ها بود، ایمان بود؛ ایمان به خدا و ایمان به قیامت. آنان می دانستند، می دیدند و درك می کردند که قیامت عکس العمل تمام حرکات انسان در دنیا است و می دانستند در هیچ کس صبر، تحمل و طاقت بر عذاب الهی در آخرت وجود ندارد. البته، اگر در مصیبتی سخت، تحمل آدم بالا باشد، سنگینی و فشار آن مصیبت، بر او کم تر خواهد بود؛ اما عذاب در قیامت، عذابی است که نمی شود در کنار آن صبر کرد. ایمان به قیامت نمی گذاشت که اثری منفی از این افراد ظهور کند.

حضرت عیسی علیه السلام و درخواست شیطان برای گفتن لا اله الا الله

حکایت خیلی جالبی است. می گویند، يك بار شیطان و ابلیس بر عیسی بن مریم علیهما السلام تمثّل یافت و به او گفت: بگو، لا اله الا الله. عیسی علیه السلام گفت: نمی گویم. شیطان گفت: مگر این کلمه کلم توحید نیست؟ مگر این شعار هم انبیا نیست؟ مگر این شعار، شعار خداپرستان نیست؟ پس چرا آن را نمی گویی؟ عیسی علیه السلام گفت: برای این که کل وجود تو، شر است و تو از این تقاضا، هدفی منفی داری؛ برای همین من این لا اله الا الله ای که تو می خواهی، نمی گویم. ولی اگر خدا از من بخواهد که لا اله

(1) بی نوشت 1. آل عمران: 161.

ایمان و آثار آن، ص: 352

الا الله را بگویم، گوشت، پوست، استخوان، رگ و پی من هم آن لا اله الا الله را می گوید. «1»

نگاهی به سور نوح

در زمین همین مسأله ای که درباره انبیا و ائمه گفته شد و کمی درباره آن بحث علمی شد، برای شما آیه ای را قرائت می کنم که خیلی جالب است: **وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا «2»**: خداوند هم انبیا و امامان معصوم را پیشوایان هدایت قرار داده است. نوح که نهمصد و پنجاه سال عمر کرد. البته، این عددی است که قرآن مجید آن را می گوید «3»، و عدد

دیگری هم نوشته‌اند. حالا من به آن عدد قطعی تکیه می‌کنم. از انبیا از نوح علیه السلام که نُهصد و پنجاه سال عمر کرد، تا آن پیغمبرانی که در بین مردم کم ماندند؛ به خاطر آن که عمرشان یا با شهادت، یا با غیر شهادت، زود پایان یافت، مثل مسیح علیه السلام و یحیی علیه السلام «4»؛ یحیی جوان بود که شهید شد و مسیح هم سی و سه سال داشت که خدا در قرآن می‌گوید، او را به

(1) 2. إحياء علوم الدين، جلد 8، ص 53. متن روایت احياء چنین است: أن إبليس لعنه الله، تمثل لعيسى ابن مريم صلى الله عليه و سلم، فقال له قل لا إله إلا الله، فقال كلمه حق و لا أقولها بقولك.

(2) 3. انبياء: 73. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.

(3) 4. اشاره به آی 14 سور عنكبوت: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» آنچه از این آیه برداشت می‌شود، حضور نُهصد و پنجاه ساله نوح علیه السلام در قومش برای ایفای نقش پیامبری است. با احتساب عمر قبل از پیامبری، به طور قطع، عمر نوح از این مدت هم بیش‌تر خواهد بود.

(4) 5. حضرت یحیی علیه السلام پسر حضرت زکریا علیه السلام و از پیامبران بنی اسرائیل بود، و در قرآن کرم به نبوتش تصریح شده است. حضرت زکریا وقتی به سن پیری رسید، چون فرزندی نداشت و بیم داشت نبوت به دست ناهلان برسد، از خداوند خواست فرزندی به وی عطا کند تا وارث او و وارث آل یعقوب باشد. خداوند نیز حضرت یحیی را به وی ارزانی داشت. در قرآن نام حضرت یحیی پنج بار آمده و چند فضیلت نیز برای او بیان شده است؛ ایمان وی به حضرت عیسی علیه السلام، پارسایی و عفت و ترك آمیزش با زنان و نیز اعطای مقام نبوت در کودکی از جمله ویژگی‌ها و فضیلت‌های حضرت یحیی است که در قرآن به آن اشاره شده است. در احادیث آمده که حضرت یحیی در سه سالگی به مقام نبوت نایل شد و در پنج سالگی در جمع بنی اسرائیل سخن گفت و آنان را موعظه کرد. مادر وی خواهر یا خاله حضرت مریم بوده و خودش پسر خاله و تصدیق‌کننده حقانیت عیسی علیه السلام بود. یحیی سرانجام به دست هرود پادشاه فلسطین به شهادت رسید. سبب قتل وی، مخالفتش با ازدواج غیرشرعی هرود با دختر همسرش بود. آرامگاه حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع اموی است. منبع: دانشنام رشد با تلخیص

آسمان بردند و از نظرها پنهان کردند «1»؛ چون دشمنان به دنبال او بودند تا او را پیدا کنند و بکشند؛ هم این پیامبران، **يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**: آنچه رنج بود، تحمل کردند، تا مردم را در صراط مستقیم قرار بدهند، و در این مسیر، خسته، کسل و فراری هم نشدند و مردم را رها نکردند. در آی پنجم، سور نوح، نوح علیه السلام به پروردگار می گوید: **رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا «2»**: خدایا! من مردم را نسبت به قرار گرفتن در صراط مستقیم دعوت کردم؛ یعنی استراحت خودم را هم همین اینها کردم و شب و روز، آنها را دعوت کردم، و در آیات هشتم و نهم، نوح علیه السلام می گوید: **ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا* «3»**؛ من هم در پنهان و هم در آشکار، مردم را دعوت کردم. دعوت انبیا هم دعوت روشنی بود. خداوند در قرآن می گوید: نوح علیه السلام مردم را به سه برنامه دعوت کرد: **إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ «4»**: این که بیایید به جای آن که خود را همین این بتان بکنید که چیزی هم از این طریق به دست نمی آورید، خود را همین خداوند کنید تا همه چیز را هم به دست آورید. تنها اگر خود را همین خداوند بکنید، دنیای تان خیلی آباد می شود. وعد انبیا هم مثل وعد خدا صدق است و وعده ای درست می باشد. نوح علیه السلام گفت: شما بیایید. خدا را عبادت کنید؛ از گناه بپرهیزید، و معلمی من را هم قبول بکنید؛ من يك معلّم: **إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا «5»**: بعد گفت: اگر کل جامعه در مدار عباد الله، در مدار اجتناب از گناهان و در مدار گوش دادن به حرف من که معلّم دلسوزی برای شما هستم و هیچ توقع فردی هم از شما ندارم، قرار گیرد، **يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا «6»**: تمام ابرها باران به موقع و باران فراوان با منفعت برای تان می شود. گفت، باران با منفعت، چون گاهی پروردگار باران منفعت را تبدیل به باران عذاب می کند؛ بارانی می بارد که دو سوم زمین های کشاورزی را

(1) 6. اشاره به آی 158 سور نساء: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا».

(2) 7. نوح: 5: گفت: پروردگارا! همانا قوم خود را شب و روز [به آیین توحید] دعوت کردم.

(3) 8. آن گاه آنان را آشکارا دعوت کردم* سپس آشکار و پنهان آنان را خواندم*.

(4) 9. نوح: 3: که خدا را بپرستید.

(5) 10. همان. که خدا را بپرستید و از او پروا کنید و از من اطاعت نمایید.

(6) 11. نوح: 11.

ایمان و آثار آن، ص: 354

نابود می نماید و به خانه ها آسیب شدید می رساند، و گاهی سی تا چهل سال طول می کشد تا خرابی های آن جبران شود. باران را با کلمه **مِدْرَاراً** توصیف نمود و گفت: **يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً «1»**؛ یعنی هم باران به موقع باشد و هم فراوان و هم با منفعت باشد. همه این معانی در لغت **مِدْرَاراً** جمع است. **وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ «2»**: هم شما را ثروتمند می کند و به هم پسران و دخترانتان می گوید که پشتوان شما باشند؛ به پسران و دختران می گوید که باعث شادی دل های تان بشوند؛ به پسران و دختران می گوید که زینت و آبروی زندگی تان باشند. **وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً «3»**: هم سرزمینتان، رودها و رودخانه های تان را پر از آب می کند. ما اگر تصوّر بکنیم باران به موقع بیارد و فراوان هم بیارد و تمام مردم هم مال دار شوند و ثروتمند گردند، و هم آن ها هم فرزندان خوبی پیدا کنند، و تمام رودخانه ها پر از آب شوند، دیگر مملکت به کجا خواهد رسید.

بعد نوح علیه السلام گفت: **خدایا! در این نُهصد و پنجاه سال، با این وعده های درستی که من به مردم دادم، جواب مردم به من این بود که انگشت های خود را در گوش های شان می گذاشتند تا صدای من را نشنوند، و لباس های خود را جمع می کردند و بر روی سرشان می انداختند تا قیاف من را نبینند. خدا می گوید، انبیایی از طرف من آمدند تا کشورهای شما را از فقر نجات بدهند؛ کشاورزی تان را کاملاً به کمال برسانند؛ رودها و رودخانه های تان را پر از آب کنند؛ یعنی خیال نکنید انبیای من، برای شما فقط سود آخرتی دارند. نه، این افراد سود دنیایی هم دارند.**

وضعیت زندگی اعراب پیش بعثت و برکات حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: قبل از این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث شود، عرب در عربستان خورند آب برکه هایی بود که از آب بارانی که در چاله ها جمع شده بود، تشکیل می شد. در این آب، انواع حیواناتی که علاقه مند به آب هستند، فراوان بودند. این آب لجن داشت؛ غوریانه داشت؛ خاک و شن داشت؛ کرم داشت. چنین آبی خوراك عرب بود. غذا خوردن اعراب هم اعجاب انگیز بود. گرسنه که می شدند،

(2) 13. نوح: 12. و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغها و نهرها قرار دهد.

(3) 14. همان.

ایمان و آثار آن، ص: 355

ی

ك مار گردن كلفتی را در بیابان می گرفتند و سر و دمش را می زدند و آن را به سیخ می کشیدند و می خوردند. در بین آنان رحم نبود؛ هیچ قبیله ای امنیت نداشت؛ یعنی هر کس شب می خوابید، هیچ امنیتی نداشت و نمی دانست تا صبح عمرش به درازا می کشد؛ چون قبایل دیگر حمله می کردند و مردها را می کشتند و تمام اثاث خیمه ها را غارت می کردند؛ زنها و دختران را هم به اسارت می گرفتند «1»؛ هر کس هم بیش تر می کشت، بیش تر غارت می کرد و زنان بیش تری را به اسارت می گرفت. چنین کسی قهرمان قبیله مهاجم می شد؛ یعنی آنها شجاعت را جور دیگری معنا می کردند. آنها نزدیک به نه گونه هم ازدواج داشتند. «2» ما الآن در مملکت خودمان به عنوان

(1) 15. نهج البلاغ صبحی صالح، ص 122- 121، خطب 89. متن قسمت مورد نظر این خطبه چنین است:

«أَرْسَلَهُ عَلَى ... فَهِيَ مُتَحَمِّمَةٌ لِأَهْلِهَا عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجَيْفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ دَنَائُهَا السَّيْفُ.»

(2) 16. اعراب جاهلی ازدواج های گوناگونی داشتند که از این قرارند:

1. نکاح دوام که با خواستگاری از دختری نزد اولیاء او انجام می شده و صداق تعیین می کرده اند و سپس عقد می کرده اند. عقیده قریش و بسیاری از قبائل عرب در نکاح چنین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین نکاح هائی پدر بر پدر به ظهور آمده است.

2. نکاح متعه و آن تزویج زن است تا مدت معین که آخر مدت یا وسط مدت با بخشیدن مدت، انجام می شود و این نکاح به «نکاح منقطع» هم نامیده می شد

3. نکاح استیضاح (ازدواج به جهت باردار شدن): مردی که دوست داشت فرزندی دلاور یا سخنگو یا کاهن داشته باشد، زنش را نزد يك دلاور یا يك سخنگو و کاهن می فرستاد و تا مدتی پیش وی می بود و فرزند حاصل از پیوند آن زن و مرد متعلق به شوهر اصلی زن بود.
4. نکاح رهط (ازدواج دست جمعی): عده‌ای از مردان که باید کم‌تر از ده نفر باشند با زنی ازدواج می کردند و خرج او را متکفل می شدند و وقتی نوزادی به دنیا می آمد، اگر پسر بود يك شب آن زن تمام شوهرانش را دعوت می کرد و فرزند را بغل می کرد و به یکی از ایشان می داد و اگر دختر بود، نزد خود زن می ماند. عمرو بن عاص نیز نتیجه این ازدواج است که مادرش لیلی او را به عاص بن وائل نسبت داد، در حالی که ابوسفیان تا آخر عمر می گفت: من می دانم عمرو پسر من است.
5. نکاح بدل: هرگاه مردی از زن دیگری خوشش می آمد، به شوهر او پیشنهاد می کرد که بیا زنهای خود را تا مدت معینی با هم عوض کنیم و مدت معاوضه همانند اصل معاوضه به تمایل طرفین بستگی داشت.
6. نکاح مقت (ازدواج تحمیلی): هرگاه شخصی می مرد زنش مانند تمام ارث او به پسر بزرگ تعلق می گرفت. البته در صورتی که آن زن نامادری پسر بزرگ باشد و اگر او نمی خواست، زن را به دیگر برادران یا بیگانگان می داد و مهرش را می گرفت و اگر متوفی پسر بزرگ یا کوچکی نمی داشت، آن زن به مردان فامیل تعلق داشت. بدین ترتیب که هر يك از مردان فامیل به عنوان اظهار تمایل و تصاحب وی زودتر پارچه‌ای به سوی او پرت می کرد یا بر سر وی می افکند، زن مال او می شد.
7. نکاح جمع (ازدواج همگانی): صاحبان ثروت کنیزکان زیبارو و یا زنان بی‌بند و بار را جمع نموده و آنها را نزد اساتید فن عشوه‌گری فرستاده و سپس آنها را در منازلی مسکن می دادند و سر درب آن منزل پرچمی نصب می کردند و از پول آن سهمی بر می داشتند و فرزند را به توسط قیافه‌شناسان به یکی از مردان شهر نسبت می دادند.
8. نکاح خمول (زناشویی تعویضی)
9. نکاح شغار: این که مردی دخترش را به همسری کسی درآورد که او هم دخترش را به همسری او در می آورد، بی آن که مهریه‌ای در کار باشد.
10. نکاح سفاح (زنا و روسپیگری) که به آن زناشویی همگانی هم گفته شده، ثروتمندان عرب با جمع‌آوری کنیزکان و زنان زیبا به منظور ازدیاد ثروت، عشرتکده‌هایی می گشودند. در این مراکز، زنان و کنیزان ابتدا فنون رقص و ... را می آموختند

و سپس به پذیرایی از مشتریان می پرداختند. این مراکز پرچم خاصی داشتند که نشانه ورود آزاد بود. در تاریخ جاهلیت، این زنان را "قینات" و "ذوات السرایات" می گویند.

11. نکاح «خدن» (بر وزن فکر) و آن چنین بوده که می گفتند: زناى محرمانه باکی ندارد و غیر محرمانه مورد نکوهش و سرزنش است. به این نکاح زناشویی پنهانی گفته شده؛ این نوع از زناشویی، شامل حال مردان و زنان می شد که به عللی نمی توانستند آشکارا به عیاشی بپردازند. این دسته از افراد، سعی داشتند تا روابط جنسی پنهانی با فرد مورد علاقه خود برقرار کنند. این روابط در جامع جاهلی به رسمیت شناخته می شد.

به استثنای قسم او و دوم، ما بقی اقسام نکاح های حرام هستند. منبع: سایت های متعدد

ایمان و آثار آن، ص: 356

مسلمان تنها دو نوع ازدواج داریم؛ ازدواجی که به امر پیغمبر و ائمه، کلمات زیبایی را بین دختر و پسر می خوانند، همان کلماتی را که آرامش آور است؛ چون این کلمات به امر خداست، و آن ها با هم ازدواج می کنند. اما قبل از بعثت پیغمبر، نه گونه ازدواج دیگر وجود داشت. نمی خواهم فضای جلسه را تاریک بکنم و ادب منبر را بشکنم. اگر انسان کتاب هایی را که این نه گونه ازدواج را شرح و تفصیل داده اند، بخواند، از تعجب ماتش می برد و می بیند آن ها چقدر در امر غریز جنسی، از هر حیوانی پست تر شده بودند. خداوند در قرآن، نسبت به شماری از این ازدواج ها اعلام حرمت کرده است. «1» شماری از آن ها هم از بین رفت. اما وقتی رسول

(1) 17. مانند نکاح مقت که پسر زن پدرش را ارث می برد، در آی بیست و دوم سور نساء: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا». هم چنین نکاح سفاح و نکاح خدن در آیه بیست و پنجم همین سوره: «مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ». البته، این آیه، تنها بر مطلوب نبودن ازدواج با چنین زنانی رهنمون است، و به طور غیرمستقیم، از چنین نکاح هایی اعلام ناخرسندی شده است.

ایمان و آثار آن، ص: 357

خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، چقدر با خودش برکت آورد؛ ادب آورد؛ خیر آورد؛ بزرگواری آورد؛ کرامت آورد. تمام این اعراب را به کار مشغول کرد. پروند هنر را در جامع انسانی باز کرد. خدا خیر بدهد به برخی از دانشمندان خارجی، مثل: گوستاولوبون فرانسوی «1» و جرجی زیدان مسیحی «2» که یکی از آنها در شش جلد کتاب خود «3»، و یکی دیگر هم در يك جلد کتابش «4»، ثابت کردند که تمدن امروز جهان و دانش

(1) 18. گوستاولوبون: یکی از دانشمندان به نام فرانسه که در سال 1841 م. در شهر نوژان ل روترو مرکز ایالت اورالوار در فرانسه متولد شد و در 9 دسامبر 1931 (17 آذرماه 1310) در پاریس درگذشت. منبع: لغت نام دهخدا با تلخیص

(2) 19. جرجی زیدان، ادیب، مورخ و روزنامه نگار لبنانی مسیحی! در جمادی الآخر سال 1278. ق، در خانواده‌ای فقیر و تنگدست در بیروت به دنیا آمد. در سال 1328، دانشگاه قاهره از او برای تدریس تاریخ اسلام دعوت کرد، ولی با اعتراض شدید مسلمانان رو به رو شد که انتخاب يك مسیحی برای تدریس تاریخ اسلام، شایسته نبود. لذا او از این سمت، کناره‌گیری کرد. او در شعبان سال 1332. ق، در سن 54 سالگی در منزل خود در قاهره، به طور ناگهانی درگذشت. جرجی زیدان آثار زیادی از خود به جای گذاشته است. او را می‌توان از پرکارترین و برجسته‌ترین نویسندگان ادبی قرن سیزدهم و آغاز چهاردهم که مساوی با نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی، دانست. آثار: داستان‌های تاریخی که شهرت او بیش‌تر به سبب همین است، تاریخ آداب اللغة العربیه، الفاظ العربیه والفلسفه اللغویه، تاریخ اللغة العربیه، البلغه فی اصول اللغة، تاریخ الماسونیه، تاریخ التمدن الاسلامی، تراجم مشاهیر شرق. منبع: کتابخانه طهور با تلخیص

(3) 20. جرجی زیدان مورخ مسیحی مصری در کتاب تاریخ تمدن اسلام می‌گوید: بعضی از نویسندگان غرب چنین پنداشته‌اند که بنیاد دعوت پیغمبر اسلام بر روی طمع بزرگی و میل به لذت‌های دنیوی بوده. ما چنین گفتارهایی را باور نمی‌کنیم؛ زیرا تاریخ و چگونگی دعوت آن حضرت، به طور آشکار دلالت دارد که قیام آن بزرگوار، در اثر صدق و اخلاص بوده و او مردم را از روی عقیده و ایمان به سوی کیش اسلام دعوت می‌کرده و گرنه با آن همه توهین‌ها و فشارهایی که در این راه به جان خریده بود، هرگز تحمل و صبر نمی‌کرد. پیش از بعثت، مورد احترام و نوازش تمام مردم مکه بود، پس از بعثت، با تمام حملات و بی‌احترامی‌ها، همچنان محکم و استوار ایستاد (ج 1، ص 33).

(4) 21. «گوستاو لوبون» در کتابش تاریخ تمدن اسلام و غرب می‌نویسد: اگر ارزش مردان را از روی اعمالشان بسنجیم، باید اعتراف کنیم که محمد از بزرگ‌ترین مردانی است که تاریخ آنها را شناخته. اطاعتی را که محمد از یاران و

پیروان خود دید، برای هیچ فاتح و پادشاه و فرمانده ای میسر نشد. اخلاقی عالی و حکمتی بی‌مانند و دلی پر از مهر و رحمت داشت تاریخ تمدن اسلام و غرب، ص 157

ایمان و آثار آن، ص: 358

امروز جهان، فقط و فقط ریشه در بعثت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم دارد. ما می‌بینیم چقدر پیغمبر برای عالم و با سواد شدن مردم هزینه کرد. روزی که پیغمبر آمد و گفت: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.» «1» روزی که آمد و گفت: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.» «2» روزی که اگر این متن روایت باشد که گفت: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ.» «3» روزی که آمد و گفت: در روز قیامت، شما را با عقل و علمتان ارزیابی می‌کنند. روزی که آمد و گفت: بهشت جای عاقلان است و دوزخ جای مردم جاهل و نفهم. آن روز انوشیروان داشت با مردم روم شرقی می‌جنگید که برای ارتش بودجه کم آورد. به نخست وزیرش گفت: اگر ما این بودجه را تأمین نکنیم، از رومیان شکست می‌خوریم. پس اعلام کنید به جبهه کمک بکنند. فردوسی که فوکی‌ها و کراواتی‌ها او را صد در صد قبول دارند و ما هم او را قبول داریم، می‌گوید: پینه‌دوزی به انوشیروان پیغام فرستاد، من تا پیروزی ایران بر روم، خرج جنگ را می‌دهم، در عوض، انوشیروان نوشته‌ای به من بدهد که پسر من حق داشته باشد به مدرسه برود و درس بخواند. انوشیروان گفت: در کشور من، شاهزادگان، فرزندان وزرا و ارتشیان مقام بالا و فرزندان مؤبدان فقط حق تحصیل دارند. من حاضرم در این جنگ شکست بخورم و ایران از دست برود، ولی بر خود، ننگِ اجازه دادن به این که بچه پینه‌دوزی برود درس بخواند را تحمل نکنم. «4» انوشیروان معاصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. البته، قبل از وفات پیغمبر، از بین رفت. همان روز پیغمبر می‌گفت: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.» آن روز، آن حضرت درب تمام علوم را بر روی مردم گشود.

رسال امام صادق علیه السلام درباره علم فیزیک

یکی از جاهای دیدنی انگلیس، کتابخان بریتیش لایبری «5» است. من که تنها يك نصف روز به آن جا رفتم،

(1) 22. دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 165. متن کامل روایت در پانوشت بیستم فصل ششم آمده است.

(2) 23. وسائل الشیعه، ج 27، ص 27.

(3) 24. محمد ری شهری، العلم والحکمه فی الکتاب و السنه، ص 207 - 206. از این منبع تحقیقی در رابطه با این سخن در پانوشت بیست و دوم فصل ششم آمده است.

(4) 25. در پی نوشت نوزدهم فصل ششم، مستند آن به تفصیل بیان شده است.

(5) 26. بریتیش لایبرری یا همان کتابخانه بریتانیا. کتابخانه بریتانیا، کتابخانه ملی انگلیس است. ساختمان مرکزی کتابخانه در لندن واقع شده است و دارای دو شعبه است: یکی بخش روزنامه‌ها در شمال غرب شهر که به آن کتابخانه روزنامه‌ها می‌گویند و دیگری در غرب ناحیه یورک شایر، در حومه شهر ودربی که مرکز تھی مدارك کتابخانه بریتانیا در آن قرار دارد. مجموعه کتابخان بریتانیا، شامل مجموعه‌های منحصر به فرد و کمیابی است. در حال حاضر، دارای سایت ویژه‌ای بر روی شبکه اینترنت است. تورق صفحات، یکی از خدمات الکترونیکی جالب کتابخانه است که بر روی سایت آن ارایه می‌شود. منبع: سایت آزمایشی دایره المعارف کتابداری و اطلاع رسانی

ایمان و آثار آن، ص: 359

خسته شدم؛ برای این که در این مدت کوتاه مشکل بود من هم جای این کتابخانه را ببینم؛ چون اگر قفسه‌های این کتابخانه را بغل هم بچینند، طول آن به بیش از هزار کیلومتر می‌رسد. هفتاد درصد کتاب‌های این کتابخانه، کتاب‌های ما مسلمانان است. یکی از کتاب‌های موجود در این کتابخانه، رسال الصادق علیها السلام «1» در دو هزار صفحه است که در آن، بحث‌های: نور، اجسام و عناصر، دینامیسم و مکانیسم عالم، چشم، شکست نور و گردش خون مطرح شده است. نویسند این هزار صفحه، جابر بن حیان طرطوسی «2» است که کلّ این مباحث را با گوش خود از امام صادق علیها السلام شنیده و نوشته است. چنین کتابی در این کتابخانه است.

البته، نگارش چنین کتاب ارزشمندی، خدمت انبیاست. نمی‌دانم چرا برخی پسران و دختران جوان ما را از قرآن، از پیغمبر و از زمان بعثت پیغمبر و به طور کلی از اسلام جدا کردند.

نگاهی به وضعیت دینی و معنوی ایرانیان

من خیلی خوب تاریخ ایران را بلدم. من این تاریخ را از بخش پیشدادیان و از زمان مادها که در هگمتانه، همدان فعلی، حکومت برقرار کردند تا حالا به خوبی

(1) 27. الرسائل الجعفریه: تنسب إلى الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق الذي توفي (148) هي خمسمائة (رساله) جمعها و دونها في ألف صفحه جابر بن حيان المذكور المتلمذ عنده و طبعت في أستراسبورغ (الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج 10، ص 245).

(2) 28. أبو عبد الله و يقال أبو موسى جابر بن حيان بن عبد الله الطرطوسي الكوفي المعروف بالصوفي:

و في كشف الظنون: توفي سنة 160. أقوال العلماء فيه: كان حكيما رياضيا فيلسوفا عالما بالنجوم طبيا منطقيا رصديا مؤلفا كثيرا في جميع هذه العلوم و غيرها: كالزهد و المواعظ، من أصحاب الامام جعفر الصادق عليه السلام و أحد أبوابه و من كبار الشيعة. ألف ما يزيد على 3900 كتاب في علوم جلها عقلية و فلسفيه. اما تشيعه: فيدل عليه عد ابن طاوس له في منجمي الشيعة، و روايه ابني بسطام عنه عن الصادق عليه السلام، و روايته خمسمائة رساله للصادق عليه السلام كما ذكره اليافعي و أما تلمذه على الصادق عليه السلام: فيدل عليه قول ابن طاوس انه صاحب الصادق عليه السلام و روايه ابني بسطام عنه عن الصادق عليه السلام، و تصريح اليافعي و ابن خلكان بأنه تلميذه و أنه ألف كتابا يشتمل على خمسمائة رساله من رسائله أعيان الشيعة، ج 4، ص 39-30 با تلخيص

ایمان و آثار آن، ص: 360

می‌دانم و تک تک شاهان این دوره‌ها هم در ذهن من است: مادها، هخامنشی‌ها، سلوکی‌ها، ساسانیان، صفاریان، خوارزمشاهیان، مغولان، تیموریان، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی. اگر مجال بود نام یکایک این شاهان را از حالا تا زمان مادها فهرست می‌کردم. این تاریخ ایران است.

زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث شد، مقدس‌ترین عنصر نزد ملت ایران، آتش بود؛ آن‌ها می‌گفتند این آتش نمایند نیروی است که اسمش اهورامزدا است و آن را تعظیم می‌کردند؛ پیشش سجده می‌کردند، و همیشه آتش را روشن نگه می‌داشتند. آتش برای ایرانیان با هزینه‌هایی که ساسانیان کردند، جنبه معبود داشت. معبود کلم عربی است به معنای پرستش‌شونده. برای این که به ذهن نزدیک شود که در ایران قلم چه چیز کم‌ارزشی را می‌پرستند و آتش را خدا می‌دانستند و چقدر هم آن را مقدس می‌شمردند، و پیغمبر آمد این ملت را از پرستش آتش نجات داد، برای اثبات و ناتوانی این معبود ساختگی، مثالی می‌زنم. اگر خانمی بچه شش ماه خود را بر روی این آتشی که به عنوان معبود و مقدس در منقل بود، سرپا می‌گرفت، با همان دستشویی بچه، خاموش می‌شد؛ یعنی خدای ایرانیان با يك دستشویی بچه خاموش می‌شد. پیغمبر آمد و ما را از چنین جهالتی نجات داد.

وضعیت حقوق زنان ایرانی پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

در کشور ایران آن زمان، زن فقط حق مالکیت معادل بیست من جو داشت؛ یعنی اگر زنی بیست و يك من جو داشت، يك من آن را از او می‌گرفتند و به او می‌گفتند، چنین حقی برای تو نیست؛ زن مالك زمین نبود؛ مالك خانه نبود؛ مالك مغازه نبود؛ مالك كارش هم نبود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و زنان ایران را نجات داد. او گفت این که می‌گویید، زن مالك نیست، اشتباه می‌کنید؛ چون زن هم انسان است و می‌تواند مالك كار مشروع خود باشد؛ می‌تواند مالك بر زمین باشد؛ می‌تواند مالك مال باشد؛ می‌تواند به مکه برود؛ پس باید زکات بر او عرضه بشود؛ باید او اهل انفاق باشد؛ باید اهل بهشت باشد؛ باید این زن پاکدامن باشد. شما علی این جنس چه می‌گویید؟

جفای برخی از زنان ایرانی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ایمان و آثار آن، ص: 361

آیا برخی از دختران و زنان ایران با این فساد و فتنه‌ای که دارند، دارند از پیغمبر قدردانی می‌کنند؟ آیا آن‌ها دارند به رسول خدا می‌گویند، دستت درد نکند که ما را نجات دادی. تو آمدی ما را نجات دادی و ما خودمان را اسیر فرهنگ آمریکا، اسرائیل و انگلیس کردیم، و ما الان هر طوری که زنان و دختران آن‌ها بیرون می‌آیند، ما هم همان‌طور بیرون می‌آیم؛ آن‌ها هر طوری شوهرداری می‌کنند، ما هم چنین می‌کنیم؛ آن‌ها هر طوری بچه تربیت می‌کنند، ما هم همان‌طور بچه تربیت می‌کنیم. پیغمبر هم به این جور زن‌ها می‌گوید، شما اگر مار و عقرب بزیاید و بزرگ کنید، بهتر از این بچه‌هایی است که زاییدید تا آن‌ها را به جان این ملت بیاندازید که یا بچه‌ای است که می‌رود درس می‌خواند و مدیر می‌شود و روز روشن، دویست میلیون تومان را می‌دزد، و یا آن بچه‌ای می‌شود که این قدر پلیس دنبال او می‌گردد، تا بعد از دوازده قتل، او را

پیدا کند. بچه‌ای که سر بچه‌های هشت ساله و نه ساله را می‌برد و بعد آنها را آتش می‌زد. آیا این‌ها همان بچه‌هایی نیستند که شماها زاییدید؟ آدم وقتی صفح حوادث روزنامه‌ها را می‌خواند، می‌فهمد پیغمبر چه گفته است. اما خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد دختری تربیت کرد که پسران این دختر، حسن و حسین شدند، و دخترانش، زینب کبری و ام‌کلثوم شدند. مقام ام‌البنین با مقام حضرت زهرا علیها السلام قابل مقایسه نیست، ولی فرزند این زن تربیت شد قرآن، قمر بنی‌هاشم شد.

انبیا و امامان خیری برای همه حتی برای دشمنان خود

خداوند می‌گوید پیغمبر و بقیه انبیا و ائمه طاهرین را امامانی قرار دادیم و تمام آنها را به انجام کارهای خیر امر کردم: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ «1» کار خیری در این عالم نیست مگر این که آنها باید آن را انجام بدهند. آنها به علت ایمان خود به خدا و به قیامت، این کارها را انجام می‌دادند. برای همین، هیچ موجود زنده‌ای از این انبیا و ائمه رنج ندید. موجود زنده را می‌گویم، نه انسان را فقط.

روز دوم محرم هزار نفر برای حمله به ابی‌عبدالله علیه السلام وارد کربلا شدند. در آن روز هم چون آب آنها تمام شده بود، و در مسیر هم آبی نیافته بودند، همشان تشنه

(1) 26. انبیاء: 73.

ایمان و آثار آن، ص: 362

بودند؛ امام حسین علیه السلام به هفتاد نفر همراهان خود فرمود، هر چه آب دارید، به این تشنه‌ها بدهید. «1»

علی بن طعان یکی از این هزار نفر بود. او در توصیف این تشنگی می‌گوید، اسب من این قدر تشنه بود که تشنه آبی را که برایش آورند، در خوردن آب سرگردان شده بود و انگار گیج بود و نمی‌دانست چه کند و خود من هم که خیلی تشنه بودم، نمی‌توانستم به آن اسب کمکی بکنم. يك دفعه دیدم، ابی‌عبدالله علیه السلام آمد و این تشنه را بلند کرد و جلوی اسب من نگه داشت تا آن اسب سیراب شود. «2»

هم از وجود حسین بهره بردند و می‌برند

باید اعتراف کنم که مردم ایران امروز ما خیلی با ارزش هستند. زیرا ارزش‌های آنها برای ایمانشان است. سوگند به خدا و روز قیامت که این مردم از مردم زمان پیامبر بهتر می‌باشند؛ چون خداوند در سوره توبه می‌گوید: پیغمبر من، مردم زمان خود را دعوت به جبهه جهاد می‌کرد، آنها می‌گفتند: هوا گرم است، و ما نمی‌توانیم بیاییم، و یا می‌گفتند، هوا سرد است، و ما نمی‌توانیم بیاییم. «3» ولی وزن ایمان مردم امروز ایران، بیشتر از وزن ایمان مردم آن زمان است. این مردم باید به انتظار باشند که پرده کنار برود و بهشت را به آنان نشان بدهند و بگویند، این مزد زحمات ایمانی شما است و

(1) 27. الإرشاد، ج 2، ص 78. متن کتاب چنین است:

و جاء القوم زهاء ألف فارس مع الحر بن يزيد التميمي حتى وقف هو و خيله مقابل الحسين عليه السلام في حر الظهيرة و الحسين و أصحابه معتمون متقلدو أسيافهم فقال الحسين عليه السلام لفتيانه أسقوا القوم و أرووهم من الماء و رشفوا الخيل ترشيفا ففعلوا و أقبلوا يملئون القصاع و الطساس من الماء ثم يدنونها من الفرس فإذا عب فيها ثلاثا أو أربعا أو خمسا عزلت عنه و سقوا آخر حتى سقوها كلها.

(2) 28. الإرشاد، ج 2، ص 78: متن کتاب چنین است:

فقال علي بن الطعان المحاربي كنت مع الحر يومئذ فجئت في آخر من جاء من أصحابه فلما رأى الحسين عليه السلام ما بي و بفرسى من العطش قال أنخ الراوية و الراوية عندى السقاء ثم قال يا ابن أخي أنخ الجمل فأخخته فقال اشرب فجعلت كلما شربت سال الماء من السقاء فقال الحسين عليه السلام: اخنث السقاء أى اعطفه فلم أدر كيف أفعل فقام فخنثه فشربت و سقيت فرسى. و كان محيى الحر بن يزيد من القادسية و كان عبيد الله بن زياد بعث الحصين بن نمير و أمره أن ينزل القادسية و تقدم الحر بين يديه في ألف فارس يستقبل بهم حسينا فلم يزل الحر موافقا للحسين عليه السلام.

(3) 29. اشاره به آی هشتاد و یکم سوره توبه: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ*

شما خوبید؛ ما که یقین داریم. ما که می‌گویم، منظورم هر کسی که در رده ما هست؛ مدتی درس خوانده و تا حدی با آیات و روایات آشنا هست. ما یقین داریم که این مردم اگر در زمان ابی‌عبدالله علیه السلام بودند، لشکر او، هفتاد و دو نفر نبود. امام حسین علیه السلام آن روز گفت، من غریبم، اما اگر امروز بود، نمی‌گفت من غریبم، و آن روز اگر حضرت گفت، من مظلومم، اما اگر این مردم بودند، او نمی‌گفت من مظلومم. این مردم شب و روز، و در برف و در سرما، و در گرما، در کم پولی و بی‌پولی، عاشقانه خود را فدای ابی‌عبدالله علیه السلام می‌کنند؛ یعنی من از این ملت می‌پرسم، اگر شما در زمان حیات آن حضرت، بودید، به راستی، به کربلا نمی‌رفتید؟ به خدا می‌رفتید.

ایمان و آثار آن، ص: 364

کتابنامه و فهرست‌ها

آمدی، عبدالواحد تمیمی (550. ق.)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول، قم، 1366. ش.

آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1366. ش.

آمدی، عبد الواحد تمیمی، غررالحکم و دررالکلم، ترجم محمد علی انصاری قمی، چ هشتم، تهران، بی‌تا.

ابن ابی‌فراس، ورام، مجموعه ورام، انتشارات مکتبه الفقیه، قم، بی‌تا.

آفتاب www.aftab.ir

ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محمد بن علی (م 381. ق.)، الأمالی، انتشارات کتابخانه اسلامی، 1362. ش.

ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محمد بن علی (م 381. ق.)، الخصال، دفتر انتشارات اسلامی، قم، 1403. ق.

ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محمد بن علی (م 381. ق.)، صفات الشیعه، انتشارات اعلمی تهران، بی‌تا.

ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محمد بن علی (م 381. ق.)، علل الشرائع، انتشارات مکتبه الداوری، قم، بی‌تا.

ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محمد بن علی (م 381. ق.)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان، 1378. ق.

ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محمد بن علی (م 381. ق.)، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، چ دوم، قم، 1413. ق.

ابن حنبل، احمد، مسند الامام احمد و بهامشه منتخب كنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، دار صادر، بیروت، بی تا
ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379. ق.

بن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی (م 664. ق.)، الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مره فی السنه (ط.
الحديثه)، بی نام، بی جا، بی تا.

ابن طاووس، سید علی بن موسی، سعد السعود، انتشارات دارالذخائر، قم، بی تا.

ابن عساکر، أبی القاسم علی بن حسن ابن هبه الله بن عبد الله شافعی (م 499. ق.)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی ابن
شیری، دارالفکر، بیروت، 1415. ق. (1995 م.)

ابن العماد، شهاب الدین ابو الفلاح عبد الحی بن احمد عکری حنبلی دمشقی (م 1089)، شذرات الذهب فی اخبار من
ذهب، تحقیق ارناؤوط، بیروت، دار ابن کثیر، ط الأولى، 1406. ق. (1986 م.)

ایمان و آثار آن، ص: 365

ابن فندق، علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهقی، کتابفروشی فروغی، چ سوم، بی جا، 1361. ش.

ابن کثیر دمشقی، أبوالفداء اسماعیل بن عمر (م 774)، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، 1407. ق. (1986 م.)

ابن نما حلی، مثیر الأحزان، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، قم، 1406. ق.

ابی حنیفه، نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م 363. ق.)، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، مؤسسه نشر اسلامی،
قم، بی تا.

ابی مخنف، لوط بن یحیی ازدی، مقتل ابی مخنف (مقتل الحسین علیه السلام)، تصحیح غفاری، منشورات المكتبة العامة آی الله مرعشی نجفی، قم، 1398. ق.

احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی الآلی، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، 1405. ق.

إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، 1381. ق.

اصفهان، ابو الفرج علی بن الحسین (م 356. ق.)، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

امام رضا علیه السلام، علی بن موسی، فقه الرضا، انتشارات کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، مشهد، 1406. ق.

امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، مؤسسه الأعلمی، بی جا، 1400. ق.

امام عسکری علیه السلام، ابو محمد حسن بن علی، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، مدرسه امام مهدی عج، چ اول، قم، 1409. ق.

امین، سید محسن، أعیان الشیعه، دارالتعارف، بیروت، 1406. ق.

انصاری، محمد علی بن أحمد قراچه داغی تبریزی، اللمعه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء علیها السلام، تحقیق سید هاشم المیلانی، مؤسسه الهادی، ط الاولى، قم، 1418. ق.

ایرانیان باستان: www.iranianebastan.blogspot.com

بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، چ اول، تهران، 1416. ق.

بحرانی، سید هاشم، حلیه الأبرار، تحقیق: غلامرضا بحرانی، مؤسسه معارف اسلامی، چ اول، 1411. ق.

برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دارالکتب الإسلامیه، قم، 1371. ق.

بلاذری، ترجم فتوح البلدان، ترجم أبو الحسن أحمد بن یحیی، نشر نقره، چ اول، تهران، 1337. ش.

پایگاه انتشار رایحه بوستان محمدی: nasoo.persianblog.ir

پایگاه اینترنتی احادیث www.ahadith.ir

پژوهشکده باقر العلوم علیه السلام: www.pajoohe.com

تاج الدین شعیری، جامع الأخبار، انتشارات رضی، قم، 1363. ش.

تبیان: www.tebyan.net

ترمذی، ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره (209 - 279)، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، حقه و صححه عبدالوهاب عبد اللطیف، دار الفکر، بی جا، بی نام.

تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامی، تهران، 1408. ق.

ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، مؤسسه دارالکتاب قم، 1410. ق.

حافظ، شمس الدین محمد، دیوان حافظ شیرازی، نرم افزار درج 3.

ایمان و آثار آن، ص: 366

حائری، محمد مهدی، شجره طوبی، ط الخامسة، مکتبه حیدریه، نجف، 1385. ق.

حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله وسلم، دفتر انتشارات اسلامی، 1404. ق.

حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی (م. 1104. ق.)، هدایه الأئمه إلى أحكام الأئمه (منتخب المسائل)، مجمع البحوث الإسلامیه، چ اول، مشهد، 1412. ق.

حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، قم، 1409. ق.

حسینی جلالی، سید محمد حسین، فهرس التراث، انتشارات دلیل ما، قم، 1422. ق.

حلی، ابن فهد، عده الداعی و نجاح الساعی، دارالکتاب الاسلامی، بی جا، 1407. ق.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (م 726. ق.)، تذکره الفقهاء (ط - الحدیثه)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چ اول، قم، بی تا.

حموی، یاقوت (م 626. ق.)، برگزید مشترک یاقوت حموی، امیرکبیر، چ دوم، تهران، 1362. ش.

حموی بغدادی، یاقوت (م 626. ق.)، معجم البلدان، دار صادر، چ دوم، بیروت، 1995 م.

حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، انتشارات کتابخانه نینوی، تهران، بی تا.

خبرگزاری شانا: www.shana.ir

خویی، سید ابو القاسم موسوی، معجم رجال الحدیث، بی نام، ط الخامسة، بی جا، 1413. ق حسینی جلالی، سید محمد خویی، سید ابو القاسم موسوی، صراط النجاه، گردآوری و تصحیح موسی مفیدالدین عاصی عاملی، مکتب نشر المنتخب، چ اول، قم، 1416. ق.

خمینی، سید روح الله موسوی، المکاسب المحرمه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چ اول، قم، 1415. ق.

جزائری، محدث، النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، انتشارات آیت الله مرعشی، چ اول، قم، 1404. ق.

جزیره دانش: www.jazirehdanesh.com

جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ هفتم، تهران، 1376. ش.

جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، بی نام، بی جا، بی تا.

جمل، سلیمان بن عمر بن منصور عجیلی ازهری (... - 1204. ق.)، نسخ خطی موجود در نرم افزار مکتب شامل.

دانشنام رشد: www.roshd.ir

دانشنام ویکی پدیا: fa.wikipedia.org

دانشگا امام صادق علیه السلام: www.isu.ac.i

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات sr.iau.ac.ir

دائرة المعارف بزرگ اسلامی: www.cgie.org.ir

دایر المعارف کتابداری و اطلاع رسانی: portal.nlai.ir

دایر المعارف طهور: www.tahoordanesh.com

دیلمی، حسن بن ابی الحسن، إرشاد القلوب إلى الصواب، انتشارات شریف رضی، 1412. ق.

رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، تفسیر مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، چ سوم، بیروت، 1420. ق

ایمان و آثار آن، ص: 367

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دارالعلم الدارالشامیه، چ اول، دمشق بیروت، 1412. ق.

راسخون: www.rasekhoon.net

رافعی، عبد الکریم بن محمد (م 623 هـ)، فتح العزیز فی شرح الوجیز. دارالفکر، بی جا، بی تا.

روزنامه شرق: www.bashgah.net

ری شهری، محمد، العلم والحکمه فی الکتاب والسنه، دارالحديث، ط الاولى، بی جا، بی تا.

ری شهری، محمد، میزان الحکمه، دارالحديث، ط الاولى، قم، بی تا.

سیحانی، جعفر، موسوعه طبقات الفقهاء، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، 1418. ق.

سبزواری، ابوسعید حسن بن حسین شیعی مصابیح القلوب، تصحیح محمد سپهری، میراث مکتوب، بی جا، بی تا.

سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم، تهران، 1373. ش.

سعدی، مشرف‌الدین، مواعظ، نرم‌افزار درج 3.

سقاف، حسن بن علی، قاموس شتائم، دارالامام النووی، الطبعة الاولى، عمان، 1414 هـ. ق. (1993 م)

سید رضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، تصحیح صبحی صالح، موسسه دارالهجره، قم، بی‌تا.

سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1404. ق.

شبر، سید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، دارالبلاغه، چ اول، بیروت، 1412. ق.

شراب، محمد محمد حسن، المعالم الأثریه، ترجم حمید رضا شیخی، مشعر، تهران، 1383. ش.

شریفی، محمود، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، تحقیق گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، دارالمعروف، بی‌جا، بی‌تا.

شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، موسسه انتشارات امیرکبیر، چ اول، تهران، 1376. ش.

صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، چ دوم، قم، 1365. ش.

صائب، میرزا محمدعلی تبریزی، دیوان صائب، نرم‌افزار درج 3.

صدرالدین شیرازی معروف به صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، تحقیق محمد خواجهوی، انتشارات بیدار، چ دوم، قم، 1366. ق.

صدرالدین شیرازی معروف به صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (1050. ق.)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، داراحیاء التراث، چ سوم، بیروت، 1981 م.

صدر، شهید سید محمد، ما وراء الفقه، تصحیح جعفر هادی دجیلی، دار الأضواء، چ اول، بیروت، 1420. ق.

طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ پنجم، قم، 1374. ش.

طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم، قم، 1417. ق.

طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن، مشکاه الأنوار، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، 1385. ق.

طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، الإحتجاج، نشر مرتضی، مشهد، 1403. ق.

ایمان و آثار آن، ص: 368

طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، بی تا.

طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، انتشارات شریف رضی، قم، 1412. ق

طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، تحقیق رضا ستوده، انتشارات فراهانی، چ اول، تهران، 1360. ش.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، چ سوم، تهران، 1372. ش.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (م. ق. 310)، تاریخ طبری، ترجم ابوالقاسم پاینده، اساطیر، چ پنجم، تهران، 1375. ش.

طبری، أبو جعفر محمد بن جریر (م 310. ق.)، تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالتراث، طالثانیه، بیروت، 1387. ق. (1967 م.).

طبری، محمد بن جریر (م 310. ق.)، تاریخ طبری، ترجم ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران، چ پنجم، 1375. ش.

طریخی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، چ سوم، تهران، 1375. ش.

طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الأمالی، انتشارات دارالثقافه، قم، 1414. ق.

طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، دارالکتب الإسلامیه، تهران، 1365. ش.

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، مصباح المتعجد، مؤسسه فقه الشیعہ، بیروت، 1411. ق.

عاملی معروف به شیخ بهایی، بهاء الدین محمد، دیوان شیخ بهایی، نرم افزار درج 3.

عاملی معروف به شیخ بهایی، بهاءالدین محمد، کشکول، نرم‌افزار درج 3.

عاملی معروف به شیخ بهایی، بهاءالدین محمد، مثنوی نان و حلوا، نرم‌افزار درج 3.

عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، چ چهارم، قم، 1415. ق.

عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، چاپخانه علمیه، تهران، 1380. ق.

غازی، داود بن سلیمان بن یوسف، مسند الامام الرضا علیه السلام، تحقیق سید محمد جواد حسینی جلالی، مرکز النشر التابع مکتب الاعلام الاسلامی، ط الاولى، 1418. ق. (1376 .. ش)

غزالی، ابو حامد، إحياء علوم الدين، دار الكتاب العربی، بیروت، بی تا.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه نرم‌افزار درج 3

فروغی، محمد، سیری در حکمت.

فرهنگ معین: www.rismoon.com

فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد حسین درایتی و محمدرضا نعمتی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول، قم، 1418. ق.

فیض الاسلام، سید علینقی، بنادر البحار (ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار)، انتشارات فقیه، چ اول، تهران، بی تا.

قاسمی، محمد جمال‌الدین، محاسن التاویل، تحقیق محمد باسل عیون السود، دار الکتب العلمیه، چ اول، بیروت، 1418. ق.

قمی، عباس، منازل الآخرة.

قمی، عباس، مفاتیح الجنان، انتشارات اسوه، بی جا، بی تا.

ایمان و آثار آن، ص: 369

قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر قمی، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1404. ق.

قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوه، طالاولی، 1416. ق.

کاسبیگ: www.kasbarg.com

کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، 1336. ش.

کتاب‌نیوز: www.ketabnews.com

کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، المصباح (جنه الأمان الواقیه و جنه الإيمان الباقیه)، دارالرضی (زاهدی)، دوم، قم، 1405. ق.

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (م 329. ق.)، الکافی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، 1365. ش.

کوفی اهوازی، ابی محمد حسین بن سعید، الزهد، تحقیق غلام رضا عرفانیان، المطبعه العلمیه، قم، 1399. ق.

گیلانی، عبد الرزاق، شرح (ترجمه) مصباح الشریعه، انتشارات پیام حق، تهران، 1377. ش.

لاری، سید عبد الحسین، مجموع الرسائل، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چ اول، قم، 1418. ق.

لغت‌نام دهخدا: www.loghatnaameh.com

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه، چ اول، تهران، 1374. ش.

مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)، دار الکتب الاسلامیه، چ اول، تهران، 1375. ش.

مجلسی دوم، مولی محمد باقر بن مولی محمد تقی، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404. ق.

مختاری، رضا و صادقی، محسن، غنا، موسیقی، دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول، قم، 1419. ق.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی: www.irdc.ir

مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، مرکز نشر کتاب، تهران، چ اول، 1380. ش.

مصطفوی، سید محمد کاظم، القواعد (مائه قاعده فقهیه)، دفتر انتشارات اسلامی، چ چهارم، قم، 1421. ق.

معرفت، علوم قرآنی، نسخ اینترنتی.

مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، دارالکتب الإسلامیه، چ اول، تهران، 1424. ق.

مغنیه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق علیه السلام، مؤسسه انصاریان، چ دوم، قم، 1421. ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، 1413. ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، تصحیح الاعتقاد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، 1413. ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، الجمل، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413. ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعه، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله علیه، چ اول، قم، 1413. ق.

منقری، نصر بن مزاحم (م 212)، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، 1370. ش.

ایمان و آثار آن، ص: 370

موسوی، سید صادق، تمام نهج البلاغه، تصحیح فرید سید، موسسه امام صاحب الزمان عج، اول، تهران، 1376. ش.

مؤلف مجهول (نوشته در 520)، مجمل التواریخ و القصص، تحقیق ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، تهران، بی تا.

مولوی، جلال الدین محمد، دیوان شمس، نرم افزار درج 3.

مولوی، جلال‌الدین محمد، فیه ما فیه، نرم‌افزار درج 3.

مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، نرم‌افزار درج 3.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، 1407. ق.

نمازی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، بی‌تا.

نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، چ اول، بیروت، 1408. ق.

نوری، میرزا حسین، دارالسلام.

نووی، ابی زکریا محی‌الدین بن شرف (م 676. ق.)، المجموع شرح المذهب، دارالفکر.

ویژه‌نامه کنگره بزرگداشت فاضلین نراقی: www.naraqī.com

ویکیپدیا، الموسوعه الحره ar.wikipedia.org :

هندی، علاء‌الدین علی متقی بن حسام‌الدین (م 975. ق.)، کنزالعمال فی سنن الاقوال والافعال، تصحیح شیخ بکری

حیاتی و شیخ صفوه السفاء، مؤسسه الرساله، بیروت، 1409. ق.

یزدی، سید محمد کاظم بن عبد‌العظیم طباطبائی، العروه الوثقی (المحشّی)، تصحیح احمد محسنی سبزواری،

دفتر انتشارات اسلامی، چ اول، قم، 1419. ق

ایمان و آثار آن، ص: 371

فهرست آیات

آیه شماره آیه صفحه

* فاتحه 1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ 513، 415، 1 261

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ 2 448

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ 5 150

* بقره 2

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... 10 129

فَمَا رِيحَتْ بِجَنَازَتِهِمْ 16 31

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا 22 31، 263، 337، 356

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ 29 125، 241

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ ... 81 128

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ ... 114 341

وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ ... 126 425، 426

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... 154 48

وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ 195 163

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ 222 263، 283، 302

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ ... 257 128

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ 279 31

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ... 285 222

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا 209 286

* آل عمران 3

لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ 372 5

رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ... 67 8

بِيَدِكَ الْخَيْرُ 437 26

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ ... 265 31

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ ... 249 37

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ ... 361 42

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا ... 361 61

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ ... 310 76

وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا 306 97

عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ 307 103

وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ... 466 133

اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ 263 146

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ 264 159

شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ 108 159

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلَّ 528 161

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا ... 169 102

* نساء 4

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا ... 10 389

أَطِيعُوا الرَّسُولَ 59 70

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ 79 438

* مائده 5

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ ... 2 489

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ ... 32 107

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ... 93 263

ایمان و آثار آن، ص: 373

هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ 119 5

* انعام 6

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... 360، 27 24

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ 42- 45 28، 76

وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ 65 422

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ 73 372

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ ... 394، 186، 82 21

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا 160 412

* اعراف 7

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا ... 96 28، 408

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا 131 460

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا .. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ .. 179 41، 182

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا 180 261

* توبه 9

بِرَاءَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... 1 513

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ ... 24 281

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى ... 29 112

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ ... 111 163

* يونس 10

وَإِنْ يُرْذَكْ بِمَخِيرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ 107 458

* هود 11

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ... 133 207

* يوسف 12

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... 67 66

لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ 43 92

* رعد 13

وَيَذُرُونَ بِالْحُسْنَةِ السَّيِّئَةِ 413 22، 414

* ابراهيم 14

ایمان و آثار آن، ص: 374

أَمْ تَرَىٰ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً ... 24 - 339 25

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرَّتِي ... 37 447

* نحل 16

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى ... 48 7، 143، 361

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا ... 388 28

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ... 107 33

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ... 206 36

مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً ... 83 60

* كهف 18

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ... 30 - 29 31

* مريم 19

وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقُطُ ... 249 25

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ كَيْفَ نُكَلِّمُ ... 29 249، 250

إِلَى عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَيْنِي الْكِتَابَ ... 30 250

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ ... 32 - 250 33

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ... 96 387، 392

* انبیاء 21

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ 8 164

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... 73 529، 536

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ... 105 48، 111، 112

* حج 22

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا 38 510

* نور 24

إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ ... 19 494

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ... 407 30

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٍ ... 39 203

* فرقان 25

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ ... 63 405، 406

* قصص 28

ایمان و آثار آن، ص: 375

رَبِّ إِيَّايَ لِمَا أُنْزِلَتْ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ 24 211

يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ ... 26 212

* عنكبوت 29

أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى ... 45 377

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي ... 56 109

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ ... 61 19

* روم 30

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى ... 10 128

* لقمان 31

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ ... 5 11

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً 20 165

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ 372، 23 125

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... 26 49

* احزاب 33

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ... 21 21

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ ... 232، 33 229

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ ... 72 5

* سبأ 34

وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ... 13 111

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ ... 28 102

* فاطر 35

وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ 22 182

* یس 36

وَإِنْ كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ 372، 32 130

* صافات 37

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ ... 306، 21، 102 20

فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ... 83 185 - 82

* زمر 39

ایمان و آثار آن، ص: 376

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ 142، 141، 3 129

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ 18 11

* غافر 40

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ. 7 392

رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ ... 8 393

وَفِيهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِيَ السَّيِّئَاتِ ... 9 393

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ... 30 102

* شوری 42

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ 37 389

* دخان 44

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ... 29 478

* فتح 48

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا 8 102

* حجرات 49

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ 10 46

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا ... 374، 373، 14 371

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ... 146، 145، 144، 15 143

376، 375، 374

نَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ 19 264

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ ... 13 361

* ق 50

نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ 16 372

* ذاریات 51

و فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. 19 467

* حدید 57

وَ هُوَ مَعَكُمْ 4 372

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ ... 23 397

* مجادله 58

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ 7 372

ایمان و آثار آن، ص: 377

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَى أَنَا وَ رُسُلِي 21 112

* صف 61

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ 4 264، 344

* جمعه 62

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ... 1 142

* تحریم 66

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ ... 6 308

* قلم 68

وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ 4 222

* معارج 70

إِلَّا الْمُصَلِّينَ 21 406

* حاقه 69

خُذُوهُ فَعُذُّوهُ 30 145

* نوح 71

أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ. 3 530

رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا 5 530

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ ... 8 - 9 530

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا 11 530

وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ ... 12 530، 531

* انسان 76

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ ... 11 232

* تكوير 81

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ ... 8 - 9 107

* اعلى

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى .. 1 - 5 96

* غاشیه 8

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ 18 335

* علق 96

كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ... 6- 7 189

* بینہ 98

أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّ 7 374

* زلزله 99

ایمان و آثار آن، ص: 378

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا ... 6- 8 423

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ... 8 407

* عصر 103

وَالْعَصْرِ ... 1- 3 125

لَا الَّذِينَ آمَنُوا ... 3 142

* کوثر 108

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ... 1- 3 361

ایمان و آثار آن، ص: 379

فهرست روایات متن

روایت معصوم صفحه

«أُنِنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ...» امام حسین علیه السلام 65

«اخَوْفُ مَا اخَافَ عَلَى أُمَّتِي زَهْرَةُ الدُّنْيَا...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 48

«أَدْخِلُوا عَبْدِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي» حدیث قدسی 139

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمُ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 258

«أَزْبَغَ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَ كَانَ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 379، 380

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينٍ فَتَرَهُ وَ طُولَ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ...» امیرمؤمنان علیه السلام 27، 41

وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظَمَ مَا بَيْنَكُمُ» 48، 49

«اسْتَخِي مِنَ اللَّهِ كَمَا تَسْتَخِي...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 381

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 109، 532

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 109، 532

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 147

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ» امام صادق علیه السلام 123

ایمان و آثار آن، ص: 380

«إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا...» امیرمؤمنان علیه السلام 4، 5، 6، 7،

8، 9، 11

«إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 26

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 395

سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْقَيْنِ وَ الْهُوَاءِ» امام زین العابدین علیه السلام 160

«شَيْعَتُنَا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ...» امام رضا علیه السلام 205، 206

207، 208

«طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 108، 532، 533

«الْعَصَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ» امام صادق علیه السلام 396

«عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ...» امام زین العابدین علیه السلام 133

«غُرِيَ غَيْرِي» امیرمؤمنان علیه السلام 203

«فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبَقَاعِ...» امیرمؤمنان علیه السلام 457

«قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي...» امیرمؤمنان علیه السلام 206

«الْكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 20

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 190

« [فَقُضْتُ بِالْأَمْرِ ...] كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ...» امیرمؤمنان علیه السلام 308، 314

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» امام صادق علیه السلام 378

«مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ» امیرمؤمنان علیه السلام 129

«مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 132

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ...» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 7

«وَأَشْدُدْ عَلَى الْعَزِيزَةِ جَوَانِحِي...» امیرمؤمنان علیه السلام 206

«وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى» امیرمؤمنان علیه السلام 475

«وَكُنَّا لِلظَّالِمِ خَصَمًا وَ...» امیرمؤمنان علیه السلام 428

«وَلَا شَفِيعَ أُنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ» امیرمؤمنان علیه السلام 301

«هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ» امام حسین علیه السلام 222

ایمان و آثار آن، ص: 381

«يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ...» امیرمؤمنان علیه السلام 189، 19، 191

«يَا مَنْ دَعَوْتُهُ غُزِيَانَا فَكَسَانِي...» امام حسین علیه السلام 514، 515،

518، 519

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو ..» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 392، 393

«يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَلَايَةُ عَلِيٍّ...» امام رضا علیه السلام 186

«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 43

ایمان و آثار آن، ص: 382

فهرست اشعار متن

مصرع اول سراینده صفحه

از آن روزی که ما را آفریدی باباطاهر 516، 517

از علی آموز اخلاص عمل مولوی 163

این دغل دوستان که می بینی سعدی 513

این ذوق و سماع ما، مجازی نبود علاءالدوله سمنانی 394

این نفس بداندیش، به فرمان شدنی نیست نامشخص 53

این وطن مصر و عراق و شام نیست شیخ بهایی 200، 202

ای صوفی شراب آنگه شود صاف حافظ 445

بر در کعبه سائلی دیدم سعدی 517، 518

برو این دام بر مرغ دگر نه حافظ 203

بمیرید بمیرید، در این عشق بمیرید مولوی 316، 318

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست سعدی 144

تو دست افشانی جان را چه دانی؟ صائب 25

تن آدمی شریف است به جان آدمیت سعدی 201، 202

ایمان و آثار آن، ص: 383

خرما نتوان خوردن ازین خار که کشتیم سعدی 147

در نمازم خَم ابروی تو با یاد آمد حافظ 449

دلا تا به کی، از در دوست دوری شیخ بهایی 70، 71

دلم را بھر عشقت خانه کردم نامشخص 145

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور مولوی 185

زاهد تو و رب آرنی این چه تناست وحدت کرمانشاهی 246

ز دام طبیعت پریدن خوش است الهی قمشه‌ای 129

سحرگه رهروی در سرزمینی حافظ 443

گر بر سر نفس خود امیری، مردی رودکی سمرقندی 349

مهتری گر بکام شیر در است حنظله بادغیسی 309

نور بصر ای پسر هوشیار نامشخص 11

يك نظر در کار این ویرانه کن ملاحمد نراقی 225

نمایه اعلام

[حضرت] آدم 448]

[حضرت] آسیه (همسر فرعون) 202، 308، 309، 313 آقاخان 237

ایمان و آثار آن، ص: 384

[حضرت] ابراهیم 20، 21، 83، 306، 339، 424، 425، 426، 438، 43، 440، 445، 446، 447،

448 ابن ابی عمیر 306

ابن زیاد 144، 170، 257

ابن سینا 277

ابن صمد 514

ابن عباس (پسر عباس) 3

ابن ملجم 189، 493، 496

ابو اسحاق سبیعی 204

ابوبکر 111

ابو ثمامه صائدی 448

ابو جهل 19، 20

ابو حنیفه 160

ابوذر 6، 47، 102، 276، 277

ابوسفیان 19، 69، 70،

ابولهب 19، 87

ابوهریره 123

احمد امین 90

احمد بن عبدالله خُجستانی 309، 313

ادیسون 50،

ارسطو 103، 356

إسحاق مؤتمن (پسر امام صادق) 24، 360

[حضرت] اسماعیل 20، 21، 359، 43، 442، 443، 445، 446، 447، 448 ارشمیدس

افشاریه 535

افلاطون 103، 356

افلاطونیان جدید 103

الهی قمشه‌ای 130

امام باقر علیه السلام 112، 204، 360، 406، 458، 459

امام جعفر صادق (امام ششم) علیه السلام 24، 108، 127، 131، 166، 190، 206، 211، 212، 223،

306، 317، 318، 360، 377، 387، 392، 394، 395، 492، 533، 534

امام حسن (امام مجتبی) علیه السلام 4، 70، 168، 188، 359، 360، 413، 414، 442، 461، 496، 536

امام حسن عسکری علیه السلام 112

امام حسین (ابی عبدالله الحسین، پسر فاطمه زهرا، اباعبدالله، سیدالشهداء) علیه السلام 64، 65، 70، 81، 84، 167،

169، 170، 181، 189، 191، 192، 200، 201، 202، 208، 226، 232، 233، 236، 359،

362، 376، 382، 387، 389، 392، 394، 395، 428، 429، 430، 441، 442، 448، 449،

462، 496، 500، 514، 515، 516، 517، 518، 536، 537

امام رضا (امام هشتم) علیه السلام 50، 52، 200، 205، 207، 208، 286، 36، 495

امام زین العابدین علیه السلام 6، 133، 160، 167، 208، 516

امام عصر (امام زمان، فرزند امام حسن عسکری، امام دوازدهم، حج بن حسن) علیه السلام 83، 111، 112، 123،

125، 147، 149، 150، 406، 408، 442

امام علی (امیرمؤمنان) علیه السلام 3، 4، 31، 41، 42، 43، 47، 49، 51، 65، 66، 69، 85، 101،

102، 109، 110، 111، 129، 144، 150، 159، 163، 164، 165، 166، 167، 169، 170،

173، 181، 184، 186، 188، 189، 192، 203، 204، 205، 228، 229، 232، 252، 276،

277، 303، 307، 310، 313، 314، 315، 335، 337، 338، 341، 342، 361، 381، 392

413، 422، 428، 442، 445، 457، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 464، 475، 476،
490، 492، 493، 494، 496، 497، 508، 512، 531

امام کاظم علیه السلام 207، 224

ام حبیبه 69، 70

ام فروه 360

ام البنین 536

امیرکبیر (میرزا تقی) 311، 312

امیرنظام آذربایجان 328

أمین التجار، نصرت 361

انصاری، شیخ مرتضی 288، 340

انگلس 259

انوشیروان 108، 533

ایمان و آثار آن، ص: 385

انیشترین 50، 227

اهورامزدا 535

[حضرت] ایوب 132 باباطاهر 516

بروجردی (آیه الله العظمی) 277، 444، 445، 479، 498، 499

بنی اسد، 167

بنی امیه 111، 317، 395

بنی سلیم 69

بنی عباس 111

بوذرجمهر 108

پاستور (کاشف میکروب) 277

پاسکال فرانسوی 50، 278

پاک نژاد، دکتر 288

پرفسور موریس 444، 445

پیشدادیان 535

پولس 253

پیامبر اکرم (رهبر عالی قدر اسلام، رسول الله، پیغمبر، پیغمبر اسلام) صلی الله علیه و آله و سلم 6، 7، 1، 21، 22،
23، 25، 26، 27، 30، 31، 33، 41، 42، 43، 47، 48، 49، 50، 65، 66، 67، 68، 69، 70،
79، 83، 87، 103، 108، 109، 110، 111، 112، 125، 129، 130، 132، 139، 143، 145،
147، 149، 15، 161، 166، 184، 188، 207، 208، 209، 221، 222، 228، 232، 233، 234،
235، 278، 280، 287، 288، 289، 334، 337، 33، 341، 344، 345، 346، 347، 358، 359،
372، 373، 377، 379، 380، 381، 390، 391، 392، 394، 459، 465، 481، 488، 492،
519، 531، 532، 533، 534، 535، 536

پهلوی 535

تیموریان 535

جابر بن حیان طرطوسی 534

جابر 409

جالینوس 356

جبرئیل علیه السلام 20، 12، 13، 133، 139، 446

جرجی زیدان مسیحی 532

جعفر (بن علی) 428

جناد بن کعب 362

حاج حسین 474، 478

حافظ 445، 449

حایری، حاج شیخ عبدالکریم 499

حبیب بن مظاهر 186، 359، 448

حجاج بن مسروق 449

حجر بن عدی 276

حر بن یزید ریاحی 65

حسن بن زید 24

[حضرت] خدیجه 359، 424 حکمای سبعه یونان 103، 334

حلی، علامه، 187، 188، 288

حمید بن قحطبه 190

حنظله بادغیسی 309

خالد بن ولید 111

خوارزمشاهیان 535

خولی 376

خوئی (آیت الله العظمی) 507

راسل فیلسوف منتقد انگلیسی 230

رستم فرخزاد 44، 47

رودکی سمرقندی 341

زبیر 111

[حضرت] زکریا 249 زکریا بن آدم 306

زن حضرت نوح 202

زن حضرت لوط 202

زندیه 535

زهیر بن قین بجلی (زهیر) 359، 449

زیمقراطیس 356

ایمان و آثار آن، ص: 386

[حضرت] زینب 169، 359، 428، 424، 536]

حضرت [ساره 20 ساسانیان 47، 48، 535

سبزواری، ملا هادی 131

سعدی، 144، 148، 201، 513، 517

سعید بن عبدالله حنفی 449

سقراط 356

سلاطین رومی 301

سلمان فارسی (سلمان) 47، 102، 186

سلیمان بلخی، شیخ 159، 160

سلیمان بن عبدالملک 111

سلوکی ها 535

سمره بن جندب 111

سمیه 374

سید جمال 345

شام 446، 447

شاه عباس 495

[حضرت] شعیب 211، 212، 510، 511 شمر 218، 376

شیخ بهایی 200، 495

شیخ صدوق 200

شیخ طوسی 288

شیخ مفید 64، 149، 150،

صائب 25

صدر، سید محمد باقر 209

صدرالمتألهین شیرازی (ملاصدرا) 51، 131، 495

طالس ملطی 356

طلحه 111

عاصم بن زیاد (حارثی) 310

عائشه 169، 111، 149

[حضرت] عباس (قمر بنی هاشم) 359، 382، 428، 448، 536 عبدالملک مروان 111

عبیدالله بن زیاد (ابن زیاد) 65، 382

عثمان بن عفان 6، 228

عزیز مصر 82، 83، 148،

علاءالدوله سمنانی 394

علاء بن زیاد (حارثی) 310

علمای مسیحی 301

[حضرت] علی اکبر 359، 382، 449، 500 علی بن ابی دافع 497

علی بن حمزه 317، 318

علی بن طعان 536

عمر 111

عمر سعد 65، 170، 226، 386

عمرو عاص 276، 277

عمره رجبیه 31

عون (بن علی) 428

[حضرت] عیسی بن مریم (مسیح) 103، 248، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 258، 334، 529]

[حضرت] فاطمه (زهرا) 70، 102، 149، 229، 232، 233، 236، 359، 424، 536 فردوسی 533

فرعون 202، 225، 226، 281، 308

فروغی 334

فلوطین 103،

قایل 103، 116، 105، 106، 225،

قاجاریه 498، 509

[حضرت] قاسم 170 قاسم، نو ابوبکر 360

قائم مقام فراهانی (وزیر محمد شاه قاجار) 311، 312

قبیل بنی شاکر 150

ایمان و آثار آن، ص: 387

قربان، مشهدی 311

قیمی، شیخ عباس 515

قنبر 430، 461، 497

قیصر 254

کُخ 277

کعب بن مالک 344، 345، 347

کلینی 223

[حضرت] کلثوم (ام کلثوم) 359، 428، 536 کمیل بن زیاد 518

کوه کمره‌ای، سید حسین 340، 341

گاليله 255

گاندی 344، 346

گوستاولوبون 532

مادها 535

مارکس 259

مالک اشتر 186

مالك بن نویره 111

مأمون 111

متوکل 81

مجلسی، علامه 224

محمد بن ابوبکر 360

محمد بن سنان 306

محمد حنفیه 359، 428

محمد شاه (قاجار) 311، 312

مذهب اسماعیلیه 236، 237

مراره بن ربیع 344، 345

مروان بن حکم 111

مروان حمار 111

[حضرت] مریم، 102، 248، 249، 25، مسلم بن عقیل 257، 381، 382

مسلم بن عوسجه 448

مصعب بن عمیر 278، 279

معاویه 69، 83، 85، 101، 111، 226، 393،

معتصم 111

مغولان 535

ملك الموت 409

منصور دوانیقی 111

[حضرت] موسی (موسی بن عمران) 211، 212، 281، 510 مولوی رومی، جلال‌الدین 163، 185، 317

مهدی (عباسی) 111

میثم 150

میرداماد 495، 496

ناصرالدین شاه 312

نراقی، ملا احمد 226، 378، 509

نفیسه 24، 25، 360

نمرود 306

[حضرت] نوح 529، 530، 531 نهر 50

وحدت کرمانشاهی 144

ولید بن عبدالملك 111

[حضرت] هاجر 20، 439، 442، 443، 445، 446، 447، 448 هادی (عباسی) 111

هارون بن عنتره 203

هارون الرشید (هارون عباسی) 111، 190،

220، 306، 460

هانی بن عروه 381

هخامنشی‌ها 535

هشام بن حکم 306

هلال بن امیه 344، 345

همسر ابوبکر 360

هیرودیوس (کشند یحیی) 250

ایمان و آثار آن، ص: 388

یزید بن معاویه (یزید) 65، 83، 111، 395

[حضرت] حبی 298، 529 یزدی، میرزا حسین 171، 172

[حضرت] یوسف 82، 83، 148،

ایمان و آثار آن، ص: 389

نمایه جاها

آذربایجان 312

آسیا 230، 313

آفریقا 100، 106

آمریکا 79، 104، 106، 230، 231، 260، 289، 391، 427، 535

احد 347،

اردن 446

اروپا 104، 230، 237، 255، 257، 391،

اسپانیا 254

اسرائیل 106، 427، 535

اصفهان 361

افغانستان 427

اندلس 254

انگلیس (انگلستان) 51، 10، 101، 106، 254، 285، 287، 312، 407، 427، 533، 535

ایتالیا (روم قسم) 254، 355، 356

ایران 43، 44، 45، 44، 82، 108، 230، 258، 313، 355، 358، 412، 425، 498، 533، 534،

535، 537

ایرلند 105

باغ دولتی (واقع در شیراز) 171

بجنورد 284

بروجرد 498، 499

بریتیش لایبرری (کتابخانه) 533

بغداد 80، 112، 406، 407

بقیع 306

بلخ 278

بنگلادش 508، 105

بیت المقدس 249

بهشت زهرا 519

پاریس 345

پاکستان 508

تبریز 312، 311

تبوك 446، 345، 68

ترکیه 160

تهران 481، 474، 410، 409، 334 335، 302، 287، 285، 230، 83، 64، 52، 50

چین 356، 355، 289، 106

حجاز 430

حجر اسماعیل 443

حرم حضرت رضا 482

حله 188

حمام فین کاشان 312

حوزه علمی قم 499

خاورمیانه 28، 50

خراسان 309

خورنق 203

خیابان امیرکبیر تهران 146

خیابان نیروی هوایی 537، 464

دانمارك 254

دادگاه آتن 356

دمشق 447

دهکده 284

رود نیل 281، 308

روم 108، 533

روم شرقی 533

ایمان و آثار آن، ص: 390

ژاپن 313

ساری 481

سازمان ملل متحد، سازمان ملل، 103، 118

سوئد 254

سوئیس 427، 284

سوریه 441، 112

شاه عبدالعظیم 464

شام 407، 406

شوروی (روس) 79، 101، 230، 231، 309، 312، 313، 407

شیراز 172، 171

صحرای سینا 106

صحرای عرفات 515، 284

عراق 446، 427، 112، 84، 81، 80

عریستان 531، 464، 446، 358، 289، 284، 68، 41، 20

فرانسه 313، 312، 285، 278، 106، 103

فراهان اراك 311

فلسطین 252

قاهره 25

قبر حضرت علی بن موسی الرضا 508

قسطنطنیه 253

قطب جنوب 230

قطب شمال 230

قطر 465، 464

قم 285، 445، 474، 478، 508

کامبوج 105

کریلا 6، 81، 170، 208، 305، 362، 371، 372، 376، 395، 446، 447، 448، 536، 537

کشورهای حاشی خلیج فارس 464

کعبه 19، 20، 31، 78، 424، 443،

کوفه 65، 317، 381

لندن 51، 285، 345

لائوس 105

ماوراءالنهر 309، 310

مدرسه عبدالله خان 481

مدین 211

مدینه 23، 24، 65، 67، 68، 69، 168، 170، 204، 278، 288، 318، 345، 346، 347، 429،

500

مرج عذراء 277

مسجد گوهرشاد 52، 482

مسجد الحرام 446

مشهد 52، 305، 336، 446

مصر 24، 25، 82، 148، 211، 212، 281، 360، 425

مکه 19، 20، 22، 26، 43، 50، 69، 70، 305، 306، 343، 382، 424، 425، 426، 446، 448،
535، 449

مقام ابراهیم 307

منی 284

منظومه شمسی 183

نروژ 254

نینوا 425

ویتنام شمالی 105

ویتنام جنوبی 105

هگمتانه 535

هلند 254

همدان 236، 278، 535

هندوستان (هند) 50، 101، 105، 355، 357، 508

یونان 254، 355، 356

